تحفة الطلباء والعلماء

هدف از تحصیل علم
فراگیری دانش
اهمیت علم و دین
تحقیق تا دم مرگ
مقام طالب علم
علم تصوف
علم یا مال
ارزش وقت

استغناء
تقوا
اخلاص

ویژه اهل سنت

مؤلف
مولانا محمد عرفان پالنپوری

مترجم: ابو حامد عبید الله ملازهی



بسم الله الرحمن الرحیم

تحفة

الطلباء والعلماء

مؤلف :

مولانا محمّد عرفان پالنپوری

مترجم :

ابوحامد عبیدالله ملازهی

سرشناسنامه : مولانا محمد عرفان پالنپوری
عنوان : تحفة الطلبا و العلما
مشخصات ظاهری : ۴۷۵ صفحه
شابک : ۷-۱۱-۶۴۹۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : دانش و دانش اندوزی –جنبه های منهبی-اخلاقی-اسلام
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۲ت۲پ/۲۵۴/۴ pb
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۵۳
شماره کتابخانه ملی:۲۵۸۲۵۳۴

نام کتاب : تحفة الطلبا و العلما
تالیف : مولانا محمد عرفان پالنپوری
نشر : نگین کویر
نوبت چاپ : اول
سال چاپ : ۱۳۹۰
قطع : وزیری
تیراژ: ۳۰۰۰
چاپ: نیکو
قیمت : ۵۵۰۰ تومان
شابک: ۷-۱۱-۶۴۹۲-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: زاهدان ـ خیابان شریعتی ـ بازار روز ـکتابفروشی رحمانی

تلفن: ۰۵۴۱۳۲۳۰۴۷۷

فهرست

بسم الله الرحمن الرحيم

کلمهٔ مترجم

الحمدلله رب العلمين ، و الصلاة والسلام علی سیدالمرسلین و اله و اصحابه اجمعین :

سپاس و ستایش بیکران ذاتی را که عالم را با علم و قدرت نامحدود خود نگهداشته است که ولایؤده حفظهما و درود بی پایان پیامبری را که با یعلمهم الکتاب و الحکمة شوره زار قلوب بادیه نشینان را چنان تزکیه نمود که در امتحان اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی رتبه اول را کسب نمودند و معیار حق شناسی فان آمنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا قرار گرفته و موفق به اخذ مدال رضی الله عنهم و رضوا عنه شدند .

و سلام باد بر رهروان دانش و حکمت که قدم بر بلندای ثریا نهاده و سیمرغ عرفان و حکمت را به صید درآوردند ، و درخت پربار اسلام را با آب حیوان قرآن ، حدیث ، فقه و تصوف آبیاری نمودند ، و از تحمل گرسنگی ، تشنگی ، فقر و تنگدستی ، پیمودن بیابان و کوهسارها و طی نمودن مسافت های طولانی و سرزمینهای دور و نزدیک نهراسیدند ، تا علوم نبوی را از اقصی نقاط دنیا گرد آورده به تک تک خانه‌ها رساندند ، و با انواع جهل و نادانی ، بدعات و رسومات جاهلانه با جان و تن به نبرد پرداختند تا سنت های پیامبرشان در سراسر گیتی همچون ستاره های درخشان تابیدن گرفت .

کتابی که پیش رو دارید یکی از کاوشهای خسته ناپذیر یکی از ستارگان علم و عرفان جناب مولانا محمدعرفان (فارغ التحصیل دارالعلوم دیوبند) می باشد که پیرامون

فضایل علم و اهمیت عمل و ضرورت تزکیه و آداب و اخلاق اسلامی نگاشته شده است و سایر بایستنی و نبایستنی های یک راهرو دانش و حکمت بیان شده .

توفیق الهی شامل حال این فقیر شد تا آنرا برای طلاب عزیز به فارسی ترجمه کنم تا از معارف آن بی بهره نباشند ، از خداوند منان مسألت دارم آنرا به بارگاه خود پذیرفته و سبب هدایت و اصلاح بنده و دیگر پویندگان راه علم و عمل قرار داده و کفاره گناهان این حقیر پرتقصیر گرداند .

« اللهم و فقنا لما تحب و ترضی و سهّل علینا مداواة هذه القلوب المرضی »

ابوحامد عبیدالله ملازهی ـ زاهدان

٤/ ربیع الاول/١٤٣٠ مطابق با ١٣/اسفند/١٣٨٧ ش

بسم الله الرحمن الرحيم

تقاريظ :

پیش رویتان کتاب (تحفة الطلباء و العلماء) که تصنیف برادر محترم و گرامیمان حضرت مولانا محمّد عرفان پالن پوری (زید مجدهم) است ، قرار دارد که نامبرده فاضل دارالعلوم دیوبند و استاد جامعه نورالعلوم نورگره گجرات شمالی است . موضوع کتاب از نامش مشخص است . این کتاب گنجینه ای از نصائح ارزشمند و اطلاعات گرانبها برای طلاب و علماء مدارس دینی است . بنده نظری کوتاه بر این کتاب انداختم که معلوم شد که این کتاب مجموعه ای از اطلاعات ارزشمند است . در این موضوع همیشه علماء می نویسند ، امّا جامعیّتی که این کتاب در این موضوع دارد ، شاید در کتاب دیگری دیده نشود ، و این کتاب جدید در این موضوع ، یک چیز پرارزشی است . خداوند این تصنیف را در درگاه خویش قبول فرماید و آن را برای طلاب و علماء مفید قرار بدهد . منصف در آغاز این کتاب اعتراف نموده است که امروزه در مدارس دینی آن نتایج مفید دیده نمی شوند که در زمان گذشته یقینی بودند که امروزه هم امید همان نتایج مفید است . همچنین مصنف اسباب این انحطاط علمی را مشخص کرده است .

امید است که این کتاب این خلاء را پر کند و برای امّت سودمند باشد .

وما ذالك على الله بعزيز

سعید احمد پالنپوری

خادم دارالعلوم دیوبند

۱۰/جمادی الاولی/۱٤۲۲ هـ

تقریظ حضرت مولانا مفتی مظفر حسین صاحب (دامت برکاتهم)

بسم الله الرحمن الرحیم

تصنیف و تألیف ، دعوت و تبلیغ ، وعظ و ارشاد و تحریر و تقریر اگر با اخلاص انجام داده شوند ، در هر عصر انسانها از آن مستفید شده اند و یک گروه بزرگ بوسیلهٔ آن به راه راست کشانده شده اند . در عصر حاضر که برای نشر فتنه های جدید ، رهبران جدیدی پیدا می شوند ، این رهبران که دشمنان دین اسلام هستند ، بخلاطر خبثِ باطن و بغض و عنادی که دارند ، می خواهند صورت اسلام را مسخ کنند . در چنین عصری نشان دادن راهنمائی ها و زحمات اسلاف و بزرگان به نسلهای جدید و همچنین نشان دادن راههای صحیح و درست را به آنها در پرتو خدمات گرانقدر بزرگان و آنها را بر سر توحید و سنّت استوار کردن خیلی ضروری و قابل اهمیت شده است . جناب مولانا محمّد عرفان قاسمی حفظه الله برای تربیت صحیح و درست طلّاب مدارس دینی که رهبران آیندهٔ جامعهٔ دینی و ملّی هستند ، تحفة الطلباء و العلماء را ترتیب داده اند که خیلی مفید است . بنده بخاطر ضعف جسمی و بیماری و عدم فرصت ، نتوانستم که کلّ کتاب را مطالعه کنم ، لیکن از فهرست کتاب ، اهمیت و مفید بودن کتاب معلوم شده این کتاب برای هر مکتب فکری و بالخصوص برای اهل علم و اساتید و طلاب مفید است و خداوند متعال مرتّب را برای خدمات دینی بیشتری قبول کند و او را طول عمر نصیب فرماید .

(حضرت مولانا مفتی) مظفر حسین صاحب
ناظم و متولی مدرسه مظاهر العلوم سهارنپور

تقریظ حضرت مولانا رفیق احمد اعظمی (دامت برکاتهم)

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً امّا بعد :

در این عصر پیشرفته همانگونه که دنیا از هر نظر پیشرفت کرده است ، مدارس و مکاتب دینی ما هم پیشرفت کرده اند ، شهر که به جای خود ، حتی در روستاها و آبادی‌های کوچک هم این مدارس و مکاتب دام های خود را گسترانده اند ، لیکن متأسفانه علماء گرامی که از این مدارس فارغ می شوند ، عموماً با فقدان صلاحیت و استعداد علمی مواجه هستند و در میدان عمل خیلی ضعیف به نظر می آیند ، در حالیکه در زمانهای قدیم با وجود کم بودن مدارس ، علمائی که فارغ می شدند ، از نظر صلاحیت و استعداد و عمل مثل آفتاب بودند . آخر اسباب و علل این پیشرفت علمی چیستند ؟ جناب مولانا محمّدعرفان (زید مجدهم) استاد مدرسه نورالعلوم قابل تقدیر و تشکر هستند . ایشان بر اساس تجربیات زیادی که داشته در کتاب تحفة الطلباء و العلماء حقیقت تحصیل علوم را مطابق با اصول و قواعد و آداب آن در پرتو قرآن و حدیث ارائه داده اند ، و بوسیلهٔ واقعات و راهنمائی های سلف صالحین آن را بیشتر مزیّن کرده اند ، و همچنین آفات و موانع تحصیل علم را در روشنی قرآن و حدیث ذکر کرده اند ، و کوشش نموده اند که انسان از ارتکاب آنها پرهیز کند . اگر این کتاب با چشم دل مطالعه شود و مطابق آن عمل کرده شود ، انشاء الله امید است که از مدارس و مکاتب همان ثمراتی حاصل شود که در خیرالقرون به نظر می آمدند . بالخصوص از طلاب عزیز خواهشم این است که آن را با غور و فکر مطالعه کنند و اگر در زندگی آنها مفاسدی به نظر آمد ، برای از بین بردن و اصلاح آن کوشش کنند و این آداب و اصول را برای خود الگو قرار بدهند ، چون برای تحصیل علم خیلی مفید هستند و تا اینکه طالب علم واقعی درست شوند و بتوانند علم حاصل کنند و مستحق دعای

مخلوقات زیادی قرار بگیرند و در خود چنان صلاحیت و استعدادی بوجود بیاورند که اگر در مقابل دنیاپرستان بروند ، آمادگی کامل داشته باشند و بتوانند با علم و عمل خود تمام دنیا را مثل آفتاب منوّر کنند . خداوند متعال مؤلّف را در عوض این زحمتی که کشیده اند ، نعمتهای دنیوی و اخروی عطا کند ، و این کوشش علمی او را مورد قبول قرار دهد و همهٔ ما را توفیق استفاده از این کتاب را بدهد .

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

رفیق احمد اعظمی

۲۳/رجب/۱٤۲۱

کلمات دعائیه

حضرت مولانا کفایت الله پالنپوری (دامت برکاتهم)

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند متعال عوض زحمات گرانقدر دوست گرامی و عزیزمان مولانا محمّدعرفان (مدظله) را چندین برابر عطا کند و این کتاب را در درگاه خود قبول فرماید و اساتید و طلاب را توفیق استفاده عنایت کند.

والسلام

بحکم حضرت مولانا کفایت الله پالنپوری صاحب

۱۰/رجب/۱٤۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

مقدّمه :

نظام آموزشی ما حامل خوبیهای زیادی است ، مدارس دینی ما شأن عجیب و غریبی دارند . یکی از خوبیهای تعلیم در چنین مدارسی این است که کسانیکه در این مدارس پرورش یافته اند ، چنان شأن و عظمتی دارند که در مقابل اینها کسانی که در ادارات دولتی تعلیم یافته اند ، هیچ چیزی بشمار نمی روند . چنانچه عرصهٔ درازی نگذشته که از این مدارس چنان دانشمندان محققی بیرون شده اند که ادارات دنیوی از پیش کردن نظیر آنها عاجز و ناتوان هستند . این دانشمندان الگوی زمانه بودند و بوسیلهٔ آنها عزّت و مقام علم و اهل علم استوار و پابرجا بود . در عصر حاضر در امّت ستارگانی چون یعقوب ، قاسم ، رشید ، محمود ، انور ، یحیی ، خلیل ، مدنی ، تهانوی ، عثمانی ، کفایت الله ، زکریا ، الیاس ، یوسف ، ابوالحسن ، طیب ، صدیق و محمود الحسن و غیره پیدا شدند و یک عالم را سیراب کردند و مانند آفتاب در آسمان علم و هدایت درخشیدند و علوم اینها یاد سمرقند و بخارا و بغداد را تازه کرد . لیکن در عصر حاضر از این مدارس نه تنها چنان نتایجی که انتظار آنها می رفت ، آشکار نمی شود ، بلکه بسا اوقات در مدارس و مراکز دینی ما چنان حوادثی رخ می دهد که باعث سر به زیر شدن اهل علم می شوند و سبب بوجود آمدن فتنه های خطرناکی می شوند . آن روابط معنوی و تعلقاتی که باید در بین اساتید و طلاب باشند ، کم کم از بین می روند و ارزش اساتید در جلوی طلاب مانند یک کارمند معمولی شده است و طلاب عزیز ما بر نقش قدم دانشجویانی که در دانشگاه ها مشغول به تحصیل هستند ، راه می روند . در اخلاق و رفتار و کردار و اعمال مانند عوام به نظر می آیند . استعداد و ذوق علمی آنها زیر صفر آمده است و از اخلاص ، للّهیت و غیرت مذهبی خیلی دور شده اند و مشغول بازیهای ناجائز و تماشای فیلمهای مبتذل تلویزیون ، ویدئو و سینما شده اند و از تکرار و مطالعه

فاصله گرفته اند . به همین علّت طلاب عزیز ما زمانیکه فارغ التحصیل می شوند و در میدان وسیع زندگی قدم می گذارند ، خودشان هم احساس ناکامی می کنند و حقیقتاً هم ناکام هستند و مصداق این اشعر هستند :

اگر یکی خوبی ای داشته باشد ، دشمن هم اعتراف می کند

فقط با حسب و نسب مقام بلند حاصل نمی شود

آب شیرین در کوزۀ گلی هم شیرین می ماند

آب حنظل در ظرف شیشه ای هم کام را تلخ می کند

نزد کسانیکه علم و دانش یک نوع تجارتی محسوب می شود ، از آنها هیچ گلایه‌ای نیست و هیچ کس بر اعمال بد آنها اظهار تأسف و حیرت نمی کند ، امّا نزد کسانیکه تعلیم یک عبادت است و وسیلۀ رسیدن به خدا است و سبب کامیابی دنیا و آخرت است ، اگر از این نوع افراد حرکات زشتی صادر شود و بر آن اظهار ندامت و افسوس نشود ، این دلیل قاطعی برای بی فکری و بی خردی آنهاست . و اگر غیرت دینی کاملاً از بین نرفته باشد ، غیرممکن است که برای اصلاح فکری برداشته نشود . حالا سؤالی پیدا می شود و آن اینکه اگر تعلیم و تدریس چنین کمالی است و در گذشته از این مدارس چنین شخصیات و بزرگانی بیرون شده اند پس چرا حالا از این مدارس انسانهای کامل و فاضلی بیرون نمی شوند ؟ جواب این است که همانطور که اسلاف و بزرگان ما در گذشته درس داده اند و علم حاصل کرده اند ، حالا آنطور نیست و بر راه و روش آنها عمل نمی شود ، پس زمانیکه راه و روش آنها اختیار نشود ، چطور آن ثمرات و برکاتی که آنها حاصل کرده اند ، حاصل می شوند ؟ سوانح و حالات زندگی اسلاف و اکابر و زمانۀ طالب علمی آنها از زندگی نامه های آنها مشخص می شود .

اینجا اجمالاً بیان می شود که اکابر و بزرگان ما پایبند تمام شرایط تحصیل علم بودند و برای رفع موانع سعی و تلاش می کردند و به همین دلیل به علم حقیقی رسیدند و با ثمرات و برکات آن مزین شدند ، این امر کاملاً بدیهی و مسلّم است که برای حاصل

کردن یک چیز و دیدن فوائد آن ، رعایت کردن دو چیز لازم و ضروری است : اوّل اجتماع شرائط و دوّم رفع موانع . حالا مسئلهٔ قابل توجّه این است که امروزه تحصیل کنندگان علم چه حالی دارند ؟ غالباً جواب این است که نه شرایط تحصیل علم دیده می شوند و نه فکری برای رفع موانع تحصیل علم برداشته می شود . بلکه اکثراً نمی دانند که شرایط و موانعی وجود دارد و کسی که می داند هم به فکرش نیست و فقط دنبال آزادی و لاابالی گری هستند و بس . در کتابی که پیش رویتان قرار دارد ، از همین شرایط و موانع و آداب تحصیل علم بحث شده است و اکثراً این آداب از قرآن و حدیث گرفته شده اند و همان آدابی هستند که صحابه و تابعین و بزرگان این امّت بر آنها عمل کرده اند و برکات و ثمرات آنها را حاصل کرده اند . بنده معترف به قصور علمیِ خود هستم و بخاطر فقر علمی و ضعف جسمی ام ، شایسته نبودم که در مورد اهل علم و طلاب چیزی بنویسم و همهٔ این کتاب بخاطر احسان و توفیق پروردگار نوشته شد ، اگر در این کتاب چیزهای خوب و مؤثری برای تحصیل علم دیده شدند ، از طرف الله هستند و اگر اشتباه و حرف ناراحت کننده ای دیده شد ، از طرف منِ نااهل است . از خوانندگان محترم تقاضا است که این بندهٔ گناهکار را در دعاهای خصوصی خود یاد کنند . از خداوند متعال تقاضا داریم که این کوشش ناچیز را قبول فرماید و آن را مفید قرار بدهد و به طرف راه درست هدایت کند .

محمّد عرفان پالنپوری عفی عنه

فاضل دارالعلوم دیوبند

خادم جامعه نورالعلوم گٹهامن

۲۱/رجب/۱٤۲۱

فراگیری دانش و نخستین آیهٔ قرآن کریم :

از شصت و نه هزار الفاظ قرآن کریم نخستین کلمه ای که بر قلب انور رسول خدا ﷺ نزول یافت آن کلمه «اقراء» می باشد گو به رسول الله ﷺ دستور داده شد که بخوان .

همچنین از شش هزار آیهٔ قرآن کریم پنج آیهٔ نخست نیز اهمیت و عظمت علم و دانش را نشان می دهند ، چنانکه خداوند در این آیات می فرماید : « اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ »

ترجمه : بخوان به نام پروردگارت ، آنکه ، انسان را از خون بسته آفرید ، بخوان که پروردگار تو بهترین صاحب کرامت است ، آنکه دانش بخشید به وسیله قلم ، آموخت انسان را آنچه او نمی دانست .

این به معنای آنست که آنچه در ابتدای نزول وحی الهی به اهمیت آن برای رسول اکرم ﷺ و سپس تمامی بشریت تاکید می شود خواندن و نوشتن می باشد .

رسول الله ﷺ به وسیله همین دانش الهی و تعلیم و تربیت زندگی انسان ها را مزین و آراسته نمودند . تا جائی که فلسفه بعثت خویش را تعلیم و تربیت و آموزش مکارم اخلاق معرفی نمودند ، چنانکه فرمودند : « انما بعثت معلماً » من به عنوان یک معلم مبعوث شده ام ، و در جایی دیگر فرمود : « انما بعثت لاتمّ مکارم الاخلاق » من مبعوث شده ام تا اخلاق نیکو را به پایه تکمیل برسانم .

نباید تصور کنیم که این تعلیم و تربیت خاصه رسول الله ﷺ بوده است ، حقیقت این است ازبدو ورود انسان به این کره خاکی خداوند منان در هر قوم و ملتی از نژاد همان ملت و از میان آنها پیامبرانی فرستاده تا انسان ها را تعلیم و تربیت نموده و روش بهتر زیستن را به آنها بیاموزند که در این راستا حدوداً یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر

فرستاده شده اند . این امر نیز قابل توجه است که استاد این پیامبران خداوند سبحان بوده است ، تا پیامبران این فرستاده های ویژه الهی انسان ها را از جهل و نادانی به مشعل فروزان علم و اخلاق نیکو رهنمون شوند .

نورافشانی علم در دنیا به وسیلهٔ پیامبران علیهم السلام :

علامه ابن کثیر می نویسد : این پیام آوران معصوم در هر خطه زمین و در هر قوم و ملت تشریف آوردند ، همانگونه که قرآن کریم می فرماید : « ولکل قوم هاد » خداوند هیچ خطه ای از این کرهٔ خاکی را که انسان در آن زندگی می کند از باران نور و رحمت معنوی که همانا آموخته های پیامبران می باشند محروم نساخته است ، در سرزمین بین النهرین (عراق کنونی) پیامبر بزرگوار ابراهیم خلیل الله علیه السلام را مبعوث فرمود ، در سرزمین حجاز حضرت هود و حضرت صالح علیهما السلام را فرستاد ، در سرزمین شام حضرت عیسی و حضرت یحیی علیهما السلام را ارسال نمود ، و سرزمین مصر را با حضرت یوسف و سپس با حضرت موسی علیهما السلام شرف بخشید ، در غرب دمشق حضرت صادق علیه السلام ، و صدوق علیه السلام و شلوم علیه السلام تشریف آوردند ، در سرزمین آذربایجان حضرت حنظله بن صفوان علیه السلام ، و در موصل و نینوی حضرت یونس ، و در اردن حضرت شمویل علیه و علیهم السلام مبعوث شدند ، سرزمین یمن و مملکت سبأ را به وسیله حضرت سلیمان علیه السلام مورد عنایت قرار داد ، در منطقه سدوم و حومهٔ آن حضرت لوط علیه السلام فرستاده شد . حضرت آدم ابوالبشر بعنوان نخستین انسان و نخستین پیامبر الهی در سرزمین هندوستان و جنوب آسیا تشریف آورد ، همچنین حضرت شیث علیه السلام .

و در آخر بعنوان مسک الختام ، سید الکونین و فخرالاولین و الأخرین خداوند سبحان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را برای تمامی جهانیان مبعوث فرمود و آن را رحمتی برای جهان بشریت قرار داد .

رسول الله ﷺ که حامل کمالات علمی و عملی بود و دارای سیرت و اخلاق بسیار عالی بود ، دنیا را با علوم شریعت چه از بعد عقیده چه از بعد عمل و چه از بعد اخلاق نور باران نمود .

صلاحیت ها و موهبت های فطری انسان ها را پرورش داده و در اوج ترقی رسانیده و آنان را به مقام شامخ خلافت رسانید .

واقعیت این است که زدودن تاریکی جهل در دنیا به نور علم وابسته است اگر چنانچه آفتاب علم و دانش از افق انبیاء کرام و پیامبران عظام طلوع نمی کرد ، و این نفوس قدسیه در شام و روم ، مصر ، عراق ، هند ، سند ، فارس و ... در اطراف و اکناف گیتی نمی درخشیدند ، دنیا همچنان در ظلمت جهل و نادانی به سر می برد ، و این انسان‌های گرگ منش ، و گرگ های انسان نما این کره خاکی را فساد کده ای می ساختند .

اما خداوند منان بر بشریت منت گذاشت و مسأله خلافت ارضی را مطرح نمود و انسان را به عنوان خلیفه منصوب نمود . چنانکه می فرماید : « وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً » زمانی که خداوند به فرشتگان اعلام نمود که می خواهم به زمین خلیفه ای بفرستم .

پس از خلقت آدم علیه السلام ، خداوند به مسأله علم و دانش ، و تعلیم و تربیت پرداخت « وعلّم آدم الاسماء کلها » سپس آدم را جهت امتحان و اظهار کمال او بر فرشتگان به میدان آورد ، سپس به مرور زمان بیش از صدهزار معلم برای تعلیم وتربیت بنی آدم به زمین فرستاد و این امر را تا قیامت ادامه داد . برتری و مقام شامخ پیامبران الهی بر سایر انسان به سبب همین علم است ، خداوند رسول را بر دیگران به وسیله وحی الهی برتری داده است ، وحی همان علمی است که خداوند در قلب پیامبر القاء می فرماید و آن مشتمل است بر عقاید ، اعمال و اخلاق که پیامبر بعنوان یک الگو آن را به انسان ارائه می دهد . و با این روش گیتی را با خورشید نور نبوت منور می سازد .

معجزه علمی :

علم یکی از صفات خداوند است نه صفت انسان ، کسی که این علم را به دیگران می آموزد ، در واقع رابطهٔ انسان را با خالق یکتا برقرار می نماید ، رسول خداﷺ بعنوان یک معلم مبعوث گردیده ، چنانکه در حدیث وارد شده است : « انما بعثت معلماً » ازین رو ایشان دارای بزرگترین مقام نبوت می باشند ، زیرا بیشترین و گسترده ترین تعلیم و تربیت در سراسر گیتی از همان خورشید نبوت ایشان سرچشمه می گیرد این بمعنای آنست که آنحضرتﷺ معجزهٔ علمی داده شده اند ، علاوه بر هزاران معجزهٔ دیگر . امّا بزرگترین معجزه ها قرآن کریم که یک معجزه علمی است می باشد ، انبیای دیگر نیز معجزه داده شده اند ، امّا معجزه آنها عملی بوده است .

بطور مثال به حضرت موسیعليه السلام معجزه عصا و ید بیضا داده شد ، و به حضرت عیسیعليه السلام معجزهٔ زنده نمودن مردگان داده شد ، برای حضرت ابراهیمعليه السلام آتش نمرودی بر دو سلام قرار گرفت ، به حضرت یوسفعليه السلام معجزه قمیص (جامه) داده شد که با مالیدن آن به چشمان یعقوبعليه السلام ایشان بینایی خویش را باز یافتند .

کوتاه سخن اینکه سایر انبیاء دارای معجزه هایی بوده اند ، اما قرآن کریم بعنوان معجزهٔ علمی بزرگترین معجزه محسوب می شود ، گرچه معجزه های دیگری نیز به رسول خداﷺ داده شده است .

انسان دارای هر عملی باشد ، با وفات او عمل او نیز به پایان می رسد ، اما اگر یک فرد عالم این دار فانی را وداع نماید ، علمش در دنیا باقی می ماند ، همچنانکه می دانیم معجزه دلیل نبوت است ، معجزات انبیای پیشین عملی بودند ، هرگاه آنها از دنیا می رفتند معجزهٔ شان نیز پایان می یافت .

اکنون معجزه هیچ پیامبری در دنیا وجود ندارد ، بجز معجزه آنحضرتﷺ که ایشان دارای معجزه علمی بودند که تا امروز با تمام طراوت و شادابی خود در دنیا مطرح است به همین خاطر نبوت ایشان نیز تاکنون موجود می باشد .

گویا قرآن در وجود با مسعود آنحضرتﷺ مجسم شد و ایشان نمونه و الگوی زنده قرآن کریم بودند.

در حدیث وارد شده است، رسول اللهﷺ فرمودند: «اوّل ما خلق الله نوری» نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود، پر واضح است که هدف از نور، نور آفتاب و مهتاب نیست، این نورها در مقابل نور نبوت بسیار ناچیز است، این نور همان رسول اکرمﷺ می باشد که با نور علم و نبوت منور گردید، گویا علم در تمامی رگ و ریشه او سرایت نمود.

همانگونه که به خود آنحضرتﷺ معجزه علمی داده شد، امّت ایشان نیز یک امت علمی می باشد، چنانکه امام اوزاعی می فرماید: خواندن و نوشتن و تالیف و تصنیف زیاد یکی از خصوصیات این امت است، امت هیچ دینی اعم از ادیان سماوی و غیر آن چنان کثرت تالیف نداشته و ندارد که در این امت یافته می شود.

کتابخانه های بسیار بزرگ در سراسر دنیا مملو از کتابهای اسلامی است که حاوی میلیاردها کتاب می باشند.

زمانی که اندلس (اسپانیا) و مصر را مسیحیان در سیطره خود در آوردند. تعصب مذهبی باعث شد تا جمع شوند و تصمیم گیرند که سرمایه عظیم علمی مسلمانان را باید از بین برد. افراد زیادی را برای این منظور استخدام نموند، چنانچه سایر کتابخانه هایی که در اندلس و مصر وجود داشت از بین بردند.

نویسنده تاریخ اسپانیا می نویسد: دولت اسپانیا به منظور از بین بردن کتابخانه های اسلامی گروهی را گسیل نمود و هزینه های هنگفتی برای این امر صرف نمود. اینها پنجاه سال تمام در این امر فعالیت نمودند تا بتوانند در سرتاسر دنیا کتابخانه های اسلامی را نابود سازند.

زمانی که تاتاریان به بغداد حمله نمودند و مردم آن را قتل عام کردند، و خلافت اسلامی را از بین بردند. مسلمانان پل رودخانه دجله را که در وسط شهر بغداد قرار دارد

منهدم ساختند ، تاتاریان تمامی کتابهای اسلامی را که در بغداد وجود داشتند جمع آوری نموده و در دجله انداختند و از اینها جاده ای ساختند تا از رودخانه عبور نمایند . گفته می شود این کتاب ها فقط از یک کتابخانه بودند که آنها را در مسیر رودخانه بعنوان پل ریختند .

تاریخ نویسان نوشته اند آب رودخانه چنان تیره و سیاه گردید ، که مردم برای نوشتن از این آب ها بعنوان مرکب استفاده می کردند و تا یک ماه این سیاهی در آب ادامه داشت و نیازی برای مرکب نبود .

پرواضح است وقتی کتابخانه یک شهر و آن هم صرفاً یک کتابخانه به این اندازه وسعت داشته باشد ، سپس بقیه کتابخانه های شهر و شهرهای دیگر و کتابخانه های اندلس چه قدر می شود ؟!

همانگونه که پیشتر متذکر شدیم که رسول خداﷺ دارای معجزه علمی بودند . شخصیت مقدسی که علم او چنان گسترده و وسیع باشد رسالت او چه قدر بزرگ خواهد بود و ابعاد تعلیم و تربیت او تا چه حدی گسترده خواهد بود ؟!

آموختن دانش یک فریضهٔ دینی است :

به هر حال این واقعیت است که علم و دانش یک گوهر نایابی است که انسان را مسجود فرشتگان قرار داد ، این سرمایه بس بزرگی است که از انبیای کرام بعنوان ارث به ما رسیده است . رسول اکرمﷺ در مورد آن فرموده است : « ... فمن اخذه اخذ بحظّ و افر » هر کس این علم را فرا گرفت به یک سرمایه بزرگی دست یافته و بهرهٔ کاملی به دست آورده است .

بهمین سبب اسلام سرپرست خانواده را موظف نموده تا به افراد خانواده خویش علوم دینی را بیاموزد و مصداق «معلم خیر» قرار گیرد همانطورکه پیامبر بزرگوارﷺ فرموده است .

رسول خداﷺ در مورد کسانی که در پی تحصیل علم هستند فرموده است ، ماهیان در دریا ، و مرغان در هوا برای معلم خیر دعای خیر می کنند .

رسول اللهﷺ فرمود : « کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته »

ترجمه : هر یک از شما دارای وظیفه و یکنوع سرپرستی است و از این مسئولیت بازپرس خواهد شد ، پدر و مادر مسئول فرزندان خویشند ، شوهر مسئول همسر خود می باشد ، کارفرما مسئول مستخدم و کارگر خود است ، و هر یک از این مسئولیت خود سوال خواهد شد .

چنانکه خداوند منان در قرآن کریم فرموده است : « قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا »

ترجمه : خود را و خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید .

مسلم است تا مادامیکه اعمال صالحه انجام ندهیم نجات نخواهیم یافت ، و اعمال صالحه بدون علم و دانش دانسته نمی شوند .

تا زمانی که این آرمان در قلب ما باشد که ما مسلمانان باید از همه مردم دنیا ممتاز باشیم ، نخست باید خانۀ هر مسلمان مدرسه ای باشد جهت تعلیم دین ، اما متأسفانه ما مسلمانان امروزه از اقوام دیگر در ماده پرستی آنها ، از آنها تقلید می کنیم و در محبت و طلب دنیا و تلاش برای به دست آوردن آن غرق شده ایم ، و از علوم قرآن و سنت فرسنگ ها فاصله گرفته ایم .

اسلام و گسترش علم :

اسلام به علم و دانش اهمیت زیادی داده و آنرا به اقشار مختلف امت رسانده است . تا جایی که حمالان ، کشاورزان ، چوپانان و ... نیز از علم دین بهره ای هر چند محدود به دست آورده اند ، همه نژادها و ملت ها از این علم بهره گرفته اند .

با یک نگاه کوتاه به تاریخ می بینیم که در هر طبقه و نژاد از مسلمانان علم و علماء و دانشمندان برجسته یافته می شود ، آنها در ضمن کارها و حرفه های دنیوی خویش علم را نیز بعنوان یک فریضه الهی فرا گرفته اند .

آنها دریافته بودند که علم و عمل در زندگی هر مسلمان جزء لاینفک آن است .

حضرت ابوهریره از رسول خداﷺ روایت می کند ، ایشان فرمودند : هر چیز یک ستونی دارد ، و ستون دین علم است . همچنین فرمودند : « الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدها فهوا حق بها » ترجمه : دانش گمشده فرد مسلمان است هر جا آن را یافت ، مستحق آنست قطعاً هر کس علم و حکمت را گمشده خود پنداشت او کامیاب است .

علم چیست :

در رابطه با علم دانستن سه امر ضروری است ، انگیزه تحصیل علم مرهون آگاهی به این سه امر میٔ باشد که عبارت اند از ۱ـ تعریف علم ، ۲ـ موضوع علم ، ۳ـ هدف و مقصد علم .

تعریف علم :

حروف و نقوشی که بر روی کاغذ نوشته علم گفته نمی شود . حتی ، خواندن ، آموختن و آموزش ، درس و تدریس اینها همه حروف و نقوش می باشند ، درست مانند نقش شیر ، اسب و غیره بر روی کاغذ ، اینها تصویر شیر و اسب می باشند که بطور مجاز لفظ شیر و اسب را بر آنها اطلاق می کنند . پس تعریف علم طبق آنچه از کلام محققان و دانشمندان بر می آید به شرح زیر است :

۱) « العلم نور ، و الجهل ظلمة »

۲) « العلم مالايسرقه سارق و لايسلبه سالب ، و لايقسمه قاسم ، و لايحرقه النـار ، و لايغرقه البحر ، و لايأكله الدود ، و هو يكون مع العالم حيثما يكون ، و كيفما يكون ، حتى لو كان العالم خاليا عن كل متاع و اسباب ، بل كان متجرداً عن الثياب يكون العلم معه » .

ترجمه : علم سرمايه ای است که نه دزد آنرا می برد ، نه غاصبی آنرا می تواند غصب کند ، و نه کسی می تواند آنرا تقسيم نمايد ، و نه آنرا آتش مـی سـوزاند ، و نـه در آب غرق می شود ، و نه کرم ها می توانند آنرا بخورند .

علم هميشه با صاحب علم همراه است ، در هيچ حالتی و در هيچ شرايطی از او جـدا نمی شود ، اگر چه آن عالم از وسايل و سامان های دنيوی دست خالی باشد و حتی اگر بر تن لباس هم نداشته باشد .

۳) قال العينی : اختلف العلماء فی حدّ العلم ، فقال بعضهم : لايُحدّ ، و قال آخرون : انه يُحدّ ، و هم فيه اقوال ، واصح الحدود : انه صفة من صفات النفس توجب تمييزاً لايحتمـل النقيض فی الامور المعنوية .

ترجمه : علامه عينی می فرمايد : در تعريف علم آرای مختلفی وجود دارد ، برخی از علماء گفته اند : علم تعريفی ندارد ، اما برخی ديگر برآنند که علم تعريفی دارد ، در اين خصوص تعاريف مختلفی ارائه شده است ، اما بهترين تعريـف آنـست کـه علـم صـفتی است در نفس انسان ، که بـه وسيلهٔ آن انـسان مـی توانـد اشـياء مختلـف را از يکـديگر تشخيص دهد ، و در امور معنوی احتمال تناقض را ندارد .

٤) قال علی : ان العلم باق لايزال . علم هرگز زوال پذير نيست .

٥) عن زياد بن لبيد ، قال : ذکر النبیﷺ شيئاً ، فقال : ذاك عند او ان ذهـاب العلـم ، قلت : يا رسول الله ! و کيف يذهب العلم و نحن نقرأ القرآن و نُقرئه أبناءنا ، و يقرئه ابناءنا ابناء هم الی يوم القيامة ؟ فقال : ثکلتك أمك يا زيـاد ، ان کنـت لأراك مـن افقـه رجـل

بالمدينة ، او ليس هولاء اليهود و النصارى يقرئون التوراه و الانجيل ، لايعملون بشيئ مما فيهما ؟[1]

ترجمه : حضرت زياد بن لبيد انصارى مى گويد : رسول خداﷺ راجع به يک امرى فرمود : اين در زمان از بين رفتن علم به وجود خواهد آمد من عرض نمودم : يا رسول الله چگونه علم از بين مى رود در حالى كه ما قرآن را مى خوانيم و به فرزندان خود آن را مى آموزيم ، و فرزندان ما به فرزندان خود مى آموزند و اين تعليم و تعلّم تا قيامت ادامه خواهد يافت ؟

ايشان بطور تعجب فرمودند : مادرت برايت گريه كند ، من تو را يكى از خردمندترين مردم مدينه مى پنداشتم ، آيا نمى بينى كه يهود و نصارى تورات و انجيل را قراءت مى كنند اما بر آن عمل نمى كنند .

بخاطر اينكه هرگاه علم با عمل مقارن نباشد هيچ اعتبارى ندارد ، مثل علماى يهود و نصارى ، زمانى كه آنها بر تورات و انجيل عمل ننمودند خداوند آنها را به الاغى كه محمولۀ كتاب بر پشت داشته باشد در حالى كه از محتواى آنها آگاهى ندارد تشبيه داده است . واقعيت نيز همين است كه علم بدون عمل به پوست بدون مغز مى ماند ، عالم بى عمل در حقيقت جاهل است . ملاعلى قارى در شرح حديث در كتاب « مرقاة » مى نويسد : نزل العالم الذى لايعمل بعلمه منزلة الجاهل ، بل منزلة الحمار الذى يحمل اسفاراً ، بل اولئك كالانعام ، بل هم اضل .

يعنى عالمى كه بر علم خود عمل نمى كند به منزلۀ جاهل قرار داده شده است ، بلكه مانند الاغى كه چند عدد كتاب بر پشتش گذاشته شود ، حتى اين گونه افراد از حيوانات هم بدتر و گمراه تراند .

[1]. مشكواة ص ۳۸

از جمله این تعاریف می توانیم این نتیجه را بدست بیاوریم ، که کتابها و آنچه در کتابها از الفاظ و نقوش وجود دارد علم نیستند ، اینها صرفاً علامت علم می باشند . در حقیقت علم نوری است که برای تعلیم و تعلم آن در قالب الفاظ و عبارات گذاشته شده است .

موضوع علم :

موضوع علم اعمال و احوال مکلفین می باشد ، زیرا این علم از اعمال و احوال انسان مکلف بحث می کند ، از جایز و ناجایز بودن ، صحیح یا غلط بودن ، حرام یا حلال بودن ، مقدار جواز و عدم جواز و ...

هدف از تحصیل علم :

همانطور که در کتابهای ابتدایی می خوانیم که هیچ کار و عمل فرد عاقل از هدف و انگیزه خالی نیست ، چنانکه گویند : فعل الحکیم لایخلو عن الحکمة کار یک انسان عاقل از حکمت ومصلحت خالی نیست .

لذا هدف و انگیزه از تحصیل علم این است که الله سبحانه راضی شود . نباید انگیزه طالب علم جاه ومقام ، پست و ریاست ، مال و منال دنیا ، عزت و شهرت بین مردم باشد، و یا مغلوب نمودن دیگران بوسیله بحث و مناظره . زیرا اگر نیت وانگیزه طلبه این باشد ، آنگاه می کوشد هر چه بیشتر چرب زبان ، لفاظ و سخنور باشد ، یک سخنران چیره دست باشد ، یا با عناوین جذاب و دلچسب و مضامین زیبا و دلنواز و صدای رسا ودل انگیز مردم عوام را بسوی خود جذب نموده و قلوب آنها را تسخیر نماید ، دیگران را تنقید وتنقیص نماید .

اشتباه خود را هرگز نپذیرد و در پی عیوب دیگران باشد ، کمالات خود را دیده و از کمالات دیگران طفره برود ، همیشه بر دیگران بدگمان ، بدزبان ، عیب جو و عیب گوی

مردم بوده و وقار و هیبت خود را در قلوب دیگران جایگزین نماید و آنها را معتقد خود نماید ، و با این طریق بتواند از مردم مال و متاعی بدست آورد .

آنگاه بجای رضای خالق رضای مخلوق را ترجیح می دهد .

در نتیجهٔ این اغراض و اهداف فاسده از اخلاق نیکو ، اعمال صالحه تزکیه نفس و تصفیه قلب محروم خواهد شد . اعمال واخلاق فاسدهٔ او سبب فساد عالم خواهد شد . در احادیث مبارکه رسول خداﷺ در مورد چنین افراد با چنین اهداف و اغراض وعیدهای بسیار سخت و خطرناکی وارد شده است چنانکه در صفحات آینده خواهیم یافت .

فرض عین و فرض کفایه :

امام بیهقی و ابن عدی با سندی صحیح از حضرت انس ﷺ روایت نموده اند : رسول اللهﷺ فرمودند : « طلب العلم فریضة علی کل مسلم »

ترجمه : تلاش برای تحصیل دانش بر هر فرد مسلمان فرض است .

طلب کردن علم شد بر تو فرض دگر واجب است از پیش قطع ارض

قطعا علمی که در حدیث فوق از آن یاد شده است علم دین می باشد .

دانش و فنون دنیوی همانند دیگر ضروریات می باشند اما فضایل و ثوابی در حدیث شریف در مورد آنها وارد نشده است .

ناگفته پیدا است هر فرد فرد مسلمان نمی تواند تمامی علوم دینی را بطور کامل فرا گیرد ، بدین خاطر آنچه از حدیث فرضیت آن ثابت می شود همانقدر از علم می باشد که فرد مسلمان در زندگی خود جهت انجام دادن فرایض به آن نیاز دارد تا بداند چه اشیایی بر وی فرض و واجب است ، وچه اشیایی حرام و مکروه می باشند .

تفاصیل این علوم که برگرفته از قرآن وحدیث هستند هر فرد مسلمان نه توانایی فراگیری آنها را دارد ونه بر تک تک مسلمان ها فرض عین می باشند . بلکه تحصیل این علوم بر همه مسلمانان بطور مجموعی فرض کفایه است چنانکه اگر در شهری یک نفر

عالم وجود داشته باشد که بر تمامی این علوم تسلط داشته باشد و مسلمانان بتوانند از او دریافت نمایند بقیه مسلمانان سبکدوش خواهند شد .

و اگر در شهر یا روستایی چنین عالمی وجود داشته نباشد بر آنها واجب است تا فردی را برای تحصیل این علوم برگزینند و یا از جای دیگری وارد نمایند .

تا در مسایل ریز و درشت از او استفاده علمی نموده و بر دین و شریعت اسلامی عامل شوند .

فرض عین :

بر هر فرد مسلمان فرض عین است که عقیده صحیح اسلامی را بدانند ، همچنین احکام طهارت و نجاست ، نماز ، روزه و عبادات دیگری که در شریعت فرض عین می باشند تحصیل آنها نیز فرض عین است ، همچنین فراگیری علم اشیای محرمه و مکروهه . کسی که دارای نصاب زکات است ، دانستن احکام و مسایل زکات بر او فرض عین است ، همچنین کسی که حج بر او فرض شده است ، دانستن مسایل حج نیز بر او فرض است .

کسی که تجارت می کند و یا صنعت و حرفه ای دارد فراگیری علم آن نیز بر او فرض می گردد . زمانی که می خواهد نکاح کند باید احکام و مسایل نکاح و طلاق و مسایل مربوطه آنرا بیاموزد .

کوتاه سخن اینکه هر آنچه بر انسان فرض است دانستن احکام آن نیز فرض است .

علم تصوف :

فرضیت علم احکام ظاهره مانند نماز و روزه واضح تر از آنست که به بحث آن بپردازیم . قاضی ثناء الله پانی پتی رحمه الله در « تفسیر مظهری » تحریر نموده که علم

اعمال باطنه و محرمات باطنه که در اصطلاح به آن تصوف مـی گوینـد نیـز فـرض عـین می باشد ، زیرا خود این اعمال فرض عین می باشند .

ترجمه شعر : اگر عقل و خرد لا اله الا الله گوید چه حاصل ، اگر قلب و نظر مسلمان نباشند .

آنچه امروزه به نام تصوف معروف است مجموعه ای از علوم و معارف ، مکاشـفات و واردات است . هدف ما از فرض عین بودن علم تصوف همان علم است که به اعمـال باطنه ای که فرض و واجب هستند مربوط می شود . همچون عقاید صحیحه که بـا قلـب تعلق دارد ، همچنین صبر ، شکر ، توکل و قناعت و جز آن .

و یا اعمال باطنه ای مانند غرور ، تکبـر ، حـسد ، بغـض ، بخـل و حـرص دنیـا و غیـر ذلک که از نـص قـرآن کـریم حـرام مـی باشـند ، تفـصیل حلـت و حرمـت فرضـیت و وجوب ، و روش نجات یافتن از اعمال مهلکه بر هر مسلمان مرد و زن فرض می باشـد ، اساس و بنیان تصوف همین قدر است .

فرض کفایه :

آموختن تمامی مسایل و احکام قرآن مجیـد و احادیـث رسـول الله ﷺ ، و تـشخیص حدیث معتبر از غیر آن ، و استنباط احکام و مسایل دیگر از قرآن وحدیث ، و فراگیـری اقوال و آثار صحابه و تابعین چنان وسیع و گسترده است که عمر انـسان بـرای آن کـافی نیست ، بهمین خاطر شریعت مطهره اسلام آن را فرض کفایه قرار داده است .

پس اگر در هر شهری برخی از علماء با آنها آشـنا باشـند از دوش بقیـه آحـاد مـردم ساقط می شود .[1]

---

[1]. معارف القرآن ج ۴ ص ۴۸۹

علم یا جهل :

علم و جهل دو امر متضاد هستند و هرگز در یک زمان در یک فرد جمع نمی شوند ، عالم همانند بینا و نادان مانند نابینا است ، زیرا علم یک نور است ، علم چنان مشعل فروزانی است که هر کس راه حقیقت را گم کند و آواره و سرگردان باشد او را به راه حق می رساند .

و جهل یکنوع ظلمت و تاریکی است که هر کس در آن سیاه چال افتاد هیچ چیزی را نخواهد دید ، علم در تنهایی همراه و در خلوت همنشین و در راه ترقی و تعالی به مشابه رهبر و رهنمای بزرگی است . اما جهل و نادانی انسان را در غاری عمیق ، وحشت انگیز و در انحطاط می اندازد . دانش از هر نوعی که باشد ، شعور و احساس انسانی را شکوفا می سازد ، عزم را پخته و انسان را به اهداف عالی سوق می دهد مجد وکرامت را برای صاحبش به ارمغان می آورد .

تاریخ بشر گواه این امر است که هر گاه یک ملت دارای علم و هنر بوده اند رهبریت اقوام را به دست گرفته اند ، اما کسانی که از دانش بی بهره اند نمی توانند راه‌های ترقی وتعالی را بپیمایند . اگر جهل خودش تاریکی است چگونه می تواند دیگران را بر سر راه بیاورد . خداوند فرق میان علم و جهل را به این گونه بیان فرموده است : « هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون » این آیه کریمه بیانگر آنست که بین علم و جهل تفاوت زیادی است بهمین خاطر اهل علم و جاهل هرگز برابر نخواهند بود .

اهمیت علم و دین :

دانش چه دینی باشد یا دنیوی اهمیت بسزایی دارد . البته اهمیت و بازدهی علوم و فنون دنیوی فقط به دنیا محدود می شود و نزد الله متعال مقام و رتبه ای ندارد نه فضیلتی برای آن در روایات آمده و نه ثوابی بر آن مرتب می شود .

اما علوم دینی ، اهمیت و مقام آن در دنیا محدود نمی شود بلکه ضامن فلاح و کامیابی دنیا و آخرت می باشد ، زیرا علم دین محبوب وپسندیده خداوند سبحان می باشد ، این همان علمی است که بوسیلهٔ پیامبران الهی به ما رسیده است . مقام و رتبه والای علوم دینی از آیه مبارکه ذیل مشخص می شود ، چنانکه می فرماید : « یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات »

ترجمه : خداوند درجات مومنین و بالاخص علماء را بلند و بالا می فرماید .

ابن عباس ﷺ می فرماید : رتبه و مقام یک عالم از عامهٔ مسلمانان هفتصد برابر می باشد که فاصلهٔ میان هر درجه پانصد سال راه می باشد .

رسول الله ﷺ نیز در این خصوص فرموده است : « من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین »[1]

ترجمه : هرگاه خداوند به کسی اراده خیر نماید او را در دین علم و تفقه می دهد و در جای دیگر با این اضافه آمده است « ویلهمه الرشدة » یعنی او را به سوی هدایت رهنمون می شود . نتیجه فهم و تفقه در دین و هدایت در دین خیر بزرگی است و نشانه مقبولیت در بارگاه الهی است .

حضرت ابن عباس در یک حدیث می فرماید : یک ساعت مشغول بودن در تحصیل علم از نماز و زنده داری یک شب بهتر است ، و یک روز مشغول بودن از روزهٔ سه روز بهتر است . در سطور آتیه روایات زیادی در این مورد می خوانیم .

نخستین مدرسه در اسلام :

هرگاه رسول خدا ﷺ به مدینه منوره تشریف آوردند قبل از هر چیز اقدام به تأسیس مسجد نمودند و در کنار آن سایبانی ساختند که به نام (صفه) معروف است ، بسیاری از

---

[1]. بخاری

اصحاب مهاجر که سرپناهی نداشتند و بقصد تحصیل علم و ایمان به مدینه آمده بودند در این صفه اقامت می نمودند ، و اصحاب دیگری که خواندن ونوشتن و مبادی اسلام را آموخته بودند به اینها تعلیم می دادند امثال سعید بن العاص ، عباده بن الصامت و غیره. افرادی که در این صفه اقامت می کردند گاه به هفتاد تا هشتاد نفر می رسیدند . اینها علاوه بر خواندن ونوشتن بسیاری از مسایل دینی و سوره های قرآن کریم را می آموختند ، سرپرست این مدرسه خود حضرت رسولﷺ بودند و غذا وآذوقه برای آنها تهیه می فرمودند .گاه این افراد جهت جستجوی روزی تلاش نیز می کردند .

علاوه بر این افراد زیادی در مسجد النبی برای فراگیری تعالیم اسلامی گردهم می آمدند ، و مشتاقان علم از جاهای دیگر نیز به مدینه عزیمت می کردند ، بسیاری از مسایل و احکام دینی را فرا گرفته به وطن خویش باز می گشتند ، تعداد کسانی که در صفه اقامت می کردند گاه افزایش می یافتند تا جایی که برخی تعداد آنها را به چهارصد نفر نیز ثبت نموده اند رسول خداﷺ خود نیز به آنها تعلیم می داد ، و حلقه‌های درس را که در مسجد النبی منعقد می شد بازدید نیز می فرمود .

در کتاب «ترمذی» آمده است : که رسول اللهﷺ به مسجد تشریف آورد دید مردم پیرامون تقدیر مباحثه می کنند ، حضرتﷺ آنها را از این بحث منع فرمود .سپس فرمودند بسیاری از امت های گذشته در مسأله تقدیر بحث و گفتگو کردند و در نتیجه گمراه شدند .خلاصه اینکه نخستین معلم وسرپرست این مدرسه ذات اقدس حضرت رسولﷺ بود .

مدارس مدینه در عهد نبوی :

در شهر مدینه منوره ۹ مسجد ساخته شده بود که هر یک از آنها برای اهل آن مسجد و اطراف آن آموزشگاهی نیز بود بالاخص بچه های محله در آن جمع می شدند و قرآن و مسایل دیگر دینی را می آموختند و بعدها به نسلهای آینده می رساندند .

همچنین رسول گرامیﷺ دستور داده بود که هر یک از مسلمانان باید به همسایگان خود آنچه را که آموخته است بیاموزد. در سال دوم هجری یک درسگاه دیگری در منزل مخزوم بن نوفان نیز دایر گردید.

رسول خداﷺ جهت نشر و اشاعه علم و دانش از هیچ وسیله ای فروگذار نکردند. در معرکه بدر زمانی که هفتاد نفر از مشرکان به اسارت سپاه اسلام در آمد. رسول اکرمﷺ فرمودند هر یک از اسرا ده نفر مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزد آزاد خواهد گردید. و فودی که در محضر آنحضرتﷺ بازیاب می شدند و اسلام را می پذیرفتند آنحضرت یکی از یاران خویش را بعنوان معلم با آنها همراه می کرد تا در دیار آنها برود و به آنان تعالیم اسلامی و مسایل شرعی را بیاموزد، این صحابی با آنها می رفت و پس از انجام وظیفه به مدینه باز می گشت.[1]

مقام صحابه در علم:

عن ابی مسعود ﷺ قال: «من کان مستنا فلیستن بمن قدمات، فان الحّی لاتؤمن علیه الفتنة، اولئك اصحاب محمدﷺ کانوا افضل هذه الامة، ابرّها قلوباً، واعمقها علماً، و اقلها تکلفا اختارهم الله لصحبة نبّیه و لاقامة دینه، فاعرفوا لهم فضلهم و اتبعوهم علی اثرهم، تمسکو بما استطعتم من اخلاقهم و سیرهم، فانهم کانوا علی الهدی المستقیم»[2]

ترجمه: هر کس می خواهد تمسک نماید باید بر کسانی که دارفانی را وداع نموده اند تمسک جوید، زیرا آنهایی که زنده اند از وقوع در فتنه ها در امان نیستند، ایشان یاران رسول اللهﷺ بودند. آنها بهترین امت و نیکوترین از نظر قلب و ژرفترین از نظر دانش و کمترین از نظر تکلف و تعارف بودند، خداوند عزوجل آنها را برای

---

[1]. تعمیر حیات

[2]. مشکاة نبقل از رزین

صحبت رسول خویش و برای اقامه دین برگزید ، لذا باید فضیلت آنها را اعتراف نموده و از آنها پیروی نمائید ، و سیره و اخلاق آنها را الگوی خود قرار دهید ، زیرا آنها بر راه راست بودند .

تذکر : این حدیث نمایانگر آنست که صحابه رسول الله از نظر علم و دانش از بقیه آحاد امت عمیقتر بودند . و از نظر حکمت و خردمندی نیز به مقام شامخی رسیده بودند. نور نبوت همواره بر دلهای آنان نورافشانی می نمود زیر چتر حکمت نبوی و برهان ربانی بسر می بردند . آنها کسانی بودند که بدون واسطه در جلوی رسول خداﷺ زانوی تلمذ زده بودند جایی که علم و معرفت می رفت که خورشید را تحت الشعاع خود قرار دهد .

چه آنحضرتﷺ تربیت یافته مستقیم خداوند علیم و خبیر بود و از یک قطره علم آنحضرت دریا به وجود می آمد ، و قلب ها پر از نور علم او بودند چشمها با دانایی و بینایی آشنا بودند . پیامبری که هدف بعثت اوآشنا ساختن جهان بشریت با علم و دانش بود ، چنانکه فرمود :

« انما بعثت معلما » یاران جان نثار آنحضرتﷺ از محضر ایشان علم و فضل زیادی آموختند ، آنها به تحصیل علم چنان مشتاق بودند که هر دو صحابی جهت امور دینی و دنیوی مسئولیت ها را بین خود تقسیم می نمودند ، یکی امروز برای حضور در محضر درس رسول خداﷺ می رفت و آندیگر کارهای او را انجام می داد ، و او در بازگشت آنچه را از رسول اللهﷺ آموخته بود به او آموزش می داد، و روز دیگر نفر دوم به محضر آنحضرتﷺ حضور می یافت و مسئولیت کارهای دنیوی خود را به برادر دینی‌اش می سپرد و در بازگشت هر آنچه آموخته بود به او آموزش می داد ، به این خاطر آنها از تمامی امت در علم و معرفت فوقیت داشتند ، زیرا اقیانوس بیکران علم نبوت در میان آنها موج می زد و آنها تشنگی علمی خود را از آن برطرف می نمودند ، این بود که آنها در علوم دینی ، و احکام الهی و احادیث نبوی ، تفقه فی الدین ، علم

فرائض و میراث و در علوم قرآنی مهارت کامل داشتند ، خداوند متعال نیز به آنها ذکاوت و استعداد ، فهم و فراست وافری عنایت فرموده بود که شاید در آحاد امت نظیر آنها یافته نشود .

فضایل علم

فضیلت علم در قرآن :

۱) « يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ » [مجادله/۱۱]

(خداوند مرتبه مؤمنان شما را بلند می نماید وکسانی که دارای علم هستند مراتب بالاتری خواهند داشت)

حضرت عبدالله بن عباس فرموده است : مرتبه و مقام یک عالم نسبت به عامه مؤمنان هفتصد درجه بالاتر است ، و فاصلهٔ میان هر درجه پانصد سال راه می باشد .[۱]

۲) « وَتِلْكَ الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلاَّ الْعَالِمُونَ » [عنکبوت/۴۲]

(ما این داستانها را برای مردم بیان می کنیم اما دانشمندان هستند که آنها را می فهمند)

علامه بغوی با سند متصل از حضرت جابر روایت نموده : رسول الله ﷺ آیه فوق را تلاوت فرمودند ، سپس اضافه نمودند : عالم کسی است که در کلام الهی فکر و تدبر نماید ، و بر فرامین آن عمل کند ، و از اعمال بد که سبب نارضایی خداوند هستند اجتناب ورزد .

این حدیث اشاره دارد به اینکه صرفاً با تلاوت آیات و خواندن الفاظ حدیث هیچ کسی عالم گفته نمی شود ، مادامی که در قرآن کریم تدبر ننماید . بر احکام آن عمل نکند .[۲]

---

[۱] .احیاء علوم الدین

[۲] . معارف القرآن

٣) « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ » [آل‌عمران/١٨]

(خداوند گواه است که هیچ معبودی جز اونیست ، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی داده اند ، در حالی که خداوند عدل و انصاف را برقرار نموده است)

چنانکه ملاحظه می کنید خداوند شهادت را نخست از ذات خود شروع نمود ، سپس شهادت فرشتگان ، بعد از آن شهادت اهل دانش را بعنوان دلیل پیش نمود ، این خود بزرگترین دلیل بر شرف و عظمت علم و علمای دین می باشد .

٤) « قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ » [الزمر/٩]

(بگو آیا برابراند کسانی که میدانند و کسانی که نمی دانند ؟!)

این آیه بیانگر عدم برابری نادان با دانا است .

٥) « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » [فاطر/٢٨]

(جز این نیست که از خداوند صرفاً صاحبان علم می ترسند)

حضرت حسن بصری رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده است : عالم کسی است که در خلوت و در جمع از خدا بترسد ، و دوست داشته باشد آنچیزی را که خداوند به او ترغیب داده است ، و از چیزی که خداوند منع فرموده نفرت ورزد .

٦) « وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا » [قصص/٨٠]

(کسانی که به آنها علم داده شده بود گفتند : وای بر شما پاداشی که نزد خدا است بهتر است برای کسی که ایمان آورده و اعمال نیکو انجام دهد)

٧) « وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَي الرَّسُولِ وَإِلَي أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ » [نساء/٨٣]

(و اگر آنرا به پیامبرﷺ و صاحبان امر می سپردند ، محققان آنرا تحقیق می کردند . خداوند در این آیه امر فرمود که در چنین مواقعی باید مسائل را به اجتهاد علماء سپرد ، و آنها را در استنباط و استخراج احکام در کنار پیامبر ذکر فرمود .

۸) « قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ » [نمل/۴۰]

(کسی که به او علم کتاب داده شده بود گفت من آنرا پیش تو می آورم)

۹) « خَلَقَ الإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » [رحمن/۳ـ۴]

(خداوند انسان را آفرید و به او سخن گفتن آموخت)

ملاحظه می کنید که خداوند تعلیم قرآن را قبل از آفرینش انسان ذکر فرمود با آنکه آفرینش انسان در واقع پیش از تعلیم قرآن می باشد ، اما قرآن کریم با مقدم کردن تعلیم قرآن از آفرینش انسان به این امر اشاره فرمود که هدف از خلقت انسان تعلیم قرآن و عمل بر آن می باشد ، چنانکه در آیه دیگر فرموده است : « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ » [الذاریات/۵۶]

(ما جن ها و انسانها را نیافریده ایم مگر به منظور اینکه من را عبادت کنند)

پرواضح است که عبادت بدون آموختن آن روشی که توسط قرآن کریم حاصل می شود میسر نیست .

۱۰) « رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً » [بقره/۲۰۱]

(پروردگارا به ما در دنیا خوبی عنایت فرما و در آخرت نیز)

حسن بصری در تفسیر این آیه می فرماید : مراد از حسنه در دنیا علم و عمل و در آخرت بهشت است .

فضیلت علم در حدیث :

۱) « طلب العلم فریضة علی کل مسلم »[1]

(جستن علم بر هر فرد مسلمان [چه زن و چه مرد] فریضه است)

تذکر : ترک کردن فرض گناه کبیره است ، پس کسی که علم دین نیاموزد مرتکب گناه کبیره شده است .

۲) « عن ابی هریرة رضی الله عنه قال ، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلاث : صدقة جاریة ، او علم ینتفع به ، او ولد صالح یدعوله »[2]

(حضرت ابوهریره از رسول خداﷺ روایت می کند : هر گاه انسان بمیرد عمل او قطع می شود مگر از سه چیز ۱ـ صدقه جاریه ۲ـ علمی که مردم از آن مستفید شوند ۳ـ فرزند صالح که برای پدر دعاء کند)

زمانی که انسان می میرد سایر اعمال او متوقف می شوند ، اگر چه مرده قادر به هیچ عملی نیست ، اما از این سه طریق نامه اعمال او باز گذاشته می شود و پس از مرگ نیز برایش نوشته می شود ، معنای رسیدن ثواب از طریق علم اینست که یک عالم دین کتاب دینی تحریر می نماید و یا شاگردان پس از خود بجای می گذارد ، تا زمانی که از کتاب او استفاده می شود از شاگردان او علم دین آموخته می شود برای این عالم بزرگوار نیز عمل نیک نوشته خواهد شد .

۳) « من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین »[3]

(خداوند به کسی که اراده خیر نماید به او علم و فهم در دین عطاء می فرماید)

---

[1] . جامع الصغیر

[2] . رواه مسلم

[3] . بخاری و مسلم

٤) « العلماء ورثة الانبياء »[1]

(علماء وارثان انبياء هستند)

در این حدیث علماء وارثان انبیاء قرار داده شده اند ، لذا همچنانکه نبوت بزرگترین مقام انسانیت است ، وراثت آن نیز بزرگترین مقام و رتبه است .

٥) عن ابی الدرداء ، قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول : « من سلك طریقاً یبتغی فیه علماً سهّل الله له طریقا الی الجنة ، و ان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً بما یصنع ، و ان العالم یستغفرله من فی السموات و من فی الارض ، حتی الحیتان فی الماء ، و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الکواکب »[2]

(حضرت ابودرداء از رسول خداﷺ روایت می کند : کسی که مسیری را در طلب علم می پیماید خداوند راه بهشت را برای او آسان می فرماید ، فرشتگان به نشانهٔ رضا برای طلاب علم بالهای خود را می گسترانند ، و تمامی موجودات زمینی و آسمانی برای آنها دعای خیر می کنند حتی ماهی ها در دریا ، و فضیلت عالم بر عابد بی علم مانند برتری ماهتاب بر سایر ستاره ها است)

معنای گسترانیدن فرشتگان بالهای خود را اظهار رضایت و خوشنودی از آنها است ، چنانکه مهمان معززی به منزل ما بیاید ، به منظور احترام او پشت سر او راه می رویم و از هیچ پذیرایی دریغ نمی کنیم . اما نباید فراموش کنیم که این مقام والا زمانی به عالم و طالب علم داده می شود که همراه با علم تقوی داشته باشد . در این حدیث عالم به منزله ماه و عابد به منزله ستاره ها قرار داده شده اند چون ماه همچنانکه خودش می درخشد به دیگران نیز نور می بخشد و زمین را منور می کند همچنانکه فرد عالم خودش از علم

[1]. ترمذی و ابوداود

[2]. ترمذی و ابوداود

خود مستفید می شود و دیگران نیز از علم او بهره مند و مستفید می شوند. شیخ سعدی رحمه الله می فرماید:

بنی آدم از علم یابد کمال نه از حشمت و جاه و مال و منال

٦) عن ابی امامة رضی الله عنه، ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: «ان الله وملائکته و اهل السماوات و الارض حتی النملة فی جحرها وحتی الحوت لیصلّون علی معلم الناس الخیر»[1]

(از حضرت ابوامامه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند و فرشتگان و سایر اهل زمین و آسمان حتی که مورچه ها در لانه هایشان و ماهی ها در دریا برای کسی که مردم را علم دین می آموزد دعای خیر می کنند)

معنای خیر که در حدیث به آن اشاره شده است فهم علم و دین می باشد چنانکه در حدیث قبلی به آن تصریح شده بود.

٧) «فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادنی رجل من اصحابی»[2]

(رسول الله ﷺ فرمود فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت من بر ادنی صحابی است)

مسلم است که رسول الله ﷺ بر سایر انبیاء و بزرگان صحابه برتری دارد چه برسد به ادنی ترین صحابی، در این حدیث فضیلت بس بزرگی برای عالم بیان شده است.

٨) در کتاب «کنزالعمّال» روایتی از رسول خدا ﷺ بیان شده است مبنی بر اینکه برای بی علم هلاکت باد.

ویل نام وادیی است در جنهم چنانکه در حدیثی وارد شده است.

---

[1]. ترمذی

[2]. ترمذی

همچنین ویل بمعنی هلاکت نیز آمده است. کوچکترین آتش دنیا غیرقابل تحمل است چه رسد به آتش جهنم، اگر دوست دارید از این آتش رهایی یابید باید جهت فراگیری علم دین برای خود و وابستگان خود کوشا باشید.

میاموز جز علم گر عاقلی　　　　که بی علم بودن بود غافلی

(سعدی)

۹) ثعلبه بن حکم از رسول خداﷺ نقل فرموده که خداوند ذوالجلال آنگاه که در میدان محشر جهت حساب و کتاب جلوه افروز می شود به علماء خطاب می فرماید که من علم و حلم خود را به شما داده ام تا گناه های شما را بیامرزم، و پروائی نیز ندارم.[۱]

۱۰) در حدیث وارد شده است: هرگاه هدف عالم از فراگیری علم رضای الهی باشد، هر چیز از او می ترسد.

تذکر: مفهوم حدیث این است که هدف عالم از علمش نباید عزت و شرافت دنیوی باشد که مردم در جلوی او ایستاده و اورا احترام نمایند، یا برایش هدیه بفرستند، بلکه فقط باید هدف او رضای الهی باشد در نتیجهٔ آن در آخرت به درجات عالیه نایل می گردد و در دنیا خداوند سبحان رعب او را در قلوب انسانها می اندازد، تا جایی که پادشاهان با همهٔ آن شان و شوکت از او می ترسند.

۱۱) «افضل الناس المؤمن العالم الذی ان احتیج الیه نفع و ان أستغنی عنه اغنی نفسه»[۲]

(بهترین انسان مؤمن دانشمندی است که اگر مردم به اونیاز داشته باشند نیاز آنها را برآورده می نماید و از علم خود به آنها نفع می رساند، و اگر از او بی نیاز باشند خود او از علم خود بهره می گیرد)

---

[۱] .جمع الفوائد

[۲] . بیهقی

١٢) « الايمان عريان و لباسه التقوى ، و زينته الحياء ، و ثمرته العلم »[١]

(ايمان برهنه است و لباس آن تقوى است ، زينتش حياء و ثمرهٔ آن دانش مى باشد)

١٣) « اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و الجهاد ، اما اهل العلم فدلوا الناس على ما جاءت به الرسل ، و اما اهل الجهاد فجاهدوا بأسيافهم على ماجاءت به الرسل »[٢]

(نزديكترين مردمان به درجهٔ نبوت علماء و مجاهدان مى باشند ، علماء آنچه را انبياء آورده اند به مردم رسانيده اند ، و مجاهدين با شمشيرشان در دفاع از آنچه پيامبران آورده اند جنگيده اند)

١٤) « الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة ، فخيارهم فى الجاهلية خيارهم فى الاسلام اذا فقهوا »[٣]

(مردمان به معادن طلا و نقره مى مانند ، بهترين آنها در زمان جاهليت بهترين آنها در اسلام هستند زمانى كه دانش و حكمت فرا گيرند)

١٥) « يوزن يوم القيامة مداد العلماء بدم الشهداء »[٤]

(روز قيامت جوهر قلم علماء با خون شهدا در دوكفه ترازو نهاده مى شود)

١٦) و عن ابن مسعود رضى الله عنه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « لاحسد الا فى اثنين : رجل آتاه الله مالاً فسلطه على هلكته فى الحق ، و رجل اتاه الله الحكمة فهو يقضى بها و يعلمها »[٥]

---

[١]. حاكم

[٢]. ابونعيم

[٣]. بخارى و مسلم

[٤]. جامع بيان العلم و فضله

[٥]. بخارى و مسلم

(رسول خدا ﷺ فرمود : حسد بردن مجاز نیست مگر از دونفر : نخست کسی که خداوند به او مال و ثروت ارزانی نموده و او همواره در راه حق از آن مال انفاق و صدقه می نماید ، و دوم کسی که خداوند به او دانش داده که در پرتو آن قضاوت نموده و آن را به دیگران می آموزد)

۱۷) و عن عبدالله بن عمر ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : « ان الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزعه من العباد ، ولکن یقبض العلم بقبض العلماء ، حتی اذا لم یبق عالماً اتخذ الناس رؤساً جهالاً فسئلوا ، فأفتوا بغیر علم ، فضلوا و أضلوا »[۱]

(رسول خدا ﷺ فرمود : خداوند علم را از سینهٔ علماء بیرون نمی کند ، بلکه علماء از دنیا کوچ می کنند تا اینکه هیچ عالمی در دنیا نمی ماند ، آنگاه مردم جاهلان را پیشوا قرار می دهند ، و از این جهال در مسائل دینی سوال می شود ، آنها هم پاسخ می دهند ، خودشان هم گمراه می شوند دیگران را نیز گمراه می کنند)

۱۸) « من تفقه فی دین الله عزوجل کفاه الله ما اهمه و رزقه من حیث لا یحتسب »[۲]

(کسی که دانش وحکمت می آموزد خداوند پریشانی هایش را دور ساخته او را از جایی که گمان هم نبرده است روزی می بخشد)

۱۹) « اوحی الله عزوجل الی ابراهیم انی علیم احب کل علیم »[۳]

(خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی نمود که من علیم هستم و هر عالم را دوست دارم)

---

[۱]. بخاری و مسلم

[۲].خطیب بغدادی / تاریخ بغداد

[۳]. جامع بیان العلم و اهله

راستی چه مقام والایی است ، کسی که نزد خداوند محبوب باشد لزوماً نزد فرشتگان نیز محبوب خواهد بود ، سپس این محبت به انسانها الهام می شود و آنها نیز با چنین شخصی محبت می ورزند .

۲۰) « يشفع يوم القيامة ثلاثة : الانبياء ، ثم العلماء ، ثم الشهداء »[1]

(روز قیامت سه گروه برای مجرمین شفاعت می نمایند ، نخست انبیاء ، سپس علماء و بعد از آن شهداء)

در این حدیث علماء پیش از شهداء ذکر شده اند که بیانگر فضیلت و برتری آنها است ، در حالی که در مورد شهداء آیات و احادیث بیشماری در بیان اجر و پاداش آنها وارد شده است .

۲۱) و عن انس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتى يرجع »[2]

(شخصی که در جستجوی دانش از منزل خود بیرون می شود او در راه خدا است تا زمانی که بر می گردد)

۲۲) و عن ابی هریرة رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « من سئل عن علم فكتمه الجم يوم القيامة بلجام من نار »[3]

(کسی که از او سوالی در امور دینی بشود و او آنرا پنهان نموده و مسائل را پاسخ ندهد روز قیامت با لگام آتشی لگام خواهد شد)

۲۳) « فضل المؤمن العالم على المؤمن العابد سبعون درجة »[4]

(فضل مسلمان عالم بر مسلمان عابد [بی علم] هفتاد درجه می باشد)

---

[1]. ابن ماجه

[2]. ترمذی

[3]. ترمذی و ابوداود

[4]. الكامل لابن عدی

۲۴) « صنفان من امتی اذا صلحوا صلح الناس کلهم و اذا فسدوا فسد الناس کلهم : الامراء و الفقهاء »[1]

(در امت من دو گروه هستند چنانچه آنها بر هدایت و درستکاری استوار باشند بقیه مردم درستکار خواهند شد ، اما اگر آنها فاسد شدند بقیه مردم نیز به تبعیت از آنها به فساد کشیده می شوند)

۲۵) « ما عبد الله بشئی افضل من فقه فی الدین ، و الفقیه الواحد اشد علی الشیطان من الف عابد ، ولکل شئی عماد ، و عماد هذا الدین الفقه »[2]

(خداوند به هیچ روشی بمانند فقه در دین عبادت نشده است ، و یک دانشمند برای شیطان از هزار عابد دشوارتر می باشد ، هر چیز دارای ستون است ، ستون و پایه دین علم فقه است)

۲۶) « من جاء مسجدی هذا لم یأته الا لخیر یتعلمه او یعلمه فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله »[3]

(رسول خدا ﷺ فرمود : کسی که در مسجد من می آید صرفاً برای آموختن علم یا آموزش دادن آن ، این شخص بمنزله مجاهد در راه خدا می باشد)

ناگفته نماند که هدف از مسجد تنها مسجد رسول الله ﷺ در مدینه منوره نیست ، چون در آن زمان مرکز تعلیم و تعلم صرفاً همان مسجد بود ، بلکه هدف تعلیم و تعلم است در هر جا باشد .

۲۷) « ... و ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب‌الله ویتدارسونه بینهم الا نزلت علیهم السکینة و غشیتهم الرحمة و حفتهم الملائکة »[1]

---

[1]. ابونعیم

[2]. ترمذی و ابن ماجه

[3]. ابن ماجه

(افرادی در خانه خدا بمنظور تلاوت قرآن و تعلیم و تعلم آن جمع نمی شوند مگر اینکه آرامش درونی بر آنها فرود می آید ، و فرشتگان آنها را در احاطه می گیرند و رحمت الهی آنها را می پوشاند)

۲۸) « ان من اشراط الساعة ان یرفع العلم و یکثر الجهل »[۲]

(یکی از نشانه های قیامت برچیده شدن علم و کثرت جهل می باشد)

۲۹) « ان الناس لکم تبع ، و ان رجالاً یأتونکم من اقطار الارض یتفقهون فی الدین ، فاذا اتوکم فاستو صوابهم خیراً »[۳]

(رسول خداﷺ خطاب به اصحاب فرمود : مردم در علم و دانش پیرو شما هستند ، همانا افراد از نقاط مختلف جهت فراگیری علم پیش شما می آیند ، توصیه می کنم با آنها به خوبی برخورد نمایید)

۳۰) قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : « طلب العلم افضل عندالله من الصلاة و الصیام و الحج و الجهاد فی سبیل الله »[٤]

(آموختن علم نزد الله از نماز ، روزه ، حج و جهاد بهتر است)

دراینجا مراد نمازها و روزه ها وحج نفلی می باشد .

۳۱) « یؤتی بمداد طالب العلم و دم الشهداء یوم القیامة فیرجح مداد العلماء »[٥]

(روز قیامت دوات طالب علم با خون شهدا وزن می شود ، آنگاه دوات علماء وزنی تر می شود)

---

[۱] . مسلم

[۲] . مشکاة

[۳] .مشکاة المصابیح

[٤] .مسند الفردوس مظهری

[٥] . تفسیر کبیر

٣٢) « طلب العلم ساعة خير من قيام ليلة ، و طلب العلم يوماً خير من صيام ثلاثة ايام »[1]

(یک ساعت آموختن علم بهتر از زنده داشتن یک شب در نماز است ، و یک روز آموختن علم بهتر از سه روز روزه داشتن می باشد)

٣٣) رسول خداﷺ روزی در مسجد وارد شد ، دید که دو گروه جداگانه دور هم نشسته اند ، یک گروه از آنها ذکر می نمودند ، و گروه دوم قرآن را به یکدیگر می آموختند ، رسول اللهﷺ جهت حوصله افزایی آنها فرمود : « کلاهما علی خیر واحد هما افضل من صاحبه ، اما هؤلاء فیدعون الله و یرغبون الیه ، فان شاء اعطاهم ، و ان شاء منعهم ، و امّا هؤلاء فیتعلمون الفقه و العلم و یعلّمون الجاهل فهم افضل ، و انما بعثت معلماً ثم جلس فیهم »[2]

(هر دو گروه بر خیر هستند ، سپس اشاره به یک گروه فرمود : اما اینها از خدا می خواهند و بسوی اونیایش می کنند ، اگر خواست به آنها می دهد و اگر نخواست نمی دهد ، و اما اینها علم و فقه می آموزند و به دیگران آموزش می دهند ، پس اینها بهتر هستند ، و من نیز بعنوان آموزگار مبعوث شده ام ، سپس در گروه آنها نشست)

٣٤) باری رسول خداﷺ از اصحاب پرسیدند : سخاوتمندترین شخص کیست ؟ اصحاب طبق معمول عرض نمودند : خدا و رسولش بهتر می دانند . آنگاه فرمودند : سخاوتمندترین خداوند است و در بنی آدم سخاوتمندتر من هستم ، سپس فرمود : بعد از من شخص سخاوتمندتر کسی است که علم آموخت و آنرا منتشر نمود این شخص روز قیامت بعنوان سردار می آید .[3]

---

[1]. تفسیر مظهری

[2]. مشکاة

[3]. مشکاة

راستی چه مقام والایی است که پس از رسول اللهﷺ سخاوتمندترین افراد معرفی می شود و سرداری روز قیامت را به خود اختصاص می دهد.

٣٥) « خير دينكم أيسره و خير العبادة الفقه »[١]

(بهترین دین آنست که آسانتر باشد و بهترین عبادت فقه است)

٣٦) رسول خداﷺ فرمودند: مقام عالم از عابد صد درجه بالاتر است و بین هر درجه مسافت رفتار اسب تیزرو به مدت هفتاد سال می باشد.

٣٧) « قيل: يا رسول الله اى الاعمال افضل؟ فقال: العلم بالله عزوجل، فقيل: اى العلم تريد؟، قال: العلم بالله، فقيل: نسأل عن العمل و تجيب عن العلم، فقال: ان قليل العمل ينفع مع العلم و ان كثير العمل لاينفع مع الجهل بالله »[٢]

(اصحاب رضی الله عنهم از رسول اللهﷺ در مورد بهترین عمل سوال نمودند ایشان در پاسخ فرمودند: علم و شناخت الله، آنها عرض کردند: چه عملی را مراد گرفتید؟ فرمود: علم و شناخت خداوند، باز عرض نمودند: ما از عمل می پرسیم و شما از علم پاسخ می دهید، فرمود: عمل اندک بهمراه علم بهتر است از عمل بسیار بدون علم)

٣٨) « باب من العلم يتعلمه الرجل خير له من الدنيا و ما فيها »[٣]

(آموختن یک بحث از علم بهتر از دنیا وآنچه در دنیا است می باشد)

٣٩) « اطلبوا العلم ولو بالصين »[٤]

(علم را بیاموزید گرچه آن علم در چین باشد)

---

[١]. طبرانی

[٢]. جامع بيان العلم و فضله

[٣]. طبرانی

[٤]. بيهقی

٤٠) « من جاءه الموت و هو يطلب العلم ليحيى به الاسلام ، فبينه و بين الانبياء فى الجنة درجة واحدة »

(كسى كه موت به سراغ او در حالى بيايد كه جهت زنده نگه داشتن اسلام دانش مى آموزد ، روز قيامت بين او و پيامبران صرفاً يك درجه نبوت آنها است)

٤١) « العلم خزائن ، مفاتيحها السوال ، ألا فاسألوا ؛ فانه يوجر فيه اربعة : السائل ، و العالم ، و المستمع و المحب »[١]

(علم گنجى است كه كليد آن پرسش است ، سوال كنيد ، زيرا از يك سوال چهار نفر پاداش مى گيرند : سائل ، مسئول كسى كه از او سوال مى شود ، شنونده و دوست دارنده آن)

٤٢) « الدنيا ملعون ، ملعون مافيها الا ذكر الله و ما والاه او معلماً اومتعلماً »

(دنيا وآنچه در دنيا است نفرين شده هستند ، بجز ذكر الله و آنچه بآن وابسته است ، يا عالم و يا متعلم)

٤٣) و عن سخبرة الازدى قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « من طلب العلم كان كفارة لماضى »[٢]

(كسى كه علم بياموزد گناهان پيشين او بخشوده خواهد شد)

٤٤) عن ابى هريرة قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « تعلّموا الفرائض و القرآن و علموا الناس فانى مقبوض »[٣]

(رسول خدا ﷺ فرمود : فرائض دينى و قرآن را بياموزيد و به ديگران آموزش دهيد زيرا من از ميان شما مى روم)

---

[١] . ابونعيم

[٢] . رواه الترمذى و الدارمى

[٣] . ترمذى

٤٥) و عن الحسن مرسلاً ، قال : سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن رجلين كانا في بني اسرائيل ، احدهما كان عالماً يصلى المكتوبة ، ثم يجلس فيعلم الناس الخير ، والاخر يصوم النهار و يقوم الليل ، ايهما افضل ؟ قال رسول الله صلى اله عليه وسلم : « فضل هذا العالم الذى يصلى المكتوبة ثم يجلس فيعلم الناس الخير على العابد الذى يصوم النهار و يقوم الليل كفضلى على أدناكم »[1]

(رسول خداﷺ در مورد دونفر از بنی اسرائیل یکی عالمی بود و نمازهای فرضی را اداء نموده سپس مردم را تعلیم می داد و دیگری روزها روزه بود و شبها نماز می خواند کدام یک افضل تر می باشد ؟ ایشان در پاسخ فرمودند : مقام و رتبهٔ آن عالم آموزگار برعبادتگذار همچون فضیلت من بر یکی از ادنی ترین صحابی است)

٤٦) و عن واثلة بن الأسقع رضى الله عنه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « من طلب العلم فأدركه كان له كفلان من الأجر ، فإن لم يدركه كان له كفل من الأجر »[2]

(رسول خداﷺ فرمود : کسی که علم را جستجو کند و آنرا بیابد برایش دو اجر است ، و کسی که جستجو کند ونیابد برایش یک پاداش است)

جستجوی علم و مردن در راه طلب آن نیز سعادت بس بزرگی است .

گرچه نتوان به دوست ره بردن   شرط یاری است در طلب مردن

اقوال صحابه و تابعین در مورد علم :

۱) حضرت علی ﷺ فرموده است : شخص عالم از کسی که همیشه روزه می گیرد و تمامی شبها را با نماز زنده نگه می دارد بهتر است ، هرگاه عالمی می میرد چنان خلایی

---

[1] . دارمی

[2] . مشكاة

در جامعه ایجاد می شود که صرفاً یک عالم که قائم مقام او باشد آنرا پر می کند. اشعار ذیل از ایشان روایت شده است:

ما الفخر الا لأهل العلم انهم — علی الهدی لمن استهدی أدلّاء
و قدر کل امری ما کان یحسنه — والجاهلون لأهل العلم اعداء
ففز بعلم تعش به حیاً ابداً — الناس موتی و أهل العلم احیاء

بجز علماء هیچ کس شایستهٔ افتخار کردن نیست، زیرا آنها خود بر هدایت هستند و دیگران را نیز هدایت می نمایند، قدر و ارزش هر انسان به اندازه دانش اوست، و جاهلان دشمن علماء می باشند، پس بیاموز علمی را که بعد از موت نیز زنده باشی، زیرا علماء همیشه زنده اند و دیگران مرده اند.

۲) عن معاذ، انه قال: «تعلموا العلم؛ فان تعلمه لله خشیة، و طلبه عبادة، و دراسته تسبیح، و البحث عنه جهاد، و تعلیمه من لایعلمه صدقة، و بذله لأهله قربة، و هو الأنیس فی الوحدة، و الصاحب فی الخلوة و الدلیل علی الدین، و الصبر علی البأساء و الضراء، یرفع الله به اقواماً فیجعلهم فی الخیر قادة سادة هداةً، یُقتدی بهم فی الخیر، تقتصّ آثارهم، و ترمق افعالهم، یبلغ العبد به منازل الأبرار و الدرجات العلی، التفکر فیه بدل بالصیام، و دراسته بالقیام، و به یطاع الله عزوجل، و به یُعبد، و به یوحّد و یُمجّد، و به یتورع، و به توصل الارحام، و به یعرف الحلال و الحرام، و هو امام، و العمل تابعه، یُلهمه السعداء، و یُحرمه الأشقیاء»[1]

(حضرت معاذ ﷺ فرمود: علم را بیاموزید؛ زیرا آموختن علم موجب خوف و خشیت از خدا می شود، طلب آن عبادت، تعلیم و تعلم آن تسبیح، مباحثهٔ آن جهاد، آموختن آن به دیگران صدقه، و دادن آن به کسی که شایسته آنست ثواب است، در

[1] التعلیق الصبیح شرح مشکاة المصابیح

تنهایی أنیس و در خلوت دوست و در دین رهنما و در هنگام تنگدستی به صبر وا می دارد. خداوند به وسیلۀ آن برخی را به درجات عالیه می رساند، و آنها را الگو و رهبر در کارهای نیك قرار می دهد، مردمانی از آنها پیروی خواهند کرد، و بر نقش قدم آنها گام می نهند، اعمال آنها را به منظور تبعیت می نگرند، به وسیله علم انسان به مقام و رتبۀ نیکان می رسد، تفکر در آن برابر با روزه است، درس و تدریس آن برابر با نماز شب است، خداوند به وسیله علم اطاعت می شود و با آن عبادت می شود، شناخت وحدانیت و عظمت الله به وسیله علم حاصل می شود، تقوی و پرهیزگاری به وسیله آن به دست می آید، و با آن حرام از حلال تشخیص داده می شود، علم پیشوا است و عمل پیرو آنست، کسی که سعادتمند است به آن دسترسی می یابد وشقی از آن محروم خواهد شد.

٣) از عبدالله بن عباس روایت شده است: خداوند سلیمان علیه السلام را بین علم، مال و پادشاهی اختیار داد، ایشان علم را انتخاب نمود خداوند مال و پادشاهی را نیز به او عنایت فرمود.

٤) حضرت علی ﷺ خطاب به کمیل فرمود: علم از مال بهتر است؛ زیرا علم شما را حفاظت می کند، و مال را باید شما حفاظت نمائید، علم حاکم است و مال محکوم، مال از مصرف نمودن کاهش می یابد اما علم افزایش.

٥) ابن مسعود ﷺ فرمود: علم را پیش از اینکه از میان برود حاصل نمایید، رفتن علم با رفتن راویان آنست، قسم به خدا کسانی که درراه خدا به شهادت رسیده اند زمانی که در میدان قیامت مقام و رتبه علماء را مشاهده می کنند، گویند: کاش ما نیز عالم بودیم. اما بدانید که انسان در شکم مادر عالم به دنیا نمی آید، بلکه علم با جستجو و تلاش به دست می آید.

٦) ابن عباس فرمود مذاکره علم در شب گر چه اندك باشد در نزد من از برپا داشتن شب با نماز نفل بهتر است.

۷) ابوالاسود گفت : هیچ چیزی برتر از علم نیست ؛ زیـرا پادشـاهان بـر عامـهٔ مـردم حکومت می کنند ، اما علماء بر پادشاهان حکومت می نمایند .

۸) از ابن مبارک سوال شد : انسان واقعی کیست ؟ فرمود : علماء مـی باشـند ، سـوال شد : پادشاه واقعی کیست ؟ فرمود : زاهد ، سوال شد : بدبخت کیست ؟ فرمـود : کـسی که دین خود را برای شکم می فروشد .

می بینیم که عبدالله بن مبارک صرفاً علمـاء را انـسانهای واقعـی مـی دانـد ، زیـرا آن وصفی که انسان را از بقیه جانداران متمایز می کند علم و دانش است .

شایستهی انسانیت کسی است که دارای وصـفی باشـد کـه او را از بقیـهی جانـداران ممتاز نماید . زیرا امتیاز انسان در نیروی جسمانی اونیست ، برای اینکه شـتر از انـسان بـه مراتب نیرومندتر است ، نه از نظر بزرگی جسم ، زیرا فیل به مراتـب از انـسان جـسیم‌تـر است ، نه در شجاعت اسـت ، زیـرا درنـدگان از انـسان دلیرترانـد ، نـه در خـوردن زیـاد است ، زیرا گاو از انسان به مراتب بیشتر می خورد ، نه در نیروی شهوت و توانایی غریزه جنسی ، زیرا گنجشک کوچک به مراتب بیشتر از انسان توانایی جفت گیری دارد ، لـذا برتری و امتیاز انسان فقط از نظر علم و عقـل اسـت ، گفتـار یکـی از دانـشمندان اسـت : کسی که دانش داده شده است ، چـه چیـزی نـداده شـده اسـت ؟ آن کـسی کـه دانـش ندارد ، چه چیزی به او رسیده است ؟!

۹) حضرت عمر ﷺ فرمود : برای تحصیل علم کوشاه باشید ، زیرا نزد خداوند ردایی است که هر کس علم بیـاموزد خداونـد او را بـاردای خـود مـی پوشـاند ، و اگـر احیانـاً گناهی از او سرزد شود خداوند آنرا می بخشد .

۱۰) امام شافعی رحمه الله فرمود : علم را این فضیلت بس است ، که هر کس به علـم نسبت داده شود خوشحال می گـردد ، و هـر کـس بـه جهـل نـسبت داده شـود ناراحـت می شود .

۱۱) گفتار یکی از دانشمندان است ، هر کس حکمت و دانش را کسب نماید ، مردم او را امام و پیشوای خود می دانند و با او با احترام برخورد می کنند .

۱۲) زبیر بن ابی بکر ﷺ گوید : من در عراق بودم ، پدرم به من نامه ای نوشت : پسر جان دانش بیاموز که هنگام فقر مال تو است ، و هنگام دارایی زینت تو است .

۱۳) ابن عباس ﷺ می گوید : من پیش از تحصیل علم ذلیل بودم ، اکنون که علم حاصل نمودم با عزّت هستم و مردم پیش من می آیند .

١٤) عبدالله بن مبارك گوید : تعجب می کنم از کسی که علم نیاموزد نفسش او را چگونه به کارهای نیکو وادار می کند ؟!

۱۵) حضرت ابودرداء ﷺ فرمود : من آموختن یک مسأله را از نماز خواندن تمام شب بهتر می دانم ، و نیز فرمود : صرفاً عالم و متعلم در خیر شریکند و بقیه مردم از خیر محرومند ، فرمود : عالم باشید ، یا طالب علم ، یا سامع علم وگرنه هلاك خواهید شد .

١٦) عطاء می فرماید : یك مجلس علمی کفاره هفتاد مجلس لهو و لعب می باشد .

۱۷) حضرت عمر ﷺ فرمود : موت یك عالم برای جامعه زیان بارتر از موت هزار عابد روزه دار می باشد .

۱۸) امام شافعی فرمود : آموختن علم از نمازهای نفلی بهتر است .

۱۹) ابودرداء ﷺ فرموده است : کسی که علم را از جهاد افضل نداند او دارای عقل و خرد نیست .

۲۰) باری سفیان ثوری به شهر عسقلان رفت ، چند روزی آنجا مقیم شد ، دراین ایام کسی برای مسأله ای به او مراجعه نکرد ، فرمود : برایم مرکبی بیاورید تا از این شهر خارج شوم ، زیرا این شهری است که علم در آن مدفون گشته است . ایشان قدر علم را می شناختند ، و آرزو داشتند درخت علم در هر جا سرسبز و شاداب باشد .

۲۱) حضرت عطاء گفت : من به محضر سعید بن مسیب رفتم ، دیدم گریه می کند ، علتش را پرسیدم ، فرمود : گریه ام به خاطر این است که کسی از من مسأله ای نمی پرسد .

۲۲) حسن بصری فرموده است : « لولا العلماء لصار الناس مثل البهائم ، لانهم بالتعليم يخرجون الناس من حدّ البهيمية الى حد الانسانية »[1]

(اگر علماء نبودند ، عوام مانند حیوانات بودند ، زیرا علماء هستند که مردم را به وسیلۀ تعلیم از حیوانیت به انسانیت می برند)

۲۳) یحیی بن معاذ فرمود : علماء بر امت مهربانتر از پدر و مادر هستند ، زیرا پدر و مادر انسان را از آتش دنیا نجات می دهند ، اما علماء از آتش دوزخ .

۲٤) شخصی از امام مالک در رابطه با علم سوال نمود ، ایشان فرمودند : چه چیزی می تواند از تحصیل علم بهتر باشد ؟! اگر کسی را دیدید که از صبح تا شام به علم مشغول است مصاحبت و همراهی او را از دست ندهید .

۲۵) احنف بن قیس رحمه الله گفت : هر شرفی که بدون علم حاصل شود روزی زایل خواهد شد ، اما شرف و عزت علم هیچگاه خاتمه نخواهد یافت ، زیرا هم در دنیا ، هم در قبر و هم در آخرت باقی است . چنانچه از ابن مقفع رحمه الله نیز چنین نقل شده .

۲٦) امام ابوحنیفه در تفسیر آیۀ « ونضع الموازين القسط ليوم القيامة » از حماد بن ابراهیم روایت دارد که روز قیامت اعمال انسان در یک کفه ترازو گذاشته می شود ، آن کفه سنگین می شود ، سپس چیزی بصورت ابر فرود می آید و بر کفه دیگر گذاشته می شود و از آن کفه سنگین تر می شود ، سپس از او سوال می شود : آیا این چیز را می دانید ؟ او می گوید خیر ، در پاسخ به او گفته می شود این ثواب همان علمی است که به مردم آموزش می دادید .

[1] . التعليق الصبيح شرح مشكاة المصابيح

۲۷) عبيدالله بن جعفر رحمه الله فرمود : علماء به مناره روشن می مانند که مردم بسبب آن راه را می یابند ، زیرا مردم به وسیلهٔ علماء از گمراهی به هدایت رهنمون می شوند .

۲۸) این مطلب را حضرت علی ﷺ در قالب شعری بیان نموده چنانکه گذشت

ما الفضل الا لأهل العلم انهم | على الهدى لمن استهدى أدلاء

سابق بربری نیز فرموده است :

العلم فيه حياة القلوب كما | تحيي البلاد اذا ما مسّها المطر

والعلم يجلوالعمى من قلب صاحبه | كما يجلى سواد الظلمة القمر

قلبها با علم و دانش زنده می گردند ، همانگونه که زمین به وسیلهٔ باران زنده می شود . علم تاریکی قلب را از صاحب آن دور می کند همانگونه که ماه تاریکی شب را از بین می برد .

۲۹) حضرت امام مالک فرمود : علم دانستن مسایل زیاد را نمی گویند ، بلکه آن نوری است که خداوند در قلب هر کس بخواهد می نهد .

۳۰) ابن مقفع گفته است : علم را بیاموزید ، زیرا اگر پادشاه باشید مقام و رتبه شما به وسیلهٔ آن بلندتر می شود ، اگر از مردم عامه باشید برای همیشه زنده می مانید .

۳۱) عبدالملک بن مروان خلیفهٔ اموی خطاب به فرزندان خود گفت : علم را بیاموزید ، اگر ثروتمند باشید علم برای شما زینت و اگر فقیر باشید برای شما دوستی خواهد بود .

۳۲) سفیان ثوری فرمود : اگر نیت درست باشد هیچ عملی از علم بهتر نیست .

۳۳) ابوهریره ﷺ فرمود : اگر یک ساعت در آموختن علم مشغول شوم بهتر از این است که صبح تا شام در عبادت مشغول شوم .

۳٤) قتاده فرمود : شب را در مذاکره علم سپری کردن بهتر از عبادت یک شب است .

۳۵) قول عقل مندی است :کسی که علم را لگام خود قرار دهد مردم او را امام خود قرار می دهند ، کسی که عقل مندی اومشهور باشد ، عزت اوهم برتری می یابد .

حضور در مجلس علماء :

فقیه ابولیث سمرقندی رحمه الله فرمود : حضور در مجلس عالم گر چه از او فایدهٔ علمی یا عملی و یا مسأله دینی حاصل ننماید موجب حصول هفت نوع کرامت می‌باشد : نخست اینکه او در گروه متعلمین و محصلین قرار می گیرد ، هر ثوابی که به آنان برسد او نیز شریک آن است ، دوم اینکه تا زمانی که در مجلس نشسته است از گناه محفوظ می ماند ، سوم اینکه هر گاه از خانه خویش به نیت آموختن علم بیرون می شود طالب علم تلقی می شود ، و هر ثوابی که به طالب علم می رسد به او نیز می رسد . چهارم اینکه در مجلس علم رحمت نازل می شود و او را نیز شامل می شود ، پنجم اینکه زمانی که مباحثهٔ علمی را می شنود گویا در عبادت مشغول است ، ششم اینکه زمانی که مسایل پیچیده علم را می شنود و آنها را نمی فهمد رنجیده می شود و در فهرست منکسرة القلوب یعنی دلشکستگان قرار می گیرد ، هفتم اینکه محبت علم و نفرت از جهل و فسوق در دل او جایگزین می شود .

این مقام کسی است که صرفاً در مجلس علمی حضور یافته و از آن بهره ای نبرده است از این می توان حال کسانی را که از چنین مجالس بهره مند می شوند و فواید بیشماری کسب می کنند درک نمود .[1]

---

[1] .تفسیر عزیزی

مباحثهٔ علمی :

باری ابن سیرین در یکی از مساجد بصره جهت ادای نماز حضور یافت : دید کـه در گوشه ای از مسجد « اسود بن سریع » موعظه می کند و برخی از صوفیان به گرد او جمع شده وبه سخنان او گوش فرا می دهند ، و در گوشـه‌ی دیگـر برخـی از فقهـا بـه مباحثـه علمی مشغول هستند . ابن سیرین متردد بود که در این مجلس شرکت کند یا در آن ، در این تردد نتوانست یکی را بر دیگری ترجیح دهد واز مسجد خارج شـد بـدون اینکـه در مجلس یکی از آنها شرکت کند ، شب در خواب دید کسی به او گفت : اگر در مجلس فقهاء شرکت می کردید جبرئیل امین را آنجا می یافتید .

مقام طالب علم :

حـضرت انـس از رسـول خـداﷺ روایـت دارد ، آنحـضرتﷺ فرمـود : اگـر مـی خواهید کسانی را که خداوند آنهـا رااز آتـش دوزخ آزاد نمـوده ببینیـد طـلاب علـم را ببینید ، قسم به خدا هر طالب علمی که به خانه یک عالمی جهـت کـسب علـم مـی رود خداوند در ازای هر قدم ثواب عبادت یک سال را به او عطـا مـی فرمایـد ، و بـرایش در بهشت یک شهر ساخته می شود ، بر هر زمینـی کـه قـدم مـی گـذارد آن زمـین بـرایش استغفار می‌نماید ، هر صبح و شام فرشتگان اعلام می دارند : « هؤلاء عتقاء الله من النار » (اینها آزادشدگان از دوزخ هستند)[1]

بهترین اعمال :

ابوسعید خدری از رسول خداﷺ روایت دارد : در دنیا ۳ عمل از سایر اعمال دیگـر برتر است ۱ـ تحصیل علم ، ۲ـ جهاد ، ۳ـ کسب مال حلال .

---

[1] . تنبیه الغافلین

طالب علم حبیب خدا است ، مجاهد ولی خدا و کسب کنندۀ مال حلال صدیق خدا است .کسی که در تحصیل علم معروف است مانند کسی است که روزها روزه و شب‌ها در عبادت مشغول است ، آموختن یک باب از علم بهتر از طلا به اندازه جبل ابوقبیس (کوهی در مکه) است . علم سرمایه ای است که اگر در ابتداء نیت انسان از تحصیل آن رضای الهی نباشد ، باز هم روزی علم غالب می شود و نیتش را تغییر می دهد و او را بسوی الله می کشد .

صفاتی که اهل علم باید به آنها متصف باشد :

فقیه ابولیث سمرقندی فرمود : عالم باید دارای صفات ذیل باشد :

۱ـ اخلاص (زیرا هم علم و هم عمل بدون داشتن اخلاص بی فایده است، و ثوابی بر آن مترتب نخواهد شد)

۲ـ خوف وترس از الله (که اساس و بنیاد اخلاص می باشد)

۳ـ خیرخواهی (زیرا هدف از آموختن علم خیرخواهی برای نفس خود و دیگران است به این معنی که خود بر علم خویش عمل نماید ودیگران را نیزوادار نماید)

٤ـ شفقت (که این اساس و بنیاد نصیحت و دعوت است)

٥ـ صبر و بردباری (زیرا در دعوت مردم به کارهای نیک و باز داشتن از اعمال و اخلاق بد انسان با مشکلات و احیاناً اذیت وآزار از سوی مردم مواجه می باشد ، لذا باید صبر و بردباری از خود نشان دهد)

٦ـ تواضع و فروتنی (زیرا تواضع زینت علم است ، و علم صحیح به انسان تواضع می بخشد ، واین امر موجب رضای خالق و مخلوق می باشد)

۷ـ عفت و پاکدامنی از رذایل اخلاقی (که این هم زینت علم است ، عفت برای هر انسان ضروری است ، بالاخص برای علماء ، زیرا در غیر این صورت دعوت و تعلیم بی اثر خواهد شد)

۸ـ مطالعه مستمر که انسان بوسیلۀ آن ترقی نموده و به مراتب عالیه می رسد .

۹ـ افاده (زیرا همانگونه که عالم باید بر علم خود عمل نماید، باید دیگران را نیز بیاموزاند، نصیحت نماید، دعوت دهد و مسایل شرعی را به آنها برساند)

۱۰ـ کنجکاوی (زیرا شرم داشتن از سوال کردن مسایلی که هنوز به آنها پی نبرده است موجب محرومیت از علم می باشد، علم از کثرت سوال بیشتر می شود، چنانکه خداوند متعال می فرماید: « فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون »

رسول خداﷺ در میان اصحاب نشسته بود و اصحاب از سخنان گهربار ایشان مستفید می شدند، شخصی آمد، در مجلس جای خالی پیدا نمود وآنجا نشست، شخص دومی آمد و بسبب حیا وآزرم در آخر مجلس نشست، شخص سوم آمد، دید مجلس پر شده و جای مناسبی نیافت، از همانجا برگشت، رسول خداﷺ فرمود: این شخص بسوی الله روی آورد خداوند جایی برایش فراهم نمود، دومی در آخر مجلس قرار گرفت خداوند نیز اورا مؤخر نمود، سومی اعراض کرد خداوند نیز از او اعراض نمود، و او محروم گشت.[۱]

مجالس خیر و شر:

عبدالله بن مسعود فرمود: کسی که در مجلس خیر نشسته است مانند کسی است که در مغازه عطاری نشسته، اگر از عطر اوخرید نکند باز هم بوی خوش عطر به او می رسد، وکسی که در مجلس بدی نشسته است مانند کسی است که در دکان آهنگر نشسته است اگر لباس اونسوزد باز هم بوی دود به لباسش می چسبد. انسان هر چند متقی و پرهیزگار باشد اما نشستن در مجالس فسق و فجور به او اثر منفی گذاشته و پارسایی او در خطر زوال است، و شاید با آنها حشر شود. اما اگر کسی با علماء و مردم نیک می نشیند و با آنها محبت می ورزد، خداوند او را نیک گردانیده وبا آنها حشر

---

[۱]. ابو واقد لیثی

می نماید چنانکه در حدیث آمده است « هم قوم لایشقی جلیسهم » اینها کسانی هستند که همنشین آنها محروم نمی شود ، و در حدیث دیگری آمده است : « المرأ مع من احب فی الدنیا و الآخرة » انسان در دنیا و آخرت با کسی همراه است که او را دوست داشته است .کعب احبار گوید :این دو جمله در زیر عرش نوشته اند . والله اعلم

عبادت آسان :

روایت شده است : نگریستن در چهرهٔ عالم ، و همچنین به بیت الله و قرآن کریم عبادت محسوب می شود ، برخی این قول را به رسول اللهﷺ منسوب نموده اند . والله اعلم

رسول گرامیﷺ فرموده : کسی که به ملاقات عالم می رود ، گویا مرا ملاقات نموده است و کسی که با عالم مصافحه نماید او با من مصافحه کرده است ، کسی که در مجلس عالم نشیند گویا در مجلس من حضور یافته و کسی که این عمل را انجام دهد او با من در بهشت خواهد بود .[1]

یکی از بزرگان گفته : مجالست با علماء موجب ترقی در دین و زینت در جسم است ، و مجالست با فساق و فجار موجب از بین رفتن دین و سیاهی چهره می شود . این بود مثال عالم با عمل که به ستارگان می ماند که هنگام طلوع آنها روشنی به زمین می رسد و مردم به وسیلهٔ آنها مسیر خود را می پیمایند . و اگر غروب نمایند انسانها در تاریکی مطلق می مانند .

موت چنین عالم خلایی در جامعه ایجاد می کند که هرگز پر نمی شود .

چنانکه گفته اند : « موت العالم موت العالم » موت یک عالم به منزلهٔ موت تمام عالم است .

---

[1] . روضة الطالبین

حضرت عبدالله بن مسعود فرمود :

۱ـ قرآن ، خوان گستردهٔ الله است ، هر چه می توانید از آن بخورید .

۲ـ قرآن ریسمان مضبوط خدا است به آن چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد .

۳ـ قرآن نور روشن الهی است ، از آن روشنایی حاصل کنید هرگز لغزش نمی خورید .

٤ـ قرآن شفاء است ، از این نسخه مصرف کنید از هر بیماری محفوظ خواهید شد .

۵ـ قرآن نجات دهنده است ، آنرا تلاوت کنید و بر آن عمل نمایید از آتش دوزخ نجات خواهید یافت .

٦ـ قرآن خزانه علم است ، هر چند از آن تحصیل نمایید تمام شدنی نیست .

علم یا مال :

در اینکه مال بهتر است یا علم بین علمای بصره اختلافی به وجود آمد ، برخی مال را افضل می دانستند و بسیاری دیگر علم را بهتر می گفتند ، جهت قضاوت مردی را به محضر حضرت عبدالله بن عباس فرستادند ، ابن عباس در پاسخ فرمود : علم از مال افضل است ، آن شخص دلیل را جویا شد ، ابن عباس فرمود به چند دلیل علم بهتر است :

نخست : علم میراث انبیاء است و مال میراث قارون و فرعون است .

دوم : علم شما را اصلاح می کند ، و مال را باید شما اصلاح نمایید .

سوم : علم دین صرفاً به کسانی می رسد که خداوند آنها را دوست دارد ، و مال به شخص محبوب و مبغوض می رسد ، چه بسا که به مبغوضین بیشتر می رسد . چنانکه خداوند می فرماید : اگر ترس برگشتن بعضی افراد از دین نبود ، ما به کافران چنان مال می دادیم که سقف خانه ها و زینه ها را از طلا و نقره بسازند .

چهارم : علم از مصرف کردن افزایش می یابد ، اما مال از مصرف کردن کاهش می یابد .

پنجم : صاحب مال پس از مرگ به فراموشی سپرده می شود ، اما صاحب علم پس از مرگ نیز به خاطر شاگردان و مستفیدان زنده است .

ششم : صاحب مال در روز قیامت از هر درهم سوال می شود که چگونه آنرا به دست آورده و در چه مصرفی آنرا خرج کرده است ، اما صاحب علم در مقابل هر حرفی از علم یک درجه در بهشت بالاتر می رود .

باز هم نباید فراموش شود که فضیلت زمانی است که عالم بر علم خود عمل نماید ، والا او نیز در قبال علم خود سوال می شود .

اما مال گرچه حلال هم باشد و در مصرف صحیح خرج شود باز هم موجب تاخیر در دخول بهشت می شود . چنانکه مسافری که وسایل زیادی دارد در ایست بازرسی بیشتر مورد تفتیش قرار می گیرد .

علم به تنهایی وبال است :

حضرت علی ﷺ فرموده است : از عالم بی عمل جاهل نیز تنفر دارد نتیجةً از او کسی بهره مند نمی شود ، عالم بی عمل نه خود از خویش بهره ای می برد و نه به دیگران فایده ای می رساند .

روایت شده که در بنی اسرائیل شخصی هشتاد صندوق کتاب گردآوری کرده بود ، به پیامبر آن زمان وحی شد که به این عالم بگو اگر هشتاد صندوق دیگر جمع آوری کند باز هم فایده ای ندارد تا بر آنها عمل نکند و به این ۳ حرف عامل نباشد :

۱ـ باید دنیا را از دل بیرون کند ، زیرا قلب مؤمن جای دنیا نیست .

۲ـ همراهی با شیطان را ترک نماید ، زیرا شیطان دوست مؤمن نیست .

۳ـ مسلمانان را اذیت نکند ، که این کار اهل الله نیست .

از همه بزرگتر :

سفیان بن عیینه می فرماید : جهالت بسیار بد است ، کسی که برعلم خویش عامل باشد او بزرگترین عالم است ، گر چه علم اندکی داشته باشد ، و برعکس آن کسی که به مقتضای علم خود عمل ننماید او جاهل است ، گرچه عالمترین مردم باشد ، گفته اند : معاف شدن هفتاد گناه از جاهل امیدوار کننده‌تر است از یک گناه عالم .

مقام علم :

فقیه ابولیث سمرقندی رحمه الله گوید : نخستین مرتبه علم خاموشی ، دومی تدبر و فکر ، سومی حفظ ، چهارمی عمل و پنجمی رساندن به دیگران است .

علماء سه نوع می باشند :

۱ـ عالم بالله و به امر الله (کسی که فرائض و حدود شریعت را بداند و همراه با خوف الهی عمل کند)

۲ـ عالم بالله لا بامر الله (کسی که از خدا می ترسد وعمل هم می کند اما علم زیادی ندارد)

۳ـ عالم بامر الله لا بالله (کسی که از مسایل آگاه باشد اما خوف خدا نداشته باشد)

نصایح حسن بصری رحمه الله :

ای مردم ! قطعاً جهاد مهمترین رکن اسلام و بهترین عبادت است ، اما علم از آن مهمتر و افضل تر است ، بهمین جهت کسی که به منظور آموختن علم از منزل خارج می شود فرشتگان بال های خود را برایش می گسترانند و به اواحترام می گذارند ، ماهیان در دریا و حیوانات در صحرا ، و پرندگان در هوا برایش دعا می کنند . به هر اندازه که در توان شما است علم بیاموزید ، و برای علم در وجود خود سکینه و وقار و بردباری ایجاد نمایید .

استاد و شاگرد باید با همدیگر با تواضع و فروتنی برخورد نمایند.

علماء با همدیگر فخرفروشی نکنند، علم را وسیله نبرد با جاهلان قرار ندهند.

و به بارگاه امراء علم را نبرید که آنرا ذلیل خواهید کرد. به وسیله علم بر مردمن فرمانروایی نکنید، وگرنه در جمع علمای جابر داخل می شوید که در عذاب الهی گرفتار می شوید و مستحق دوزخ خواهید شد.

علم را به گونه ای بیاموزید که در عبادت شما خللی وارد نشود، عبادت را به گونه‌ای انجام دهید که شما را از علم باز ندارد.

مانند کسانی نباشید که بدون علم عبادت کردند تا اینکه برای مردم شمشیر کشیدند، اگر آنها علم می آموختند، علم آنها را از این عمل باز می داشت.

عبادت بدون علم مانند کسی است که به بیراه می رود ورسیدن او به منزل مشکل است. از چنین افراد احتمال اخلاص کمتر می رود، و اندیشهٔ فساد بیشتر است. شخصی عرض نمود: جنابعالی این حرف ها را چگونه حاصل نمودید؟ فرمود: هفتاد صحابی بدری را ملاقات نموده و چهل سال سفر نموده ام.

علم به هر صورت از جهل بهتر است:

مردی به ابوذر غفاری ﷺ گفت: به آموختن علم علاقه‌ی زیاد دارم، اما از ترس اینکه شاید نتوانم به آن عمل کنم از تحصیل آن خودداری می کنم، ابوذر فرمود: انسان دردنیا در هر حالی بوده است، بهمان حال از قبر بر می خیزد، یعنی اگر در دنیا جاهل بوده در آخرت به حالت جاهل و اگر عالم بوده است، عالم از قبر بر می خیزد. این شخص سپس با ابوهریره ﷺ ملاقات نمود و همین مسأله را با او در میان گذاشت. ابوهریره فرمود: هیچ چیز زیان بارتر از ترک علم نیست، رسول خداﷺ فرموده: هیچ چیزی بهتر از علم نیست.

یک عالم از هزار عابد بی علم بر شیطان دشوارتر است . هر ساختمانی پایه ای دارد ، پایهٔ دین علم است .[1]

دو حریص :

ابن مسعود فرمود : حرص و آز دو نفر هرگز اشباع نمی شود . یک طالب علم ، دوم طالب دنیا ، اما بین این دو نفر به اندازه مسافت زمین تا آسمان فرق است . طالب علم برای رضای الهی علم می آموزد وبه درجات عالیه نایل می گردد ، اما طالب دنیا در خواهشات نفسانی و محبت دنیا مبتلا گشته است و نهایتاً در منجلاب ذلت و خواری می افتد .

اولی اعلی و دومی ادنی ، اولی شریف و دومی حقیر ، اولی محمود ودومی مبغوض است . اولی مصداق « انما یخشی الله من عباده العلماء » و دومی مصداق « کلّا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی » است .

انسان زمانی که از حدود انسانیت تجاوز کند خود را از داشتن اخلاق نیکو بی نیاز می پندارد .

راه بهشت :

ابوهریره ﷺ از رسول خداﷺ روایت دارد :

۱ـ هر کس برادر مسلمان خود را از مشقت برهاند ، خداوند در آخرت او را از مشقت ها وتکلیف های محشر نجات می دهد .

۲ـ هر کس در دنیا بر برادر مسلمان خود که تنگدست می باشد آسان بگیرد ، خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد .

---

[1] . فقیه ابولیث سمرقندی

۳ـ هر کس برادر مسلمان خود را یاری و مدد نماید خداوند اورا یاری می نماید .

٤ـ هر کس به منظور تحصیل علم سفر نماید خداوند راه بهشت را برایش آسان می نماید .

٥ـ کسانی که جهت خواندن و شنیدن قرآن کریم در مسجد گرد هم می آیند ، سکون و آرامش قلبی از سوی خدا بر آنها نازل می شود ، رحمت الهی بر آنها سرازیر می شود ، فرشتگان آنها را احاطه می کنند ، خداوند آنها را در ملأ اعلی در جمع فرشتگان به نیکی یاد می کند .

وای بر حال ما که مشغولیت دنیا و راحت طلبی ، و محبت مال ما را از کسب این درجات باز داشته است .

شهادت :

علامه ابن عابدین شامی در رابطه با فضیلت علم در کتاب « رد المحتار » می نویسد :

« من مات وهو یطلب العلم (ای العلم الشرعی) فهو شهید ، و ان کان اشتغاله به تألیفاً او تدریساً او حضوراً فیما یظهر ، ولو کل یوم درساً ، و لیس المراد الانهماك فیه »[1]

(کسی که موت به سراغش بیابید و او در طلب علم باشد ، شهید محسوب می شود ، برابر است این اشتغال به صورت تألیف یا تدریس و یا حضور در مجلس علم باشد ، گرچه روزانه یك درس داشته باشد ، زیرا برای نیل به این درجه انهماك در علم شرط نیست .

[1]. رد المحتار ج ۱ ص ۶۷۳

علم مفید :

انسان اگر امور ذیل را رعایت نماید علمش مفید خواهد بود :

۱ـ محبت با فقراء تا به قناعت عادت نماید و فکرش همواره بسوی جمع آوری مال نباشد .

۲ـ احتساب یعنی نیتش از عبادت حصول ثواب باشد .

۳ـ زهد یعنی عدم میل و رغبت به مال و منال دنیا .

٤ـ به کارگیری حکمت در اصلاح جامعه .

۵ـ خلوت گزینی تا برای نیایش و مناجات با الله قلبش فارغ شود .[1]

یکی از عارفان گفته است :

۱ـ عزت را در تواضع تلاش نمایید نه در مال .

۲ـ ثروت را در قناعت جستجو کنید نه در کثرت مال .

۳ـ امنیت را در بهشت می یابید نه در دنیا .

٤ـ راحت را در قلت مال نه در کثرت آن .

۵ـ نفع علم را در عمل تلاش کنید نه در کثرت روایت و افزایش معلومات .

۱ـ خداوند به آدم علیه السلام علم الاسماء را آموخت « و علم ادم الاسماء »

۲ـ به خضر علیه السلام فراست را « وعلمناه من لدنّا علماً »

۳ـ به یوسف علیه السلام علم تعبیر خواب را « رب قد صنعة اتیتنی من الملك و علمتنی من تأویل الاحادیث »

٤ـ به داوود علیه السلام علم صنعت ابزار جنگی را « و علمناه صنعة لبوس لکم »

۵ـ به سلیمان علیه السلام فهمیدن زبان مرغان « یا ایها الناس علمنا منطق الطیر »

---

[1]. کشکول معرفت ص ۲۹۲

٦ـ به عیسی علیه السلام علم تورات و انجیل « و یعلمه الکتاب و الحکمة و التوراة و الانجیل »

٧ـ به رسول گرامی اسلام ﷺ علم توحید و شریعت « و علمك ما لم تكن تعلم » « و یعلمهم الکتاب و الحکمة »[1]

کمال حکمت :

علامه فخرالدین رازی در تفسیر آیه « و علم ادم الاسماء کلها » می نویسد : این آیه بر فضیلت علم دلالت صریح دارد ؛ زیرا خداوند کمال حکمت خویش را در آموختن علم به آدم ظاهر نمود ، پس اگر از علم چیزی با ارزشتر وجود داشت خداوند فضیلت ادم را در همان چیز بیان می فرمود ، اما خداوند بمنظور اظهار فضل خویش نعمت علم را انتخاب نمود تا افضلیت آنرا بر هر چیز دیگر ظاهر نماید .[2]

شرف علم :

حضرت عمر رضی الله عنه ، نافع بن عبدالحارث را فرماندار مکه مکرمه تعیین کرده بود ، روزی حضرت عمر رضی الله عنه نافع را در عسفان ـ نام محلی بین مکه و مدینه ـ دید ، فرمود : چه کسی را در مکه نایب خود قرار داده اید ؟ او در پاسخ گفت : یکی از بردگان خود را به نام ابن البزی ، حضرت عمر رضی الله عنه فرمود : شما یک غلام را قائم مقام خود قرار داده اید ؟! نافع در جواب گفت : او قاری قرآن و آشنا به علم فرائض و قضا است .

حضرت عمر رضی الله عنه فرمود : رسول خدا ﷺ فرموده است : « ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواماً و یضع به اخرین » خداوند به وسیله قرآن اقوامی را بلند و اقوام دیگری را پست

---

[1]. فخرالدین رازی ، تفسیر کبیر ج ٢ ص ١٩٨

[2]. تفسیر کبیر ج ٣ ص ١٩٩

می نماید یعنی کسانی که قرآن را فرا گرفته و بر آن عمل کنند آنها را رتبه و مقام می بخشد ، اما کسانی که ارزش آنرا ندانند و به آن توجه نکنند آنها را پست و ذلیل خواهد کرد.[۱]

دعاء جهت ازدیاد علم :

مؤلف تفسیر « روح المعانی » در تفسیر « و قل ربّ زدنی علما » تحریر نموده که این آیه دال بر فضیلت علم است ، زیرا به پیامبرﷺ توصیه شده تا جهت ازدیاد علم دعاء نماید ، و آنحضرت نیز در تعمیل این حکم دعاء می فرمود چنانکه از ابوهریره روایت شده که رسول اکرمﷺ می فرمود : « اللّهم انفعنی بما علمتنی و علمنی بما ینفعنی وزدنی علماً ، الحمدلله علی کل حال »[۲]

حضرت عبداله بن مسعود می فرمود : « اللهم زدنی ایماناً و فقهاً و یقیناً و علماً »[۳]

علم کمال است :

فضایل علم زیاد است ، در حقیقت انتظام ظاهری و باطنی عالم به علم وابسته است ، هیچ کار دنیوی بدون علم حاصل نمی شود .

شیخ سعدی دانشمند بزرگ و جامعه شناس مجرب می فرماید :

تو را علم در دین و دنیا تمام — که کار تو از علم گیرد نظام

این یک واقعیت است که پایه دین و دنیا به وسیله علم مستحکم می شود ، بی‌راهروان راه را می یابند ، در مردگان روح دمیده می شود ، چه بسا افراد نالایق با

---

[۱]. تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۳۳۶

[۲]. ترمذی و ابن ماجه

[۳]. آلوسی / روح المعانی ج ۶ ص ۲۲۹

تحصیل علم افراد شایسته ، با احترام و با اخلاق شدند ، راه انسانیت در واقع به وسیلهٔ علم به دست می آید ، بدون علم دین هیچ تدبیری که کمال انسانیت با آن بدست بیاید کارآمد نخواهد بود .

چنانکه شیخ سعدی رحمه الله فرموده است :

بنی آدم از علم یابد کمال نه از حشمت و جاه و مال و منال

به وسیلهٔ علم ، فضایل اخلاقی ، بلندنظری ، روشن فکری ، حاضر جوابی ، ادب ، حسن کردار ، حسن اخلاق ، میانه روی و اعتدال به دست می آید که بدون علم هیچ یکی از این ها حاصل نخواهد شد .

خواه این علم از هر طریقی به دست بیاید ، اگر به روش مدارس دینی حاصل شود بسیار عالی است ، زیرا از آموختن علوم دینی و عربی حوصله افزایش می یابد ، حاضر جوابی حاصل می شود که مثال آنرا در علوم دیگر نخواهید یافت ، کسی که در علوم دینی وعربی مهارت کامل حاصل می کند هیچ روشن فکری در مقابل اونمی تواند ایستادگی کند ، حتی چنین علمایی را در تاریخ می یابیم که به سلاطین زمان خویش هم اعتنایی نکرده اند .

حکایت شده است : یک نوجوانی که در مدرسه دینی تحصیل می کرد در مقابل یک افسر بزرگ با آن همه شان و شوکت و هیبتی که داشت قرار گرفت ، او از این طالب علم سوال کرد : چرا طلابی که در مدارس دینی تحصیل می کنند موهای سر را می تراشند ؟ او در جواب گفت : شما بفرمائید چرا کسانی که دروس دنیوی می خوانند ریش می تراشند ؟ این افسر بزرگ از پاسخ نوجوان مات و مبهوت ماند .

گویند : سلطان عالمگیر ـ امپراطور بزرگ هند ـ از یک طلبه ای سوال کرد : در این حوض چند دلو آب وجود دارد ؟ آن طلبه در جواب گفت : سوال جنابعالی ناقص است ، زیرا تا دلو مشخص نشود نمی توان آب حوض را تعیین نمود ، لذا سوال شما ارزش پاسخ دادن را ندارد ، اما باز هم در پاسخ می گویم ، اگر دلوی که آب حوض با

آن اندازه گیری می شود به اندازه نصف حوض باشد مسلماً حوض دو دلـو آب دارد ، اگر دلو یک چهارم حوض باشد ، آنگاه می توان گفت این حوض چهار دلو آب دارد ، سپس به همین نسبت می تـوان آب حـوض را حـدس زد ، پادشـاه از جـواب ایـن طلبهٔ نوجوان شگفت زده شد .

محققان و مدارس دینی :

نصاب و نظام تعلیم و تعلم در مدارس دینـی ویژگـی خاصـی دارنـد ، بهمـین خـاطر کسانی که در این مدارس تحـصیل نمـوده و فـارغ التحـصیل مـی شـوند ، هـیچ شـخص فرهنگی و دانشگاهی نمی تواند همسنگ آنها باشد .

حتی در عصر حاضر ـ که عصر رکود علوم دینی است ـ از مدارس دینی دانشمندانی به وجود آمده است که دنیای دانش از آوردن هم مثل آنها ناتوان مانده اسـت ، در ایـن مدارس امثال علامه محمد قاسم نانوتی ، علامـه رشـیداحمد گنگـوهی ، علامـه محمـود الحسن دیوبندی (شیخ الهند) علامه انورشاه کـشمیری ، علامـه محمـد الیـاس دهلـوی ، علامه محمدیوسف ، علامه محمدیحیی ، علامه محمد زکریا کاندهلوی ، علامه حـسین احمد مـدنی ، علامـه اشـرفعلی تهـانوی ، علامـه شـبیراحمد عثمـانی ، مفتـی کفایـت الله دهلوی (مفتی اعظم هند) علامه محمد منظور نعمانی ، علامـه ابوالحـسن نـدوی ، علامـه محمدعمر پالنپوری ، علامه انعام الحسن و صدها دانشمند بزرگ دیگر که تشنگان علوم را با چشمهٔ زلال علم و هدایت سیراب نمودند ، و پرتو انوارشـان تمـامی عـالم اسـلام را تحت الشعاع قرار داد ، و خاطره سمرقند و بخارای را در دل انسانها زنـده نمودنـد ، ایـن شخصیت های بزرگ جامع علوم ظاهری و باطنی بودند ، در اینجـا ترجمـهٔ چنـد اشـعار اردو تحریر می شود :

باطل را از صفحهٔ گیتی چه کسانی زدودند ؟!

بشریت را از غلامی وبردگی فکری چه کسانی آزاد نمودند ؟!

کعبه را با سجدهای طولانی چه کسانی آباد نمودند ؟!
قرآن را به سینه چه کسانی گرفتند ؟!

آنها آباء و اجداد شما بودند ، اما شما امروز دست را روی دست نهاده اید ، لذا در عصر حاضر نیز محال نیست که چنین افرادی از مدارس دینی ظهور نمایند . برخی بر این باوراند که امروزه ممکن نیست امثال امام غزالی و امام رازی در آسمان علم و دانش بار دیگر طلوع نمایند . اما من با اطمینان کامل می توانم بگویم که امروزه نه تنها امثال غزالی و رازی به وجود می آید بلکه افرادی دیده می شود که از آنها نیز گوی سبقت را ربوده اند زیرا خداوند می فرماید : و فوق کل ذی علم علیم ، علم با رفتن غزالی و رازی به پایان نرسیده ، زیرا اگر چه نبوت با پیامبر آخرالزمان به پایان رسیده اما علم و ولایت به پایان نرسیده است .

زمانی که حضرت مولانا تهانونی رحمه الله فارغ التحصیل شد و به شهر کانپور رفت ، در آن وقت بیست و یک سال سن داشت ، ایشان به دادگاه دعوت شدند تا پرونده ای را طبق شریعت اسلامی بررسی نمایند . زمانی که به دادگاه تشریف برد ، قاضی از وی سوال کرد : آیا شما عالم هستید ؟ مولانا تهانوی می فرماید : من در فکر فرو رفتم که سوال بسیار عجیبی است ، زیرا اگر جواب منفی بدهم ، قاضی و حاضرین جلسه استهزاء می کنند ، و شاید بگویند : اگر عالم نیستی چرا خود را به این جایگاه زحمت داده اید ، زیرا مسأله مربوط به علماء است ، اگر چنانچه جواب مثبت بدهم این نیز خلاف وجدان قلبی و ذوق طبعی من است ، چنانچه در پاسخ گفتم : مسلمانان چنین می فهمند ، قاضی این جواب را یادداشت نمود ، سپس سوال کرد : آیا مسلمانان تو را قبول دارند ؟ در دل گفتم اگر گویم : نه ! ، این یک اهانت در مقابل یک کافر تلقی می شود ، و شاید هم کسی بلند شود که وقتی مسلمانان قبولت ندارند ما هم قبول نداریم ، اما اگر بگویم : بله ، بین مسلمانان و هندوها در کانپور همواره اختلاف رخ می دهد و من را مسئول می دانند که باید مسلمانان را از این اختلافات باز دارم . لذا در

پاسخ گفتم : قبول کردن دو مفهوم دارد ، حاکم پرسید : چگونه ؟ گفتم یک مفهوم آن تصدیق کردن می باشد یعنی راستگو دانستن ، تا این درجه مسلمانان مرا قبول دارند ، اما مفهوم دوم آن تسلیم شدن در مقابل قضاوت من ، لذا قبول کردن من به حد اعتقاد است نه به حد تسلیم ، لذا کسانی که به من عقیده دارند قضاوتم را می پذیرند نه همهٔ افراد .

قاضی و حاضرین جلسه ازین حرفم شگفت زده شدند . پس از بررسی پرونده و بیاناتی که بنده ایراد نمودم و از جلسهٔ دادگاه بلند شدم ، سایر وکلاء دور من جمع شدند و اظهار داشتند که سوالات بسیار پیچیده ای بود ، بالاخص سوال دوم که ما نیز در آن ماندیم ، سوال بسیار پرخطر بود ، اما جواب آن هم بسیار مناسب بود که در ذهن ما نیز تاکنون خطور نکرده بود .

کوتاه سخن اینکه استخراج احتمالات زیاد از یک مسأله به برکت همین مدارس دینی است که در تعلیمات دنیوی به دست نمی آیند .

محققین در عصر حاضر :

در اینجا سوالی مطرح می شود که وقتی مدارس علوم دینی در گذشته دانشمندان بزرگ و محققان بیشماری به جامعه تحویل داده اند ، چرا امروز این مدارس از تولید چنان محققان و دانشمندان عقیم شده اند ؟

در جواب باید اعتراف نمود که شرایطی که آن علماء در زمان تحصیل به آن پایبند بودند و تلاش مستمر و مطالعه مداوم و یکسویی کاملی که آنها داشتند امروزه طلاب علوم دینی آنرا ندارند ، ادب و احترامی که آنها نسبت به کتابهای دینی واساتیدشان داشتند ، طلاب امروزی از آن محرومند ، این است علت عقب ماندگی .

ترجمه چند شعر اردو :

تربیت و پرورش خودی موقوف به این است که سوز درون در مشت خاک پدید آید .

رمز کلیمی در هر زمان این بوده که فضای دشت و شعیب و شبانی شب و روز جمع شوند. اگر ما امروز شاهد چنان شخصیت های تاریخ ساز نیستیم علتش همان عدم رعایت روش و اسلوب تعلیم و تعلم، و آن اخلاص و تواضع می باشد، طوری که از بررسی زندگی آنها به دست می آید. هر کار بزرگ زمانی نتیجه بخش می شود که اسباب و شرایط آنرا رعایت نموده وموانع را از سر راه آن برداریم.

بزرگان و اسلاف ما به این شرایط و اسباب پایبند بودند تا به مقصود رسیدند.

نصاب و نظام درسی رایج در مدارس دینی:

نصاب درسی که بنام درس نظامی در مدارس دینی مروج است، اگر کسی آنرا بنحواحسن و با تلاش و پشت کار آنرا به پایان برساند به استعداد و صلاحیت کاملی نایل می گردد.

مولانا اشرفعلی تهانوی در این رابطه فرموده است: اگر طلبه ای با استعداد متوسط این نصاب درسی را بنحواحسن بخواند، چنان استعداد و صلاحیتی به دست می آورد که تحصیل کردگان دانشگاههای امریکا و اروپا هم به گردپای آن نمی رسند، زیرا اکثر کتابهای این نصاب با تحلیل و تجزیهٔ منطقی مطالب را بیان می کنند، و منطق نیروی فکری را تقویت می کند، و ذهن دور رس و تفکر عمیق به دست می آید که اساس رسیدن به مقصود تفکر می باشد. بهمین خاطر خواندن منطق در فهم قرآن کریم مؤثر است، مطالب عمیق قرآنی به وسیلهٔ آن به آسانی درک می شود، به وسیلهٔ منطق افهام و تفهیم نیز آسانتر می شود. ولی با تأسف باید اعتراف نمود که کتابهای منطق اندک اندک از نصاب درسی خارج می شوند و طلاب نیز خواهان اخراج آنها هستند. از منطق نیروی فکر و عقل انسان پرورش می یابد، به حقایق و مطالب ژرف و عمیق به آسانی دست رسی حاصل می شود.

بهمین خاطر مولانا تهانوی فرمودند: تجربه ثابت کرده است که هر کس کتابهای نصاب درسی عربی را بنحواحسن خوانده و آنها را بفهمد، نیازی برای خواندن کتابهای

دیگر باقی نمی ماند ، زیرا کتابهایی که در این نصاب انتخاب شده اند بگونـه ای هـستند که همه انواع علوم در آنها دیده می شود ، البته شرط اساسی فهمیدن است .

درس نظامی را ترک نکنید :

مولانا مفتی محمدتقی عثمانی در سفرنامه خود نوشته است : یک بـار در سـفر بغـداد مدرسه ای را دیدم که شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله اساس آن را نهاده بود ، پـس از نماز مغرب شخصی را از اساتید آن مدرسه معروف به شیخ عبدالکریم المدرس ملاقات نمودم ، این شخص یکی از رفقـای امجـدالزهاوی بـود ، وتحـصیلات خـود را بـه روش قدیم با اساتیدی که با روش قدیم آشنا بوده اند به پایان رسانیده بـود . گرچـه در عـصر حاضر که القابی همچون (دکتر) (ماجستر) و (لیسانس) و غیره است مردم علماء دیـن را که به روش قدیم تحصیل نموده اند به نظر حقارت می نگرند اما شمیم عطرآگین سـنت و شریعت که از این علمـاء استـشمام مـی شـود در تحـصیل کردگـان دانـشگاهی دیـده نمی شود . بهمین خاطر بنده در سفرهایم تلاش می کنم تا با چنین شخصیت های گمنام ملاقات نمایم . دکتر محمدشریف پیـشتر شـیخ را از آمـدنم اطـلاع داده بـود و او بـسیار خوشحال بود ، زیرا می دانست که بنده با مـدارس دینـی بـا روش قـدیم و علمـای آنهـا نسبتی دارم ، چنانچه پس از سلام و احـوال پرسـی نخـستین سـوالش در رابطـه بـا روش درسی مدارس هند و پاکستان بود ، زمانی کـه بنـده کتابهـای نـصاب درسـی مروجـه را همچون کافیه ، شرح جامی ، شرح تهذیب ، نورالانوار و توضـیح و غیـره را نـام بـردم ، شیخ چنان متأثر شد که با صدای بلند گریستن گرفت و توصیه نمود که سعی کنید چنین کتابهایی را که استعدادها را بالا می برد هرگز تـرک نکنیـد ، در غیـر اینـصورت نتیجـه نامطلوب آنرا می بینید .[۱]

---

[۱] . جهان دیده ص ۲۲

چرا امروز امثال غزالی و رازی پیدا نمی شود ؟

حضرت مولانا تهانوی می فرمودند : اعتراض کردن بسیار آسان است ، امّا درک حقیقت مشکل است ، کسی گفت : چرا امروزه امثال غزالی و رازی پیدا نمی شود ؟ گفتم چگونه پیدا شود در حالی که افراد کم استعداد وبی حوصله برای تحصیل علوم دینی اقدام می کنند ، کسانی که دارای استعداد کامل هستند به دین و علوم دینی توجهی ندارند ، شما نخست انتخاب افراد را به من محوّل کنید آنگاه می بینید که امثال غزالی ورازی به وجود می آید یا خیر.[1]

وقتی شما افراد تنبل و کودن را به مدارس تحویل می دهید ، مسلم است که این نادانان و ابلهان فردا رهبر شما می شوند ، اما کودنی آنها به آنها مبارک باد ، زیرا حداقل روش راضی کردن خداوند را آموخته اند و در آخرت انشاء الله به بهشت خواهند رفت ، و به وسیلهٔ علم اندکی که آموخته اند در دنیا نیز رهبر و مقتدای مردم قرار گرفته اند .

شخصی به مولانا منفعت علی گفت : علت چیست که در عصر حاضر امثال غزالی و رازی پیدا نمی شود ؟ ایشان در پاسخ فرمودند : در آن زمان مردم همان فرزندانی را جهت تحصیل علم انتخاب می کردند که از همه ذهین تر ویا هوش تر بودند .

اما امروزه برعکس آن ، افراد کودن و تنبل به مدارس فرستاده می شوند .

امروز نیز افرادی که دارای صلاحیت و استعداد بوده اند و به تحصیل علوم دینی روی آورده اند از غزالی و رازی کمتر نیستند ، گرچه این افراد کم هستند ، علت آن نیز روشن است که افراد با استعداد و باهوش به تحصیل علوم دینی توجه ندارند . من به شما اطمینان می دهم ، اگر شما بیست نفر با استعداد را به تحصیل علوم دینی بگمارید حداقل پانزده نفر از آنها می توانند همسنگ غزالی و رازی باشند . امروز فقراء وتنگدستان و

---

[1] .الاضافات ج ۲ ص ۴۴۵ ، العلم و العلماء ص ۲۹۵

بیکسان هستند که به علوم دینی روی می آورند ، مسلماً آنها به اندازه استعدادشان کسب علم می کنند . اینکه ثروتمندان و امراء فرزندان خود را جهت تحصیل علوم دینی به مدارس تحویل نمی دهند سبب نمی شود که ما فرزندان غرباء و فقراء را نپذیریم زیرا آنها نمی توانند به دانشگاه بروند چون نمی توانند هزینۀ آنرا پرداخت کنند ، اگر ما هم آنها را در مدارس دینی نپذیریم آنها نادان و بی سواد می مانند وعلوم دینی به نسلهای آینده منتقل نخواهد شد .[1]

حضرت مولانا تهانوی فرمود : در این عصر نیز امثال امام غزالی و امام رازی وجود دارد ، این اسائه‌ی ادب نیست که ادعاء داشته باشیم به اینکه امروزه نه تنها امثال غزالی و رازی وجود دارد ، بلکه شخصیت های علمی عظیمی را داریم که از آن بزرگان نیز گوی سبقت ربوده اند ، آثار و تألیفات امام رازی وامام غزالی در دسترس مردم هستند ، و تألیفات دانشمندان عصر حاضر نیز وجود دارد ، شما می توانید بین آنها موازنه نمایید .[2]

آیا شخصیت هایی همچون مولانا محمدقاسم نانوتوی ومولانا رشید احمد گنگوهی از امام رازی و امام غزالی کمتراند ، قسم به خدا ، در برخی تحقیقات از آنها نیز سبقت گرفته اند .[3]

دانشگاهیان در مقابل علماء :

حضرت مولانا تهانوی فرموده است : فرهنگیان و دانشگاهیان از نظر دقت نظر و عمق تفکر نسبت به علماء بسیار ضعیف می باشند ، آنها در بین « استحاله » « استبعاد » ، « امتناع » و « تعذر » و یا بین « ثبوت » و« نظیر » طبق اصطلاحات خویش هیچ فرقی

[1] .دعوات عبدیت ج ۶ ص ۹۰

[2] . الافاضات اليومية ج ۲ ص ۴۴۵ ـ العلم و العلماء ص ۲۹۷

[3] . التبليبغ

نمی بینند ، اما علماء بین آنها فرق می دانند و حقیقت هر یک از آنها را جدا از دیگری بیان می کنند.[۱]

در جای دیگر می فرماید : من با جرأت می توانم بگویم آنهایی که مدرک لیسانس گرفته اند اما از دروس اسلامی و عربی محروم هستند ، در برابر آنها علماء به مراتب برتر و دارای صلاحیت بیشتری هستند.[۲]

در جایی می فرماید : از آموختن علوم عربی استعداد انسان شکوفا می شود و این استعداد در تحصیل علوم دانشگاهی کمک می کند.[۳]

ایشان در جای دیگر فرموده اند : برخی از مردم علماء را حقیر می دانند و فکر می کنند که آنها عمر خود را در این علوم ضایع نموده و از پیشرفت و ترقی محروم شده اند . در پاسخ به آنها باید گفت : آنهایی که علوم دنیوی خوانده اند بیشتر عمرشان را ضایع نموده اند ، چه بسا افرادی هستند که دارای مدرک لیسانس هستند ، اما بیکار نشسته اند و تاکنون نتوانسته اند به وسیله دانشی که کسب کرده اند نانی به دست بیاورند . اما کسانی که علوم عربی خوانده اند گرچه اندک هم بوده است ، امرارمعاش او بهتر از آنها است چنانچه دانشجویی در امتحان مردود شده بود ، بعد به علت ناراحتی و شرمندگی خود را زیر قطار انداخته و خودکشی کرده بود .

برخی شکایت دارند که دانشگاهیان طلاب علوم دینی را به باد مسخره می گیرند ، من می گویم : شما نیز در مقابل ، آنها را به مسخره بگیرید ، این سنت نوح علیه السلام است ، چنانچه خطاب به قوم خود فرمود : « ان تسخروا منافانا نسخر منکم کما تسخرون » .

برادرزادهٔ من در زمان کودکی زمانی که درس می خواند ، با یک افسر پلیس برخورد نمود ، کودک سرش را تراشیده بود همانگونه که بین طلاب و علماء رواج

---

۱. التبلیغ ج ۱۲ ص ۱۸۶

۲. دعوات عبدیت ج ۱۱ ص ۷۰

۳. دعوات عبدیت ج ۶ ص ۹۲

دارد ، افسر بعنوان مسخره گفت : چرا همه کسانی که در مدارس عربی تحصیل می کنند سر می تراشند ، آن کودک در جواب گفت : چرا کسانی که در مدارس دنیوی تحصیل کرده اند ریش می تراشند ، آن افسر در مقابل او لاجواب شد .[١]

چرا علماء حریص اند :

یکی از علماء از حضرت مولانا تهانوی سوال کرد : چرا علماء حریص می شوند ؟ مولانا فرمود : همه علماء حریص نیستند ، اوگفت : بیشترشان هستند ، مولانا در پاسخ فرمود علتش اینست که بیشتر کسانی که به مدارس دینی مراجعه می کنند از طبقه پایین جامعه هستند ، بیشترشان فرزندان فقراء و مستمندان هستند ، آنها در خانواده‌ی طماع و حریص و مفلس پرورش یافته اند و با همان طبیعت پا به عرصه علم می نهند واین سرشت آنها پس از تحصیل هم از بین نمی رود ، اما اگر بجای آنها فرزندان طبقه متوسط و ثروتمند جامعه جهت تحصیل علوم دینی به مدارس مراجعه کنند آنگاه نتیجه‌اش غیر از آنست که می بینید . من یکبار به داکه (بنگلادش) رفتم ، در آنجا مدیر مدرسه ای مرا برای صرف شام دعوت نمود ، اونیز همین اشکال را پیش کرد ، من به او همین جواب بالا را توضیح دادم ، آنگاه گفت : با این جواب شما چنان مطمئن شدم که ایمانم محفوظ شد ، زیرا این مسأله بعنوان یک شبه نزدیک بود ایمانم را متزلزل نماید ، فکر می کردم اگر نتیجهٔ علم این است که من در علما مشاهده می کنم ، پس علم هیچ فایده‌ای ندارد ، گفتم از این شک و تردید باید توبه کنید .

سپس گفتم : فرزندان امراء و ثروتمندان بر اثر تحصیل علوم دنیوی از نظر شاخص‌های اخلاقی و اجتماعی افت کرده اند ، اگر این علوم را نمی خواندند تربیت و اخلاقشان بهتر بود . اما فرزندان فقراء علم دین خوانده اند و بر اثر آن با اخلاق نیکو و

---

[١] . العلم و العلماء ص ٢٩٨

ارزشهای اجتماعی آراسته شده اند ، اگر چنانچه این علوم را نمی خواندند ، حالشان از اینکه هست به مراتب بدتر می شد .یعنی فرزندان فقراء به حدی که انتظار می رفت خراب نشده اند .

ما مشاهده می کنیم شخصی که مثلاً چهار فرزند دارد ، همان پسری که از نظر هوش و ذکاوت از بقیه ضعیف تر است او را به مدرسه دینی می فرستد و انکه ذهین تر ویا هوش تر و دارای استعداد کافی است او را جهت تحصیل علوم دنیوی به مدارس و دانشگاههای دنیوی می فرستند . پس از این توضیح مدیر محترم گفت : حرف شما کاملا درست است ، من اینک دفتر ثبت نام طلبه را بررسی نمودم ، ۲۵۰ نفر در این مدرسه ثبت نام کرده است ، کسانی که در رشته علوم دینی درس می خوانند بیشتر فرزندان روستائیان و افراد طبقه پایین جامعه هستند ، وکسانی که در رشته علوم دنیوی می خوانند بیشترشان فرزندان امراء و ثروتمندان می باشند .

گفتم : اکنون خود شما قضاوت کنید که چرا بسیاری از علماء طماع و حریص هستند .

استعداد شرط تحصیل علم :

برای دینی که خداوند پیامبران را برگزیده است ، امروزه همان افرادی جهت تحصیل آن انتخاب می شوند که از نظر هوش و ذکاوت در حدّ بسیار پایینی قرار دارند ، اما برای کسب علوم دنیوی افراد باهوش و ذهین برگزیده می شوند . می دانید که انبیاء علیهم السلام دارای چنان ذهن رسا وعقل کامل بودند که تمامی عقلای دنیا با هم جمع شوند نمی توانند به اندازه یک پیامبر دارای عقل باشند ، قطعاً باید نایبان و جانشینان آنها نیز دارای هوش و ذکاوت زیادی باشند تا بتوانند حق نیابت و جانشینی آنها را ادا نمایند ، بیشتر مردم بدون در نظر گرفتن این معیار دست به اعتراض می زنند و خود علوم دینی را زیر سوال می برند .

امروزه امراء و ثروتمندان فرزندان خویش را جهت فراگیری علوم دینی نمی فرستند اگر احیاناً بفرستند ، همان فرزندی را که از همه غبی تر و از نظر هوش و ذکاوت ضعیف تر است انتخاب می کنند ، و فرزند باهوش و با استعداد را برای تحصیل علوم دنیوی می فرستند ، چنانچه اگر مهمانی به منزلشان بیاید وراجع به فرزندانشان دریافت کند ، نخست همان فرزندی را که برای تحصیل علوم دنیوی انتخاب نموده اند معرفی می کنند ، که این فرزند مدرک سیکل خود را گرفته و آن دیگر مدرک لیسانس را می گیرد . ودر آخر هم می گویند : این فرزند جون بسیار غبی بود و صلاحیت کافی نداشت اینرا پیش ملا فرستاده ام ، سبحان الله این بود قدردانی مسلمان از دین ، آیا احترام پیامبر همین را می طلبد ، آیا عظمت کلام خدا همین اندازه است ، آیا باید همین احمقان و نادانان وارث دین پیامبر باشند ؟ آیا نتیجۀ انتخاب شما غیر از آن چیزی می باشد که هست ؟

باز هم سوال می کنید چرا امروزه امثال غزالی و رازی از مدارس دینی تولید نمی شود . آیا می شود این افراد غبی ، کودن و بی خرد را امثال غزالی و رازی بسازیم . اگر انتخاب شما صحیح باشد و فرزند باهوش و استعداد را به مدارس تحویل دهید ، آنگاه می بینید که آیا امثال غزالی و رازی به وجود می آید یا خیر .[1]

اخلاص نیت :

بر هر طالب علم لازم است که در تحصیل علم صرفاً رضایت خدا را در نظر داشته باشد و آنرا وسیله ای برای اصلاح اعمال و اخلاق و آمادگی برای آخرت قرار دهد ، و هرگز آنرا وسیله ای برای به دست آوردن جاه و مال قرار ندهد .

---

[1]. التبليغ : ج ۲ ص ۱۸۴ / العلم و العلماء ص ۲۹۲

برای هر صاحب بصیرت و نور ایمان روشن است که سعادت اخروی بدون علم و عمل میسر نیست ، چنانکه در حدیث آمده است :

تمامی انسانهای در مسیر هلاکت اند بجز علماء ، و تمامی علماء در وادی هلاکت می روند بجز آنهایی که عمل می کنند ، و تمامی عمل کنندگان هلاک می شوند بجز کسانی که در عمل خود اخلاص دارند ، و مخلصان نیز در خطر بزرگی هستند . عمل بدون اخلاص مشقت محض است ، و نیت هم بدون اخلاص ریاء ، نفاق و معصیت است . لذا باید پیش از آغاز تحصیل نیت خود را اصلاح نمائیم .

۱) رسول خداﷺ فرموده است : « انما الاعمال بالنیات ، و انما لکل امرئ مانوی ، فمن کانت هجرته الی الله و رسوله ، فهجرته الی الله و رسوله ، و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه »[۱]

(مدار قبولیت اعمال بر نیت صاحب عمل است ، و هر شخصی طبق نیت خود از عمل خویش بهره مند می شود ، چنانچه اگر هجرت او صرفاً برای رضایت الله و رسول و در مسیر حفاظت دینش باشد ، لابد خدا و رسولش هجرت او را پذیرفته و خداوند به او اجر می دهد ، اما اگر هدفش از هجرت بدست آوردن مال و یا زن باشد ، لابد پاداش این هجرت صرفاً همان مال و زن است و بس) .

۲) رسول اکرمﷺ فرمود : انسانها چهار قسم اند ، نخست کسی که خداوند به او هم مال داده و هم علم عنایت فرموده است ، و او در پرتو علم خود و تحت شرایط و در راه صحیح آن مال را خرج می کند ، دوم کسی است که علم و مال ندارد ، اما تصمیم دارد اگر چنانچه مال داشته باشد مثل همان شخص اول مالش را در مصارف صحیح و مطابق با موازین شرعی خرج کند ، هر دو نفر در اجر یکسان می باشند . سومی شخصی است که خداوند به او مال عطا فرموده است ، اما علم ندارد و بعلت جهل و نادانی مالش را

---

[۱]. بخاری و مسلم

بیجا و در راههای غیرمجاز مصرف می کند ، چهارمی کسی است که نه مال دارد و نه علم اما آرزویش اینست که اگر مال داشت مثل این شخص آنرا در مصارف بیجا و غیرمجاز خرج می کرد ، این دو نفر نیز در گناه برابراند.[۱]

این حدیث بیانگر آنست که نیت نیز در سعادت و شقاوت انسان نقش بسزایی دارد.

۳) رسول خداﷺ فرمود : روز قیامت نخست سه نفر در دادگاه الهی احضار می شوند ، نخست کسی که خداوند به او علم داده است ، از او سوال می شود : از علم خود چگونه استفاده نمودی ؟ او در پاسخ می گوید : خدایا من شب و روز این علم را در پیشبرد اسلام ، و اصلاح اعمال و اخلاق بکار بردم ، خداوند می فرماید : دروغ گفتی ، فرشتگان هم می گویند : دروغ گفتی ، زیرا هدف تو از این همه تلاش وجد و جهد این بود که مردم از تو تعریف نمایند و در بین مردم بعنوان یک عالم برجسته شناخته شوی ، چنانچه مردم از تو تعریف نمودند و تو بین مردم شهرت یافتی .

سپس شخص ثروتمند و سخاوتمند را به محضر رب العالمین احضار می کنند ، خداوند خطاب به او می فرماید ، این همه مال و ثروت که به تو ارزانی دادم آنرا در چه مصارفی خرج کردی ؟ او در پاسخ می گوید : خدایا من این مال را برای رضاجویی تو به فقراء و مستمندان صدقه کردم ، خداوند می فرماید : دروغ می گویی ، هدف تو از این کار شهرت و ناموری بود تا در جامعه بعنوان سخی شهرت یافته و از این طریق جاه و مقامی برای خود کسب نمایی ، فرشتگان نیز می گویند : دروغ می گویی ، پس از آن شهید را احضار می کنند ، از او نیز سوال می شود ، و او در جواب می گوید : من جان خود را که چیز محبوب تری از آن نداشتم در راه تو و در راه اعلای دین تو فدا کردم ، خداوند به او می فرماید : دروغ گفتی ، هدف تو از جنگ با کفار نشان دادن شجاعت و مردانگی بود تا مردم از تو تعریف کنند ، راوی حدیث که حضرت ابوهریره است

---

[۱]. ابن ماجه

می فرماید : سپس رسول خداﷺ بر ران من دست گذاشت و فرمود : جهنم نخست با این سه نفر روشن و شعله ور خواهد شد ، زمانی که حضرت ابوهریره ﷺ این حدیث را در حضور امیر معاویه ﷺ که در آن زمان امیر مسلمانان بود ، خواند ، معاویه ﷺ چنان گریه کرد که گمان می رفت که شاید روحش از بدن خارج می شود . سپس این آیه را تلاوت فرمود : « مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ » [هود/۱۵]

(هر کس [در قبال عملش] دنیا و شادابی آنرا بطلبد ، ما پاداش عملش را در این دنیا پرداخت می کنیم و کاهشی در آن نخواهند یافت)

٤) سفیان ثوری به شاگردان خود می فرمود : نیت خود را در تحصیل علم پاک نمایید ، و در پی خواهشات نفسانی نباشید ، قسم به خدا اگر من خواهشات نفسم را پیروی می کردم ، از خدمت برای علم و دین محروم شده و نوکر امراء و حکام می شدم ، زیرا کسی که زندگی خود را وقف تعلیم و تعلم کند نمی تواند مال فراوانی بدست آورد ، پس اگر به دنبال اشباع خواهشات و ارضای نفس خود باشد ، ناگزیر می شود به دنبال کسب مال و ثروت باشد تا از طریق آن به هدف خود برسد ، آنگاه خدمت علم و دین را از دست خواهد داد .

٥) رسول خداﷺ فرمود : « ان الله لاینظر الی صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم »

(خداوند به چهره و مال شما توجه نمی کند ، خداوند قلب و عمل شما را نگاه می کند) زیرا قلب ها جای نیت انسان هستند .

٦) از رسول اللهﷺ روایت شده : « نیة المؤمن خیر من عمله »

(نیت مسلمان بیشتر قابل توجه است نسبت به عملش)

در جای خطاب به حضرت معاذ ﷺ فرمود : « اخلص العمل يجزك منه القليل » (عمل را با اخلاص انجام ده آنگاه عمل اندک نیز کافی خواهد شد)

۷) حضرت عمر ﷺ در نامه ای که به نام ابوموسی اشعری ﷺ فرستاد ، فرمود : کسی که اخلاص داشته باشد خداوند او را موفق می سازد ، چه در امور شخصی او و چه در مسایلی که بین او و دیگران هستند .

۸) یکی از بزرگان فرموده : علم به منزله تخم است ، و عمل کشت آن و اخلاص آب آنست .

۹) سالم بن عبدالله در نامه ای به عمر بن عبدالعزیز رحمه الله نوشت : باید دانست که خداوند هر کس را طبق نیت او کمک می کند ، اگر نیت صحیح و کامل باشد مدد خدا نیز بطور کامل به او می رسد ، و کسی که نیت او ناقص باشد ، مدد و نصرت الهی نیز کم می شود .

۱۰) حضرت ابوهریره ﷺ فرمود : روز قیامت هر کس مطابق نیت خویش از قبر بلند می شود .

۱۱) عبدالله بن مبارک رحمه الله فرمود : برای علم نخست حسن نیت ، سپس فهم ، پس از آن عمل بر آن ، بعداً حفظ آن و بعد از آن ترویج و نشر آن ضروری است .

۱۲) امام مالک رحمه الله فرمود : تحصیل علم و ترویج آن بسیار پسندیده است ، اما شرط اساسی نیت صحیح می باشد .

۱۳) عبدالله بن عباس ﷺ فرمود : اگر علماء قدر علم را دانسته و بر آن عمل می کردند خداوند ، فرشتگان و صالحین با آنها محبت می ورزیدند ، و حیثیت و مقام آنها در مردم زیاد می شد ، اما آنها علم را وسیلهٔ تحصیل مال و متاع دنیا قرار دادند ، و بسبب آن خداوند از آنها ناراض شد ، و ارزش و مقام شان در بین مردم از بین رفت .

ریاءکاری وعواقب آن :

برای طالب علم قبل از هر چیز ضروری است که ریاء را در قلب خود جای ندهد ، باید هدفش از تحصیل علم صرفاً رضایت خدا و توشه آخرت باشد ، نه نشان دادن مردم و جلب رضایت آنها . زیرا ریاء حرام است ، ریاءکار مستحق عذاب است ، وعیدهای بسیار شدیدی در قرآن و حدیث برای ریاء و ریاءکار وارد شده است .

۱) در حدیثی آمده است ، رسول الله ﷺ خطاب به اصحاب فرمود : « استعیذوا بالله من جبّ الحزن » از خدا پناه بخواهید از جُبّ الحزن اصحاب گفتند : جب الحزن چیست ؟ فرمود : وادی است در دوزخ که مخصوص ریاکاران است .

۲) روزی حضرت عمر ؓ ، معاذ بن جبل ؓ را در حالت گریه دید ، علتش را پرسید ، گفت : حدیثی از رسول خدا ﷺ شنیده ام فرمود : « إن أدنی الریاء شرك »[1] (ریاء اندك نیز شرك است)

۳) حضرت شداد بن اوس فرمود : روزی رسول الله ﷺ را در حال گریه دیدم ، گفتم : یا رسول الله چرا گریه می کنید ؟فرمود : من برای امت خود از ریاء می ترسم ، زیرا آنها بت ها ، خورشید ، ماه و سنگ ها را پرستش نمی کنند ، بلکه در عمل ریا می کنند .

٤) حضرت عبدالله بن عمر ؓ فرمود : هر کس علم را برای غیر خدا بیاموزد ، باید جایی برای خود در جهنم پیدا کند .

٥) رسول خدا ﷺ فرمود : روز قیامت ریاکاران را نداء می کنند : ای بدکار ، ای غدار ، ای ریاء کار ، اعمالت ضایع شده ، پاداش عملت را از کسانی طلب کن که عمل را برای آنها انجام داده ای .[2]

[1] . طبرانی

[2] . ابن ابی الدنیا

٦) در حدیث قدسی آمده است ، خداوند می فرماید : هر کس در عمل خود دیگری را با من شریک کند ، عمل او را به خودش واگذار می کنم ، من عملی را می پذیرم که صرفاً برای من باشد .

۷) در حدیث دیگری وارد شده : روزی که خداوند پاداش اعمال را می دهد ، به ریاء کاران خطاب می کند : پاداش عمل خود را نزد کسانی جستجو کنید که اعمال را در جهت رضایت آنان انجام داده اید .[۱]

معنی اخلاص این است که هدف انسان از علم و عمل فقط تقرب الی الله و رضاجویی او باشد نه چیز دیگر .

گویند بزرگی نمازهای ۳۰ سال را فقط به این خاطر برگردانید که روزی برای جماعت آمد ، صف اول تکمیل شده بود ، ناچار در صف دوم ایستاد اما احساس شرمندگی کرد ، سپس در دلش خیالی آمد که شاید من همواره در صف اول ایستاده ام تا عامه نمازگذاران مرا ببینند و از این طریق نفس من خوشحال شود ، بهمین خاطر امروز که در صف دوم ایستاده ام احساس شرمندگی می کنم ، اگر چنین باشد ، ریاء کرده ام و نمازهای ۳۰ سال ضایع بوده اند .

اما امروز کار به جایی رسیده که اگر استاد طلبه را به مسجد سوق دهد نماز می خواند ، والا نماز را ترک می کند . در حالی که برای هر مسلمان و بالاخص برای طلباء ضروری است که در هیچ شرایطی نماز را ترک نکنند .

امام غزالی فرمود : برخی علم را می آوزند تا به وسیلهٔ آن مال به دست آورند ، یا به خاطر اینکه در مجالس و محافل سخنرانی نموده و آوازه و شهرتی به دست آورد ، یا بخاطر اینکه مردم از علم او ستایش نموده و در هر مجلس نامی از او گرفته شود و

---

[۱]. مشکاة

شهرتی بدست آورد . بدیهی است این علم از اخلاص تهی است ، زیرا در جهت رضایت خدا نبوده است .

گویند : شیخی به منزل مرید رفت ، در خانه اش روزنی دید ، گفت اینرا چرا گذاشته اید ؟ گفت : تا نور خورشید به خانه برسد ، شیخ گفت : نور خورشید بدون این نیت نیز می رسد ، اگر نیت تو رسیدن صدای مؤذن می بود ، یک ثواب اضافی به تو می رسید و در ضمن نور خورشید هم به خانه ات می رسید .

هر طالب علم در دوران تحصیل باید این نیت را داشته باشد که به وسیلهٔ علم احکام الهی را یاد گرفته بر آنها عمل نموده ومردم را به آنها دعوت دهد ، نیت اشتغال را نداشته باشد باز هم آنرا بدست می آورد .

پس از پایان تحصیل اگر اشتغالی به او رسید و در جایی استخدام شد هیچ کار ناجایزی انجام نداده ، زیرا مزد گرفتن در عوض تعلیم جایز است و این جواز با اصول مذهب حنفی نیز مطابقت دارد .

نتیجهٔ اخلاص :

سلاطین آل سنجر وزیری داشتند به نام نظام الملک طوسی ، مردی بود متدین ، دوستدار علم و دانش ، مدارس دینی زیادی در دوران وزارت خود تأسیس نمود ، منجمله مدرسه نظامیهٔ بغداد که بزرگترین دانشگاه اسلامی در قرن پنجم بود ، بیش از هزار طلبه در آن تحصیل می کرد ، تمام هزینهٔ آنرا از درآمد شخصی خود تأمین می کرد ، علامه تقی الدین بن دقیق العید را که در آن زمان بلند پایه ترین دانشمند بود به ریاست تدریس گماشت و علماء دیگری را نیز جهت تدریس علوم مختلف استخدام نمود ، روزی به گوش نظام الملک رسید که همهٔ طلابی که در این دانشگاه تحصیل می کنند اهداف دنیوی دارند ، و هیچ یکی در جهت تعلیم و گسترش علم و دین ، و در جهت رضاجویی خداوند تحصیل نمی کند ، وزیر با تدبیر از این خبر بسیار تأسف

خورد ، و از آیندهٔ طلاب مأیوس شد ، تصمیم گرفت مدرسه را تعطیل کند ، سپس با خود گفت : بهتر است خود مستقیما موضوع را پیگیری نمایم تا مطمئن شوم ، چنانچه با لباس مبدل وارد مدرسه شد ، شروع کرد به پرسش تک تک افراد ، از یک طلبه سوال نمود : عزیزم بگو برای چه هدفی به مدرسه آمده ای ، او در پاسخ گفت : خاندان من از طبقه وزراء دولت هستند ، من نیز تحصیل می کنم تا بتوانم در آینده عهده دار وزارت شوم ، رفت پیش دیگری و سوال را تکرار کرد ، اوگفت افراد خاندان من بیشتر قاضی بوده و هستند ، من نیز علم می آموزم تا روزی به سمت قضا دست یابم ، دیگری گفت : می خواهم بوسیلهٔ علم شهرت و آوازه ای به دست بیارم ، خلاصه اینکه از هر طلبه ای که سوال می نمود جواب همان انگیزه دنیوی بود .

در آخر با یک طلبه ای برخورد نمود که چراغی دارد و غرق مطالعه است ، وزیر باز همان سوال را تکرار کرد ، اما طلبه توجهی به حرف اونکرد و مطالعه اش را ادامه داد ، وزیر گفت : می خواهم از تو سوالی کنم ، او گفت : من همه دارو و ندار خود را ترک کرده و به این مدرسه آمده ام تا درس بخوانم ، فرصتی ندارم با شما صحبت کنم ، باز وزیر پرسید هدف تو از این همه درس ومطالعه چیست ، با چه انگیزه ای غرق مطالعه هستی ؟ طلبه در جواب گفت : من از والدین خود شنیده ام که ما پروردگاری داریم که این همه نعمت ها را به ما ارزانی نموده و هموست محسن حقیقی ما ، پس بر ما است تا از او تشکر و قدردانی نموده و رضایت اورا جلب کنیم ، اینجا آمده ام تا به وسیلهٔ علم روش طاعت ، عبادت ، تشکر و قدردانی او را آموخته و به این طریق رضایت او را به دست آورم . وزیر نظام الملک دست بر شانهٔ او گذاشت وگفت : تصمیم داشتم مدرسه را تعطیل کنم چون هیچ یکی از طلاب را نیافتم که انگیزه دینی داشته باشد ، اکنون که شما را دیدم تصمیم خود را عوض کردم . زیرا لااقل یک طالب مخلصی را یافتم ، واقعاً می ارزد که روی همین یک طلبه سرمایه گذاری کرد ، هیچ می دانید که این طلبه

بعدها به امام غزالی معروف شد . ایشان در نتیجهٔ اخلاصی که داشتند به این مقام والا وبه درجه امامت رسیدند .

الگوی اخلاص :

حکیم الامت مولانا اشرفعلی تهانوی در مدرسه ای در شهر کانپور هند تدریس می کرد ، جلسه ای برگزار شد ، مولانا تهانوی دانشمند بزرگ شیخ الهند مولانا محمود الحسن را که استاد او بود نیز دعوت نمود ، برخی از علمای کانپور در علوم عقلیه مهارت خاصی داشتند ، ضمناً به بعضی از بدعت ها گرایش نیز داشتند ، در مقابل علمای دیوبند به علوم تفسیر ، فقه و حدیث توجه بیشتری داشتند .

علمای کانپور می پنداشتند که علمای دیوبند بعلت اشتغال زیاد به علوم دینی از علوم عقلیه بهرهٔ چندانی ندارند .مولانا تهانوی جوان بود ، بسیار آرزو داشت ، شیخ الهند سخنرانی کند ، و علمای کانپور پایه علمی ایشان را درک کنند ، ومهارت علماء دیوبند را در علوم عقلی مشاهده کنند ، چنانچه طبق برنامه سخنرانی شیخ الهند شروع شد ، اما علمای مذبور حضور نداشتند ، در حین سخنرانی مسألهٔ معقولی به میان آمد ، علوم حضرت شیخ الهند همچون دریایی موج می زد که ناگهان همان علماء که حضرت تهانوی انتظارشان را داشت وارد جلسه شدند ، مولانا تهانوی می فرماید : بسیار خوشحال شدم که آنها به موقع رسیدند ، اما تا اینکه چشم شیخ الهند به آنها افتاد ، سخنرانی را کوتاه نموده و از منبر پائین آمد . مولانا فخرالحسن گنگوهی که در جلسه حضور داشت خطاب به شیخ الهند فرمود : زمان بسیار مناسبی بود تا به سخنان خود ادامه می دادید ، چرا فرصت را از دست دادید ؟ حضرت شیخ الهند با کمال خون سردی فرمود : به من نیز چنین احساسی دست داد ، و همان علتی که شما می فرمایید موجب شد تا سخنان را پایان دهم . یعنی پیشتر انگیزه سخنرانی دعوت و تبلیغ دین بود ، اما اکنون اگر سخنانم را ادامه دهم شاید برای نشان دادن باشد .

اگر اخلاص نبود :

اگر در دوران تحصیل اخلاص نباشد ، نباید تحصیل را ترک نمود ، زیرا امید است پس از مدتی و یا بعد از پایان تحصیل اخلاص بوجود آید ، اما اگر تحصیل را ترک کند این امید نیز از بین می رود . همچنین اگر در عمل اخلاص نیافت ، امید است به برکت عمل اخلاص بوجود بیاید . چنانکه یکی از ائمۀ حدیث فرمود : « تعلمنا العلم لغیر الله ، فأبی العلم الا ان یکون لله »

سبب این است که شاید در حین تحصیل با آیه و حدیثی برخورد نماید که ترغیب بسوی اخلاص و نکوهش ریاء در آن وجود دارد ، ناگاه متوجه می شود و نیت خود را اصلاح می کند . مثلا در حدیث آمده است : کسی که عملی را بیاموزد و انگیزه اش دسترسی به مال و متاع دنیا باشد ، بوی بهشت را نخواهد دید ، زمانی که طلبه این حدیث را می خواند لابد متوجه می شود که من به این مرض مبتلا هستم ، خود را ملامت می کند ، توجه می کند تا اینکه در قلبش اخلاص به وجود می آید ، این شخص بهتر است از آن شخصی که بطور کلی طاعت را ترک نموده ، زیرا روزی می آید که این ریا از بین می رود و عمل پاك و بی آلایش می شود .

ریاء و عواقب آن :

در رابطه با ریاء وعیدهای شدیدی در احادیث آمده است :

۱) رسول خدا ﷺ فرمود : « من طلب العلم لغیرالله اواراد به غیر الله فلیتبوأ مقعده من النار »

(کسی که علم را با هدف رضایت الله نمی آموزد باید جایی برای خود در دوزخ پیدا کند)

۲) « لاتعلموا العلم لتباهوا به العلماء ، و لا لتماروا به السفهاء ، و لا لتحيزوا به المجالس ، فمن فعل ذلك فالنار ، النار »[۱]

(علم را میاموزید تا با علماء رقابت وهم چشمی کنید ، یا با سفهاء و نادانان جر و بحث کنید ، و یا برای اینکه در مجلس جایگاهی کسب نمائید ، کسی که با این اهداف تحصیل علم می کند ، وارد دوزخ می شود)

۳) « من تعلم علماً مما يبتغى به وجه الله ، لا يتعلمه الا ليصيب به عرضاً من الدنيا لم يجد عرف الجنة يوم القيامة يعنى ريحها »

(کسی که علمی که با آن رضایت الله بدست می آید ، با هدف بدست آوردن حطام دنیا می آموزد بوی بهشت را نخواهد شمید)

از احادیث فوق چنین بر می آید که هر کس علم دین را بیاموزد و هدفش اسباب دنیوی مانند مدرک و سند ، اشتغال در ادارات دولتی ، شهرت و ناموری و غیره باشد ، هیچ اجر و پاداش اخروی به او نمی رسد ، زیرا تحصیل علوم دینی عبادتی است همچون عبادات دیگر ، و اخلاص شرط مقبولیت عبادت است . طلبه باید همواره نیت صحیح را استحضار نماید ، زیرا بدون استحضار شوق و رغبت به تحصیل کاهش می یابد ، طبیعت کسل می شود و نمی تواند با موانع ایجاد شده در مسیر علم مقابله کند ، و دوران تحصیل به لهو و لعب سپری می شود .

خلاصه اینکه انگیزه تحصیل علم اصلاح و تزکیه نفس باشد ، زیرا هیچ کاری بدون انگیزه انجام نمی گیرد . اما اگر دردوران تحصیل فقط به فکر آسایش تن و آرایش سر و صورت باشد ، اینگونه طلاب هرگز اصلاح نخواهند شد .

---

[۱]. ابن ماجه

علم و عمل :

هر طالب علم باید در زمان تحصیل نیتش را اصلاح کند ، یعنی هدف او از تحصیل علم ، عمل بر آن باشد ، زیرا علم منهای عمل سبب هلاکت انسان می شود ، در حدیث آمده است : در آخر زمان علم وسیله ای برای زینت و آرایش قرار می گیرد ، یعنی همانگونه که انسان با لباس و غیره خود را آرایش می کند ، بعضی از مردم علم را صرفاً یک زینت می پندارند و به وسیلهٔ آن بر دیگران فخر می کنند . این علم وبال جان می شود ، چنانچه این حدیث در صفحات قبلی بیان شد : « ... و العالمون کلهم هالکون الا العاملون ... » (علماء همه در هلاکت هستند بجز آنهایی که مطابق علم عمل می کنند) زیرا هدف اساسی از علم همان عمل می باشد اگر عمل وجود نداشته باشد این عمل بی هدف و لغو می شود . علمی وسیلهٔ نجات است که همراه با عمل باشد ، در مورد کسانی که علم را بخاطر امرار معاش ، و متاع دنیا می خوانند روایات زیادی وارد شده است :

۱) « لایکون المرء عالماً حتی یکون بعلمه عاملا »

(تا زمانی که انسان بر علم خود عمل نکند عالم گفته نمی شود)

۲) « اشد الناس عذاباً یوم القیامة عالم لم ینفعه الله بعلمه »

(شدیدترین عذاب در دوزخ برای عالمی است که خداوند به او توفیق نداده تا از علم خود نفعی بگیرد)

۳) « ان العالم لیعذب عذاباً یطیف به اهل النار استعظاماً لشدة عذابه »

(عالم [بی عمل] چنان عذاب سختی داده می شود که دیگر دوزخیان دور اوجمع می شوند)

٤) اسامه بن زید از رسول اکرمﷺ روایت می کند : « یؤتی بالعالم یوم القیامة ، فیلقی فی النار ، فتندلق اقتابه ، فیدور بها کما یدور الحمار بالرحی ، فیطوف به اهل النار ، فیقولون : مالك ؟ فیقول : کنت آمر بالخیر و لا اتیه ، و انهی عن الشر و اتیه »[1]

(روز قیامت عالم را می آورند ودر دوزخ می اندازند ، از شدت عذاب روده هایش بیرون می شود و او بر روده هایش می چرخد همانگونه که الاغ دور آسیاب می چرخد دوزخیان دور او جمع می شوند و از او سوال می کنند ، می گوید : من در دنیا مردم را به اعمال نیکو دعوت می دادم و خود عمل نمی کردم ، از کار بد باز می داشتم و خود باز نمی آمدم)

این شدیدترین عذاب به این خاطر است که عالم راه را می داند و بدی را از نیکی تشخیص می دهد و باز هم آنرا نادیده می گیرد ، چنانکه در مورد منافقین آمده است که آنها در شدیدترین عذاب مبتلا می شوند ، زیرا حق را شناخته اند باز هم آنرا انکار نموده اند .

٥) رسول خداﷺ فرمود : « مررت لیلة أُسری بی بأقوام کان تقرض شفاههم بمقاریض من نار ، فقلت : من انتم ؟ فقالوا : کناأمر بالخیر و لا نأتیه ، و ننهی عن الشر و نأتیه »[2]

(شب معراج بر گروهی گذر کردم که لبهایشان با قیچی قطع می شد ، گفتم شما چه کسانی هستید ؟ گفتند : ما به کارهای نیکو امر می کردیم و خود آنرا انجام نمی دادیم ، و از کار بد باز می داشتیم و خود آنرا انجام می دادیم)

٦) ابودرداء ﷺ فرمود : هلاکت باد برای کسی که نمی داند ، و هفت بار هلاکت باد برای کسی که می داند و عمل نمی کند .

---

[1]. بخاری و مسلم

[2]. ابوداود

۷) حاتم اصم فرمود : عالمی که دیگران را تعلیم داده اما خود بر علم خویش عمل نکرده است بیشترین حسرت و افسوس را می برد .

۸) ابراهیم ابن ادهم فرمود : در مکه مکرمه از کنار سنگی گذشتم ، روی آن نوشته بود : « اقلبنی تعتبر » (بر آن روی من بنگر تا عبرت گیری) وقتی آنرا برداشتم نوشته بود : بر آنچه می دانی عمل نمی کنی ، چرا دنبال علم دیگر هستی ؟!

۹) مکحول بن عبدالرحمن گوید : از ده صحابی شنیدم ، گفتند ما در مسجد قبا تعلیم و تعلّم می کردیم ، رسول خداﷺ تشریف آورد ، فرمود « تعلموا ماشئتم فلن یأجرکم الله حتی تعملوا »[۱] (هر چه می خواهید بیاموزید اما خداوند به شما پاداش نمی دهد تا عمل نکنید)

۱۰) حضرت عیسیؑ فرمود : کسی که علم می آموزد و بر آن عمل نمی کند ، درست به زنی می ماند که عمل فحشا انجام می دهد ، پس از چندی شکمش بزرگ می شود ، حاملگی اش ظاهر می گردد ، آنگاه در جامعه رسوا می شود ، کسی که بر علم خود عمل نکند ، خداوند روز قیامت در ملأ عام او را رسوا می کند .

۱۱) در تورات و انجیل آمده است ، مادامی که بر آموخته های قبلی خود عمل نکرده اید دنبال علم دیگری نباشید .

۱۲) رسول خداﷺ فرمود : گاهی شیطان بوسیلهٔ علم شما بر شما تسلط می یابد ، اصحاب عرض کردند : به چه نحوی ؟ فرمود : به شما تلقین می کند علم بیاموزید ، تا همهٔ علم را نیاموخته اید عمل نکنید ، با این طریقه شما را به علم نزدیک و از عمل دور می کند ، تا اینکه بدون عمل اجل شما فرا می رسد .[۲]

---

[۱] . دارمی

[۲] . احیاء العلوم

۱۳) سرّی سقطی رحمه الله فرمود : شنیدم عالمی که در علوم ظاهری مهارت تامی داشت عزلت و گوشه نشینی اختیار نموده است ، رفتم محضر ایشان و علت این تصمیم را جویا شدم ، گفت : خوابی دیدم که در اثر آن چنین تصمیمی گرفتم ، در خواب شخصی خطاب به من گفت : هلاک شوی تا کی علم خود را ضایع خواهی کرد ؟ گفتم : من که همواره در تعلیم و تعلم مشغولم ، گفت : علم واقعی آنست که به مقتضای آن عمل شود ، این سخن بر من چنان تأثیری گذاشت که ناچار شدم عزلت را اختیار نموده و به عبادت بپردازم .

١٤) حسن بصری فرمود : هر چه بیشتر علم بیاموزید نمی توانید به خدا تقرب یابید مگر اینکه عمل نمایید .

۱۵) حضرت عبدالله بن مسعود فرمود : خداوند قرآن را نازل فرمود تا بر آن عمل کنید ، اما شما تعلیم و تعلم آن را عمل پنداشته اید ، به زودی کسانی می آیند که آنرا بسیار صحیح و با تجوید می خوانند ، اما بهتر از شما نخواهند بود .

عالمی که برعلم خود عمل نکند به مریضی می ماند که نام داروها را بر زبان تکرار می کند اما خود آنها را مصرف نمی کند ، این بیمار هرگز تندرست نمی شود .

قرآن کریم در مورد چنین اشخاصی فرموده : « ولكم الويل مما تصفون »

١٦) امام غزالی رحمه الله می فرماید : کسی که علم داشته باشد و بمقتضای آن عمل نکند به سربازی می ماند که با بهترین تجهیزات مسلح است ، دشمن می خواهد بر او حمله کند اما او اسلحه را بکار نمی برد و از خود دفاع نمی کند ، مسلماً این شخص هرگز بر دشمن غالب نخواهد شد .علم نیز سلاحی است در برابر شیطان بشرط اینکه از آن استفاده نموده و بر آن عمل کند ، نه اینکه صرفاً با داشتن علم مسرور باشد آنگونه که قرآن کریم در مورد قومی می فرماید « فرحوا بما عندهم من العلم » شخصی به یک بیماری صعب العلاج مبتلا است ، و نسخه های زیادی از پزشکان دریافت نموده ، اگر

داروها را پیدا نموده و مصرف نماید ممکن است معالجه شود ، در غیر اینصورت امکان معالجه وجود ندارد .

۱۷) ابودرداء ﷺ از رسول خداﷺ نقل فرموده : علم هر چه بیشتر تحصیل کنید ، خداوند به شما اجر نمی دهد مادامیکه بر آن عمل نکرده اید .[۱]

۱۸) حضرت انس نیز از آنحضرتﷺ روایت دارد : علم بیاموزید ، هر چه بیشتر هم بیاموزید ، اما قسم بخدا هیچ فایده ای به شما نمی رسد مادامیکه بر آن عمل نکرده اید .[۲]

۱۹) از حضرت علی ﷺ روایت شده : شخصی از رسول اللهﷺ سوال کرد : جهل و نادانی را چه چیزی از من دور می کند ؟ آنحضرتﷺ فرمودند : علم ! سپس سوال کرد : حجت علم را چه چیزی از دوش من بر می دارد ؟ فرمود : عمل کردن به آن .[۳]

۲۰) حضرت عمر ﷺ فرمود : کتاب خدا را بیاموزید که به وسیلهٔ آن شناخته می شوید ، و بر آن عمل کنید تا به جمع عمل کنندگان بپیوندید .

۲۱) حضرت علی ﷺ فرمود : ای گروه علماء بر علم خود عمل کنید ؛ زیرا عالم کسی است علم را آموخته بر آن عمل نماید . به زودی کسانی پا به عرصهٔ حیات می گذارند که علم می آموزند ، اما از حلقوم آنها فرو نمی رود ، باطنشان خلاف ظاهرشان می باشد ، علمشان برخلاف عملشان می باشد ، دور هم جمع می شوند و بر یکدیگر فخرفروشی می کنند ، تا اینکه فرد از دوست خود می رنجد و نزد دیگری می نشیند ، اینها کسانی هستند که عملشان فقط در همان مجلس محدود بوده و به سوی خدا نمی رسد .[۴]

---

[۱] . الکامل / ابن عدی

[۲] .الجامع الصغیر

[۳] . خطیب

[۴] . دارقطنی

۲۲) عبدالله بن حکیم می گوید : من در همین مسجد از عبدالله بن مسعود شنیدم ، فرمود : قسم به خدا هر یک از شما با خداوند چنان رو در رو می ایستد که شما ماه شب چهارده را رو در رو می بینید ، آنگاه از شما سوال می کند : ای فرزند آدم شما را چه چیزی از خدایتان فریب داد ؟ پیامبران را چه جوابی دادید ؟ آنچه می دانستید بر آن چگونه عمل کردید ؟

۲۳) فرمود : کسی که کردارش مطابق گفتارش است ، خوشا به حال او ، اما کسی که گفتارش بر خلاف کردارش باشد ، او بر نفس خود ظلم کرده است .

٢٤) ابن عامر ﷺ از حضرت ابودرداء ﷺ نقل می کند که ایشان فرمودند : من بیم دارم از اینکه روز قیامت خداوند مرا احضار نموده و از من سوال کند : ای عویمر بر آنچه علم داشتید چقدر عمل کردید ؟

۲۵) ابودرداء نیز فرمود : انسان پرهیزگار نمی شود تا علم نیاموزد ، و علمش نیز فایده نمی دهد مادامیکه بر آن عمل ننماید .

٢٦) عبدالله بن مسعود ﷺ فرمود : روز قیامت بدترین شخص نزد الله کسی است که از علمش نفعی نبرده است .

۲۷) از معاذ بن جبل ﷺ روایت شده : روز قیامت هر انسان از جای خود حرکت نمی کند تا چهار سوال را پاسخ ندهد : ۱ــ از جوانی سوال می شود که آنرا به چه صورتی سپری کردی ، از عمر سوال می شود در چه راهی آنرا به پایان رساندی ، از مالش سوال می شود آنرا از چه راهی به دست آوردی و در چه مصارفی مصرف نمودی . از علمش سوال می شود چگونه بر آن عمل کردی ؟ حضرت معاذ فرمود هر چه دوست دارید بیاموزید ، اما پاداشی به شما نمی رسد تا بر آن عمل نکرده اید .

۲۸) حضرت انس ﷺ فرمود : هر چند می خواهید علم بیاموزید ، خداوند به شما اجر نمی دهد تا بر آن عمل نکنید ، همانا همت علماء حفظ کردن علم و همت ابلهان صرفاً روایت کردن آنست .

۲۹) معروف کرخی فرمود : علم را برای لذت بردن از غرایب و لطایف میاموزید ، علم را فقط بخاطر عمل بیاموزید ، قسم به خدا اگر مردمان علم را بمنظور عمل کردن می آموختند ، مانند داروی تلخ آنرا فرو می بردند و لذت آنرا فراموش می کردند .

۳۰) جنید بغدادی فرمود : علم نیز همچون اشیای دیگر قیمتی دارد ، بدون دریافت قیمت آنرا به کسی میاموزید ، گفتند : قیمت علم چیست ؟ فرمود : اینکه آنرا در قلب خود جای دهد و آنرا ضایع نکند .

۳۱) عبدالله رازی فرمود : امروز اکثر مسلمانان در حالتی قرار دارند که عیب ها و کوتاهی های خود را دیده و از آن چشم می پوشند ، و به اصلاح آن نمی پردازند ، زیرا علم را می آموزند و بر آن افتخار هم می کنند و به قیل و قال و مباحث علمی می پردازند ، اما بر علم خود عمل نمی کنند ، امراض باطنی را نادیده گرفته اند ، خداوند نیز آنها را از راه راست منحرف کرده و اعضای ظاهریشان را از طاعت بازداشته است .

۳۲) کان ابوالدرداء یقول : « اخشی من ربی یوم القیامة ان یدعونی علی رؤس الخلائق فیقول : یا عویمر ، فأقول : لبیك ، فیقول : ماذا عملت فیما علمت » (از این می ترسم که روز قیامت خداوند مرا در ملأعام نداء کند : یا عویمر بر علمی که داشتی چگونه عمل کردی ؟)

۳۳) روی عن ابی هریرة انه قال قال رسول الله ﷺ : « مثل الذی یعلم الناس الخیروینسی نفسه ، مثل الفتیلة تضئ علی الناس و تحرق نفسها » (کسی که دیگران را تعلیم می دهد و از نفس خود فراموش شده به فتیله ای می ماند که به دیگران نور می دهد و خود را می سوزاند)

۳٤) عبدالله بن مسعود ﷺ فرمود : ای مردم علم بیاموزید ، و هر چه می آموزید بر آن عمل کنید .

نصیحت امام غزالی به شاگردش :

یکی از شاگردان امام محمد غزالی که سالها در خدمت ایشان تحصیل نموده و اخیراً فارغ التحصیل شده بود ، روزی در دل خود فکر کرد که من علم آموختم اما به این مسأله پی نبردم که چه عملی نافعتر و در قبر و حشر مفیدتر می باشد ، زیرا در حدیث آمده است : اللهم انی اعوذبك من علم لاینفع ، سپس نامه ای به استاد خود نوشت و این مسأله را با اودر میان گذاشت ، و این را نیز اضافه کرد که در تألیفات جنابعالی مثل احیاء العلوم ، کیمای سعادت ، جواهر القرآن ، معیارالعلم ، میزاالعمل ، القسطاس المستقیم ، معارج القدس ، منهاج العابدین و ... این سوال به تفصیل پاسخ داده شده ، اما می خواهم جوابی مختصر در دست داشته باشم ، و همواره آنرا در جلو چشمان قرار داده و بر آن عمل نمایم .

امام غزالی در جواب نوشت : پسر جان ! خداوند عمرت را زیاد کند ، و در جمع نیکان قرار دهد ، نصیحت های زیادی از رسول گرامیﷺ برای گذشتگان وآیندگان بجای مانده که سراسر هدایت است .

اگر از آن نصایح فایده ای گرفته اید ، نیازی به نصیحت من نیست ، اگر از آن همه نصیحت ها فایده ای نگرفته اید ، پس در این سالهای طولانی که تحصیل کرده اید چه چیزی آموخته اید ؟

پسر عزیز یکی از بهترین نصایح آنحضرتﷺ که برای تمامی نسلها کافی و شافی است این است که فرمودند : « علامة إعراض الله تعالی عن العبد اشتغاله بمالایعنیه ، و ان امرؤ ذهبت ساعة من عمره فی غیر ما خلق له ، لحریّ ان یطول علیه حسرة ، و من جاوز ا لأربعین و لم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار »

(نشانه اعراض خداوند از بنده اش اینست که بنده در کارهای لایعنی مشغول شود کسی که یک لحظه از عمرش در غیر آنچه برایش آفریده شده صرف شود باید زیاد

حسرت خورد ، وکسی که عمرش از چهل سالگی گذشت و خیرش از شر بیشتر نشد باید برای دوزخ آمادگی کند)

اما پذیرفتن نصیحت و عمل بر آن دشوار است ، کسی که خواهشات نفسانی بر او غالب هستند ، نصیحت سازنده در کامش بسیار تلخ می نماید ، بالاخص کسی که در علوم و فنون دنیوی مشغول باشد ؛ زیرا آنها می پندارند برای نجات صرفاً آموختن علم کافیست و نیازی به عمل نیست . در حالی که این پندار نادرست فلاسفه است . شما می دانید که کسی که علم بیاموزد و بر آن عمل نکند حجت خدا بر اوتمام شده است ، آیا نشنیده اید که پیامبرﷺ فرمود : « ان اشد الناس عذاباً یوم القیامة عالم لم ینفعه الله بعلمه »

(شدیدترین عذاب برای عالمی است که از علمش فایده ای نبرده است)

زمانی که جنید بغدادی رحمه الله وفات نمود ، شخصی او را در خواب دید ، پرسید : خداوند با تو چه برخوردی نمود ؟ در جواب گفت : « طاحت العبارات و فنیت الاشارات و مانفعنا الارکیعات رکعناها فی جوف اللیل »

(یعنی آن عبارات و ارشادات همه از بین رفتند و ما را جز رکعاتی که در دل شب می خواندیم فایده ای ندادند)

پسر جان ! از اعمال صالحه و احوال فاضله غافل مباش ، یقین داشته باش که علم بدون عمل سودی ندارد ، آیا کسی که اسلحه در دست دارد وشیری در مقابلش می آید می تواند بدون بکارگیری اسلحه از شیر نجات کند ؟!

آیا کسی که در بیماری صفرا مبتلا است ، و میداند که سکنجبین برایش مفید است ، بدون مصرف این دارو می تواند از این بیماری مهلک نجات یابد ؟!

مطالعه و جمع آوری کتابهای بزرگ هیچ سودی ندارد، تا به وسیلهٔ عمل صالح خود را مستحق رحمت الهی قرار ندهی. مگر خداوند نفرموده است: «جزاءً بما کانوا یعملون» (این پاداش عملشان می باشد)

حکایت حاتم اصم:

حاتم اصم یکی از عارفان معروف می باشد، او شاگرد حضرت شقیق بلخی عارف جلیل القدر بود، روزی شقیق از او پرسید: چند سال می گذرد همراه من هستی؟ گفت ۳۳ سال، فرمود: در این مدت طولانی چه علومی کسب نموده ای؟ گفت: در این مدت ۸ مسأله آموخته ام، شقیق بلخی گفت: انا لله و انا الیه راجعون، آیا در تمام این مدت طولانی صرفاً هشت مسأله آموخته ای؟ عمرت به هدر رفته، حاتم اصم عرض کرد: اگر من بر این هشت سخن عمل کنم برای نجاتم کافیست، و نیازی به آموختن بیشتر نخواهم داشت:

۱ـ دیدم هر انسانی با اشیایی از قبیل مال، اولاد، رفیقان و آشنایان دوستی می ورزد، اما این همه دوست داشتنی ها پس از مرگ از انسان جدا می شوند، لذا من دوستی را با اعمال نیک اختصاص دادم، زیرا عمل در حیات و بعد از مرگ همراه من است.

۲ـ دیدم بیشتر انسانها دنباله نفس و خواهشات نفسانی هستند، وقتی به کلام الهی رجوع کردم، دیدم خداوند می فرماید: «و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی» (کسی که از قرار گرفتن در محضر الهی می ترسد و نفس را از پیروی خواهشات باز دارد، جنت جای اوست) دانستم که کلام الهی حق است، لذا نفس خود را از پیروی خواهشات باز داشتم وآنرا برای طاعت آماده ساختم.

۳ـ دیدم مردم اشیای نفیس و قیمتی را نگهداری واز آن محافظت می کنند، سپس به کلام الهی نگریستم که فرموده است: «ما عندکم ینفدو ما عند الله باق» (آنچه نزد

شما است تمام شدنی است ، و آنچه نزد الله است باقی می ماند ، لذا من با الهام از این آیه هر شئی نفیس ، باارزش و دوست داشتنی را در راه خدا صدقه کردم تا برایم پس‌انداز باشد و نزد خداوند تا ابد باقی بماند .

٤ـ دیدم مردم در جستجوی عزت و شرف هستند ، برخی آنرا در مال ، برخی دیگر در پست و مقام ، برخی دیگر هم در نسب و خانواده آنرا جستجو می کنند . وقتی که به کلام الهی رجوع کردم ، دیدم خداوند می فرماید : « ان اکرمکم عندالله اتقاکم » (بزرگوارترین شما پرهیزگارترین شما است) لذا من تقوی و پارسایی را برگزیدم تا گرامی شوم .

٥ـ مردم را دیدم که بخاطر حسادت مال ومتاع دنیا یکدیگر را طعنه می زنند ، عیبجویی می کنند و برای نابودی یکدیگر نقشه می کشند ، سپس کلام الهی را دیدم که می فرماید : « نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیواة الدنیا » (ما روزی را بینشان تقسیم کرده ایم ، گروهی را بر گروه دیگر برتری داده ایم تا یکدیگر را به کار گماشته و چرخش این عالم به پیش رود) من حسد را ترک کردم ، و طمع را از مخلوق بریدم ، زیرا رازق خداوند است ، واوست که روزی را بین بندگان تقسیم می کند ، کاهش و افزایش مال در دست انسان نیست ، به این خاطر با همهٔ انسانها صلح را پیشهٔ خود ساختم ، و خصومت را بطور کلی ترک کردم .

٦ـ دیدم برخی انسان ها برخی دیگر را دشمن خود می دانند و از آنها هراس دارند ، وقتی به کلام الهی رجوع کردم ، دیدم که خداوند می فرماید : « ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدواً » (شیطان دشمن [واقعی] شما است ، پس باید صرفاً با او دشمنی کنید) لذا من شیطان را دشمن اصلی می دانم ، و می کوشم تا از شرّ او دور بمانم ، زیرا دشمن واقعی همان است که خداوند او را به ما معرفی نموده ، چنانکه می فرماید : « الم أعهد

الیکم یا بنی ادم ألّا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین » (ای فرزندان آدم آیا به شما هشدار ندادم که از شیطان اطاعت نکنید زیرا او دشمن شما است) .

۷ـ دیدم تمامی انسانها در جستجوی روزی بسر می برند ، تا جایی که پیش مردم خود را ذلیل وخوار می کنند ، چه بسا آنرا از راه حرام به دست می آورند ، سپس به کلام الهی رجوع کردم ، دیدم خداوند می فرماید : « وما من دابة فی الارض الاعلی الله رزقها » (هیچ خزنده ای در زمین نیست ، مگر روزی آن بر الله است) دیدم من نیز یکی ازین جانداران هستم ، و روزی من را خداوند تکفل نموده ، پس خیالم از سوی آن راحت شد ، و به وظایفی پرداختم که بر دوش من هستند ، و فردا از آن سوال خواهم شد که همان عبادت خدا باشد .

۸ـ مردم را دیدم که بر اشیایی امید بسته اند و بر آنها اعتماد کامل دارند ، که آنها مثل خودشان مخلوق هستند ، یکی بر دارایی خود ، دیگری بر تجارت خود ، دیگری به شغل خود و بعضی بر صحت وتوانمندی خود اعتماد نموده اند ، سپس کلام خدا را دیدم که می فرماید : « و من یتوکل علی الله فهو حسبه » (هر کس برخدا توکل کند خدا او را کافیست) ، لذا فقط به خدا توکل نمودم .

شقیق بلخی وقتی این سخن سنجیده را شنید فرمود : خدا تو را موفق گرداند ، من علوم تورات ، انجیل ، زبور و قرآن را زیرورو کردم ، تمامی کارهای مهم را در این هشت مسأله دیدم ، هر کس بر آنها عمل کند ، بر کتابهای چهارگانه عمل کرده است ، اما این فهم ژرف و درک عمیق را صرفاً علمای آخرت می توانند دریابند ، نه علمای دنیا که دنبال جاه و مال هستند .[1]

این حکایت به ما می آموزد که علم واقعی همان است که با عمل همراه باشد ، امروز طلاب علوم دینی در عمل بسیار کوتاهی دارند ، از تقوی ، دیانت ، امانتداری ،

---

[1] .احیاء العلوم

تواضع و فروتنی بهره ای ندارند ، این کوتاهی از حد اعمال باطنی تجاوز کرده و به اعمال ظاهری رسیده است ، بر نماز بالاخص نماز جماعت پایبند نیستند ، به اعمال بد و مفاسد اخلاقی بیشتر گرایش دارند ، طلبه ای که در زمان تحصیل ، و در فضای معنوی مدرسه و در صحبت اساتید نتواند خود را اصلاح و تزکیه نماید ، چگونه می تواند دیگران را اصلاح کند .

« اللهم احفظنا و وفقنا لما تحب و ترضی »

برخی از طلاب فکر می کنند که هنوز زمان عمل فرا نرسیده است ، هرگاه فارغ التحصیل شدیم عمل را شروع می کنیم ، این وسوسه‌ی شیطانی بیش نیست زیرا اثری که در ابتدای هر امر دیده می شود در مراحل بعدی دیده نمی شود ، در زمان تحصیل علم نیکی از بدی تشخیص داده می شود ، و بر قلب اثر خود را می گذارد ، اگر در همان وقت عمل کند اثرش بر قلب نقش می بندد ، در غیر اینصورت آن اثر به مرور زمان از بین می رود و به آسانی عود نخواهد کرد . طلبه ای که در زمان تحصیل قرآن وحدیث را ورق می زند و ترغیب و ترهیب را می خواند ، اگر در آن زمان اثری به قلبش وارد نشود ، طلبه آنرا به زمان پس از تحصیل موکول کند ، قطعاً اثر آن تا پس از تحصیل باقی نمی ماند .

عوام فریبی :

عن كعبَ بن مالك ، قال : قال رسول الله ﷺ : « من طلب العلم ليجاری به العلماء ، اوليماری به السفهاء ، اوليصرف به وجوه الناس اليه ادخله الله النار »[1]

(هر کس علم را با هدف اینکه با علماء جر و بحث کند ، یا اینکه با ابلهان و نادانان ستیز و جدال نماید ، و یا اینکه بوسیلهٔ آن توجه عوام را به خود جلب کند می آموزد

---

[1] .ترمذی و ابن ماجه

خداوند اورا به دوزخ می فرستد) تحصیل علم یکی از بهترین اعمال است ، اما هر عمل به نیت بستگی دارد ، اگر نیت وانگیزه شخص از تحصیل علم رضایت الله ، ترویج و اشاعه احکام الهی ، و بجا آوردن دستورات اسلام باشد ، این علم برای صاحبش وسیلهٔ نجات خواهد بود ، ولی اگر نیت رقابت و هم چشمی با علماء باشد ، این علم وبال جان و موجب هلاکت صاحبش می شود ، کبر ، غرور ، خودپسندی ، ریا و شهرت طلبی از جمله اموری هستند که موجب ناراضی خداوند می باشند . در این حدیث برای کسی که علم را بمنظور جلب توجه مردم ، تجمع طلاب و شاگردان و ادای احترام برایش ، دریافت هدایا و نذورات از سوی مردم ، تأمین وسایل رفاه و آسایش ، عیش پرستی و راحت طلبی و ... می آموزد وعید شدید آمده است .

وای به حال طلبه ای که همه مشقت ها و سختی های دوران تحصیل را تحمل می کند برای متاع فانی و زوال پذیر ، برای دنیایی که رسول خدا ﷺ اورا به لاشه ای مردار که سگ ها دور اوجمع شده اند تشبیه داده است .

علمی که می توان به وسیلهٔ آن رضایت خدا را جلب نموده ومستحق بهشت بود آنرا برای چند سکه پول و یا جلب توجه چند نفر مخلوق ضعیف حاصل کند . تیری که می توان با آن کبوتر را شکار کرد ، بسیار ابلهانه است که آن تیر را بسوی بوم پرتاب کند .

خلاصه اینکه کسی که هدفش از تحصیل علم کسب عزت و شرافت بین مردم ، یا کسب پست ومقام ، دسترسی به خواهشات نفسانی و یا مال و منال دنیوی باشد ، باید برای خود جایی در دوزخ جستجو کند .

۱) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود : اگر علماء قدر علم را دانسته و آنرا در جای مناسبش می گذاشتند ، سرور و سردار زمان خویش بودند ، اما آنها قدر و ارزش علم را نشناختند ، و بر قدمهای اهل دنیا افتادند تا از دنیایشان اندکی به دست بیاورند ، در نتیجه ذلیل و خوار شدند .

۲) حسن بصری فرمود : جزای علماء در دنیا این است که قلبشان می میرد ، و این جزا بعلت طلب کردن دنیا از اعمال اخروی است .

۳) یحیی بن معاذ فرمود : هرگاه بوسیلهٔ علم و حکمت دنیا طلب شود ، شوکت علم از بین می رود .

٤) یحیی بن معاذ فرمود : ای گروه علماء ، ساختمان های شما همچون قصور قیصر و کسری است ، لباسها و موزه های شما جالوتی ، و سواری های شما قارونی و ظروف شما فرعونی است ، اعمالتان بهتر از اعمال جهال نیست ، پیرو شیطان هستید ، پس شریعت محمدی در کدام زاویهٔ زندگی شما دیده می شود ؟

وراعی الشاة یحمی الذئب عنها فکیف اذا الرعاة لها ذئاب

(چوپان گوسفندان را از گرگ حفاظت می کند ، اما وای بحال آن روز که گرگ چوپان باشد)

یا معشر القراء یا ملح البلد ما یصلح الملح اذا الملح فسد

(ای علما وای کسانی که نمک جامعه هستید ، اگر نمک خود فاسد شود آنرا چه چیزی اصلاح خواهد کرد ؟)

٥) سهیل تستری فرمود : علم از دنیا است وآنچه از آخرت است عمل کردن به علم است .

٦) عن ابی هریرة قال : قال رسول الله ﷺ : « من طلب علماً مما یبتغی به وجه الله تعالی ، لیصیب به عرضاً من الدنیا لم یجد عرف الجنة یوم القیامة »[1]

(هر کس علمی را که موجب رضای الهی است می آموزد اما بخاطر اینکه مال و متاع دنیوی بدست آورد ، بوی بهشت را نخواهد دید)

---

[1]. ابوداود

۷) پیامبر گرامیﷺ فرمود : کسی که تمامی فکرهای دنیوی را ترک کرده و تنها به فکر آخرت باشد ، خداوند او را کفایت می نماید ، اما کسی که غرق در افکار و وسوسه های دنیوی است ، خداوند او را با افکارش رها کرده تا در یکی از وادیهای دنیا هلاک شود .

۸) رسول اللهﷺ فرمود : علمای این امت به دو نوع تقسیم می شوند ، گروه اول کسانی هستند که صرفاً برای جلب رضایت خدا آنرا به مردم می آموزند ، نه در عوض آن از کسی مزد می گیرند ، و نه طمع دنیوی دارند ، برای این گروه پرنده ها در هوا ، ماهی ها در دریا ، جانوران در گسترهٔ زمین و فرشتگان دعاء می کننند این ها روز قیامت در محضر الهی با کمال عزت و سربلندی حاضر می شوند . گروه دوم کسانی اند که در علم خود بخل می ورزند ، وآنرا می فروشند ، گرفتار طمع هستند ، روز قیامت در دهن اینها لگام گذاشته شده و فرشتگان اعلام می کنند که اینها در دنیا علم خود را فروخته و دنبال مال و متاع دنیوی بوده اند ، اینها در این عذاب گرفتارانـد تا وقتی که حساب شروع می شود .

۹) عبدالله بن عباس رضي الله عنهما فرمود : اگر علماء قدر علم را دانسته و بر مقتضای آن عمل می کردند ، خداوند ، فرشتگان و بندگان صالح خدا با آنها محبت می ورزیدند شان و منزلتشان در قلوب مردم جای می گرفت ، اما آنها علم را وسیلهٔ معاش قرار دادند ، به این خاطر خداوند نیز از آنها ناراضی شد ، و ارزش و مرتبه شان نزد مردم نیز از بین رفت .

۱۰) از ابودرداء رضي الله عنه روایت است ، رسول اکرمﷺ فرمود : خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به علمایی که علم را وسیله دسترسی به دنیا قرار داده اند بگوئید : شما انسانهایی هستید که پوست میش بر تن کرده اید و قلب گرگ درسینهٔ شما است ، زبان شما شیرین تر از عسل است ، دل شما از زهر تلختر می باشد ، شما را در چنان فتنه ای گرفتار کنم که دانشمندترین شما در آن مات و مبهوت بماند .

۱۱) حسن بصری فرمود : جزای عالم بد مردن قلب او است ، سوال شد : موت قلب چیست ؟ فرمود : طلب کردن دنیا بوسیلۀ علم .

در عصر حاضر شاید یک درصد علماء قناعت داشته باشند و خود را کاملاً برای خدمت به دین وقف کنند ، والا اکثریت شان یا کاملاً علم را کنار گذاشته و به مشاغل دنیوی مصروف اند و یا اینکه در ضمن کسب و کار دنیوی اندکی از وقت شان را به تعلیم دین می دهند . این بخاطر آن است که حقوقی که به ازای تدریس و خدمت دین می رسد آنگونه که نفس انسان می خواهد کفایت نمی کند ، ناچار می شود در کنار تدریس شغل دیگری پیدا کند ، به این خاطر برخی به طبّ روی می آورند ، برخی دیگر دروس دانشگاهی را خوانده و امتحان می دهند تا بتوانند در اداره‌ی دولتی استخدام شوند و برخی دیگر راهی تجارت می شوند و چه بسا که علم را بطور کلی فراموش می کنند . مشاهده می کنیم سالانه صدها هزار نفر از مدارس دینی فارغ التحصیل می شوند ، اگر اینها به مقتضای علم عمل نموده و در اشاعه آن می کوشیدند هرگز ما شاهد فقر فرهنگی در جامعه نمی شدیم ، اما می بینیم در مناطق روستایی و بسیاری مناطق دیگر افرادی یافت می شوند که هفتاد یا هشتاد سال از عمر خویش را سپری نموده اند اما تاکنون کلمه شهادت را بخوبی نمی توانند بخوانند .

امروز بسیاری از علمای ما اظهار خوشی می کنند ، به خود می بالند که دولت فارغ التحصیلان مدارس دینی را پس از امتحان مدرک لیسانس می دهد ، اگر چند سال دیگر بخواند شاید به فوق لیسانس ارتقاء یابد .

گاهی اطلاعیه هایی نیز پخش می کنند ، و این امر را یک موفقیت برای مدارس دینی تلقی می کنند ، چه بسا این موفقیت موهوم را وسیله ای برای جمع آوری کمک های مردمی قرار می دهند .

راستی آیا این گروه از علماء تاکنون فکر کرده اند که این سخاوت و سعۀ صدر دانشگاه ها چه زیانی برای مدارس دینی به بار می آورند .

بسیاری از آنهایی که در مدارس دینی فارغ التحصیل می شوند ، سپس راهی دانشگاه می شوند و خواب پست های بالا رامی بینند از گذشتۀ خود پشیمان می شوند ، گاهی با زبان نیز اظهار می کنند که ما وقت خود را در مدارس دینی ضایع کردیم ، ای کاش از همان اول در این مدارس تحصیل می کردیم و به پست و مقامی می رسیدیم .

۱۲) عبدالله بن مسعود فرمود : فتنه هایی در آیندۀ نزدیک به سراغ شما می آیند که کودکان را پیر و سالخوردگان را حواس باخته می کنند .

بدعت هایی پدیدار می شود که مردم کورکورانه از آن پیروی می کنند و آن را جزء دین می دانند ، اگر چنانچه شخصی بپاخیزد و اقدام به نابودی آن بدعتها کند ، مردم واکنش نشان می دهند و او را متهم به نابودی دین و سنت می نمایند . سوال شد این فتنه ها چه زمانی قد علم می کنند ؟ فرمود : زمانی که خواندن و آموختن علم زیاد می شود ، اما فهمیدن و رسیدن به عمق مسأله کم می شود ، سرداران زیاد می شوند و امانتداران کم ، عمل دینی و اخروی وسیله ای برای بدست آوردن دنیا قرار می گیرد ، علمی که باید برای دین آموخته شود ، برای دنیا حاصل می شود .

طالب دین و طالب دنیا :

زندگی هم سوز باشد علم باشد سوز و داغ .... زندگی سوز جگر شد علم شد سوز دماغ ... علم هم سرمایه است ، هم قدرت و هم لذت ، اما مشکل اینجا است که با جستجو به دست نمی آید ، دانشمندان زیاداند ، اهل نظر اندک اند ، شگفت نیست که فکرت از آن نارسا باشد .

توانگری به مال نیست ، بلکه با استغنای قلب است ، بیشتر انسانها تصور می کنند که ما هر چند بیشتر برای بدست آوردن مال دوندگی کنیم ، بیشتر آن را خواهیم یافت ، واقعیت این است که هر چند انسان بیشتر در تلاش دنیا باشد بهمان اندازه ذلت و رسوایی نصیب او خواهد شد ، عزت واقعی در استغناء است آنکه پیامبرﷺ می فرماید :

« اتته الدنیا و هی راغمة » دنیا ذلیل و خوار گشته و زیر پایش می افتد ، کسی که در دوران تحصیل به فکر این باشد که مال و ثروت از چه راهی بدست بیاورد ، به چه صورتی امرارمعاش کند ، صد البته که این شخص به علم خود لطمه وارد کرده و آن را ذلیل نموده است .

خداوند یک چیزی را عهده دار شده و چیز دیگری را بر عهده بندگان خود گذاشته خداوند رزق بندگان را به عهده گرفته است ، چنانکه می فرماید : « وأمر اهلك بالصلوة و اصطبر علیها لانسألك رزقاً نحن نرزقك و العاقبة للتقوی » (خانواده ات را به نماز وادار ، و بر آن استوار باش ، از شما روزی نمی طلبیم ، ما شما را روزی می دهیم ، و سرانجام برای پارسایان است) .

اما آنچه بر عهدۀ بندگان گذاشته نماز و بطور کلی دین است ، اما کاملا برعکس قضیه عمل می شود ، آنچه را خداوند متعهد شده مردم بر عهده خود می دانند ، و آنچه را خداوند بر عهده بندگان گذاشته ، به خدا موکول نموده اند . در نتیجه هم از علم و هم از مال محروم شدند . اگر علماء و طلاب ، طالب واقعی علم و دین بودند ، خداوند دنیا را ذلیل نموده وزیر پایشان می ریخت ، چنانچه تاریخ بزرگان گواه این امر است :

مولانا محمدقاسم نانوتوی بنیانگذار دارالعلوم دیوبند روزی در مسجد نشسته بود شیخ الهی بخش میرتهی (یکی از افراد باسواد و از دوستان مولانا) به ملاقات ایشان رفته و هدیۀ چشمگیری همراه خود برده بود ، کیسه ای بود حاوی هزاران سکه طلا ، در دل با خود می گفت : امروز هدیه ای پیش مولانا می برم که هیچ کس تاکنون نبرده است ، در دل با این هدیۀ بزرگ افتخار می کرد . مولانا با فراست دینی خویش احساس نمود که این شخص بر هدیۀ خود افتخار می کند ، مولانا در این هنگام حجامت می فرمود ، آن شخص آمد ، مقابل مولانا ایستاد و کیسه را در دست گرفته ، اما مولانا سر را پایین نموده و بسوی او اصلا توجه نکرد ، تا با این طریق بیماری روحیش را معالجه کند ، پس از مدتی مولانا از حجامت فارغ شد و سر را بلند کرد ، او سلام عرض کرد و هدیه را

تقدیم نمود ، مولانا فرمود : من در این روزها نیاز ندارم ، شیخ الهی بخش گفت : اگر شما نیاز ندارید ما به هدیه کردن نیاز داریم ، چه اشکالی دارد اگر اینها را گرفته و به طلاب مدرسه تقسیم نمایید . مولانا فرمود : حقوق ماهیانه من هفت و نیم روپیه است ، حوایج روزمره ام را کفایت می کند گاهی نیم روپیه اضافی می شود ، پریشان می شوم آن را در چه راهی مصرف کنم چگونه می توانم این مبلغ هنگفت را بگیرم ، آنقدر وقت هم ندارم که بین طلاب تقسیم کنم ، اگر میل دارید خود شما بین طلاب توزیع کنید ، آخر ناچار شد پولها را برداشته و در کفشهای مولانا گذاشت و از آنجا رفت .

حافظ انوارالحق (خادم خاص مولانا) فرمود : جناب مولانا کفشهای شما پر از پول اند ، مولانا کفشها را برداشته و پول ها را همانجا گذاشت و رفت ، سپس لبخندی زد وفرمود : ما هم دنیا بدست می آوریم و اهل دنیا نیز ، اما فرق این است که دنیا زیر پای ما می آید و ما آنرا دور می اندازیم ، و اهل دنیا در پای دنیا می افتند و دنیا آنها را رد می کند ، ما با عزت دنیا را بدست می آوریم اما آنها نخست ذلیل می شوند بعد دنیا را بدست می آورند .

الگوی قناعت :

رسول خداﷺ یکبار سوگند یاد کرد که مدت یک ماه به خانهٔ ازواج نرود ، بسیاری از اصحاب گمان کردند شاید ایشان ازواج مطهرات را طلاق داده است ، بهمین خاطر در مسجد تجمع کرده و گریه می کردند ، در این اثنا حضرت عمر ﷺ وارد مسجد شد ، وقتی قضیه را مشاهده کرد ، رفت تا واقعیت را از نزدیک دنبال کند ، رسول اللهﷺ در خانه ای خلوت گزین بود ، حضرت عمر اجازهٔ ورود خواست ، اما پذیرفته نشد ، گفت: شاید پیامبر اکرمﷺ گمان می کند که میخواهم برای حفصه سفارش کنم ، با صدای بلند گفت : من هرگز نیامده ام تا برای دخترم سفارش کنم ، اگر رسول خدا دستور دهد سر حفصه را از تن جدا می کنم ، آمده ام تا از واقعیت اطلاع یابم ، رسول خداﷺ به

عمر اجازه ورود داد ، عمر وارد شد ، دید پیامبرﷺ بر حصیر خوابیده و اثر آن بر بدن مبارک ایشان نقش بسته ، اندکی خرما در گوشه خانه دیده می شود ، این بود جایداد سرور کاینات و سردار دو جهان ، نه دکور ، نه میز و صندلی ، و نه آپارتمان و نه چیز دیگر ، عمر ﷺ شروع به گریه کرد ، سپس عرض نمود : یا رسول الله ، قیصر و کسری که دشمنان خدایند برفرشهای ابریشمی نشسته و در ظروف طلا و نقره می خورند ، و شما که سید الکونین هستید در این حال بسر می برید ؟!

دعاء فرمایید تا خداوند به امت شما وسعت مالی عطا نماید .

رسول خداﷺ با شنیدن این پیشنهاد راست نشست ، سپس فرمود : عمر شاید تاکنون حقیقت را درک نکرده ای ، مگر نمی دانی که خداوند دنیا را برای آنها انتخاب نموده و سرای آخرت را برای ما و شما .

ابوهریره ﷺ می فرماید : روزی رسول خداﷺ فرمود : آیا دوست داری دنیا و سامان دنیا را به تو نشان دهم ؟ گفتم بله یا رسول الله ، ایشان دستم را گرفته به گوشه شهر که محل جمع آوری زباله ها بود برد ، آنجا جمجمه ها ، استخوانها ، پارچه های کهنه و فرسوده و اشیاء دور ریختنی دیگر وجود داشت ، به جمجمه ای اشاره نموده فرمود : در این سر نیز حرص و آز وجود داشته ، همانگونه که شما در سر دارید ، ولی امروز استخوانی بی پوست است ، این زباله ها بهترین خوردنیها بوده اند ، که آنها را از راه حلال و حرام در شکم ریخته اند ، اما امروز مردم از کنار آنها نمی گذرند تا بوی بد به مشامشان نرسد ، این تکه پارچه ها بهترین لباسهای شان بوده اند که آنها را پوشیده و با فخر و مباهات در شهر قدم می زده اند . این استخوانها نیز جانورانی بوده اند که مردم گوشت آنها را مصرف می کرده اند ، برخی دیگر سواری هایشان بوده که آنها را سوار شده و در شهر گشت می زده اند ، هر کس می خواهد بر دنیا گریه کند بر اینها گریه کند ، ابوهریره ﷺ می فرماید ما بسیار گریستیم و از آنجا برگشتیم .

خداوند به برخی از صحابه کرام ﷺ مال و ثروت زیادی داده بود اما دلهایشان از محبت دنیا پاک بود ، زیرا آنچه نکوهیده است محبت مال و حریص بودن به آن ، داشتن مال در ذات خود گناهی نیست ، همانطور که برای کشتی آب ضروری است ، برای زندگی در دنیا مال ضروری است ، اما آب وقتی برای کشتی مفید است که در زیر کشتی باشد ، اگر چنانچه آب وارد کشتی شد ، آن کشتی غرق می شود چنانکه علامه رومی می فرماید :

آب در کشتی هلاک کشتی است　　　آب اندر زیر کشتی پشتی است

اگر دنیا هم در دست باشد و نه در دل هیچ ضرری ندارد ، اما اگر در دل باشد موجب خسران می باشد .

استغناء :

علوم دینیه بهترین و با ارزشترین سرمایه اند ، خوش قسمت کسی است که این سرمایه معنوی را بدست آورد که ثروت دنیوی در مقابل آن پوچ است .

بقول شیخ سعدی :

بنی آدم از علم یابد کمال　　　نه از حشمت و جاه و مال و منال

طلاب و علماء باید از این سرمایهٔ بزرگ کمال قدردانی را نموده وآنرا از همه ثروتهای مادی و زودگذر بهتر بدانند و در دام حرص و آز گرفتار نباشند .

علامه رومی می فرماید :

بند بگسل باش آزاد ای پسر　　　چند باشی بندسیم و بند زر

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را　　　بر در ان تو پرده های طمع را

علماء باید از ثروتمندان بی نیاز باشند ، رفت و آمد را با آنان تا حدامکان تقلیل نمایند ، قناعت را سرلوحه زندگی قرار دهند ، و بر دار و ندار خود از خداوند راضی

باشند ، آرزوی ثروت مادی نداشته باشند . رسول گرامیﷺ فرمود : محبت مـال وجـاه در قلب انسان نفاق می رویاند درست همانگونـه کـه گیـاه از آب مـی رویـد . همچنـین فرمود : دو گرگ گرسنه در گلهٔ گوسفندان آنچنان تخریب نمی کنند که محبت مـال و محبت جاه در دین مسلمان ویرانی به بار می آورند .

مال و منصب تا کسی آرد بدست طـالـب رسوایی خویش او شدست

البته اگر خداوند بـه فـضل خـویش یکـی را از بنـدگان خـاص خـود جـاه ، عـزت و سربلندی عنایت فرماید ، آنگاه او را در حفاظت خویش نگهداری می کند .

شخصی آمد محضر رسول خداﷺ ، چرا موت را دوست ندارم ؟ پیامبرﷺ فرمود : آیا مال و ثروت دارید ؟ گفت : بله ، فرمودند : مال ها را بفرست به آخرت (یعنی در راه خیر صدقه کن) زیرا قلب انسان همواره بسوی مال متوجه است ، میخواهد هر چه زودتر خود را به مال خود برساند ، اما اگر مال در دنیا باشد انسان میخواهد در دنیا با مـال خـود بماند ، هرگز دوست ندارد آنها را ترک نموده و به آخرت برود . طلاب بزرگوار نیز در آیندهٔ نزدیک وارثان انبیاء خواهند بود ، لذا همانگونه که پیامبران بخاطر دین فقر و فاقـه را تحمل نمودند ، و بر قوت لایموت قناعت کردند ، بر طلاب نیـز لازم است بـر نقـش قدم آنها قدم گذاشته و بخاطر مال و متـاع دنیـا پـیش ثروتمنـدان سـر خـم نکننـد ، و در مجالس آنها حضور نیابند ، زیرا همنشینی با صاحبان مال وثروت در قلب انسان حرص و آز ، و محبت دنیا بوجود می آورد . واضح است هرگاه طمع در قلب بیایـد علـم رخـت سفر می بندد .

سفیان ثوری رحمه الله فرمود : عمر فاروق ﷺ از کعب احبار سوال کـرد : اهـل علـم چه کسانی هستند ؟ گفت : آنهایی که بر علم خود عمل می کننـد ، سـپس پرسـید : چـه چیزی علم را از قلوب علماء بیرون می کند ؟ گفت طمع و آز .[۱]

[۱]. مشکاة المصابیح ج ۱ ص ۳۷

ابن عباس از رسول خداﷺ روایت کرده ، ایشان فرمودند : در امت من عالمانی پیدا می شوند که نزد امراء و ثروتمندان تردد می کنند تا از دنیای شان چیزی بدست آورند ، ادعاء می کنند که ما دین خود را از آنها حفاظت می کنیم ، اما این غیرممکن است ، همانگونه که حفاظت لباس از درخت خاردار غیرممکن است.[۱]

حضرت علی از آنحضرتﷺ روایت می کند : بهترین عالم کسی است که اگر مردم به او نیاز داشته باشند با تعلیم و تربیت نیازشان را برآورد ، و اگر از او بی نیاز بودند ، او نیزاز مردم بی نیاز باشد.[۲]

علمای واقعی کسانی هستند که هرگز آخرت را فراموش ننموده و بسوی دنیا نشتابند ، زیرا علم به آنها آموخته که آخرت همیشگی و باارزش است ، و دنیا فناشدنی و بی ارزش ، کسی که تضاد بین دنیا و آخرت را نداند عالم نیست ، کسی که این واقعیت را انکار کند ، در واقع از حقیقتی انکار نموده که قرآن ، حدیث ، صحف سماوی و گفتار پیامبران به آن گواهی داده اند . در صحیفه حضرت داود آمده : آیا می دانی ، عالمی که بجای محبت من خواهشات نفسانی را ترجیح دهد ، به اوچه سزایی خواهم داد ، او را از همکلامی خویش محروم خواهم نمود . ای داود از من در مورد عالمی که در محبت دنیا مست است سوال مکن ، از او دوری کن زیرا تو را نیز از محبت با من باز می دارد.[۳]

استغنای علماء :

۱ـ یکی از امرای هند مبالغ هنگفتی به خدمت حضرت مولانا رشیداحمد گنگوهی فرستاد ، ایشان رد نموده فرمود : نزد من بقدر ضرورت پول است ، نیازی به این مبلغ

---

[۱]. مشکاة ج ۱ ص ۳۷

[۲]. همان

[۳]. المرشد الامین ص ۹۴

زیاد ندارم ، ایشان با اینکه هدایای امراء را تقبل نمی کردند ، از ارادتمندان فقیر خویش مبلغ بسیار ناچیز را می گرفتند.[۱]

۲ـ حضرت سلیم چشتی یکی از عارفان بزرگ بود ، روزی در خانقاه با مریدان نشسته بود ، هر دو پایش را دراز کرده بود ، در این اثناء پادشاه بهمراه وزیر برای زیارتش آمدند ، او در همان حالت اولی نشسته بود ، پاها را نیز جمع نکرد ، وزیر تاب تحمل نیاورد ، گفت : جنابعالی از چه زمانی به این نشستن عادت کرده ای ؟ فرمود : از زمانی که دست را بسوی کسی دراز نکرده ام ، وزیر گفت : حداقل احترام شاه را که اولوالامر است بجا می آوردی ، فرمود : پادشاه برای شما اولوالامر است ، اما در نظر من غلام غلام من است ، زیرا خواهشات نفسانی تابع و غلام من است ، و شاه غلام خواهشات نفسانی است.[۲]

۳ـ مولانا شاه اسماعیل شهید وقتی به لکهنو تشریف بردند یکی از نوابزادگان به خدمت او حاضر شد و با کمال تواضع به او سلام گفت ، اما او بجای جواب شست را به او نشان داد ، امروزه اگر یک ثروتمند متوسطی مرید شود آن را غنیمت می دانند ، حقیقت این است که در دل این بزرگواران محبت دنیا وجود نداشت .

٤ـ پادشاه به خدمت عارفی رفت ، نزدیک درب منزل ایستاد و از نگهبان اجازه خواست ، شیخ به او اجازه داد ، وقتی داخل منزل شد خطاب به شیخ گفت : در درویش را دربان نباید ، شیخ این برخورد متکبرانه شاه را دید در جواب فرمود : بباید تا سگ دنیا نیاید . این همه استغناء بخاطر این بود که آن بزرگان در مال و ثروت امراء و سلاطین طمع نداشتند ، « طمع بگسل و هر چه خواهی بگو »[۳]

---

[۱]. التبلیغ ج ۱۵ ص ۱۰۹

[۲]. دعوات عبدیت ج ۱۰ ص ۸۳

[۳]. همان

۵ـ زهد و استغنای حضرت مولانا گنگوهی بقدری بود ، که یکبار امیر حبیب الله خان (پادشاه افغانستان) پنج هزار روپیه توسط سفیر خود به محضر ایشان فرستاد و گفت : دوست دارم سالانه این مبلغ را به خدمت عالی اهدا نمایم ، حضرت مولانا با کمال استغناء جواب داد : اکنون پیر شده ام ، خداوند نیز به من زیاد داده است ، این مبلغ بزرگ را چرا بر دوش خود نهم ، شما می توانید آنرا در مصارف دیگری مصرف کنید .[1]

٦ـ شیخ الحدیث مولانا محمدزکریا مهاجر مدنی رحمه الله تمام زندگی را در زهد و قناعت سپری کرد ، زمانی که در سهارنپور تدریس می کرد بارها از سوی دانشگاه حیدرآباد داکه دعوت نامه جهت تدریس با حقوق بسیار بزرگی دریافت نمود ، اما مولانا جواب داد : من نمی خواهم بنده احسان کسی باشم . مال و ثروت نزد ایشان هیچ ارزشی نداشت ، با لباس ساده و بی تکلف می زیست ، اما خداوند به او چنان محبوبیتی داده بود که بزرگترین اشراف و امراء قدم بوسی او را افتخار خود می دانستند .

علماء و فروتنی :

آیات و احادیث زیادی مبنی بر مذمت و نکوهش تکبر و خود بزرگبینی وارد شده است .

۱ـ خداوند می فرماید : « سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق » (کسانی را که در زمین تکبر می ورزند از آیات خود منصرف خواهم کرد)

۲ـ رسول خدا ﷺ فرمود : « لایدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر ، و لایدخل النار من کان فی قلبه مثقال خردل من ایمان »

---

[1]. بیست مرد بزرگ ص ۲۱۲

(کسی که به اندازه دانۀ خردل کبر و غرور در دل داشته باشد به بهشت نخواهد رفت و کسی که به اندازه دانه خردل ایمان در دل داشته باشد به دوزخ نخواهد رفت)

۳ـ ابوهریره از آنحضرتﷺ روایت دارد : « قال الله تعالی : الکبریاء ردایی و العظمة ازاری ، فمن ناز عنی احداً منهما القیته فی جهنم و لاابالی »[۱]

(کبریاء و بزرگی رداء من و عظمت از ارمن است ، هر کس در یکی از این دو با من مزاحمت کند او را در دوزخ می اندازم و پروایی هم ندارم)

٤ـ امام غزالی در کتاب « احیاء العلوم » فرموده است : اهل علم زودتر از دیگران به بیماری تکبر مبتلا می شوند ، چنانکه رسول خداﷺ فرموده : « آفة العلم الخیلاء » زیرا عالم نخست در قلب خود کمال و جمال علم را احساس می کند ، سپس خود را بزرگ و دیگران را حقیر می پندارد ، و عوام الناس اعتنایی نمی کند ، آنها را همانند جانوران می پندارد ، از آنها انتظار دارد که همواره به او سلام عرض کنند ، اگر احیاناً نخست به کسی سلام دهد این را احسانی بر دوش او می پندارد ، و انتظار تشکر بر این احسان را دارد . این است نتیجه نبود علم واقعی ، علم واقعی آنست که انسان به وسیلۀ آن هم خدا و هم نفس خود را بشناسد ، و از خداوند بترسد ، علم واقعی خوف و خشیت بیار می آورد چنانکه خداوند می فرماید :

۵ـ « انما یخشی الله من عباده العلماء » (علماء هستند که از خداوند می هراسند)

٦ـ از ابن عباس روایت داریم که رسول خداﷺ فرمود : « یکون قوم یقرءون القران لایجاوز حناجرهم ، یقولون قد قرأنا القرآن ، فمن أقر أمنا و من اعلم منا ؟ (ثم اتلفت الی اصحابه و قال) اولائك منکم ایها الامة ، اولئك هم وقود النار » (گروهی پدید می آید که قرآن را می خوانند ، اما از حنجره شان فروتر نمی رود [به دل نمی رسد] گویند : ما قرآن را خوانده ایم ، چه کسی از ما در خواندن قرآن ماهرتر و دانشمندتر است ؟ سپس

[۱]. مسلم ، ابوداود ، ابن ماجه

رسول خدا خطاب به اصحاب فرمود : آنها از همین امت هستند ، آنها افروخته آتش دوزخ اند)

٧ـ حضرت عمر ﷺ فرمود : علمای جابر نباشید و علم شما مغلوب جهل نباشد . شخصی از عمر ﷺ درخواست نمود تا پس از نماز صبح برای مردم موعظه کند ، ایشان در جواب فرمودند : می ترسم بسبب این کار خود را بزرگ پنداشته و به ثریا نرسانید .

٨ـ حضرت حذیفه ﷺ در مسجدی امامت می کرد ، روزی به مردم گفت : برای خود امامی جستجو کنید ، من دیگر امامت نمی کنم ، مردم علت را جویا شدند ، فرمود : در ذهنم آمد که شاید من از این مقتدیان بهتر باشم ، و این عجب و خودپسندی است .

٩ـ امام غزالی فرمود : یکی از تکبر طلاب این است که دوست دارند از اساتید معروف و سرشناس کسب علم نمایند ، و احساس شرم می کنند که از علمای گمنام و کم شهرت بیاموزند ، این تصور احمقانه است ؛ زیرا علم وسیله سعادت و نجات انسان است ، اگر چنانچه شخصی بر سر راه خود درنده ای را می بیند و می خواهد به نحوی از آن نجات یابد ، اکنون هر کسی راه نجات از این درنده را به او نشان دهد می پذیرد اگر چه شخص غیرمشهوری باشد ، این شخص دیگر منتظر رهنمایی شخص مشهور و معروف نمی باشد ، بی تردید درنده های آخرت از درنده های دنیا خطرناکترانند ، لذا برای نجات از آنها باید رهنمایی و پیشنهاد هر کس را بپذیرد و لواینکه شخص گمنام و کم شهرت باشد ؛ زیرا حکمت و دانش گمشدهٔ مؤمن است ، هر جا پیدا شد او مستحق‌تر از دیگران است ، کسی را که حکمت به او آموخته است محسن دانسته و منت گذار او باشد .

العلم حرب للفتى المتعالی　　　كالسيل حرب للمكان العالی

(علم هرگز در نصیب جوان مغرور و متکبر نمی آید ، همانگونه که آب به مکان مرتفع نمی‌رود)

تکبر مکن زینها رای پسر　　　که روزی زدستش درایی بسر

تکبر زدانا بود ناپسند　　　غریب آید این معنی از هوشمند

تواضع در آینهٔ قرآن و سنت :

۱) عن ابی هریرة قال : قال رسول اللهﷺ : « تعلموا العلم و تعلموا للعلم السکینة و الوقار ، و تواضعوا لمن تعلمون منه »[1]

(رسول خداﷺ فرمود : علم را بیاموزید ، و برای علم متانت و وقار بیاموزید ، و با آموزگار خود با ادب ، احترام و فروتنی برخورد نمایید)

۲) فرمود : « و ما تواضع احدلله الارفعه الله »[2] (کسی برای رضایت خدا تواضع نمی کند مگر اینکه خداوند او را برتری می دهد)

۳) فرمود : با هر انسان دو فرشته اند ، هرگاه انسان تکبر کند و خود را برتر از دیگران بداند فرشتگان می گویند : خدایا این را پست کن ، اگر او خود را پست بداند فرشتگان گویند : خدایا این را سربلند کن »

٤) « من تواضع لله رفعه الله ، و من تکبر وضعه الله ، و من اقتصد اغناه الله ، و من بذّر أفقره الله ، و من اکثر ذکر الله احبه الله »[3]

(هر کس فروتنی کند خداوند او را سربلند می کند ، هر کس تکبر کند خداوند او را ذلیل می کند ، هر کس در مصرف میانه روی و صرفه جویی کند خداوند او را ثروتمند می کند ، هر کس تبذیر و فضول خرجی کند خداوند او را فقیر و مستمند می کند ، هر کس خدا را بیشتر یاد کند خداوند او را به دوستی می گیرد)

۵) « الکرم التقوی ، و الشرف التواضع ، و الیقین الغنی »

(کرامت انسان در تقوی و عزت او در تواضع ، و غنای او در یقین نهفته است)

---

[1] . رواه الطبرانی

[2] . مسلم

[3] . بزار به حواله احیاء العلوم

٦) « خداوند کسی را دوست داشته باشد چهار صفت به او می بخشد ، ١ـ خاموشی ، ٢ـ توکل ، ٣ـ تواضع ، ٤ـ زهد »[1]

٧) « اذا تواضع العبد رفعه الله الی السماء السابعة »[2]

(وقتی بنده خدا تواضع می کند خداوند او را به آسمان هفتم بلند می کند)

٨) حضرت عمر ﷺ فرمود : هرگاه انسان تواضع کند ، خداوند حکمت او را زیاد می کند و می فرماید : سربلند باش خدا به تو سربلندی عطا نمود ، اما زمانی که تکبر می کند خداوند او را پست و با زمین پیوست می کند ، سپس می فرماید : ذلیل باش خدا تو را ذلیل کند ، او در دل خود بزرگ است و نزد مردم پست و خوار می باشد ، تا جایی که او را از خوک ذلیل تر می دانند .

٩) امام شافعی فرمود : کسی که در سیری و بی رغبتی علم می آموزد ، موفق نمی شود ، البته موفق کسی است که با تنگدستی و فروتنی تحصیل علم کند .

١٠) حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود : شما از بهترین عبادت که تواضع است غفلت می ورزید .

١١) از فضیل بن عیاض در مورد تواضع سوال شد ، فرمود : تواضع این است که در مقابل حق تسلیم باشید ، از حق پیروی کنید ، اگر کلمهٔ حق را از بچه و یا از فرد جاهلی شنیدید آنرا بپذیرید .

١٢) قتاده فرمود : کسی که خداوند به او نعمت مال ، جمال ، لباس زیبا ، و یا علم عطا فرموده و او درازای این نعمت ها تواضع و فروتنی نکند ، روز قیامت این نعمت ها وبال جان او می شوند .

١٣) کعب احبار فرمود : هر کس از سوی خدا نعمتی دریافت کند ، سپس شکر آنرا بجا آورده و تواضع نماید ، خداوند در دنیا نعمت ها را به او افزایش می دهد ، و در

---

[1]. طبرانی

[2]. بیهقی

آخرت درجاتش را بلند می فرماید ، و کسی که نعمتی به او برسد و او شکر آنرا بجا نیاورد ، و خود را از دیگران برتر بداند ، این شخص در دنیا از این نعمت بهره ای نمی گیرد ، و در آخرت نیز به عذاب الهی گرفتار خواهد شد .

تواضع رسول خداﷺ :

از ابوهریره ﷛ روایت است : روز حضرت جبرئیل به محضر رسول خداﷺ آمده بود ، بسوی آسمان نگاهی انداخت ، دید فرشته ای فرود می آید ، گفت : این فرشته از ابتدای آفرینش تاکنون به زمین فرود نیامده ، فرشته فرود آمد ، گفت : یا رسول الله خداوند من را با پیامی بسوی شما فرستاده ، و آن اینکه آیا دوست داری پیامبر پادشاه باشی ، یا پیامبر بنده ؟ حضرت جبرئیل به آنحضرتﷺ اشاره نمود که تواضع کن ، آنحضرتﷺ فرمود : می خواهم بنده و رسول باشم .[1]

حضرت ابوموسی می فرماید : آنحضرتﷺ بر چهارپا سوار می شد ، لباس پشمی می پوشید ، پای گوسفند را گرفته می دوشید ، و با مهمان مدارا می فرمود .[2]

حضرت انس فرمود : زمانی که رسول خداﷺ فاتحانه به مکه آمد ، متواضعانه سرش را پایین داشت بحدی که سرمبارکش به رحل شتر می چسپید .

فرازهایی از تواضع اصحاب :

۱ـ ابوصالح بزاز از جدش روایت دارد : روزی حضرت علی ﷛ از بازار خرما خرید و آنها را در چادر گذاشته بر دوش خود حمل کرد ، گفتم اجازه بده من اینها را تا منزل

---

[1] . احمد

[2] . البداية ج ۱ ص ۴۵

شما می برم ، فرمود : خیر ، این خرماها را برای فرزندانم می برم ، پدر مستحق تر است تا برای فرزندان خود خدمت کند .

۲ـ سلامه عجلی گوید : برادرزاده ام از روستا آمده بود ، گفت : می خواهم حضرت سلمان فارسی را ملاقات کنم ، در این زمان ایشان فرماندار شهر مدائن بودند ، در ضمن فرماندهی بیست هزار نیرو را نیز برعهده داشتند ، رفتیم به منزلش دیدیم زنبیلی از برگهای درخت خرما می بافد ، پس از عرض سلام گفتم : ای ابوعبدالله برادرزاده من از روستا آمده و می خواهد به شما سلام عرض نماید ، فرمود : وعلیه السلام و رحمة الله وبرکاته ، گفتم : با شما اظهار محبت می کند ، فرمود : خدا او را به دوستی گزینند .[1]

۳ـ ابوقلابه می گوید : شخصی آمد پیش سلمان فارسی ، و او داشت آرد خود را خمیر می کرد ، گفت : این چه کاریست که می کنید ؟ گفت : خادمی که آرد را خمیر می کرد دنبال کاری رفته ، من دوست ندارم دو کار را بر عهدهٔ او بگذارم .

٤ـ حضرت جریر بن عبدالله می فرماید : روزی از کنار درختی گذشتم ، دیدم شخصی زیر درخت خوابیده ، و پوستینی را روی درخت انداخته تا برایش سایه باشد ، اما سایه از روی او گذشته و او بر آفتاب خوابیده ، خواستم پوستین را از جایش بردارم ، بیدار شد ، دیدم سلمان فارسی است ، ماجرا را برایش حکایت کردم ، فرمود : در دنیا تواضع و فروتنی را پیشه کن ، هر کس در دنیا فروتنی کند ، خداوند روز قیامت او را سربلند می کند ، آیا می دانی تاریکی قیامت چیست ؟ گفتم : خیر ! فرمود ظلمی که انسانها بر یکدیگر روا می دارند ، همین ظلم ها روز قیامت تاریکی آن جهان را تشکیل می دهند ، و جهنم را شعله ور می کنند .

---

[1] . حیاة الصحابة ج ۲ ص ۷۱۴

نمونه هایی از تواضع علماء :

۱ـ حضرت مولانا محمدقاسم یکی از بزرگترین محققان عصر خویش بودند ، عمق تحقیقات ایشان بحدی است که طلاب بجای خود اکثر علماء نمی توانند آنرا درک کنند ، ایشان چنان تواضع و فروتنی می نمودند ، و چنان با لباس ساده می زیستند که وقتی به بازار می رفتند هیچ کس نمی دانست که این شخص یکی از علمای معمولی نیست ، هرگز نمی خواست مردم او را محدث بزرگ و شیخ الحدیث دارالعلوم دیوبند بدانند ، گاهی می فرمود : اگر اتهام مولویت نمی بود چنان خود را گمنام می کردم که کسی نمی دانست آیا در هند فردی بنام قاسم بوده است یا نه ، این تواضع و فروتنی مخصوص به مولانا محمد قاسم نبود ، بلکه بیشتر علمای هند و بالاخص علمای دیوبند با این وصف متصف بودند ، همانگونه که درخت میوه دار سر بر زمین می نهد ، و شاخه بی میوه سر به آسمان می کشد ، این بزرگواران فروتنی کردند ، در گسترهٔ هستی درخشیدند ، عرب و عجم به کمالات علمی آنها اعتراف نمودند ، مهارت شان را در علوم تفسیر ، حدیث ، فقه ، ادب ، منطق ، فلسفه و ... اقرار نمودند ، گرچه آنها هیچگاه آرزوی این را نداشتند که کسی به علوم ما اعتراف کند ، آنها در دنیا گمنام زیستند ، با انکسار و فروتنی زندگی کردند ، خداوند آنها را سربلند نمود .

۲ـ مولانا نانوتوی فرمود : اگر نام علم بر سرم نبود چنان گمنام می زیستم که کس از من خبری نداشت ، مولانا محمد یعقوب نانوتوی در این مورد می فرماید که تواضع بیش از حد مولانا موجب شد تا تمامی کمالات علمی و عملی ایشان در منظر عام دیده نشوند.[۱]

۳ـ حضرت مولانا اگر می دید طلبه ای تکبر درسر دارد ، بمنظور معالجهٔ روحانی او

[۱]. ارواح ثلاثه ص ۲۷۱

دستور می داد تا کفشهای اساتید را راست کند ، اما اگر می دید طلبه ای تواضع و فروتنی دارد ، خود کفشهایش را راست می فرمود .[1]

٤ـ یک بار حضرت مولانا مظفر حسین کاندهلوی از مسافرتی باز می گشت در مسیر کاندهله با پیرمردی برخورد نمود ، مرد کهن سال باری سنگین داشت و از حمل کردن آن عاجز بود ، حضرت مولانا بارش را بر دوش گرفت ، هر دو با هم راه می رفتند تا اینکه پیرمرد به مقصد رسید ، مولانا بارش را از دوش خود زمین گذاشت ، پیرمرد سوال کرد : شما اهل کجااید ؟ مولانا فرمود : من اهل کاندهله هستم ، پیرمرد گفت : آنجا شخصیتی عارف ، ولی و با کمالی زندگی می کند ، بنام مولانا مظفر حسین ، مولانا انگار که او را نمی شناسد فرمود : آن شخص که تو از او تعریف می کنی کمالات زیادی ندارد بجز اینکه نمازگذار است ، پیرمرد با تعجب گفت : آیا در مورد چنین شخصیت بزرگی جسارت می کنی ؟ فرمود : من حرف درستی می زنم ، اما پیرمرد با اصرار زیاد از مولانا مظفرحسین تعریف و تمجید می کرد ، در این اثنا شخص دیگری از راه رسید و به پیرمرد خطاب نمود که مولانا مظفرحسین همین شخص است که همراه تو است ، آنگاه پیرمرد متوجه شد ، به مولانا چسپید و شروع به گریه کرد ، تا اینکه مولانا را نیز به گریه درآورد .[2]

برای طالب علم کمال این است که به جهل خود اعتراف کند ، تا کبر و خودپسندی در دل او نیاید ، خود را هوشیار ، ذکی و نابغه روزگار نپندارد

آنکس که بداند و بداند که نداند — اسب طرب خویش به افلاک رساند
آنکس که نداند و بداند که نداند — او هم خرک لنگ به منزل برساند
آنکس که نداند و نداند که نداند — در جهل مرکب ابدالدهر بماند

---

[1]. ارواح ثلاثه ۲۷۳

[2]. ارواح ثلاثه ص ۱۹۲

کسی که همواره به ندانستن خود معترف باشد ، هر چند علم زیاد داشته باشد ، تواضع و فروتنی خواهد کرد .

۵ــ مولانا محمدقاسم نانوتوی با آن که مؤسس دارالعلوم دیوبند و یکی از اندیشمندان بزرگ شبه قارهٔ هند بود بسیار ساده زیست بود ، یک ازار و یک جامه معمولی بر تن داشت ، مسجد را با دستان خود جاروب می نمود ، اما وقتی با هندوها و کشیشهای مسیحی به میدان مناظره می آمد ، آنها به لرزه در می آمدند .

مولانا بر علیه اشغالگران انگلیسی به مبارزه برخاسته بود و علم جهاد را بلند کرده بود ، سرویس امنیتی انگلیس به دنبال او می گشتند ، کسی به مأموران انگلیسی اطلاع داده بود که مولانا در مسجد تشریف دارند ، وقتی مأمور داخل مسجد شد ، دید شخصی مسجد را جارو می زند ، لباسهای محقری بر تن داشت ، پرسید : مولانا محمدقاسم را ندیده اید ، مولانا برای اینکه دروغی از زبانش سر نزند ، جای خود را عوض کرد ، سپس فرمود : چند دقیقه پیش اینجا بود ، مأمور اسم مولانا را شنیده بود ، فکر می کرد : شخصی که چنین مقاومت بزرگی را رهبری می کند ، شاید در لباسهای فاخرانه ای است ، بطور کلی در حاشیه خیال او نبود که آن شخصیت بزرگ این است ، لذا ناامید شد و مسجد را ترک کرد .

٦ـ شخصی حضرت مولانا محمدیعقوب نانوتوی را دعوت نمود ، روستایش از دیوبند فاصله داشت ، نه آن شخص و نه مولانا انتظام سواری را نکرده بودند ، مولانا پیاده به راه افتاد ، آنجا رسید ، ضیافت را تناول فرمود ، میزبان بعنوان هدیه سبدی پر از انبه به مولانا تقدیم نمود ، مولانا آن را برداشته با پای پیاده به دیوبند برگشت ؛ بار سنگین بود ، تا حدودی بهمان صورت سبد را در دست داشت ، بعد سبد را بر سرگذاشت اندکی احساس راحتی کرد ، فرمود : افسوس که تاکنون این فکر را نکرده بودم ، بهمین صورت سبد را بر سر نهاده وارد دیوبند شد ، مردم از راست و چپ برخاسته و به مولانا سلام و مصافحه می کردند ، مولانا با یک دست سبد را نگاه داشته و

با دست دیگر با مردم مصافحه می کرد ، تا اینکه به منزل رسید ، اصلاً چنین تصوری در ذهنش نیامد که این عمل بر خلاف شان و مقام من می باشد . این حکایت درس بزرگی به طلاب می دهد که از این بزرگان تأسی نمایند .

۷ـ دکتر عبدالحی عارفی (عارف سرشناس در شهر کراچی) می فرماید : روزی در مطب خویش در کراچی نشسته بودم ، حضرت مولانا محمدشفیع عثمانی (مفتی اعظم پاکستان) از مقابل مطب عبور نمود ، تنها بود ، ظرفی در دست داشت ، لباس های بسیار ساده به تن داشت ، من خطاب به افرادی که در کنار من نشسته بودند گفتم : آیا هیچ می دانید که این شخص همان مفتی اعظم پاکستان است ، و در چنان سادگی بسر می برد که هیچ کسی از لباسهایش نمی تواند شخصیت عظیم او را درک کند .

دلاگر تواضع کنی اختیار — شود خلق دنیا تو را دوستدار

تواضع زیادت کند جاه را — که از مهر پر تو بود ماه را

۸ـ حضرت مولانا مفتی عزیزالرحمن مقام علمی بسیار بالایی داشتند ، بطوری که در عصر خود مفتی اعظم دارالعلوم دیوبند بودند ، و بالاترین سطح کتابها را در دارالعلوم تدریس می کردند ، اما تواضع و فروتنی ایشان به حدی بود که بقول مولانا مفتی محمدشفیع ایشان دارای چنان کمالات علمی و عملی ، ظاهری و باطنی بودند که درک آن برای عموم دشوار می باشد ، اما با این همه ، به منازل بیوه ها و پیرزنها سر می زد و آنچه آنها می خواستند به بازار رفته و مایحتاجشان را خریدداری می کرد ، سپس همه را بر دوش خود گذاشته به منازلشان می رسانید .

۹ـ مولانا مفتی محمد شفیع می فرماید : من و چند نفر دیگر از شاگردان حضرت مولانا اعزاز علی را در سفری همراهی می کردیم ، حضرت مولانا فرمود : باید طبق سنت فردی را به عنوان امیر انتخاب کنیم ، همهٔ ما گفتیم امیر خود شما هستید ، فرمود : اگر مرا انتخاب کنید باید کاملاً از من اطاعت نمایید ، گفتیم : ما بدون تردید از شما پیروی خواهیم کرد ، اما وقتی خواستیم وسایل سفر را حمل کنیم ، حضرت مولانا پیش

از همه رفت و وسایل را بر دوش خود گذاشت ، هرگاه می خواستیم از دوش ایشان برداریم می فرمود : من امیر شما هستم ، لذا باید از من اطاعت کنید .[1]

۱۰ـ حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی رحمه الله در صحن مدرسه تدریس می فرمود : باران شروع شد ، طلاب کتابها را برداشته و با سرعت به دارالحدیث رفتند ، حضرت مولانا با اطمینان کفشهای آنها را جمع کرده به داخل دارالحدیث برد ، طلاب از این کار شگفت زده شدند .[2]

۱۱ـ مولانا معین الدین یکی از اساتید برجسته مدرسه معینیه اجمیر و محقق در علوم عقلیه ، شهرت جهانی حضرت مولانا محمود الحسن را از دور شنیده بود ، خواست از نزدیک با ایشان ملاقات نماید ، برای این منظور به دیوبند مسافرت کرد ، پس از جستجو منزل حضرت شیخ الهند رفت ، موسم نیز گرم بود ، شخصی از منزل بیرون شد ، یک زیرپوش بر تن داشت و ازاری بسته بود ، مولانا معین الدین خود را به او معرفی نمود و اظهار داشت که برای ملاقات شیخ الهند آمده است . آن شخص ، مولانا را به منزل تعارف نمود ، اندکی بعد شربتی به او تعارف کرد ، مولانا فرمود : من مسافرم به شیخ الهند اطلاع دهید تا به ملاقات او مشرف شوم ، او گفت : شما تشریف داشته باشید به زودی ملاقات صورت می گیرد ، سپس رفت به خانه و غذا آورد ، مولانا درخواست خود را تکرار نمود ، او گفت : شما غذا تناول فرمایید ، سپس شروع کرد به باد زدن برای مولانا معین الدین ، مولانا دید ، ملاقات به تاخیر افتاد برای ملاقات اصرار ورزید ، گفت : من برای ملاقات شیخ الهند آمده ام ، شما به ناحق وقت مرا ضایع می کنید ، آن شخص گفت : حقیقت این است که مولانایی اینجا وجود ندارد ، فقط شخصی به نام

---

[1]. اکابر دیوبند ص ۷۴

[2]. همان مرجع ص ۸۹

محمود الحسن وجود دارد که در خدمت شما است ، اینک چشم مولانا معین الدین باز شد و فهمید که شیخ الهند چه شخصیتی باور نکردنی است .[۱]

۱۲) تذکر نویسان نوشته اند : حضرت مولانا تهانوی به مریدان و شاگردان خود اعلام نموده بود که هیچ کس نباید پشت سر من راه رود و یا سمت راست و چپ من ، هرگاه من تنها به جایی می رفتم من را تنها بگذارید . بسیار کسانی هستند که دوست دارند مردم آنها را مقتدی و پیشوا بدانند و پشت سر آنها راه بروند . یکبار حضرت مولانا تهانوی اعلام نمود : اگر من چیزی در دست داشتم و بجایی آنرا می بردم ، نباید کسی آنرا از دستم بگیرد تا هیچ نوع امتیازی برایم تصور نشود ، من میخواهم مانند یک فرد عادی زندگی کنم . حقیقت این است که خداوند بندگی و عبدیت را برای بندگانش می پسندد ، هر اندازه انسان اظهار عبدیت ، بندگی و تواضع نماید خداوند بهمان اندازه او را قبولیت عطا می فرماید :

فهم خاطر تیز کردن نیست راه جز شکسته می نگیرد فضل شاه

علم لذت دارد :

علم لذتی دارد که هیچگاه زایل نمی شود نه در دنیا و نه در آخرت ، با اینکه علم همیشه با انسان همراه است اما هیچگاه انسان احساس خستگی نمی کند ، لذتهای دیگر پس از چند روزی انسان را خسته و دل گرفته می کنند ، انسان از آن سیر می شود ، مثل سیری شکم ، لذت همبستری و ... اما در اقیانوس بیکران علم و حکمت هر اندازه شنا کنید نه جسم انسان احساس سیری و خستگی می کند و نه طبیعت انسان .

طلبه ای که بر این نعمت عظمی قناعت نکند و در پی لذتهای زودگذر باشد در حماقت او هیچ شکی نیست .

---

[۱]. اکابر دیوبند ص ۹۱

ادنی ترین فضیلت علم بر مال این است که صاحب علم نیازی ندارد که آنرا مثل جواهرات دیگر مخفی نگهداشته و از آن نگهبانی کند . اما صاحب مال و ثروت خواب از چشمانش پریده و با وجود چندین محافظ و نگهبان باز هم مطمئن نمی باشد و همواره نگران سرقت و تاراج آن است .

ثانیاً علم از خرج کردن و استفاده بردن افزایش می یابد ، اما مال از مصرف کردن کاهش می یابد ، مال و ثروت در صورت مخالفت با حکام و امراء از بین می رود ، اما علم ثروتی است که نه دست ظالمانه حکام به آن می رسد و نه دست سارقان . صاحب علم همواره در سکون و اطمینان بسر می برد ، اما صاحب مال همواره در خوف و هراس می باشد . علم در هر صورت نافع و با لذت است ، اما مال گر چه گاهی نفعی به انسان می رساند اما چه بسا باعث هلاکت او می شود ، بهمین خاطر قرآن کریم همواره دنیا را نکوهش کرده است ، گرچه در بعضی موارد آنرا با الفاظ خیر و فضل تعبیر می کند . شاید این پرسش در ذهن خواننده گرامی پیدا شود که با این همه فضایل و لذت که برای علم بیان نمودید ، چرا برخی از طلاب هنوز لذت آنرا درک نکرده اند ؟

در پاسخ باید گفت : لذت هر شئ بر مبنای طلب و ذوق و شناخت آن مشخص می شود ، این نوع طلاب ذوق تحصیل ندارند ، وقتی ذوق نباشد معرفت و شناخت آن نیز میسر نخواهد شد ، زیرا به علت پیروی از خواهشات نفسانی ذوق فاسد می شود ، قلب بیمار می شود . چنانچه می بینیم گاهی انسان به علت بیماری شیرینی عسل را درک نمی کند . علت دوم کودنی و کندذهنی است ، این علت نیز باعث می شود تا طالب علم لذت آنرا درک نکند ، همانگونه که کودک شیرخوار لذتی را که در شیر مادر می بیند در عسل و گوشت نمی بیند . اما عدم ادراک بمعنی عدم لذت در این اشیاء نیست .[1]

---

[1] - احیاء العلوم

مولانا ناتهانوی رحمه الله و شوق علم :

مولانا تهانوی به قدری شوق تحصیل داشت که برخی کتابها را بعلت نداشتن اساتید ، وقت کافی برای تدریس ، در هنگام وضو گرفتن آنها می خواند .

نصاب علم :

خداوند عزوجل فرموده : « فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذرو قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون »

در این آیه حقیقت علم و نصاب تحصیل آن بیان شده است . در این آیه خداوند بجای کلمه « لیتعلموا » « لیتفقهوا » را آورد ، و به این حقیقت اشاره نمود که تنها خواندن علم کافی نیست ، زیرا علم را کفار یهود و نصاری نیز می خوانند ، و شیطان که از همه بیشتر علم دارد ، بلکه هدف حصول فهم و تفقه در دین می باشد ، زیرا لیتفقهوا از فقه گرفته شده ، و معنی آن درك و فهم می باشد . در اینجا لازم است به یك نکتهٔ دیگر اشاره کرد ، و آن اینکه خداوند در این آیه « لیفقهوا الدین » نفرمود ، بلکه « لیتفقهوا فی الدین » فرمود ، زیرا باب تفعل برای این می آید که چیزی را با تکلف و مشقت بدست بیاورد ، اینجا به این نکته اشاره نمود که باید در راه تحصیل تکالیف و مشقت های زیادی تحمل نمود تا در آن مهارت حاصل شود . ثانیاً تفقه فی الدین با دانستن مسایل طهارت و نجاست ، نماز ، روزه ، زکات و غیره حاصل نمی شود ، تفقه در دین این است که انسان یقین داشته باشد که روز قیامت از هر قول و فعل ، حرکت و سکون او حساب گرفته می شود ، و باید در دنیا حساب شده زندگی نماید ، بهمین خاطر امام ابوحنیفه فقه را تعریف نموده : « معرفة النفس مالها و ما علیها » یعنی انسان بداند چه اعمالی به نفع او و چه اعمالی به ضرر او است ، گرچه امروز فقه را در امور ظاهری محدود نموده اند ، اما آنچه از قرآن و حدیث بدست

می آید تعریفی است که از امام ابوحنیفه نقل شده است. کسی که تمامی کتابهای دینی را بخواند اما این درک و فهم را حاصل نکند، در اصطلاح قرآن به او عالم و فقیه گفته نمی شود.

نتیجه بحث این شد که علم در واقع فهم و درک دینی را گویند، برابر است این فهم و درک به وسیله خواندن به دست بیاید، یا به وسیله صحبت و همنشینی با علما و دانشمندان.[1]

تشنهٔ علم:

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال: قال رسول اللهﷺ: «لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه حتی یکون منتهاه الجنة»[2]

(رسول خداﷺ فرمود: مومن از خیر [علوم دینی] هرگز سیر نمی شود تا اینکه به بهشت وارد شود)

توضیح: حدیث فوق بیانگر این است که فرد مؤمن هیچگاه از حکمت و د انش سیر نمی شود، علم و دانش سرمایه ای است که مسلمان همواره برای تحصیل آن می کوشد و در پهنهٔ گیتی در طول تاریخ اسلامی شخصیتهای علمی بزرگی همچون ستارگان فروزان درخشیده اند، این شهسواران علم و ادب هرگز از تکاپو خسته نشده اند، حتی پس از نشستن بر مسند تدریس همواره در جستجوی علم بوده اند، با اینکه در چندین رشته تخصص داشته اند، دریای علومشان ناپیدا کنار بوده است امّا آنها خود را در آخر راه ندانسته اند و تا دم واپسین در طلب علم بسر برده اند، زیرا تحصیل علم مقصود زندگی آنها بوده، آنها مصداق واقعی این حدیث بوده اند. علم اقیانوس بی کرانی

---

[1]. معارف القرآن ذیل تفسیر همین آیه

[2]. رواه الترمذی

است که هزاران شناور در آن غوطه زده و از مروارید و جواهر آن گردآوری نموده‌اند ، در قرآن و حدیث تدبر نموده و هزاران مسأله استخراج نموده و از نکات علمی و معارف دینی آن بهره مند بوده اند . بزرگترین سعادت برای کسی است که تا دم مرگ خود را یک طالب علم بداند . اینها همان افراد خوش قسمتی هستند که مصداق حقیقی حدیث می باشند . کسی که در دام دنیا می افتد و با حرص و آز مال مبتلا می شود هیچگاه احساس سیری نمی کند و لو اینکه تمامی ثروت های دنیا را بدست آورد . طالب علم نیز بهمین صورت هرگز از علم و دانش احساس سیری نمی کند ، اگر پادشاه اقلیم علم و شهسوار میدان حکمت و دانش باشد باز هم تشنگی علمی او افزایش می یابد تا اینکه پیک اجل را لبیک گفته به آفریدگار خود ملحق شود . طالب علم واقعی کسی است که حیات فانی را در طلب علم به پایان برساند ، و این است معنی گفتار پیامبرﷺ « حتی یکون منتهاه الی الجنة » این حدیث اشاره به این امر دارد که چنین شخصی قطعاً بهشتی است ، راستی چه مقامی بالاتر از این است ، این مژده بسیار بزرگی است برای طلاب علم که آنها از این دنیا با ایمان کامل رخت سفر بسته و راهی بهشت خواهند شد .

یکی از این شیفتگان علم حضرت مولانا مفتی عزیزالرحمن دیوبندی رحمه الله می باشد که طبق روایت مولانا مفتی محمد شفیع ، در بستر وفات نیز فتوایی در دست داشت که بهمان حالت وفات یافت و کاغذ بر سینه او افتاد .

تحقیق تا دم مرگ :

ابراهیم بن جراح گوید ، امام ابویوسف تلمیذ امام ابوحنیفه در مرض وفات بسر می برد ، من خدمت او حاضر شدم ، چشمها را باز کرد و از من سوال نمود : آیا رمی جمرات در حج در حالت سواری بهتر است یا پیاده ؟ گفتم : در حالت سواری ، فرمود : اشتباه است ، سپس گفتم : پیاده ، گفت : اشتباه است ، بعد از آن خود امام فرمود : جمره

اولی و دومی پیاده و جمرة العقبة در حالت سواری زده می شود ، سپس من از او اجازه خواستم ، وقتی از خانه بیرون شدم ، فریاد اهل خانه بلند شد ، دیدم امام رحمه الله دارفانی را وداع گفته ، ابراهیم می گوید : من از حرص او برای علم شگفت زده شدم .

زمان تحصیل :

بهترین زمان تحصیل علم دوران کودکی است ، زیرا در این دوران حوصله زیاد و حافظه قوی و ذهن از تفکرات و خیالات پراکنده پاک و پیراسته است .

آنچه انسان در دوران خردسالی خوانده است ، در طول زندگی از یاد نمی رود ، چنانکه گفته اند : « العلم فی الصغر کالنقش علی الحجر » آموخته های دوران کودکی چنان بر قلب نقش می بندد که حکاکی بر سنگ .

بهمین خاطر علماء تحصیل در دوران کودکی را بسیار مهم دانسته و بر آن تاکید اکید نموده اند . بالاخص حفظ کلام الله ، زیرا به مرور زمان حافظه انسان ضعیف می شود و حفظ کردن قرآن برای میانسالان و بزرگسالان بسیار دشوار است ، حوصله انسان کم می شود ، خیالات و تفکرات گوناگون در قلب جای .گرفته و نسیان و فراموشی بیشتر می شود ، چنانکه فرموده اند : التعلم فی الکبر کالرقم علی الماء . آموختن در زمان پیری مانند نقش بر روی آب است و فوراً از بین می رود .

امام ابوحنیفه در وصیت های خود به شاگرد رشیدش امام ابویوسف فرمود : قبل از هر چیز علم را بیاموز ، پس از آن رزق حلال کسب کن ، بعد از آن ازدواج کن ، دلیلش را نیز بیان فرمود : که اگر در دوران تحصیل به دنبال جمع آوری مال باشی از علم محروم خواهی شد و در لجنزار دنیا غرق می شوی ، همچنین اگر در زمان تحصیل ازدواج کردی ، گرفتار محبت زن و فرزند و نفقه آنها گشته و وقت گرانبها را تلف کرده ای . زیرا پس از ازدواج مسئولیت انسان زیاد می شود ، و آزادی ذهنی از بین می رود .

بر طالب علم لازم است پیش از پذیرش هر گونه مسئولیت در مناصب دینی و دنیوی در علم کمال و مهارت حاصل کند، زیرا هنگام نشستن بر کرسی از کسب علم عار می کند، بهمین خاطر حضرت عمر ﷺ فرمود: « تفقهوا قبل ان تسوّدوا »[1] (قبل از رسیدن به مقام سرداری علم بیاموزید).

هشام بن عروه فرمود: در زمان کودکی پدر ما همه ما را جمع نموده فرمود: فرزندان علم بیاموزید، زیرا شما اکنون کوچکترهای قوم هستید، فردا سردار قوم قرار می گیرید. ذلت و خواری برای آن شیخ و مقتدای قوم است، اما اگر از او سوالی شود از جواب آن عاجز است، بسیار بد است که شخص بر مسند قضا و افتا تکیه زند اما اهلیت آن را نداشته باشد.

امام شافعی فرمود:

و کل ریاسة من غیر علم   اذل من الجلوس علی الکناسة

ریاست و سرداری بدون دانش بدتر از نشستن بر نجاست ها است.

ایجاد استعداد:

حکیم الامت حضرت مولانا اشرفعلی تهانوی فرموده: جهت ایجاد استعداد علمی باید به نکات زیر توجه نمود:

۱ـ درس آینده را مطالعه نماید تا بین معلومات و مجهولات تفکیک نماید.

۲ـ وقتی جلوی استاد می نشیند تا درس را نفهمیده و کاملا مطمئن نشده است کلاس را ترک نکند.

۳ـ پس از گرفتن درس، تنها یا در جمع همکلاسان درس را بازخوانی کند.

[1]. بخاری کتاب العلم

اینْ سه مورد لازمی هستند ، نکته دیگری هم بهتر است رعایت شود ، و آن اینکه آموخته های قبلی را روزانه تکرار نماید ، با این طریق استعداد علمی برای دانش آموز به وجود می آید .

این توصیه حکیم الامت پس از سالها تجربه بیان شده است ، کسی که بر آن عمل کند نتیجهٔ مطلوبش را خواهد دید .

نمونه اشتیاق برای علم :

قاری محمدصدیق خاطره ای بیان فرمود که در دوران کودکی پیش استاد محترم مولوی امین الدین عده ای از کتابهای فارسی و عربی را می خواندم ، روزی از منزل استاد آب می کشیدم ، از پشت صدایی شنیدم : پسرم صدیق ، دیدم استادم مولوی امین‌الدین می باشد ، فرمود : پسرم آنچه من می دانستم به تو آموختم ، بیش ازین چیزی نمی دانم ، بهتر است جهت کسب علوم بیشتر به جای دیگر بروی . این گفتار همچون تیری بود که قلب من را شگافت ، حواس باخته شدم ، چنان آشفته و سراسیمه شدم که وقتی به خانه برگشتم از خورد و نوش افتادم ، دیگر هیچ خوردنی و آشامیدنی برایم خوشگوار نبود . وسوسه ها و خیالات گوناگون در ذهنم می چرخید ، کجا بروم ؟ از چه کسی درس بیاموزم ؟ آینده ام چه می شود ؟ مادرم از این پریشانی من بسیار ناراحت بود ، وضعیت معیشتی ما نیز ضعیف بود ، برخی از افراد خانواده مخالف تحصیل من بودند ، و در صورت تحصیل علوم دنیوی حاضر به هر گونه همکاری و تعاون بودند ، اما برای تحصیل علوم دینی رضایت نمی دادند .

من همواره پریشان بودم ، همیشه برای آینده خود فکر می کردم ، تصمیم داشتم برای ادامهٔ تحصیل به مدرسه ای بروم ، اما جز پانی پت مدرسه دیگری را نمی دانستم ، زیرا پدربزرگم مولوی امین الدین در آن مدرسه تحصیل کرده بود ، و همواره به آن دیار رفت و آمد می کرد ، اما من کجا و پانی پت کجا ، عبور از جنگل هتورا و رسیدن

به پانی پت کار آسانی نبود ، نـه توشـه و آذوقـه ای بـرای خـوردن ، نـه بـستره ای بـرای خوابیدن ، و نه پولی برای کرایه وجود داشت . این اراده در حقیقت در حد یک خواب بود . اما اراده من هر روز جدی تر می شـد ، در ایـن زمـان دوازده یـا سـیزده سـال سـن داشتم . یادم هست که گوسفند فربه ای در خانه داشتیم ، مادرم آنرا بـه ١٣ یـا ١٤ روپیـه فروخته بود ، و پولها را در یک کوزه ای گذاشته بود ، زیرا در آن زمان کیف و چمدان نبود ، روز جمعه همه مردم روستا به محله چهیزا جهت ادای نماز جمعه رفتنـد ، مـن نیـز رفتم و پس از بازگشت پولها را مخفیانه برداشتم و بدون اینکه به کسی اطلاع دهم راهی پانی پت شدم ، جوان دیگری از بستگان من که جوانی متـدین و نمازگـذار بـود بـا مـن همراه شد . ما هر دو در میان مزارع بسوی پانی پت حرکـت کـردیم ، تـا « بانـده » پیـاده رفتیم ، تشنگی و گرسنگی بر ما هجوم آورده اما چون پولی کـه بهمـراه داشـتیم انـدک بود ، آنرا برای پرداخت کرایه راه گذاشته و با گرسنگی دست و پنجه نرم می کـردیم ، شب آمد تاریکی همه جا را فرا گرفته بود ، مـا همـواره بـه راه خـود ادامـه مـی دادیـم . ناگهان شخصی از پشت سر سیلی به من زد ، پنداشتم پلیس است ، شاید ما را بعنوان دزد یا مجرم دیگر دنبال کرده ، وقتی نگاه کردم دیدم دایی من است ، با لهجه ای خشمناک گفت : شما اینجا می گردید ، و مردم پریشان و سرگردان در جـستجوی شـما هـستند ، مادرت نیز بسیار گریه می کند ، خلاصه اینکه شـب را مـا هـر سـه نفـر در بانـده سـپری کردیم ، همهٔ ما گرسنه بودیم ، پولی که با من بود آنرا مخفی نمـوده و هـیچ کـسی را از آن اطلاع نداده بودم ، پول دیگری نزد ما نبود ، روز بعد ما را بـه منـزل برگردانیدنـد ، و سفر ما ناتمام ماند .[1]

[1]. حیات صدیق

طلب تا لب مرگ :

شخصی از عبدالله بن مبارک سوال کرد : اگر شما اطلاع داده شوید که شامگاه امروز می میرید ، در این روز چه عملی انجام می دهید ؟ فرمود : در تحصیل علم مشغول می شوم ، زیرا خداوند رسولش را جز علم برای افزایش چیز دیگری امر نفرموده است . چنانکه می فرماید : « و قل ربّ زدنی علماً » شخصی دیگری از او سوال نمود : تا کی باید علم آموخت ؟ فرمود : تا زمانی که جهالت را ناپسند می داند .

عبدالله بن مبارک در حال جان دادن بود ، شخصی در کنار او با قلم و کاغذ نشسته بود ، کسی گفت : آیا تاکنون باید نوشت ؟ فرمود : شاید الآن مسأله ای برایم معلوم شود که قبلا نبوده است ، تا آنرا یادداشت کنم .

آموختن علم در راه :

قاری محمد صدیق قدس سره فرموده : من در کنار کتابهای عربی ، تجوید و قراءت نیز می خواندم ، مدرسه از محل سکونت من یک میل فاصله داشت ، روزانه این مسافت را پیاده طی می کردم و در ضمن کتابها را می خواندم ، در کتاب « بستان المحدثین » آمده که امام احمد از صبح تا ظهر برای طلاب حدیث املاء می فرمود ، و در مسیر بازگشت به خانه نیز طلاب حداقل یک جزوه از احادیث را از ایشان فرا گرفته و تحریر می نمودند .

برچیده شدن علم :

رسول گرامی ﷺ فرمود : در نزدیکی قیامت علم از میان برداشته می شود ، به این صورت که علمای واقعی از دنیا رخت سفر بسته و جهال خود را بعنوان عالم معرفی نموده ، و مردم نیز از آنها پیروی می کنند ، آنها در ارائه مسایل گمراه شده و دیگران را نیز گمراه می کنند .

امروزه این نشانه قیامت در هر جا دیده می شود که حکایت از قرب قیامت دارد .

برکت علم :

صالح مری فرمود : برای حاجتی پیش امیرالمؤمنین رفتم ، او من را بجای خود نشاند ، من شگفت زده شدم ، گفتم : حسن رحمه الله راست گفته است . او فرمود : مگر چه گفته ؟ گفتم : حسن فرمود : علم و دانش به انسان شرف و عزت می بخشد ، این شرف علم است که من در کنار شما نشسته ام ، والا من کجا و تخت پادشاهی کجا ؟

علم عبادت است :

ابراهیم نخعی فرمود : عالم همیشه در عبادت بسر می برد ، زیرا عالم همواره به فکر گسترش علم است ، مسایل شرعی را به مردم می آموزد و آنها را از گمراهی نجات می دهد و این بهترین عبادت است .

گفته اند : علم همانند چراغی است که تا دور تاریکی را زدوده و نورافشانی می کند .

علم به صاحبش عزت می دهد :

سالم بن جعد می گوید : من برده ای بودم ، آقایم در مقابل ۳۰۰ درهم مرا خریده بود ، وقتی مرا آزاد نمود رفتم برای تحصیل علم ، پس از چندی به برکت علم به جایی رسیدم ، که خلیفه برای ملاقات من آمد ، علم در دنیا سبب چنین عزت بزرگی می شود ، آخرت که جای خود را دارد .

علم و طمع :

از حضرت عبدالله بن سلام سوال شد : اهل علم چه کسانی اند ؟ فرمود : آنهایی که بر علمشان عمل می کنند ، سپس سوال شد : چه چیزی انسان را از علم محروم می گرداند ؟ فرمود : طمع .[۱]

تلاش در طلب علم :

طالب علم باید جهد و تلاش داشته باشد ، فرصت ها را از دست ندهد ، از هر گونه سستی و تنبلی اجتناب ورزد ، فکر کند ، که والدین او چرا او را به مدرسه فرستاده اند ، چرا مسلمانان عرق می ریزند و آنچه به دستشان می رسد به مدرسه کمک می کنند ، به زندگی اسلاف و بزرگان پیشین بنگرد ، تاریخ آنها را مطالعه کند ، تلاش و کوشش انسان هرگز به هدر نمی رود ، خداوند فرموده است : « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا »[۲]

امام شافعی فرموده :

الجد یدنی کل امر شاسع   والجد یفتح کل باب مغلق

تلاش و کوشش هر شئ دور را نزدیک و هر درب بسته را باز می کند ، مثل مشهوری است که : العلم لایعطیک بعضه حتی تعطیه کلک . علم حصه اندکی از خود را به شما نمی دهد تا شما تمام وجود خود را به آن ندهید .

شاعر دیگری گفته است :

تمنیت ان تمسی فقیهاً مناظراً   بغیر عناء و الجنون فنون

ولیس اکتساب المال دون مشقة   تحمّلها و العلم کیف یکون

---

[۱] . تنبیه الغافلین

[۲] . سوره عنکبوت/۲۹

آرزو داری که فقیه و دانشمند مناظر باشی ، آن هم بدون تحمل مشقت و سختی این آرزو و دیوانگی محض است ، زیرا مال بدون تلاش و کوشش بدست نمی آید ، پس چگونه علم با آن عظمت و بزرگی که دار دبدون تلاش و جستجو حاصل می شود ؟

شیخ الاسلام زکریا انصاری فرموده : هذا الشان شان من لیس له شان سوی هذا الشان. یعنی تحصیل علم کار جوانمردانی است که بجز این هدف هیچ آرزوی دیگری نداشته باشند . علم تنها با آرزو به دست نمی آید ، زیرا علم یک متاع ارزان قیمت و معمولی نیست ، علم همانند زن بازاری نیست که هر گردشگر به آن دسترسی داشته باشد ، علم مانند همان شاهزاده ای است دارای غیرت ، عزت و پاکدامنی است که هزاران نفر آرزوی دیدن او را دارند ، اما هیچ کسی موفق نمی شود .

علم همان گوهر قیمتی است که با غفلت ، سستی ، آرام طلبی و تنبلی هرگز به دست نمی آید . باید انسان آسایش و آرامش را فدای آن نموده و در راه تحصیل آن تمامی کوشش و تلاش خود را بکار گیرد . چنانکه گفته اند :

لوکان هذا العلم یدرك بالمنى ما کان یبقی فی البریة جاهل
فاجهد ولاتکسل و لاتك غافلاً فندامته العقبی لمن یتکاسل

(اگر علم با آرزوی محض به دست می آمد ، در دنیا هیچ کس جاهل نبود ، زیرا هر کس آرزوی داشتن علم را در سر می پروراند ، باید بکوشی و تنبلی را کنار گذاشته و هرگز غفلت نورزی ، که پشیمانی برای کسی است که تنبلی و کاهلی نماید . اگر کسی بخواهد از زمین خود گندم برداشت کند ، اما تخم نمی ریزد ، شخم نمی زند ، مشقت‌هایی که برای کشاورزی ضروری است برداشت نمی کند ، هر کس این شخص را احمق و نادان می داند ، و این شخص تا قیامت هم نمی تواند گندمی از زمین برداشت کند ، همچنین سرمایه علم تنها با ثبت نام در حوزه و ورق زدن کتابها بدون تلاش و جدیت هرگز به دست نمی آید . همانگونه که شخصی در بین زراعتها قدم می زند ، و

مشقت کشت و زراعت را تحمل نمی کند هرگز محصولی به دست نخواهد آورد ، شاعر می فرماید :

چون زچاهی می کنی هر روز خاک		عاقبت اندر رسی در آب پاک
هر که جدّی کرد در حدّی رسید		هر که رنجی دید گنجی شد پدید

دیگری گفته است :

بقدر الکد تکتسب المعالی		و من طلب العلی سهر اللیالی

به اندازه‌ی کوشش و تلاش به مراتب عالیه می رسی ، و هر کس می خواهد به چنین مرتبه ای برسد باید شب بیداری بکشد .

تروم العز ثم تنام لیلاً		یغوص البحر من طلب اللآلی

آرزو داری به شرف و عزت برسی ، باز هم همهٔ شب را می خوابی ، در حالی که هر کس می خواهد جواهری به دست آورد باید در دریا غوطه زند ،

و من رام العلی من غیر کدّ		اضاع العمر فی طلب المحال

کسی که بدون تحمل مشقت و سختی آرزوی مراتب عالیه را دارد ، در واقع عمرش را در طلب شیئ محال ضایع نموده است .

این کلمات حکیمانه بیانگر این مطلب هستند که انسان هر اندازه در طلب علم بیشتر کوشش و تلاش نماید بهمان اندازه به فضل و کمال می رسد .

طلبه ای که از کوشش و تلاش شانه خالی می کند ، و در سستی و تنبلی بسر می برد از علم محروم خواهد شد ، هیچ فضل و کمالی به دست نخواهد آورد . دوران تحصیل دورانی است که انسان یا برای همیشه خود را نیک بخت و یا برای همیشه خود را بدبخت می کند . تجربه نشان داده است ، کسی که در دوران تحصیل شوق و رغبت به تحصیل علم داشته ، این شوق او تا آخر ادامه پیدا کرده است ، و او همواره به مطالعه و تحقیق مصروف می شود ، اما کسی که دوران تحصیل را با سیر و تفریح ، گشتن در

شهرها ، در خورد و نوش پیروی از خواهشات نفس ، سپری کرده است ، این گونه طلبهٔ بد ذوق حتی پس از فراغت نیز همین عادت را داشته و هیچ علاقه ای به کتاب و کتابخوانی نشان نمی دهد ، فقط به اسم مولوی کفایت می کند ، و دوازده سال دوران تحصیل را به هدر می دهد ، سرمایه گذاری کلانی که دراین دوران بر او انجام گرفته بی ثمر می ماند ، والدین خود را نیز بدنام می کند ، این گونه طلاب مدارس را نیز بدنام می کنند .

لذا طالب علم باید هدف اصلی خود را دریابد ، و قیمت و ارزش علم را بشناسد ، از مشاغل غیرضروری اجتناب ورزد ، کاملاً خود را وقف درس و مطالعه نماید ، و تمام نیروی خود را در تحصیل علم بکار برده و خود را در آن فنا کند .

شاعر اردو زبان می گوید :

(هستی خود را نیست کن اگر می خواهی به مقامی برسی ، زیرا دانه خود را در خاک نابود میکند آنگاه گلزار می شود)

تاریخ بزرگان و دانشمندان گذشته نشان می دهد که آنها برای به دست آوردن علم و هنر از خود گذشته و تمامی عمر خود را در تلاش وجد و جهد سپری نموده اند تا اینکه تاریخ را زنده نگهداشته و افتخار آفریده اند .

ارزش وقت :

وقت یک گوهر بسیار گرانبها است که اگر انسان قدر آنرا دانسته و از آن استفاده بهینه نماید انسان را به کمالات عالیه می رساند ، بسیار سعادتمند است آن طلبه ای که ارزش وقت خود را دانسته و آنرا در درس و مطالعه سپری نموده است ، اما طلبه ای که از آن قدردانی نکرده است ، هرگز به موفقیت نخواهد رسید .

چنانکه شاعر اردو زبان گفته :

زمانه گذشته بر نمی گردد و وقتی که از دست رفته ، باز به دست نخواهد آمد . در واقع رمز رسیدن به مراتب فضل و دانش در شناختن قدر وقت مضمر است ، سرنوشت انسان بستگی به قدردانی او از وقت ، دارد . چنین شخصی در آینده کارنامهٔ روشن و چشم انداز درخشانی نشان خواهد داد . استعداد و صلاحیت علمی او بسیار رشد نموده و توسط کارنامه روشن خود در طول تاریخ زنده خواهد ماند . چنان سرمایه بزرگی از خود بجای می گذارد که مردم تا ابد از او استفاده خواهند کرد . چنین اشخاصی در گذشته خدمات زیادی به جامعه نموده و یاد و خاطرهٔ آنها تا امروز و تا قیامت زنده خواهد ماند ، امثال علامه طبری ، امام محمد بن حسن ، امام ابوحنیفه ، امام شافعی ، امام رازی ، امام غزالی ، شیخ الاسلام ابن تیمیه ، امام حافظ عبدالرحمن بن الجوزی ، ابونصر فارابی ، ابن سینا ، ابن حبیب ، علامه قرطبی ، ابن الاعرابی ، ابن هشام ، ابن خلدون ، ابن خلکان ، علامه جلال الدین سیوطی ، امام بخاری و بقیه اصحاب صحاح سته ، علامه نووی ، اصمعی ، حافظ ذهبی ، حافظ ابن حجر عسقلانی ، علامه بدرالدین عینی ، خطیب بغدادی ، شیخ علی متقی ، شیخ عبدالحق دهلوی ، شاه ولی الله دهلوی ، مولانا عبدالحی لکهنوی ، مولانا محمدقاسم نانوتوی ، مولانا رشیداحمد گنگوهی ، مولانا انورشاه کشمیری ، مولانا اشرفعلی تهانوی ، مولانا خلیل احمد سهارنپوری ، شیخ الحدیث مولانا زکریا کاندهلوی ، مولانا اعزاز علی ، مولانا محمدالیاس کاندهلوی ، مولانا انعام الحسن ، مولانا محمدیوسف کاندهلوی ، شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی ، شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی ، مفتی اعظم مولانا محمدشفیع عثمانی ، مولانا سید ابوالحسن ندوی ، مولانا محمد ادریس کاندهلوی و هزاران افراد دیگر که تاریخ به آنها افتخار می کند . این شخصیتهای بزرگ علمی کاملاً در کتابخوانی و تحقیق مستغرق بودند ، آنها قیمت و ارزش اوقات را شناخته بودند ، به همین سبب تالیفات برخی از آنها به هزار تالیف و بعضی به هفتصد ، بعضی به ششصد ،

بعضی به سیصد و بعضی به دویست عدد می رسد ، از آنها در فنون مختلف آثاری بجای مانده است که تا بقای دنیا مردم از آنها بهره می گیرند . آنها برای نسل های آینده بهترین الگو می باشند ، لذا اگر امروز هم طلاب عزیز وقت این گوهر گرانبها را قدردانی نموده و بر نقش قدم آنها قدم نهاده و از مشاغل بیهوده دوری کنند بعید نیست که همان شایستگی ، را از آن خود نمایند .

وقت به سرعت می گذرد :

طالب علم باید از وقت خود بهترین استفاده را نماید ، زیرا وقت با سرعت سرسام آوری از سر ما می گذرد ، شب و روز به دنبال یکدیگر می دوند تا اینکه ناگهان سال جدیدی شروع می شود ، پس از چندی می بینیم که جوانی به پایان می رسد ، تا اینکه فرشته مرگ درب خانه را می زند ، در حدیث آمده است که نزدیکی قیامت روزها به زودی می روند حتی که سال در مدت یک ماه و ماه در مدت هفته و هفته در مدت یک روز می گذرد . لذا فرصتی که طالب علم در دست دارد باید آن را غنیمت دانسته و از آن به نحواحسن استفاده نماید . هر روزی که می گذرد از عمر انسان یک روز کاسته می شود اما بسیار کم اند کسانی که این واقعیت را درک می کنند .

عمر عزیز قابل سوز و گداز نیست

این رشته را مسوز که چندین دراز نیست

خواجه عزیز الحسن این مطلب را در یک شعر به این گونه بیان فرموده : عمر همانند یخ اندک اندک ذوب می شود ، لحظه به لحظه و دم به دم .

گویند شخصی چند قالب یخ روی آفتاب گذاشته بود و فریاد می زد که بیایید بخرید که سرمایهٔ من از بین می رود .

خداوند به هر یکی از ما نعمت وقت را ارزانی فرموده ، دوران تحصیل نیز یک فرصت استثنایی است که روزی به پایان می رسد ، لذا طلاب باید این نعمت را قدر

نموده و اوقات خود را در کتابخوانی ، بازخوانی دروس ، مذاکره علمی ، حفظ کردن دروس و در اعمال صالحه صرف نمایند تا در آینده استاد موفق و محقق چیره دست بار آیند ، در غیر این صورت چیز جز خسارت و زیان به دست شان عاید نمی شود . اما اگر از اوقات خود قدردانی کنند کسانی که بعد از آنها می آیند ذکر خیرشان را نموده و برایشان دعای خیر خواهند کرد .

حضرت عمر فاروق ﷺ فرمود : بدترین شما نزد من کسی است که نه در کار دینی و نه در کار دنیوی مشغول باشد .

مولانا اعزاز علی رحمه الله می فرمود : آنچه از وقت شما گذشته یاد کردن آن عبث است ، و آنچه در آینده می آید فقط یک امید است ، لذا فرصت شما همین زمان حال است که در اختیار شما است ، حضرت مولانا تهانوی فرموده است : فرصت عمر نعمت مغتنم است هیچ لحظه ای را نباید به هدر داد ، تمام عمر را باید در تحصیل کمالات سپری نمود ، شیخ سعدی چه خوش گفته است :

دریغا که بگذشت عمر عزیز　　　بخواهد گذشت این دم چند نیز

تنظیم اوقات :

ماندم که خار از پا کشم محمل نهان شد از نظر

یک لحظه غافل ماندم و صد ساله را هم دور شد

زمانه با سرعت در حال حرکت است ، لذا برای یک طلبه ضروری است تا اوقات خویش را تنظیم نماید ، ولی جای تأسف است که بیشتر طلاب اوقات خود را ضایع می کنند . عموماً در مدارس شش ساعت برای درس در نظر گرفته می شود ، یک ساعت بعد از مغرب و یک ساعت نیز بعد از عشاء برای مطالعه و تکرار دروس تخصیص داده می شود ، شش ساعت هم در خواب و دو ساعت بعد از نماز عصر برای سیر و تفریح می گذرد ، اینها هیجده ساعت می شوند ، و شش ساعت دیگر در شبانه

روز در لغویات ، و سخنان بیهوده و فضول می گذرد ، طالب علم باید این شش ساعت را نیز غنیمت شمرده و آنرا در مطالعه و کتابخوانی صرف نماید .

در « تذکرة الرشید » آمده است که حضرت مولانا رشیداحمد گنگوهی فقط چهار سال در دهلی تحصیل نمود . اما مولانا در این چهار سال چنان در علوم مختلف تبحر و مهارت پیدا نمود که مخالفان او نیز چاره ای جز اعتراف نداشتند . گرچه استعداد مولانا فوق العاده بود . اما او چنان بر اوقات خود حریص بود که بجز خوردن غذا ، و ادای نمازها و استراحت اندکی به حد ضرورت تمامی اوقات خود را در درس و مطالعه و تحقیق مسایل پیچیده و مغلق می گذرانید .

حضرت مولانا عبدالحق دهلوی دوران تحصیل خود را به این شرح بیان می کند : پس از خواندن کتابهای مختلف در علومی همچون صرف ، نحو ، ادب ، منطق ، لغت ، کلام و غیره ، به حد ضرورت و ایجاد استعداد ، هفت یا هشت ساعت بطور مداوم در حلقه های درس شرکت می کردم ، و در طول این مدت شاید از بیست و چهار ساعت سه ساعت می توانستم استراحت کنم ، بقیه اوقات را در دروس مشغول بودم .

مولانا قاری محمد صدیق قدس سره می فرماید : در دوران تحصیل در طول بیست و چهار ساعت صرفاً دو ساعت می خوابیدم ، سرم از بی خوابی درد می گرفت که تاکنون ادامه دارد ، اما من آنرا جدی نمی گرفتم و با همین روش عادت کرده بودم .

علامه ابن حجر عسقلانی چنان بر اوقات خود حریص بود که یک لحظه را هم دوست نداشت به هدر برود ، حتی زمانی که قلم نی را قطع می کرد در این وقت نیز زبانش با ذکر الله مشغول بود .[1] نتیجه همین قدردانی از وقت بود که آثار و تصانیف او را اگر کسی بخواهد نقل کند ، شاید در طول عمر نتواند آنها را به پایان برساند ، تالیفات ایشان در سطح علمی و تحقیقی بسیار بالایی قرار دارند ، قول ایشان برای علمای

---

[1] . الجواهر و الدرر ، و جهان دیده ص ۱۵۵

بعدی بعنوان سند پذیرفته شده است بالاخص آنچه در مورد حدیث در « فتح الباری » و « تلخیص الجیر » نظر داده است ، تا جایی که سکوت ایشان در مورد جرح و تعدیل حدیث حجت قرار گرفته است .

حضرت شیخ الحدیث مولانا زکریا می فرمود : برای همه کارهای خود برنامه ریزی نمائید ، و هر کار را طبق برنامه و زمان آن انجام دهید ، برخی می گویند اگر شخصی پیش ما بیاید و ما به کار خود مشغول شده و رعایت او را نکنیم این خلاف ادب و اخلاق است . من می گویم کار شما مهمتر از آن است ، آیا اگر به قضای حاجت نیاز پیدا کنید باز هم نشستن و صحبت کردن با او را ترجیح می دهید ، یا اینکه او را رها نموده به قضای حاجت می روید ؟ این یک نوع بهانه است چنانکه گفته اند :

دل ناخواسته عذر بسیار دارد .

نظارت استاد :

مولانا قاری محمدصدیق رحمه الله فرموده : استاد من بر من بسیار مهربان بود ، بسیار شفقت می فرمود ، همواره بر من نظارت داشت ، همیشه مواظب بود من کجا می روم ، و با چه کسی صحبت می کنم ، اگر کمی مشکوک می شد ، بلافاصله تحقیق می فرمود . روزی در موسم گرما نشسته بودم و چیزی می نوشتم که یکی از دوستانم آمد و بسیار اصرار ورزید تا با او برای تفریح رفتم ، وقتی برگشتم استاد فرمود : صدیق فلان وقت کجا می رفتی ؟ من هم پشیمان شدم ، با صراحت عرض کردم : استاد ! این دفعه اول است و هم آخرین بار ، من نمی رفتم ، اما فلانی اصرار نمود ، بار دیگر چنین اشتباهی نخواهم کرد ، فرمود : تو صدیق هستی بهمین خاطر راست گفتی ، من نیز بر

قول خود استقامت نمودم ، کارهایم چنان زیاد بود که هرگز فرصتی برای بیرون رفتن نمی یافتم.[1]

مولانا قاری محمدصدیق رحمه الله فرموده : حضرت مولانا قاری عبدالحلیم رحمه الله و قاری عبدالرحمن پانی پتی درس زیاد داشتند ، من از ایشان درخواست نمودم تا قراءت سبعه را به من درس بدهد ، فرمود هیچ وقت فارغی وجود ندارد ، اما به خاطر تو وقتی پیدا می کنم ، وقتی بقیه طلاب اطلاع یافتند ، آنها اراده نمودند تا در این درس نیز شرکت کنند تا اینکه گروه بزرگی جمع شد ، مولانا پس از نماز ظهر هدایه را تدریس می فرمود ، خواست تا جمع شدن طلاب برای هدایه این درس ویژه را بخواند ، اما طلاب نماز ظهر را در مساجد دیگری می خواندند بعد می آمدند ، مولانا فرمود : هر کس می خواهد در این درس شرکت کند باید نماز ظهر را در همین مسجد اداء کند ، زیرا می خواهیم پس از نماز بلافاصله درس را شروع کنیم . چنانچه تا مدتی تدریس نمود ، سپس فرمود : وقت کم است درس بنحواحسن به جلو نمی رود ، بهتر است بعد از عشاء نیز درس ادامه پیدا کند ، چنانکه پس از نماز عشاء نیز درس شروع شد ، پس از مدتی فرمود : این وقت نیز کفایت نمی کند ، زیرا نمی توان تمامی قرآن کریم را در طول سال اجراء نمائیم ، لذا شما باید در منزل من استراحت کنید و پس از نماز تهجد درس را شروع کنیم ، چنانچه طلاب و استاد محترم در مهمان خانۀ ایشان می خوابیدیم ، پس از نماز تهجد تا نماز فجر این درس ادامه داشت . همۀ این مشقت ها را به خاطر شفقت و خیرخواهی که برای طلاب داشت تحمل می نمود . جالب اینجا است که حضرت مولانا از مدرسه حقوقی دریافت نمی کرد . امروز چنین اساتیدی بسیار کم یافت می شوند ، خداوند قبر ایشان را پرنور نماید . آمین

---

[1]. حیات صدیق

شوق علمی عبدالرحمن بن قاسم :

ایشان می فرماید : در تاریکی آخر شب خدمت امام مالك رحمه اله حضور یافته و دو یا سه مسأله از ایشان می آموختم ، در این وقت سینه ایشان انشراح خاصی داشتند ، یکبار سرم را بر تخت خواب امام رحمه الله گذاشتم ، چشمم خواب رفت ، حضرت امام جهت ادای نماز صبح به مسجد تشریف بردند ، اندکی بعد کنیز حضرت امام آمد ، مرا بیدار کرد ، گفت استاد تو نخوابیده است ، او برای نماز رفته ، چهل و نه سال گذشته است که حضرت امام نماز صبح را با وضوء عشاء می خواند . عبدالرحمن می گوید من هفده سال تمام نزد امام بودم ، کنیز گمان کرد من غلام امام هستم .

شوق علمی اسد بن فرات :

اسد بن فرات از مدینه به عراق آمد ، و حدیث و فقه را از شاگردان امام ابوحنیفه فرا گرفت ، بیش از همه نزد امام محمد رفت و آمد می کرد ، وقتی برای نخستین بار خدمت ایشان رسید ، گفت : من از شهر دیگری خدمت شما جهت فراگیری حدیث آمده ام ، اما طلاب زیاد نزد شما جمع شده اند ، شاید به من فرصتی دست ندهد ، حضرت امام وقتی شوق علمی او را دید فرمود : تو همراه دیگر طلاب روز در درس شرکت نموده و شب ها بطور خصوصی بیایید ، شب ها نزد من بخواب تا همینجا به تو حدیث بیاموزم .

پرهیز از صحبت های بیهوده :

قاری محمدصدیق رحمه الله می فرماید : وقتی در پاکستان تحصیل می کردم ، من با یك رفیق دیگری در یك اطاق بودیم ، رفیقم فرد بسیار متدین و پرهیزگاری بود ، با اینکه هر دو در یك اطاق بودیم هرگز با هم صحبت نمی کردیم ، هر دو ما به دروس خود چنان مصروف بودیم که فرصت صحبت کردن را نداشتیم . بسیار کم فرصتی برای

حرف زدن پیدا می شد . روزی رفیقم گفت : صدیق ! اگر سوگند یاد کنیم که امروز در طول روز حرف بیهوده ای نگفته ایم حانث نمی شویم .

نعمت تندرستی :

طالب علم باید فراغت و تندرستی را غنیمت دانسته و از آن به نحواحسن بهره بگیرد ، اگر قدراین نعمت عظمی را درک نکند و عمر گرانمایه را در بازی ، بیهوده گویی و کارهای ناشایسته صرف نماید ، به زودی این فرصت از دست می رود ، و بجز حسرت و پشیمانی چیزی به دست نمی آورد .

رسول خداﷺ فرمود : بسیاری از مردم دو نعمت بزرگ را قدر ندانسته و نسبت به آنها در زیان افتاده اند ، یکی صحت و تندرستی و دومی فراغت .

فرصت از دست رفته هرگز بر نمی گردد ، لذا طالب علم باید این دو نعمت را غنیمت شمرده و آنها را در تحصیل علم صرف نماید تاخیر دنیا و آخرت را کسب کند ، زیرا :

قدر جوانی را سالخورده می داند .
قدر عافیت را مصیبت زده می داند .
قدر صحت را بیمار می داند .
قدر زندگی را شخص مرده می داند .
عاقل کسی است که از عمر خویش بهره بگیرد .

رسول خداﷺ فرمود : جوانی را قبل از پیری غنیمت بدانید ، تندرستی را قبل از بیماری ، فراغت را قبل از مشغول بودن ، ثروتمندی را قبل از فقر و زندگی را پیش از فرا رسیدن مرگ غنیمت بدانید .

قدر زندگی را بدانید ، شما نمی دانید در ساعت آینده در چه حالتی قرار خواهید داشت ، از حسرت و ندامت مردگان درس بگیرید ، آنها در قبر آرزو می کنند که

فرصت خواندن دو رکعت نماز و حتی خواندن کلمه طیبه به آنها داده شود ، اما به این آرزو نمی رسند ، چند صباحی که زندگی می کنید می توانید هر کاری انجام دهید ، مبادا بر شما نیز چنین روزی فرا رسد که جز حسرت و پشیمانی چیزی عاید شما نگردد .

نمونه ای از قدرشناسی اوقات :

مولانا مفتی محمدتقی مدظله می فرماید : والد ماجد (مفتی محمدشفیع) در رابطه با وقت بسیار حساس بود ، در هر لحظه به کاری مشغول بود ، یک لحظه هم وقت خویش را به هدر نمی داد ، اگر لحظه ای از وقتش به هدر می رفت بسیار ناراحت می شد ، گرچه مطابق سنت به ضروریات خانه رسیدگی می کرد ، گاهی با فرزندان خود به گفتگوی تفریحی می پرداخت اما حساب شده ، بعد از مدتی به کار خود مشغول می شد ، پس از ادای حقوق زن و فرزند فوراً دست به کار می شد ، نویسندگی را در سفر و حضر ادامه می داد ، در قطار چنان با اطمینان مشغول به نوشتن می شد که گویا بر زمین نشسته است ، در نوشتن نیز فرقی نمی آمد ، حتی بنده او را در اتومبیل و در رکشه نیز در حال نوشتن می دیدم ، در صورتی که نوشتن در اتومبیلی که در حرکت است بسیار دشوار می باشد .

نصیحت مفتی محمد شفیع رحمه الله

مولانا محمدتقی عثمانی خاطره ای از پدر بزرگوار خود بیان می کند : روزی ایشان فرمودند : من هیچ لحظه ای از وقت خود را نمی گذارم ضایع شود ، حتی زمانی که در دستشوئی نشسته باشم حداقل آفتابه را تمیز می کنم . به خاطر دارم که والد محترم ساعتی را که از مکه مکرمه آورده بود به من هدیه نمود ، سپس فرمود : ساعت با این نیت به دست کنید تا بر اوقات پایبند باشید و قدر وقت را بشناسید ، من نیز به همان منظور ساعت را به دست بستم تا لحظهٔ لحظهٔ اوقات خود را طبق برنامه صرف نمایم .

شیخ الحدیث مولانا زکریا رحمه الله فرمود : وقت بسیار ارزش دارد ، باید قدر هر لحظهٔ زندگی را بدانیم ، در حدیث آمده است : « فلیتزود العبد من نفسه لنفسه ، و من حیاته لموته ، و من شبا به لکبره ، و من دنیاه لآخرته » انسان باید از ذات خود برای خود مایه بگذارد ، همچنین از زندگی خود برای موتش ، از جوانی برای پیری اش ، و از دنیا برای آخرتش .[۱]

دانش آموز کودن نباید احساس کمتری کند :

طالب علم در راه تحصیل علم باید تلاش و کوشش زیادی به خرج دهد ، طلبهٔ کند ذهن هم نباید مأیوس شود ، خداوند در ازای زحمت و تلاش او را از علم محروم نمی کند ، من طلب شیئا وجدّ وجد (هر کس چیزی را طلب نموده و برای تحصیل آن تلاش کند آنرا خواهد یافت) .

من قرع باباً ولجّ ولج (کسی که دری را بزند و اصرار ورزد آخر داخل خواهد شد)

۱) امام ابوحنیفه خطاب به ابویوسف فرمود : تو کندذهن بودی اما جدیت و کوشش مداوم تو را از دیگران پیشقدم کرد .

اکنون همان ابویوسف در آسمان علم و فقه می درخشد و آثار زیادی از وی به جا مانده است .

۲) در کتاب « بستان المحدثین » آمده که امام مزنی دایی امام طحاوی بود ، روزی از روی طعن به او گفت : قسم به خدا شما به جایی نمی رسید . امام طحاوی در حلقه درس ابوجعفر بن ابی عمران حنفی شرکت نمود ، و با کوشش و تلاش خسته ناپذیر خود در علم فقه مهارت خاصی به دست آورد ، و لقب امامت را به خود اختصاص داد ، ایشان در فن حدیث ، تفسیر ، عقاید و غیره کتاب نوشته است .

---

[۱] . صحبتی با اولیاء ص ۹۷

۳) علامه تفتازانی در ابتدای تحصیل بسیار کند ذهن بود ، چنانکه در حلقه درس از عضدالدین غبی ترازوی کسی نبود ، اما نهایت جد و جهد را بکار برده و در مطالعه و کتابخوانی بسیار حریص بود ، شبی در خواب دید شخصی به او می گوید : برویم برای سیر و تفریح ، او در جواب می گوید من با همه کوشش و جفاکشی دروس را نمی فهمم ، چگونه برای تفریح بروم ؟! آن مرد می رود ، پس از مدتی می آید و همان پیشنهاد قبلی را تکرار می کند ، و او در جواب انکار می کند ، بار سوم می آید و می گوید : پیامبر اکرمﷺ تو را می طلبد . این را شنیده فورا بلند می شود و پابرهنه می رود ، از شهر بیرون می رود ، می بیند رسول خداﷺ با بسیاری از اصحاب کرام زیر سایهٔ درختی تشریف دارند ، آنحضرتﷺ خطاب به او می فرماید : ما چند بار تو را طلب کردیم نیامدی ، او می گوید : یا رسول الله من ندانستم شما مرا یاد می فرمایید ، سپس از غباوت و کندذهنی خود یاد می کند ، رسول خداﷺ می فرماید : افتح فمك (دهانت را باز کن) دهان را باز می کند ، آنحضرت لعاب مبارك خویش را در دهان او می اندازد و دعاء می فرماید ، خداوند به او ذهانت می دهد ، وقتی می رود و پیش استاد خود عضدالدین می نشیند ، در اثنای درس چندین اشکال مطرح می کند ، بقیه شاگردان گمان می کنند این اشکالها بی معنی اند ، اما استاد می فهمد ، سپس به او می گوید : یا سعد ! انک الیوم غیرك فیما مضی . (امروز شما غیر از سعد دیروزی هستید) این همان طلبه کند ذهن بود که خداوند متعال در اثر زحمات او دروازه علم را برایش گشود ، چنانکه در سن شانزده سالگی بر کتاب « تصریف زنجانی » شرحی به رشته تحریر در می آورد ، سپس کتابهای بسیار مهم و باارزشی تالیف نمود ، مانند « مطول » شرح تلخیص ، « مختصرالمعانی » ، « تلویح » شرح توضیح ، « شرح عقاید » « تهذیب المنطق » و غیره .

در کتاب « الشقائق النعمانية » آمده است ، زمانی که علامه تفتازانی به روم رفتند و حلقه درسش بسیار شهرت یافت ، تألیفات وی چنان ارزش پیدا کردند که با پول زیاد نیز به دست نمی آمدند .

ایشان چهار روز در هفته تدریس می فرمود و سه روز دیگر شاگردان ، این درس ها را می نوشتند .

اگر طلاب امروزی که از کند ذهنی شکایت دارند ، همت را از دست ندهند ، و به کوشش و تلاش ادامه دهند ، احترام اساتید را داشته باشند ، و همواره دعا نمایند ، خداوند از رحمت خویش آنها را نیز همچون علامه تفتازانی و امام ابویوسف علم و دانش عنایت می فرماید .

و ما ذلک علی الله بعزیز

کنون وقت تخم است اگر پروری اگر امید داری که خرمن بری
چو از چابکان در دویدن گرو نبردی هم افتان و خیزان برو
گرآن بادپایان برفتند تیز تو بی دست و پای از نشستن بخیز

در راه تحصیل علم نیرو و توان بشری را به کار برده ، بعد از آن موفقیت را از الله بجویید . به درگاه الهی نیایش کنید : خدایا آنچه من در توان داشتم دریغ نکردم ، تو مدد فرما ، آنگاه مدد غیبی از راه می رسد . حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن رحمه الله فرمودند : اگر خداوند از من بخواهد به آسمان بالا روم ، اگر ظاهراً رفتن به آسمان محال است اما من عرض می کنم خدایا من حاضرم ، بعد بر سربلندترین کوه دنیا بالا می روم گرچه این بالا رفتن ماه ها طول کشد ، اگر بر آن کوه درختی باشد ، بر آن درخت نیز بالا می روم ، سپس عرض خواهم کرد : خدایا آنچه در توان من بود انجام دادم ، تو مرا به آسمان برسان ، نه اینکه در خانه نشسته بگویم : خدایا چگونه من می توانم به آسمان بروم ، لذا طلبه باید آنچه توانایی دارد انجام دهد ، بعد برای خداوند واگذارد .

در تاریخ آمده است ، شیخ فریدالدین عطار رحمه الله را پادشاه وقت بسبب فتوایی که برخلاف میل پادشاه بود به زندان انداخت . شیخ فریدالدین روزهای جمعه غسل نموده لباس می پوشید و برای نماز جمعه آمادگی می فرمود بعد از اذان جمعه به سوی درب زندان حرکت می کرد ، وقتی می دید درب زندان بسته است ، بازگشته و نماز ظهر را اداء می فرمود ، مردم به او می گفتند : شما که در زندان بسر می برید نماز جمعه بر شما فرض نیست و شما نیز توانایی آن را ندارید ، می فرمود آنچه در اختیار من است انجام می دهم و تا درب زندان می روم ، بقیه را به خدا واگذار می کنم .[۱]

مولانا گنگوهی حکایت می کند که مولانا مملوک علی نانوتوی قدس سره زمانی که به منظور تحصیل علم به دهلی رفت ، پیش هر استادی می رفت ، آن استاد یک درس به او می داد اما بعلت تنهایی و نبود شاگرد دیگری آن استاد از تدریس امتناع می ورزید ، مولانا بسیار پریشان شد ، سپس به محضر شاه عبدالعزیز حاضر شد و ماجرا را برایش بیان نمود ، حضرت شاه عبدالعزیز فرمود : ناراحت نباش ، فردا بیایید ، وقتی به خدمت او رفت ، حضرت شاه یک درس از کتاب « هدایة النحو » به او تدریس نمود ، سپس فرمود : اکنون پیش هر استادی بروید انکار نمی کند ، خداوند به او چنان علم و دانش وسیعی عنایت فرمود که علماء بزرگ همچون مولانا رشیداحمد گنگوهی ، مولانا محمدقاسم نانوتوی و غیره پیش او زانوی تلمذ زدند .[۲]

طالب علم باید در هر حال کوشش و تلاش نماید ، هر طلبه ای که قصد تحصیل علم را داشته باشد و در این راه تلاش نماید ، و علم را نیز حاصل نماید ، خداوند به او دو برابر پاداش می دهد ، اگر کوشش و تلاش نموده ، لکن به مقام بالایی از علم نرسد او نیز می تواند یک برابر اجر و پاداش به دست بیاورد ، البته به شرطی که اخلاص داشته باشد .

---

۱. خطبات حکیم الاسلام ج ۱ ص ۲۳۷

۲. ارواح ثلاثه ص ۱۸۹

رسول خداﷺ فرمود : کسی که قرآن را می خواند و زبانش بند می شود ، نمی تواند روان تلاوت کند و در این راه مشقت برداشت می کند خداوند به او دو برابر اجر عنایت می فرماید ، یک اجر در ازای تلاوت ، و اجر دیگر در ازای مشقت و تکلیفی که برداشت می کند .

ملاعلی قاری حدیثی از سنن بیهقی روایت می کند : کسی که قرآن کریم را می خواند اما نمی تواند آنرا حفظ کند ، خداوند دو برابر به او اجر می دهد .

کسی که آرزو دارد قرآن را حفظ کند ، تلاش هم می کند ، اما توانایی حفظ آنرا ندارد خداوند روز قیامت او را با حافظان قرآن حشر می فرماید .

فقیه ابولیث سمرقندی گفته است : کسی که در محضر عالمی به منظور تحصیل علم می نشیند ، ولی بعلت کند ذهنی توانایی درک مسایل علمی را ندارد مستحق هفت کرامت می باشد : ۱) فضیلت و کرامت طالب علم به او می رسد . ۲) تا زمانی که در محضر عالم نشسته است از هر نوع گناه مصون می ماند . ۳) وقتی از خانه بیرون می شود تا زمانی که به منزل باز می گردد مشمول رحمت های الهی خواهد بود . ٤) مجلس تعلیم و تعلم که رحمت و سکینه آنرا احاطه نموده است او نیز از آن بهره مند می شود . ٥) تا زمانی که به سخنان آن عالم گوش می دهد عابد شمرده می شود . ٦) زمانی که به علت نفهمیدن علم ناراحت شده و رنج می برد بهمان اندازه به خدا نزدیکتر می شود ، زیرا خداوند فرموده است : من نزد شکسته دلانم . ۷) عزت علماء در قلبش جای گرفته و صحبت آنها را به دست می آورد .

اقبال می گوید :

تشنگان گر آب جویند از جهان　　　آب هم جوید به عالم تشنگان

مطالعه :

یکی از شرایط موفقیت طالب علم کثرت مطالعه است ، همانگونه که زراعت بدون آب رشد نمی کند ، استعداد طلبه نیز بدون مطالعه ترقی نخواهد کرد ، جواهر و مروارید را کسی به دست می آورد که در عمق دریا غوطه زده و در زیر ژرفای اقیانوس جستجو کند ، همچنین گوهر علم و حکمت ر اکسی به دست می آورد که در دریای بیکران علم مطالعه وسیعی داشته باشد .

مطالعه موجب افزایش توان فکری و موجب پختگی استعداد و صلاحیت است ، پرده های جهل بسبب آن برداشته شده و دروازه علم و حکمت باز می شود ، چشم های دانش فوران نموده و مجهولات بیشماری به معلومات تبدیل می شود . کسی که مطالعه می کند درس خواندن و درس دادن برایش آسان می شود ، مسایل دقیق و عمیق را به آسانی می فهمد ، و می تواند تا دیر مستحضر داشته باشد ، راه تحقیق باز می شود ، مطالعه موجب پیدایش ذوق و علاقه بیشتر برای تحصیل علم می باشد ، آنگاه از مطالعه مسرور شده و به وجد می آید ، قوت عقلیه بیشتر می شود ، مسایل پیچیده ولاینحل حل می شوند ، ذهن رونق می یابد ، انسان به وسیلهٔ مطالعه به مراتب والای علمی می رسد و در آسمان علم و ادب مثل ماه تابان و خورشید درخشان می درخشد ، در علوم اجتماعی رسوخ پیدا می کند .

اما کسی که علاقه ای به مطالعه ندارد و از آن طفره می رود ، استعداد علمی و صلاحیت فکری او ناقص می ماند ، مسایل بسیار ساده و پیش پا افتاده برایش بسیار مشکل می نماید ، از نکات علمی و فرصت و سرور مطالعه محروم می ماند ، حسن کنجکاوی در او پیدا نمی شود ، فکر و ذهنش بکر و جامد می ماند ، معلوماتش بسیار محدود می باشد ، صلاحیت و استعداد درونی او شکوفا نمی شود ، علم و حکمت از زبانش در نمی آید ، از علم ، فهم ، تفکر و خلاقیت بی بهره می باشد ، هیچ مزیتی از عوام الناس نخواهد داشت ، و از ترقی به مراتب عالیه علم محر وم خواهد شد .

تمرکز فکری :

دانش آموز موفق کسی است که در خواندن و مطالعۀ کتاب ذهنش یکسو و فارغ از تفکرات پراکنده باشد ، در هنگام مطالعه باید تمرکز فکری داشته باشد . کسی که ذهنش در مسایل مختلف و حوادث گوناگون پراکنده باشد نمی تواند در مدارج علمی ارتقاء یابد . بهرحال سکون ، آرامش قلبی و تمرکز ذهنی برای تألیف و تصنیف ، درس و تدریس ، و مطالعه و کتابخوانی بسیار حیاتی است . علامه اقبال لاهوری در چند شعر به زبان اردو مطلب را چنین بیان می کند که ترجمه آن به شرح زیر است :

هوس جلوت و تجمعات مختلف این دور و زمان را رسوا نموده است گرچه نگاه روشن است اما آینه دل مکدر است .

وقتی ذوق و علاقه فکر به اوج خود می رسد افکار پراکنده آنرا از بین می برد قطره بارانی که آغوش صدف نصیب آن نشود هرگز گوهر و مروارید نخواهد شد ، خودی صرفاً در خلوت گزینی شکوفا می شود ، اما امروزه نه در دیر و نه در حرم خلوتی دیده می شود .

سخنان مولانا تهانوی رحمه الله در مورد مطالعه و کتابخوانی :

۱ـ حضرت مولانا اشرفعلی تهانوی در رابطه با کتابخوانی فرمودند : به برکت مطالعه ، فهم و استعداد به وجود می آید ، چنانچه وقتی می خواهند پارچه ای را رنگ کنند نخست آنرا می شویند ، و لکه های آنرا می زدایند ، بعد رنگ می کنند ، اگر بدون شستن و لکه زدایی رنگ شود ، لکه ها همچنان باقی مانده و ارزش پارچه را از بین می برد ، علاوه بر آن رنگ هم به خوبی بر پارچه نمی چسبد . بدون مطالعه نیز مضمون مسأله در ذهن جایگزین نمی شود و موجب اذیت و ناراحتی استاد می شود .[۱]

---

[۱]. دعوات عبدیت ج ۱۴ ص ۷۲ ـ حقوق استاد و شاگرد ص ۷۵

۲ـ قاعدتاً قبل از شروع مقصد به مقدمات پرداخته می شود ، چنانچه برای تحصیل علوم مقدماتی همچون صرف و نحو چنان کوشش و تلاش می شود که نصف آن هم برای علوم عالیه که مقصد اصلی اند انجام نمی گیرد .

همچنین برای مطالعه چنان اهمیت داده می شود که برای خود درس شاید آنقدر اهمیت داده نشود ، زیرا مطالعه کلید استعداد و صلاحیت است ، اگر طلبه بسبب مطالعهٔ مستمر استعداد پیدا نمود ، آنگاه می تواند بدون استاد کتاب را فهمیده و مسایل آنرا حل نماید .[1]

۳ـ اینکه بعضی از طلاب می گویند : ما حوصلهٔ مطالعه را نداریم ، یک حیله محض است ، این سخن دلیل آنست که طلبه لاابالی و بی پروا است .

اگر برای کسی از سوی دادگاه احضاریه بیاید ، سپس به او گفته شود : در قانون اساسی راه حلی برایت وجود دارد ، او فوراً کتاب قانون را برداشته و آنرا از اول تا آخر می خواند ، اگر چه حوصله خواندن آنرا نداشته باشد ، شاید فهمیدن بندهای آن برایش مشکل باشد اما او می خواند تا راه حلی برای خود جستجو کند ، این شخص هرگز بجای کتاب قانون یک کتاب دلچسب و خواندنی مانند « هزار و یکشب » را نمی‌خواند ، واقعیت این است که ما در مورد دین بی تفاوت هستیم ، با عذرهای بسیار معمولی دین را ترک می کنیم .[2]

٤ـ هرکار ضروری را باید انجام دهیم خواه دل بخواهد یا نخواهد ، بسیار بدست که ما منتظریم که دل ما کی می خواهد ، آیا دل را می پرستید ؟ بندهٔ خدا هستید یا بندهٔ دل .[3]

---

[1]. التبلیغ ج ۲۲ ص ۷۰ ـ حقوق استاد و شاگرد ص ۷۵

[2]. حسن العزیز ج ۴ ص ۲۳۰ ـ حقوق استاد و شاگرد ص ۷۶

[3]. انفاس عیسی ج ۲ ص ۶۲۵

۵ـ در هنگام درس و مطالعه اگر خواب غالب شد ، نباید به محض خواب گرفتن بخوابد و در تمام شب خرخر کند ، گویا خر بودن خود را اعتراف می کند ، بهتر است در این حالت یک فلفل سیاه در دهان بگذارد ، زیرا فلفل سیاه مقوی اعصاب است ، و خواب را نیز از بین می برد . عوارضی هم ندارد ، کسی که به حد ضرورت می خوابد ، باز هم خواب بر او غلبه می یابد ، این دلیل کسالت و تنبلی است .[1]

۶ـ خوردن زیاد موجب خواب آلودگی می شود ، کم بخورید تا کمتر بخوابید .[2]

۷ـ فقط یک بار نگاه کردن به کتاب کافی نیست ، یک مطلب را باید بارها مطالعه کنید ، تجربه شخصی من است که با یکبار مطالعه ، مطلب در ذهن جایگزین نمی شود ، زود از یاد می رود . کسی که در طول شبانه روز فقط یکمرتبه کتاب را مطالعه می کند ، هیچ سودی عاید او نمی شود ، باید مانند خوردن و آشامیدن در طول شبانه روز بارها خوانده شود .[3]

روزانه حداقل دو یا چهار ورق لزوماً مطالعه کنید ، اگر مطلبی را نفهمیدید از طرف خود قضاوت نکنید ، بلکه آنرا با مداد علامت گذاری نمائید ، سپس هر گاه با عالمی برخورد نمودید از او سوال کنید ، و شک را برطرف کنید ، یا اینکه عبارت را تحریر نموده برای عالم محقق به عنوان نامه ارسال نمائید و مطلب را از او جویا شوید .

مولانا شاه اسعدالله رحمه الله در تأکید بر مطالعه اشعاری ایراد نموده است که بر گردان آنرا تقدیم خوانندگان می کنم .

مطالعه انسان را می سازد ، مطالعه سُرمهٔ بر چشم است ، مطالعه از هر هنر دنیوی بهتر است ، مطالعه انسان را به کمال می رساند ، مطالعه جهل و نادانی را از بین می برد ، مطالعه موجب پخته تر شدن روش تدریس می باشد ، تجربه شاهد است ، کسانی که

---

[1]. التبلیغ ج ۱۵ ص ۲۰۲

[2]. التبلیغ ج ۲۲ ص ۶۳

[3]. التبلیغ ج ۲۲ ص ۶۳

مطالعه می کنند بهتر مسایل را درک می کنند ، چرا ما با ذوق و علاقه مطالعه نکنیم ، احمقان و نادانان که مطالعه نمی کنند ، کسی که مطالعه اش کامل نباشد در طول زندگی ناقص خواهد ماند ، کسانی که با حضور قلب مطالعه می کنند دروازه علم برایشان گشوده می شود مطالعه برای تشنگان رشد و شیفتگان هدایت اسرار علوم عقلیه و نقلیه را فاش می نماید ، ای اسعد عمر خود را در مطالعه سپری کن ، زیرا مطالعه برای علم و فضل به منزله مشعل راه است .

روش مطالعه :

مولانا مسیح الله خان شروانی گفته است : واژهٔ مطالعه از طلوع گرفته شده ، بمعنی بیرون شدن ، یکی از خواص باب مفاعله ، تعدیه یعنی متعدی کردن است ، پس معنی مطالعه در این صورت می شود بیرون آوردن ، و خاصه دیگر این باب مبالغه است ، در این صورت بمعنی بسیار بیرون آوردن می باشد ، پس موضوعاتی که فهمیدن آن بعلل مختلفی دشوار باشد ، باید به منظور فهمیدن آنها بارها تفکر و تدبّر و محنت و کنکاش صورت گیرد . نخست کلمه را از نظر صرفی و لغوی تحقیق نماید ، سپس از نظر نحوی ترکیب و معنی آن در آورده شود ، باید فکر کرد که این کلمه در ترکیب چه واقع شده و اعرابش چیست ، تنوین دارد یا خیر ، از حرکات ثلاثه با چه حرکتی خوانده می شود . سپس ترجمه آنرا با در نظر گرفتن ماقبل و مابعد تشخیص دهد . طی کردن این مراحل را مطالعه می نامند .

خواندن عبارت بدون تفکر و بدون فهمیدن معنی و مطلب آن مطالعه گفته نمی شود همچنین برای مطالعه و تدبر و حل کردن مسایل مهم و پیچیده یکسوئی ، حضور قلب نیز ضروری است .

شاید در ابتدا طالب علم احساس خستگی نماید ، در مدت زیادی نتواند مسایل زیادی را حل کند ، شاید برای فهمیدن یک سطر وقت زیادی صرف نماید ، اما اگر

استقامت نمود هر روز نیروی فکری و تمرکز ذهنی اش گسترش یافته و آنگاه در مدت کوتاهی می تواند مسایل زیادی را بفهمد ، آنگاه در مطالعه و کتابخوانی احساس لذت می کند ، دروس را به آسانی می فهمد ، رمز موفقیت در بروز استعداد همین است . لذا باید از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نکند ، راحت طلبی و آسایش را فدای علم و دانش نماید ، و حتی الامکان هیچ درسی را بدون مطالعه نخواند .[۱]

مطالعه کتابهای غیر درسی :

طلاب محترم ضمن اینکه کتابهای درسی را مطالعه و تکرار می کنند و بیشترین سعی و تلاش خود را در این راستا مبذول می دارند ، باید کتابهایی را که خارج از نصاب درسی اند خوانده و با آنها آشنایی حاصل نمایند ، همانگونه که بزرگان و اسلاف ما کرده اند .

۱) حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی رحمه الله در سن هفت سالگی قرآن کریم را حفظ نمود ، و در سن شانزده سالگی در علوم تفسیر ، حدیث ، فقه و دیگر علوم متداول مهارت پیدا کرد ، کتابهای حدیث را در محضر حضرت شاه ولیّ الله دهلوی خواند ، در دوران طلبگی در کنار کتابهای درسی سیصد و پنجاه کتاب غیردرسی مطالعه نمود .

۲) حضرت مولانا تهانوی فرمود : در کتاب « عوارف المعارف » آمده است : انسان باید کتابهای دینی را مطالعه نماید ، اما اگر همین کتابهای دینی را به این خاطر بیشتر مطالعه می کند که اینها سبب راحتی و آرامش قلبی می باشند و در مقابل بسبب کثرت ذکر الله و یا کتابهای درسی ترس و وحشت در قلب ایجاد می شود ، در اینصورت خواندن کتابهای دینی نیز از دنیا محسوب می شود ، اما اگر به این خاطر باشد که قرب

---

[۱]. رسالة استرائك

خداوندی ازان حاصل می شود ، و ثواب می رسد ، این یقیناً مطلوب و پسندیده است ، تحقیق بسیار جالبی است ، بنده وقتی آنرا دیدم یک حالت عجیبی به من دست داد.[۱]

در انتخاب کتاب باید دقت نمود ، نه اینکه هر کتابی را که به دست ما رسید آنرا مطالعه کنیم ، باید پیش از خواندن کتاب نویسندهٔ آنرا شناسایی نموده و موضوع کتاب را بررسی کنیم . امروزه طلاب در این مورد سهل انگاری می کنند ، هر کتابی که به نام دین تحریر شده است آنرا می خوانند ، فرق نمی کند حق باشد یا باطل ، نویسندهٔ آن مسلمان حقیقی باشد یا خیر حتی ممکن است مؤلف آن مسیحی یا هندو باشد ، یا اینکه مؤلف مسلمان است اما دارای عقاید انحرافی است ، غالباً بعلت عدم تجربه کافی و رسوخ در علوم دینی متوجه نمی شود که کدام موضوع صحیح و کدام غلط بود . مطالعه بدون تحقیق در موضوع و نویسنده کتاب زیانهای ذیل را به بار می آورد :

۱ـ مسأله غلط و نادرست را صحیح پنداشته به عقیده لطمه وارد می شود .

۲ـ برخی از نویسندگان حقایق تحریف نموده و خرافات را طوری جلوه داده و با تعبیراتی شیوا و دلنشین می نویسند که فرد نسبتاً آگاه نیز دچار تزلزل شده و چه بسا در دام شیطانی شان می افتد ، و عقیدهٔ باطل را صحیح می پندارد .

۳ـ اگر فرض کنیم مسایل مطرح شده در آن کتاب را نپذیرد ، باز هم دچار شک و تردید می شود ، زیرا امروزه به بهانهٔ آزادی بیان و قلم هر کس هر چه بخواهد می نویسد . برخی از نویسندگان عصر حاضر مسأله سود را زیر سوال برده و آنرا حلال نوشته اند ، و ادعا نموده اند که مسلمانان نیز باید همچون اقوام دیگر ترقی نمایند و این جایز قرار دادن ربا متحقق می شود ، و گفته اند : آنچه در قرآن مجید آمده است ربا به ضمه راء بمعنی ربودن است ، یعنی خداوند ربودن اموال مردم و غصب کردن آنرا حرام قرار داده نه سود را .

---

[۱]. حسن العزیز ج ۱ ص ۴۶۶

برخی دیگر کتابهایی در مورد انبیاء نوشته و به آنها توهین نموده اند ، کما اینکه بسیاری در حق اصحاب پیامبر مطالبی نوشته و هتک حرمت نموده اند ، معیار حق بودن آنها را زیر سوال برده اند ، برخی نوشته اند نماز یک ورزش است ، و تمرینی است برای بدنسازی و آمادگی برای جهاد . اینجا است که باید کتابهایی را که می خواهید مطالعه کنید مورد تفحص قرار داده ، و صرفاً کتابهای محققین متدین و امانت دار را مطالعه نمایید ، و نه نوشته های کسانی را که پایبند به هیچ اصول و ضوابطی نیستند .

مولانا محمدیعقوب نانوتوی مقولهٔ شاه ولی الله دهلوی رحمه الله را بیان می کرد که هر گاه خواستید کتابی را مطالعه نمایید ، نخست به نام آن توجه کنید ، اگر دیدید نام کتاب با موضوع آن ارتباطی ندارد ، آنرا کنار بگذارید ، سپس مقدمهٔ آنرا نگاه کنید ، اگر مقدمه با اصل موضوع مناسبتی نداشت باز هم از آن صرف نظر کنید ، و وقت خود را با مطالعهٔ آن ضایع نکنید ، البته وقتی دیدید هم نام و هم مقدمه با اصل موضوع مناسبت دارد آنگاه مطالعه نمایید . به همین سبب رسول خداﷺ عمر فاروق ﷺ را از خواندن تورات به شدت منع فرمود ، عمری که چنان راسخ در علم و عمل بود که رسول اللهﷺ در حق ایشان می فرمود : « ان الشیطان لیفر من ظل عمر » شیطان از سایه عمر نیز می ترسد ، با اینکه تورات کتاب آسمانی بود ، تحریف شده بود ، عمر فاروق آنرا در محضر رسول اللهﷺ می خواند تا مواضع تحریف را مشخص نماید ، اما چهره انور رسول خداﷺ متغیر شد ، ابوبکر صدیق که در مجلس حضور داشت به عمر اشاره کرد ، وقتی عمر نگاهی به چهره آنحضرت انداخت فوراً تورات را بسته و شروع به توبه و استغفار نمود ، آنحضرت فرمودند : من برای شما دینی روشن ، واضح و استوار آورده ام ، سوگند به خدا اگر امروز موسیعليه السلام زنده بود چاره ای نداشت جز پیروی از من ، یعنی وقتی شما دارای چنین دین و چنین کتابی هستید چه نیازی دارید کتاب تحریف شده ای را بخوانید ، وقتی عمر با آن همه عظمتی که داشت از خواندن کتابهای

آمیخته با حق و باطل ممنوع قرار گرفت ، ما نیز نمی توانیم کتابهایی را که برای ترویج الحاد و بی دینی نوشته شده اند بخوانیم .

استفاده از تجارب دیگران :

در انتخاب کتاب باید شخص محقق و تجربه کاری را الگو قرار داده و طبق مشوره او کتابی را برای مطالعه انتخاب نمایید و در بقیه امور علمی از تجارب او استفاده نمایید، شما می بینید مردم در امور دنیوی از افراد مجرب و کارشناس مشوره می گیرند ، در انتخاب یک شخص مجرب ، متدین و کارشناس فواید زیادی است ، ارتباط و همفکری بین هر دو بیشتر می شود ، اعتماد متقابل موجب توجه دادن به امور یکدیگر می شود ، چنانکه اگر شخصی همواره در پرونده های قضایی خویش به یک وکیل مراجعه می کند ، آن وکیل توجه بیشتری به او مبذول می دارد . در قرآن و حدیث تأکیدات زیادی روی مشوره و فواید آن دیده می شود .

۱) قرآن کریم در جایی رسول خداﷺ را توصیه می کند تا با یاران خویش مشوره نماید ، جایی که می فرماید : « و شاورهم فی الامر »

۲) در سوره شوری می فرماید : « و امرهم شوری بینهم » یعنی مسلمانان همواره در امور خویش با همدیگر مشوره می کنند .

۳) علامه بیهقی در کتاب « شعب الایمان » به روایت عبدالله بن عمر از آنحضرتﷺ نقل می فرماید ، ایشان فرمودند : کسی که در انجام دادن یا انجام ندادن کاری از دیگران مشوره می گیرد بسوی خیر هدایت می شود .

٤) در حدیثی آمده است ، هرگاه حاکمان شما بهترین شما باشند ، و ثروتمندان شما سخاوتمند باشند ، و امور شما با مشوره همدیگر انجام شود ، آنگاه روی زمین برای شما از زیرزمین بهتر خواهد بود ، اما وقتی حکام شما بدترین شما ، و ثروتمندان شما بخیل

باشند ، و امور شما بدست زنان باشند بدانید که زیرزمین از پشت آن برای شما بهتر است (یعنی آنگاه زندگی معنایی ندارد)

٥) در حدیث دیگر آمده است : « المستشار مؤتمن ، اذا استشیر فلیشره بما هو صانع لنفسه » یعنی کسی که از او مشوره گرفته می شود او امین قرار داده می شود و باید همان چیزی را که برای خود می پسندد مشوره دهد ، و خلاف آن خیانت محسوب می شود.[1]

٦) خطیب بغدادی از ابوهریره ﷺ روایت کرده است ، آنحضرتﷺ فرمود : « استرشدوا العاقل و لاتعصوه فتندموا » یعنی از فرد عاقل و خردمند مشوره بگیرید ، و با او مخالفت نکنید که پشیمان می شوید .

از آیات و احادیث فوق به این نتیجه رسیدیم که مشوره در هر صورت مفید است ، لذا در انتخاب کتاب نباید خودسرانه عمل نمود ، در گذشته طلاب علوم دینی انتخاب درس و بقیه کتابها را به اساتید محول می نمودند ، بهمین خاطر موفق بودند ، اما وقتی از این امر مهم طفره رفته و به آن بی توجهی نشان دادند از علم محروم شدند .

٧) امام بخاری در ابتدای تحصیل خواست علم فقه را از امام محمد بن الحسن فرا گیرد چنانچه کتاب الصلاة را شروع فرمود ، امام محمد با کمال خیرخواهی به ایشان فرمودند : علم حدیث برای شما مناسبتر است ، امام بخاری نیز طبق مشورۀ ایشان عمل نمود ، دنیا شاهد است که ایشان توانستند لقب امیرالمؤمنین فی الحدیث را به خود اختصاص دهند .

از این واقعه می توانیم نتیجه گیری کنیم که انسان با هر علمی که مناسبت بیشتری دارد باید در تحصیل آن کوشش و تلاش بیشتری به خرج دهد تا بتواند به آسانی در آن علم مهارت کامل حاصل نماید ، البته این امر نیز باید با هماهنگی و مشورۀ استاد صورت

[1] . طبرانی بحواله تفسیر مظهری

گیرد . در قرآن کریم به رسول خداﷺ دستور داده شده تا از یاران جان نثار خویش مشوره بگیرد در حالیکه هیچ کسی از آنحضرتﷺ عاقل تر و آگاه به امور دینی و دنیوی نبوده است ، رسول اللهﷺ نیز از آنها مشوره می گرفت حتی در امور خانوادگی .

۸) حضرت علی ﷛ فرمود : هیچ کسی پس از مشوره گرفتن در کار خود ناموفق نبوده است .

مقوله مشهوری است که انسانها سه نوع هستند ، یکی انسان کامل ، یکی نصف انسان ، و یکی هم بطور کلی انسان نیست ، انسان کامل آنست که با اینکه خودش صاحب رای است از دیگران مشوره می گیرد ، نصف انسان آنست که خودش صاحب رای است اما مشوره نمی گیرد ، و سومی کسی است که نه خود صاحب رای است و نه از تجربه و مشوره دیگران استفاده می کند .

۹) جعفر صادق رحمه الله به سفیان ثوری توصیه نمود که در امور خویش از دیگران مشوره بگیر البته از کسانی که دلهایشان لبریز از خوف خدا است ، وقتی مشوره گرفتن از همه امور ضروری است ، علم که بالاترین مقصد است باید در هر امر آن مشوره صورت گیرد ، پرواضح است که هیچ کسی بهتر از استاد خیرخواه انسان نیست ، و نمی تواند او را مشوره بهترین ارائه نماید . البته باید نخست در انتخاب استاد و مدرسه دقت نمایید ، سپس وقتی استادی را انتخاب نمودید ، نباید بدون جلب رضایت او به مدرسه دیگر و اساتید دیگری مراجعه نمایید ، البته دیانت تقاضا می کند که استاد هم نباید از خیرخواهی نسبت به شاگردش دریغ نماید ، وقتی دید انتقال شاگرد به مدرسه و اساتید دیگر برایش مفیدتر است ، باید با کمال لطف و رعایت امانت داری به شاگرد اجازه داد .

رسول خداﷺ سپاهی را برای جهاد گسیل داشت ، نامه ای بدست امیر لشکر داد و به او توصیه نمود ، تا زمانی که به فلان مکان نرسیده اید نامه را باز نکنید ، امیر لشکر نیز به وصیت آنحضرتﷺ عمل نمود .[۱]

از این حدیث یک ادب ثابت می شود ، و آن اینکه اگر احیاناً استاد بنابر مصلحتی شاگرد را از خواندن کتابی در وقت خاصی منع کرد ، شاگرد باید طبق دستور استاد خویش از آن صرف نظر کند ، چنانکه اصحاب کرام به این توصیه پیامبرﷺ عمل نمودند .

مشورت کن با گروه صالحان   بر پیمبر « امر هم شوری » بدان

نمونه هایی از مطالعۀ دانشمندان اسلامی :

۱) محمد بن سماعه یکی از شاگردان امام محمد بن حسن بود ، او می فرمود : امام محمد هنگام مطالعه چنان در مطالب کتاب غرق بود که اگر کسی به او سلام می گفت ، ایشان بجای جواب سلام ، برایش دعاء می فرمود .

نوه ایشان می گوید : پس از وفات جد بزرگوار از مادرم سوال کردم : ایشان در خانه به چه کارهایی مشغول بودند ، گفت : ایشان در این اتاق می نشستند و تمام دور و اطرافش کتابها انبار بودند ، من هیچگاه در هنگام مطالعه ندیدم که حرفی بر زبان بیاورند ، چنان در تعلیم و تعلم مشغول بودند که لباسهایش چرک می گرفت اما او احساس نمی کرد ، و به تعویض لباسها توجهی نداشت ، یکبار مرغ خانگی را به این خاطر سربرید که در مطالعه خلل ایجاد می کند ، به اهل خانه توصیه کرده بود که هنگام مطالعه با من در مورد نیازهای منزل صحبت نکنید که خاطرم پریشان شده و تمرکز حواسم را از دست می دهم ، گفته اند ایشان در طول حیات خود شبها بسیار کم

---

[۱]. صحیح بخاری

استراحت می کرد ، بیشترین حصهٔ شب را با درس و مطالعه سپری می کرد . وقتی برخی از دوستان به او تذکر دادند ، فرمود: كيف انام ؟ و قد نامت عيون المسلمين توكّلا علينا ، يقولون : اذا وقع لنا امر رفعناه اليه ، فيشكفه لنا ، فاذا نمت ففيه تضييع للدين .

(مردم با اطمینان خاطر و با اعتماد بر ما می خوابند ، به این امید که اگر مسأله ای پیش بیاید آنرا با ما در میان می گذارند و ما مشکل آنها را حل می کنیم ، اگر من نیز بخوابم مسلماً دین ضایع می شود) .

۲) یکبار نصف شب بود ، در منزل مولانا اسعد الله نوزادی به دنیا آمد ، فرمود : بروید پیش شیخ الحدیث مولانا زکریا تا تشریف آورده برای مولود دعاء نموده و در گوشش اذان دهد ، خادم گفت : اکنون پاسی از شب گذشته است ، ساعت دو شب است ، مولانا خواب است ، چگونه او را از خواب بیدار کنیم ، مولانا فرمود : هرگز ! شما بروید او همکنون به مطالعه مشغول است ، وقتی خادم به منزل شیخ الحدیث رفت ، دید واقعاً ایشان به مطالعه مشغول هستند .

۳) مولانا عبدالحی لکهنوی روزی در اطاق مخصوص خود به مطالعه مشغول بود ، در حین مطالعه احساس تشنگی نموده و آب طلبید ، پدر بزرگوار ایشان نیز تشریف داشت ، در فکر فرو رفت که چرا فرزندم در حین مطالعه احساس تشنگی می کند ، شاید ذهنش کاملا بسوی مطالعه نیست ، سپس به خادم گفت : روغن بجای آب به او تقدیم نماید ، ایشان همچنان غرق در مطالعه بودند و لیوان روغن را از سر کشید و اصلاً احساس نکرد که اینها روغن بودند ، پدر بزرگوارش خوشحال شد ، فرمود اکنون امیدوارم این فرزندم درس بخواند ، چون خودش طبیب بود ، دارویی به او داد تا اثر روغن از بین برود .

٤) امام مسلم نیشابوری و کتاب صحیح ایشان بین عوام و خواص معروف است ، روزی در مجلس درس از ایشان در موردی حدیثی سوال شد ، ایشان وقتی به منزل تشریف آورد شروع کرد به جستجوی حدیث ، اهل خانه طبقی خرما در کنار او

گذاشتند ، ایشان همواره از آن خرما تناول می فرمود و در جستجوی حدیث مستغرق بود ، متوجه نبود چه قدر خرما خورده است ، تا اینکه به شدت بیمار شد و جان به حق تسلیم کرد ، پس از چندی محدث معروف ابوحاتم رازی او را در خواب دید و حالش را جویا شد ، فرمود : خداوند بهشت را برایم مباح کرده است ، اجازه دارم در هر جای آن بروم .

۵) مفتی سعید احمد ، مفتی اسبق مدرسه مظاهرالعلوم فرموده است : من تفسیر جلالین را بیش از بیست مرتبه تدریس نموده ام ، اما باز هم بدون مطالعه هرگز آنرا درس نمی دهم ، در هر بار مطالعه لطف دیگری احساس می کنم .

٦) محدث ابن شهاب زهری همواره در مطالعه مشغول بود و از دار و ندار دنیا هیچ خبری نداشت ، روزی همسرش پس از اینکه تا دیر در کنارش نشسته بود و منتظر بود تا با وی سخنی بگوید ، ناراحت شد ، گفت : « والله ان هذه الکتب اشدعلی من ثلث ضرائر » قسم به خدا اگر سه زن دیگر داشتی بر من دشوار نبود که این کتابها هستند .

۷) حضرت شیخ محدث دهلوی می نویسد : در دوران تحصیل شبها به مطالعه مشغول بودم ، وقتی نیمی از شب می گذشت پدر بزگوار به من تذکر می داد ، و تاکید می کرد تا استراحت کنم ، من برای اینکه پدرم ناراحت نشود بر رخت خواب دراز می کشیدم ، وقتی ایشان به خواب می رفت ، بلند می شدم و به مطالعه ادامه می دادم ، در واقع همین شوق و علاقه موجب شد تا به عنوان محدث دهلوی معروف شود .

۸) علامه مزنی شاگرد ارشد امام شافعی یکی از کتابهای استاد خود را به مدت پنجاه سال مطالعه می کرد و می گفت : هر مرتبه ای که مطالعه را آغاز می کنم فواید دیگری به ذهنم می رسد .

۹) مولانا گیلانی به نقل از مفتی رکن الدین روش مطالعهٔ مولانا انورخان را بیان نموده است ، ایشان می فرمود : ما می کوشیم مطالب کتاب را در مطالعه حل کنیم ، اگر احیانا بعضی از مطالب حل نشود آنرا در درس استاد مولانا فرنگی محلی حل

می کردیم ، وقتی می دیدیم که مطلب حل نشده در درس استاد حل شد چنان خوشحال و مسرور می شدیم که انگار گنجی یافته ایم ، بهمین خاطر روزانه چندین صفحه درس می گرفتیم .

۱۰) شیخ الادب مولانا اعزاز علی چنان شیفته کتاب و کتابخوانی بود که در حالت بیماری شدید در حالیکه بر تخت خوابیده بود ، کتابها را در کنار خود گذاشته و مطالعه می نمود ، وقتی از او سوال شد ، فرمود : کتابخوانی در واقع علاج بیماری من است ، این شوق و علاقه مفرط را در کتاب نفحة العرب در قالب اشعار بیان فرموده است .

۱۱) مولانا شاه وصی الله رحمه الله نیز علاقه بسیار زیادی به مطالعه کتاب داشت ، برخی از خدام ایشان می گویند ، گاه می شد که مولانا تا پاسی از شب مطالعه می کرد ، و در همان حالت به خواب می رفت ، اندکی بعد بیدار می شد و شروع به مطالعه می نمود ، مطالعه ایشان سرزده و گذرا نبود ، بلکه با دقت تمام و با توجه کامل مطالعه می کرد ، در دوران تحصیل بیشتر کتابهای درسی را حفظ نموده بود .

۱۲) مولانا محمد منظور نعمانی فرموده است : وقتی در (مئو) از شهرستان اعظم گر تحصیل می کردم ، چند نفر از همکلاسی های من برای درس و مطالعه بسیار تلاش می کردند ، بیشتر شبها ما تا ساعت دو شب به مطالعه و بحث می پرداختیم ، روزها نیز به همین حالت سپری می شد ، یکبار در موقع امتحان تمامی کتابها را حفظ کرده بودیم ، در نتیجه همین تلاشها در امتحان دوره حدیث در جواب برخی سوالها رسالهی مستقلی تحریر نمودم ، من از مدیر مدرسه تقاضا نمودم تا به من وقت بیشتری بدهد تا بتوانم جوابها را با همه تفصیلات آنها بنویسم ، ایشان موافقت نموده و یک ناظر برایم مقرر نمود .

۱۳) مولانا عبدالوحید فرمود : ما در دوران تحصیل چنان به مطالعه اهمیت می دادیم که بسا اوقات اکثر شبانه روز را در مطالعه می گذراندیم .

۱٤) یکبار مولانا عجب نور فرمود : گاه می شد که بعد از نماز عشاء تا نماز صبح مطالعه می کردم ، بهمین خاطر وقتی کتابها را تدریس می کردم نیازی نبود کتاب را نگاه کنم ، مگر در برخی مواضع .

۱۵) شاه ولی الله محدث دهلوی در دوران درس و تدریس بر سایر علوم دسترسی یافت ، فقه مذاهب اربعه و اصول آنرا با دقت تمام مطالعه نمود ، احادیثی را که ائمه اربعه و دیگر فقها احکام را از آنها استنباط نموده تحقیق نمود ، و از آنها اطمینان کامل حاصل نمود ، ایشان شب و روز با استغراق کامل به مطالعه علوم مختلف پرداختند ، بسیار کم می خورد و کم استراحت می کرد ، پس از درس و تدریس اگر فرصتی می یافت آنرا در تصحیح کتابهای مخطوطه صرف می کرد .

۱٦) حضرت مولانا مفتی عزیزالرحمن قدس سره (مفتی اول دارالعلوم دیوبند) به علم و دانش چنان علاقهٔ وافری داشت که به قول مفتی محمدشفیع در آخرین لحظات زندگی فتوایی در دست داشت و در مورد آن تحقیق می کر دکه در همان حالت جان به حق سپرد .[1]

ترجمه شعر اردو : (از اقیانوس بیکران دانش در حالی بیرون شد که گوهر بدست داشت ، ولی من در ساحل دریا نظارگر هستم ، ذلت و خواری دلیل شرافت من است ، کسی که بر غفلت او فرشته ها گریه می کنند من هستم)

۱۷) حافظ ابن حجر عسقلانی از سایر دانشمندان زمان خویش کسب علم نموده و از مراکز بزرگ علمی استفاده نمود ، در تحصیل علوم تلاش بی نهایت انجام داد ، به این خاطر می بینیم که نه تنها در عصر خود بلکه در تاریخ اسلام به عنوان یکی از نام آورترین دانشمندان مطرح شد ، چنانچه او را با القابی همچون « حافظ العصر » « خاتم

---

[1]. مقدمة فتاوی دارالعلوم دیوبند

الحفاظ » « امام الائمة » « محی السنة » « فرید الوقت » « مفخر الزمان » و « عمدة المحققین » یاد نموده اند .

۱۸) شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی از مولانا انورشاه کشمیری نقل قول می کند ، ایشان فرمودند : وقتی من کتابی را مرور می کنم و اراده حفظ آنرا ندارم ، باز هم تا ۱۵ سال مطالب آن در حافظه من محفوظ می ماند ، ایشان با چنان سرعتی مطالعه می کردند که روزانه ۲۰۰ صفحه از مسند احمد را می خواندند ، و احادیثی که در تأیید مذهب احناف در آن وجود داشت آنها را انتخاب می کردند . کتاب فتح القدیر شرح هدایه را با همراه تکملهٔ آن که ۸ جلد بود در طی بیست روز مطالعه کرد . وسعت مطالعهٔ ایشان به حدی بود که یکبار علماء در کشمیر بر سر مسأله ای اختلاف نمودند ، در این روز علامه انورشاه نیز به کشمیر رفته بود ، هر دو گروه مخالف بحث را در محضر علامه مطرح کردند ، (چنانکه یکی از دو گروه عبارت فتاوی عمادیه را ارائه می داد) ایشان خطاب به مولانا یوسف فرمودند : من فتاوی عمادیه را در کتابخانه دارالعلوم دیوبند مطالعه کرده ام ، عبارتی که اینها ارائه می دهند در آن نسخه دیده نمی شود ، اینها کتاب را تصحیف نموده اند یا تدلیس می کنند ، حاضرین جلسه متحیر شدند ، آنهایی که از این عبارت استدلال می کردند نیز مات و مبهوت ماندند .

مولانا حبیب الرحمن عثمانی مدیر دارالعلوم ، علامه انورشاه را کتابخانه سیار می نامید ، مولانا ابوالکلام آزاد روزی نزد مرقد علامه انورشاه ایستاده بود ، گفت من در کنار قبر علم می گردم ، ایشان گذشته از علوم دینی ، علوم عصری مانند فلسفه جدید و هیئت جدید را نیز مورد مطالعه قرار دادند ، حتی فن رمل را نیز مطالعه کردند .[1]

۱۹) در تذکره مولانا قاری عبدالرحمن پانی پتی آمده است که ایشان کتابهای ابتدایی را نزد پدر بزرگوار خویش خواند ، می فرماید : روزی درس بعدی را به

---

[1]. بیست مرد بزرگ ، تذکره علامه کشمیری

نحواحسن نتوانستم مطالعه کنم ، پدرم آنروز به من درس نداد ، چنان بر من سخت گذشت که نتوانستم در آن روز غذا بخورم ، بعد از این واقعه هیچگاه مطالعه را ترک نکردم .

۲۰) قطب الارشاد مولانا رشید احمد گنگوهی چنان در مطالعه کتاب فرو می رفت که گاه خادم غذا را آورده در کنار ایشان می گذاشت ، پس از مدتی می آمد و آنها را می برد ، اما ایشان هرگز احساس نمی کرد ،[1] در اثر همین تلاشها و کثرت مطالعه برخی از کتابهای بزرگ را در دوران تحصیل تدریس می نمود .

۲۱) مولانا اسعدالله مدیر داخلی مدرسه مظاهر العلوم فرموده است ، پس از فارغ التحصیلی روزانه بطور متوسط هزار صفحه مطالعه می کردم . اما طلاب عصر حاضر در مورد مطالعه بد ذوق هستند ، روزها را در خوردن غذا و شستشوی لباسها می گذرانند .

عمر گرانمایه درین صرف شد　　تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

امروز بسیاری از مرم در فکر نان ، و در فکر پرکردن شکم از دین بیگانه و بیزار هستند .

مولانا رومی چه نیک سروده است :

عاقبت سازد تو را از دین بری　　این تن آرایی و این تن پروری

۲۲) مولانا مفتی محمد شفیع فرموده است : ما نیز به برکت صحبت علامه کشمیری به مطالعه علاقمند شدیم ، تا جایی که پس از فارغ التحصیلی تا چندین سال بجز تدریس و کتابخوانی دست به هیچ کاری نمی زدیم ، من پس از نماز ظهر به کتابخانه می رفتم ، مسئول کتابخانه آنرا از بیرون قفل می زد و من در داخل به مطالعه مشغول بودم .

---

[1] . تذکرة الرشید

حکایت شگفت انگیز یک دانشمند انگلیسی :

علامه شبلی نعمانی در یکی از آثار خود نوشته است : من به همراه یک دانشمند انگلیسی بنام آرنولد در یک کشتی مسافربری سوار بودیم ، یک بار وقتی از خواب بیدار شدم ، یکی از مسافران گفت : موتور کشتی شکسته است ، وقتی بلند شدم ، دیدم واقعاً ناخدا و دیگر ملوانان کشتی بسیار سراسیمه بنظر می رسند ، و همواره در تگ و دو هستند تا چاره ای بسازند ، موتور کشتی کاملا از کار افتاده است ، کشتی توسط باد آرام آرام در حال حرکت است ، من نیز وحشت زده شدم ، خیالات گوناگونی خاطرم را مشوش نمود ، رفتم پیش مستر آرنولد ، دیدم او با کمال خون سردی و با اطمینان کامل مشغول به خواندن کتاب است ، گفتم : مگر نمی دانی چه اتفاقی افتاده است ؟ گفت : چرا ! موتور کشتی از کار افتاده است ، گفتم آیا این وقت کتاب خواندن است ؟ گفت اگر کشتی از بین برود باز هم این وقت کوتاه بسیار باارزش است ، چرا آنرا به هدر داد ؟! با این جواب او ، من نیز به حالت عادی بر گشتم ، پس از هشت ساعت موتور به راه افتاد .[۱]

مشکل کمبود روغن برای چراغ :

۱) مولانا اشرفعلی تهانوی نوشته است : در دهلی طلبه ای بود ، بسیار تهیدست بود ، تا جایی که توانایی خرید روغن برای چراغ را نداشت تا هنگام شب مطالعه نماید ، تا اینکه رفت پیش مغازه داری ، به او پیشنهاد کرد تا برای مغازه او نگهبانی دهد و در ضمن از روشنایی چراغ او استفاده کند ، او نیز موافقت کرد ، مغازه دار خوشحال شد چون نگهبانی برای مغازه اش بامزد بسیار اندکی بدست آورد ، طلبه نیز خوشحال شد زیرا روغن چراغ مفت به او رسید ، یکبار این طلبه به مطالعهٔ خود مشغول بود که پادشاه

---

[۱] . مجله نظر و فکر نام آوران علی گر ج ۲۲ ص ۹۴

بهمراه جمع عظیمی با ساز و دهل و با رقص و سرود از کنار او رد شدند ، افراد زیادی نیز برای تماشای این صحنه جمع شده بودند ، اما طلبهٔ کوشا هیچ توجهی به این تماشا نشان نداد ، و کما کان به مطالعهٔ خود ادامه داد ، پس از مدتی افراد دیگری از راه دور برای تماشا آمده بودند ، رسیدند و از این طلبه سوال کردند که آیا پادشاه با لشکر خود از اینجا رد شده است ؟ طلبه با خونسردی جواب داد ، من از عبور پادشاه خبری ندارم ، صرفاً این قدر می دانم که سر و صدای زیادی بود .

٢) مولانا عبدالقادر رای پوری نیز در زمان تحصیل زیر چراغهای خیابان شهر به مطالعه می پرداخت ، زیرا برای چراغ روغن نداشت .

٣) از جالینوس حکیم پرسیدند : تو چگونه از بقیه رفقای خود پیشی گرفتی ؟ گفت : من برای روغن چراغ که با آن در دل شب مطالعه می کردم آنقدر هزینه کردم که آنها برای شرابخوری هزینه نکردند .

٤) شخصی می گوید : ابوالعلاء همدانی را در بغداد دیدم ، در حالی که ایستاده بود و در روشنایی منارهٔ مسجد مطالبی می نوشت ، این بدان معنی است که او برای خرید کردن روغن چراغ وجهی نداشت ، والا چنین مشقتی را متحمل نمی شد .

٥) ابومنصور فارابی نیز در زمان تحصیل به علت فقر نمی توانست برای چراغ روغن تهیه نماید ، ناگزیر بود زیر چراغهای نگهبانان شهر مطالعه می کرد .

٦) حکایت یک طلبه ای در کتابها آمده است که شبی در حجره روغنی برای چراغ میسر نشد ، اتفاقاً کاروان پادشاه از آنجا عبور کرد ، این طلبه کتاب بدست گرفت ، و بهمراه کاروان براه افتاد و در ضمن به مطالعه پرداخت ، چنان در مطالعه مستغرق بود که کاروان پادشاه به قصرشاهی رسید ، این طلبه نیز بدون اینکه چیزی احساس کند وارد قصر شد ، پادشاه به نگهبان دستور داد تا او را به حال خود رها کنند ، پس از مدتی وقتی سر را بلند کرد ، دید من در قصر شاهی وارد شده ام ، پشیمان شد ، پادشاه گفت : ناراحت نباش ، من با تو محبت دارم ، می خواهم برایت حقوق مقرر کنم ، طلبه در

جواب گفت : آنگاه من بعنوان یک حقوق بگیر آزادی ام را از دست می دهم ، و در تحصیل من خلل وارد می شود ، اگر دوست داری به یک مغازه دار توصیه کن تا روغن چراغم را تهیه نماید و شما قیمت آنرا پرداخت کنید ، پادشاه با این پیشنهاد موافقت کرد .

این بزرگواران همهٔ این مشقتها را تحمل کردند ، تا اینکه به قله های رفیع علم و دانش صعود نمودند ، دنیا را با علوم و فنون مختلف منور نمودند ، تشنگان علم و معرفت را سیراب نمودند ، اما امروزه می بینیم که طلاب عزیز در کمال رفاه و آسایش بسر می برند ، مدارس تمامی تسهیلات را فراهم می کنند ، از طرف اولیاء نیز وجوهی می گیرند ، باز هم از تنگدستی شکایت دارند ، بهانه های مختلفی مطرح می کنند . همهٔ مخارج غذا ، خوابگاه و کتاب را صاحبان مدارس فراهم می کنند ، بقیه لوازم همچون پوشاک ، کفش ، عینک ، ساعت و غیره را اولیاء فراهم می کنند ، اما باز هم احساس کمبودی می کنند ، در حالیکه حدیث رسول الله ﷺ را که فرموده است « ایاك و التنعم فان عبادالله لیسوا بالمتنعمین » بارها شنیده یا خوانده اند .

۷) دوران تحصیل مولانا قاری صدیق رحمه الله در افلاس و تنگدستی گذشته است ، ایشان فرمودند : من هیچگاه کرایه رفتن به مدرسه تا منزل و بالعکس را نداشتم ، وجهی برای تهیه روغن چراغ میسر نبود ، در مظاهرالعلوم لامپی روشن می شد که به اندازه یک شمع روشنی می داد ، من زیر آن لامپ در حال ایستاده کتاب را مطالعه می کردم ، یکبار رفتم زیر لامپی که در خیابان روشن بود ایستاده کتاب را مطالعه نمودم .

سفرهای علمی صحابه رضی الله عنهم :

۱) عبدالله بن عباس :

ایشان می فرمایند بعد از اینکه رسول خدا ﷺ به لقاء الله پیوست ، من به یک انصاری گفتم : رسول خدا ﷺ وفات یافته ، اما صحابه بزرگوار هنوز زنده اند ، برویم و از آنها

احادیث رسول الله ﷺ را فرا گیریم و از آنها در مورد احکام و مسایل شرعی سوال کنیم ، او در پاسخ گفت : آیا با وجود این همه صحابهٔ بزرگوار کسی به من و تو نیاز پیدا می کند تا از من و تو سوال کند ؟! وقتی دیدم او با این پیشنهاد موافقت نکرد ، خودم تنها رفتم دنبال علم ، در مورد هر کسی که اطلاع می یافتم حدیثی از پیامبر ﷺ شنیده است می رفتم و آن حدیث را فرا می گرفتم ، تا اینکه احادیث بسیار زیادی گردآوری نمودم ، گاه می رفتم به منزل شخصی وقتی می دیدم استراحت می کند بیدارش نمی کردم در کنار درب منزل می نشستم تا اینکه خود بیدار شود ، در این مدت گرد و غبار زیادی بر سر و صورتم می افتاد ولی من همچنان منتظر می ماندم ، وقتی او بیدار می شد ، به من می گفت : شما پسر عموی پیامبر ﷺ هستید ، چرا خود را اذیت کرده اید ، به من دستور می دادید من خودم به خدمت شما حاضر می شدم ، من در پاسخ می گفتم : چون من طالب علم هستم باید خودم دنبال علم بروم ، گاه پشت درب منزل تا دیر منتظر میشدم ، صاحب منزل به من می گفت چرا زودتر من را اطلاع ندادید ؟ من در جواب می گفتم : نمی خواستم شما بخاطر من قبل از فراغت از ضروریات خود بیایید .

من بهمین طریق به جمع آوری احادیث و احکام ادامه دادم ، تا اینکه اندوخته زیادی از علم را به خود اختصاص دادم ، آنگاه مردم برای تحصیل علم به من مراجعه می کردند ، بعدها همان رفیق انصاری من به من رشک می برد ، می گفت : این نوجوان از من هوشیارتر بود .

در اثر همین مجاهدت ها مردم او را به لقب حبرالامة ، و بحرالعلوم یاد می کردند ، وقتی ایشان در شهر طائف وفات یافتند ، محمد بن الحنفیه فرزند حضرت علی جنازه ایشان را خواند ، سپس فرمود : امام ربانی این امت امروز چشم از جهان فرو بست .

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود : ابن عباس در علم اسباب نزول از همه پیشی گرفته بود ، این بود نتیجهٔ زحمات و تلاشهای ابن عباس ، اگر او در همان ابتدا بعنوان

صاحب زاده و بعنوان فردی از خاندان پیامبرَ در رفاه و آسایش بسر می برد به این مراتب عالیه هرگز نمی رسید.

۲) جابر بن عبدالله :

ایشان می فرمایند : وقتی به من خبر رسید که فلان حدیث را شخصی از رسول اللهﷺ شنیده است و اکنون در دمشق بسر می برد ، من شتری خریدم و بسوی دمشق براه افتادم ، پس از یک ماه مسافرت به دمشق رسیدم ، آن شخص عبدالله ابن انیس صحابی رسول الله بود ، پس از جستجو منزل او را پیدا کردم ، به خادم او گفتم برود پیش آقایش و به او خبر دهد که جابر بن عبدالله به دیدار شما آمده است ، وقتی او از آمدن من خبر شد با شتاب بسوی درب منزل دوید در حالیکه لباسها را بخوبی نپوشیده بود ؛ با همدیگر معانقه کردیم ، گفتم : شنیده ام ، شما حدیثی را از رسول خدا شنیده اید ، می خواستم آنرا از خود شما بدون واسطه ثالثی بشنوم ، آن حدیث در رابطه با قصاص می باشد ، ترسیدم شما وفات کنید و یا اینکه من وفات کنم ، قبل از اینکه حدیث را از شما بشنوم ، او حدیث را با این مضمون بیان فرمود که رسول خداﷺ فرموده است ، روز قیامت خداوند همهٔ انسانها را در میدان محشر جمع می کند در حالیکه همه شان برهنه هستند ، ختنه نیستند ، بُهم هستند ، گفتم بُهم چیست ؟ آنحضرتﷺ فرمودند : یعنی هیچ مال و منالی ندارند ، سپس ندا می دهد طوری که هر دور و نزدیک آنرا یکسان می شنود ، سپس می فرماید : من مالک هستم ، حق هر کس را به او می دهم ، هیچ دوزخی در دوزخ نمی رود تا وقتی که حقی بر یک فرد بهشتی داشته باشد ، تا اینکه حق او را از فرد بهشتی می گیرم ، همچنین هیچ فرد بهشتی به بهشت نمی رود تا اینکه حقی را که بر شخص دوزخی دارد از او حاصل ننماید ، حتی که انتقام یک سیلی را نیز از مستحق آن می گیرم.

حکایت دیگری در مورد حضرت جابر آمده است ، مسلمه بن مخلد می گوید : من فرماندار مصر بودم ، روزی نگهبان آمد ، گفت : یک اعرابی بر شتر سوار است و اجازهٔ ورود می خواهد ، گفتم : کیست ؟ گفت : جابر بن عبدالله ، من از بالا سر کشیدم دیدم واقعاً حضرت جابر بن عبدالله است ، گفتم : من بیایم پایین ، یا شما می آیید بالا ؟ فرمود : نه من بالا می روم و نه شما پایین بیایید ، چون می خواهم از شما در مورد حدیثی در رابطه با پرده پوشی مسلمان که شما از رسول خدا ﷺ شنیده اید سوال کنم ، گفتم : من از رسول الله ﷺ شنیده ام که هر کس عیب یک مسلمانی را بپوشد گویا دختری را زنده از گور در آورده است . آنگاه حضرت جابر بدون اینکه از شتر پایین بیاید بسوی مدینه براه افتاد .

۳) کثیر بن قیس می گوید :

در محضر ابودرداء ﷺ در مسجد جامع دمشق نشسته بودم ، شخصی آمد و گفت : از مدینهٔ منوره آمده ، شنیده ام شما از رسول خدا ﷺ حدیثی شنیده اید ، خواستم از زبان خود شما آن حدیث را بشنوم ، ابودرداء ﷺ گفت : آیا هدف دیگری از تجارت و غیره ندارید ؟ گفت : خیر ، صرفاً برای شنیدن همین یک حدیث آمده ام ، ابودرداء فرمود : من از رسول خدا ﷺ شنیده ام ، فرمود : کسی که راهی را به منظور کسب علم بپیماید ، خداوند راه بهشت را برایش آسان می فرماید ، فرشته ها بالهای خود را برایش می گسترانند ، و آنچه در آسمان و آنچه در زمین است برایش دعاء می کنند ، فضیلت عالم بر عابد چنان است که ماه تمام نسبت به ستارگان .

تذکر : ابودرداء ﷺ از فقهای اصحاب پیامبر است ، به او حکیم الامت لقب می دادند ، گوید : من در زمان رسول خدا ﷺ به شغل تجارت می پرداختم ، پس از ایمان آوردنم ، خواستم تجارت و عبادت را با هم جمع کنم اما دیدم هر دو با هم جمع نمی شوند ، آنگاه تجارت را رها کردم ، اکنون دوست ندارم در کنار خانه من مغازه ای داشته باشم و یک نماز با جماعت از من فوت نشود ، و روزانه چهل درهم سود داشته

باشد و من آنها را صدقه کنم ، شخصی پرسید :چرا از چنین صدقه دادن راضی نیستید ؟ فرمود : زیرا حساب آنها به هر صورت بر دوشم خواهد ماند . از این قصه ها میتوانیم نتیجه بگیریم که نزد آن بزرگواران چنین سفرهای طولانی بخاطر اهمیتی که به حدیث داشتند مشکل نبود .

شعبی محدث معروفی از اهل کوفه است ، روزی به شاگردان خود گفت : این حدیث را در خانه نشسته اید و مفت حاصل می کنید ، در حالی که چند سال پیش برای بدست آوردن آن لازم بود به مدینه سفر کنید ، زیرا در آن زمان مرکز علم و بالاخص احادیث رسول الله ﷺ مدینه منوره بود ، کسانیکه به حدیث عشق می ورزیدند ، پس از سفرهای طولانی خود را به مدینه منوره می رساندند تا تشنگی علمی خود را از چشمهٔ زلال آن برطرف کنند .

٤) ابوهریره :

ابوهریره ﷺ صحابی معروف و شخصیت بزرگواری است ، هیچ کسی به اندازه ایشان حدیث روایت نکرده ، برخی از مردمان عصر او از کثرت روایت او تعجب می کردند که چگونه شخصی که در سال هفتم هجری به اسلام مشرف بوده و فقط چهار سال از حیات اقدس رسول خدا ﷺ را درک نموده به این کثرت حدیث جمع آوری نماید ؟! حضرت ابوهریره خود این سوال را جواب دادند ، فرمود : مردم اظهار تعجب می کنند که ابوهریره چرا اینقدر احادیث زیادی روایت کرده است ، حقیقت این است که برادران مهاجر من با تجارت و برادران انصار با کشاورزی مشغول بودند ، اما من یکی از فقراء اصحاب صفه بودم و همواره در خدمت آنحضرت ﷺ حضور داشتم ، هر چه به من می رسید به آن قناعت می کردم ، روزی خدمت آنحضرت ﷺ از کمبود حافظهٔ خود شکایت کردم ، ایشان فرمودند : چادر خود را پهن کن ، سپس ایشان با هر دو دست مبارک خویش بسوی آن اشاره نمودند ، سپس فرمود :

چادر را به سینهٔ خود بچسبانید ، من آنرا به سینه گرفتم ، پس از آن هیچ حرفی را فراموش نمی کردم.[1]

حضرت ابوهریره جزء اصحاب صفه بود ، ایشان برای تهیه غذا و غیره هیچ وسیله ای نداشتند ، گاه تا چندین روز غذایی برای آنها میسر نمی شد ، گاه از شدت گرسنگی به زمین می افتادند ، برخی از مردم گمان می کردند اینها دیوانه شده اند ، اما به رغم همهٔ این مشقتها مشغول به تحصیل علم بودند ، بهمین خاطر می بینیم که ابوهریره بیشترین احادیث را روایت نموده است .

روزی ایشان حدیثی روایت کردند که رسول خداﷺ فرموده است : کسی که در جنازه شرکت کند و پس از نماز جنازه به خانه برگردد یک قیراط ثواب به او تعلق می گیرد ، اما کسی که در دفن میت نیز شرکت کند دو قیراط ثواب به او می رسد ، و هر قیراط به اندازه کوه احد می باشد و حتی از آن هم بزرگتر است ، عبدالله بن عمر در مجلس حضور داشت ، خطاب به ابوهریره گفت : حساب شده سخن بگو ، ابوهریره به خشم آمد ، بلند شد و مستقیماً پیش ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها رفت ، گفت : من تو را به خدا قسم می دهم که آیا شما حدیث قیراط را از آنحضرت شنیده اید یا خیر ؟ عایشه رضی الله عنها فرمود : بله من شنیده ام ، ابوهریره فرمود : من در حیات رسول اللهﷺ نه به کاشتن درخت و کشاورزی و نه به خرید و فروش در بازار مشغول بودم ، من همواره در محضرت آنحضرتﷺ حضور داشتم تا اینکه حرفی برای یادکردن یا غذایی برای خوردن به من می رسید . عبدالله بن عمر فرمود : بدون شک تو از بقیه اصحاب بیشتر حضور داشتی ، و احادیث بیشتری جمع آوری نموده ای .

۵) جندب بن عبدالله :

ایشان می فرماید : من به مدینه منوره جهت تحصیل علم رفتم ، در مسجد نبوی داخل شدم ، دیدم حلقه های مختلفی در مسجد دور هم نشسته اند و به درس و تدریس

---

[1]. صحیح بخاری

مشغولند ، از چند حلقهٔ درس عبور نمودم ، سپس به یک حلقه رسیدم افراد متعددی دور یک نفر جمع شده بودند ، این شخص بیشتر به یک مسافر می ماند ، فقط دو پارچهٔ معمولی به تن داشت و به شاگردان خود حدیث می آموخت ، پرسیدم : این شخص کیست ؟ گفتند : سردار مسلمانان اُبی بن کعب می باشد ، من در حلقه درس ایشان نشستم ، وقتی از درس فارغ شد ، بسوی منزل رفت ، من نیز به دنبال او رفتم ، وقتی به منزل او رسیدم ، دیدم خانه ای محقر ، قدیمی با وسایل بسیار ساده می باشد ، و او با زندگی زاهدانه در همین منزل سکونت دارد .

٦) عبدالله بن عدی :

عبدالله بن عدی گوید : به من اطلاع رسید که حضرت علی ﷺ فلان حدیث را از رسول ﷺ روایت می کند ، در دل گفتم : اگر علی ﷺ وفات یابد ، کسی دیگر آن حدیث را برایم روایت نخواهد کرد ، به این خاطر به عراق سفر کردم و از محضر ایشان حدیث را فرا گرفتم .

۷) ابو ایوب :

ابو سعید اعمی گوید : ابو ایوب انصاری ﷺ بخاطر شنیدن یک حدیث ، از مدینه منوره به مصر سفر نمود و در آنجا از عقبه بن عامر حدیث را فرا گرفت . وقتی ابو ایوب به محضر عقبه رسید ، از او استقبال بعمل آورد ، ابوایوب فرمود : من از مدینه به محضر شما آمده ام تا حدیثی را که شما از رسول خداﷺ شنیده اید بشنوم ، چون جز شما کسی دیگر باقی نمانده است که این حدیث را از زبان مبارک رسول اکرمﷺ بشنود ، عقبه بن عامر فرمود : من از رسول خداﷺ شنیده ام ، فرمود : هر کس عیب یک مسلمان را بپوشد ، روز قیامت خداوند گناهان او را می پوشد ، وقتی ابو ایوب ﷺ حدیث را شنید ، فوراً شترش را سوار شد و بسوی مدینه حرکت نمود .

۸) سعید بن مسیب (تابعی) فرموده است :

من برای فراگیری یک حدیث چندین شبانه روز مسافرت نموده ام .

حضرت ابودرداء ﷺ فرمود : کسی که سفر برای طلب علم را جزء جهاد نمی داند او عقل کاملی ندارد .

عبدالله بن زبیر از رسول خداﷺ روایت نموده : هر کس برای تحصیل علم سفر می کند تا در جهالت از دنیا نرود و یا برای احیای سنتی که مبادا از بین نرود مثل مجاهد فی سبیل الله است ، و کسی که از عمل عقب افتاد بوسیله نسب هرگز جلو نخواهد رفت .

تحصیل علم در دل شب :

۱) یکبار حارث بن یزید ، ابن شبرمه ، قعقاع و مغیره پس از نماز عشاء مباحثه علمی را آغاز نمودند ، و تا اذان صبح به بحث ادامه دادند .

۲) لیث بن سعد گوید : حافظ ابن شهاب زهری همواره پس از نماز عشاء با همان وضو بر مسند درس می نشست و تا صبح به تدریس حدیث ادامه می داد .

۳) علامه دراوردی می گوید : امام ابوحنیفه و امام مالك را دیدم ، پس از نماز عشاء در مسجد نبوی مباحثه علمی را آغاز می کردند و تا صبح این مباحثه ادامه می یافت ، آنگاه هر دو برای نماز صبح بلند می شدند ، بدون اینکه به دیکدیگر طعنه ای روا دارند.

٤) علی بن حسن گوید : یک شب در حالیکه بسیار سرد بود ، من و عبدالله بن مبارك در کنار درب خروجی مسجد بر سر حدیثی به مباحثه پرداختیم ، تا اینکه در همین حال اذان صبح گفته شد .

٥) علامه حمیدی محدث معروفی است ، احادیث صحیحین را در یکجا جمع نموده است ، ایشان شب تا صبح حدیث می نوشت ، در موسم گرمی وقتی گرمی شدت می یافت تشتی پر از آب می کرد و در آن می نشست و به نوشتن ادامه می داد ، دارای طبع شعری نیز بود ، چنانچه نمونه ای از اشعارش به شرح زیر میباشد :

لقاء الناس لیس یفید شیئاً   سوی الهذیان من قیل و قال

فـأقـلل مـن لقاء النـاس الّا　　　لأخـذ العلم اواصلاح حـال

ملاقات با عامه مردم هیچ سودی بجز یاوه گویی ندارد ، لذا از ملاقات آنان بپرهیز مگر برای تحصیل علم یا اصلاح نفس .

٦) امام شافعی می فرماید : یکبار تمام شب در خدمت امام مالك بودم ، در طول شب نخست مطالعه می کرد ، پس از مدتی استراحت می کرد ، سپس بلند می شد و به مطالعه می پرداخت ، وقتی صبح شد بدون تجدید وضو نماز خواند ، این بمعنی آنست که در تمام شب به خواب نرفته بود .

در کتاب تعلیم المتعلم آمده است : کسی که می خواهد به مقصود خود برسد باید تمام شب را به مطالعه و کتابخوانی صرف نماید ، چنانکه گفته اند :

بـقـدر الـكـدتكتسب المـعالی　　　و من طلب العلی سهـر الليالی

تـروم الـعـز ثـم تـنـام ليلاً　　　يغوص البحر من طلـب اللآلی

عـلو الـكعب بالـهمـم العوالی　　　و عـز المرء فـی سـهر الـليالی

و مـن رام الـعـلی من غير كد　　　اضـاع الـعـمر فی طلب المحال

۱ـ مراتب عالیه به اندازه کوشش به انسان می رسد ، کسی که در پی تحصیل معالی است شب ها را بیدار می شود .

۲ـ عزت آرزو داری و تمام شب را به خواب به سر می بری ، کسی که مروارید جستجو می کند در عمق آبها باید غوطه بزند .

۳ـ بزرگی با همت بلند بدست می آید ، و عزت انسان در بیداری شب ها است .

٤ـ کسی که مراتب عالیه را بدون کوشش و زحمت جستجو می کند ، عمرش را در طلب یک امر محال به هدر می دهد .

۷) کسانی که امام شافعی را ملاقات نموده اند ، گویند : روزها که بجای خود ، در شب نیز گاه ظاهراً بر رخت خواب دراز می کشید ، برخی گمان می کردند که ایشان به

خواب رفته اند ، اما اندکی بعد به خادم می گفت : فانوس را روشن کند ، کمی به نویسندگی می پرداخت ، سپس چراغ را خاموش می کرد و در همان حال به تحقیق و استنباط مسایل می پرداخت .

۸) امام احمد بن حنبل شاگرد امام شافعی بود ، امام احمد در بغداد سکونت داشت و امام شافعی در مصر ، روزی به امام احمد پیامی فرستاد تا جهت ملاقات ایشان به مصر تشریف بیاورد و در ضمن علمای مصر نیز از زیارت ایشان بهره مند شوند ، وقتی در تاریخ مقرر به مصر تشریف آورد ، امام شافعی بهمراه استاندار مصر که از دوستان امام شافعی بود به استقبال ایشان به بیرون شهر رفتند ، بقیه امراء و مقامات مصری و نیز علمای آن به تبعیت از این دو شخصیت بزرگ نیز به استقبال آمدند ، امام احمد تشریف آورد و در منزل امام شافعی مهمان شد ، آن روز بسیار شادی و سرور بود ، بچه های امام شافعی نیز افتخار می کردند که چنین شخصیت بزرگی در خانه شان مهمان شده است . وقت غذا آمد ، مهمانان زیادی از علماء به افتخار ایشان جمع شده بودند ، وقتی غذا سر سفره آورده شد ، امام احمد با سرعت شروع به غذا خوردن نمود ، مانند شخص حریصی که چندین روز غذا نخورده است ، دختر بچه های امام شافعی که این صحنه را دیده بودند ، اعتراض نمودند که این شخص که شما او را امام عصر خود می دانید مانند عوام الناس غذا خورده و شکم را پر کرد ، شان متقیان و صالحان غیر از این است . زیرا آنها کم غذا می خورند و زیاد عبادت می کنند ، امام شافعی فرمود من نیز همین احساس را دارم اما نتوانستم چیزی بگویم ، چون مهمان من است . هنگام خواب برای امام احمد رخت خواب آوردند ، ظرفی پر از آب نموده و در کنار رخت خواب گذاشتند تا هنگام تهجد از آن استفاده نماید ، وقتی امام احمد برای نماز صبح تشریف برد دختران امام شافعی آمدند تا رخت خواب را جمع کنند ، دیدند ظرف همچنان پر از آب است ، و مهمان بطور کلی از آن برای وضو استفاده نکرده است . آنها بسیار شگفت زده شدند ، که این امامی که در دنیا شهرت یافته است ، درست همانند عوام شکم را از

زنان پر کرد ، شب برای تهجد نیز بلند نشد ، امام شافعی این سوء تفاهمی را که به وجود آمده بود با امام احمد مطرح نموده ، فرمود : چرا شما تغییر مسیر داده اید ، من چنین توقعی از شما نداشتم ، امام احمد تبسمی بر لب آورد ، سپس فرمود : حقیقت اینست که من با همان وضوی عشاء هم تهجد خواندم و هم نماز صبح را ، البته در مورد غذا ، وقتی غذا سر سفره نهاده شد ، من چنان نورانیت و چنان برکاتی در آن محسوس کردم که تاکنون چنین غذایی ندیده بودم ، گفتم باید از این غذای پربرکت هر چند می توانم استفاده کنم که دوباره شاید میسر نشود ، و من در این غذا دو برکت دیدم ، هم برکت علمی و هم برکت عملی ، برکت عملی این بود که توانستم با همان وضوی عشاء هم تهجد و هم نماز صبح را ادا نمایم ، و برکت علمی این بود که وقتی بر رخت خواب دراز کشیدم ذهنم بسوی یک آیهٔ کریمه رفت و توانستم صد مسأله فقهی از همان یک آیه استنباط و استخراج نمایم که تاکنون در ذهنم خطور نکرده بود ، آنگاه امام شافعی خوشحال شد و به دختران خود گفت دیدید که تعریف و تمجید من از ایشان مبنی بر حقیقت بود .

۹) امام محمد شبها استراحت نداشت ، انبوهی از کتابهای مختلف در کنار او نهاده بود ، وقتی که از خواندن یک کتاب احساس خستگی می کرد ، کتاب دیگری را می خواند ، وقتی در دل شب پس از تحقیق و کنجکاوی زیاد مسأله مشکلی برایش حل می شد ، می فرمود : شاه زادگان کجایند که چنین لذتی را درک کنند ؟!

۱۰) مولانا عبدالواحد فرمود : در دوران تحصیل گاه تمام شب در خواندن کتاب سپری می شد ، تیزهوشی و ذکاوت مولانا مشهور بود .[۱]

---

[۱]. آداب المعلمين

۱۱) مولانا عجب نور فرمود : اکثراً شبها تا صبح به مطالعه مشغول بودم ، در نتیجهٔ همین زحمت ها وقت کتابها را تدریس می کرد بسیار کم نیاز پیدا می شد تا بسوی کتاب نگاه کند.[۱]

۱۲) وقتی امام ابوحنیفه این حدیث را شنید که پیامبرﷺ فرموده است : حبّب الیّ من دیناکم ثلاث « الطیب ، و النساء ، و جعلت قرة عینی فی الصلاة » فرمود : من نیز ۳ چیز را بیشتر دوست دارم : ۱ـ بیدار بودن تمام شب در تحصیل علم ۲ـ دلی که از محبت دنیا خالی باشد ۳ـ ترک تکبر و خود بزرگ بینی . زیرا علم نور الله است ، میراث انبیاء است ، زینت علماء است ، در تاریکی ها روشنی است ، پرنده ها در هوا و ماهی ها در دریا و مورچه ها در لانه های خود برای طالب علم دعاء می کنند . شب بیداری امام ابوحنیفه طوری مشهور بود که وقتی از راهی می‌رفتند ، مردم بسوی او اشاره می کردند ، می گفتند : این همان شخصی است که شبها بطور کلی نمی خوابد ، برخی او را به وتد یعنی میخ لقب می دادند ، امام ابوحنیفه با این زحمت ها بجایی رسید که امام شافعی نیز در حق او می فرمود : مردمان در فقه محتاج ابوحنیفه هستند ، لذا طلاب عزیز باید با تأسی از این بزرگواران شبها در تحصیل علم بسیار تلاش نموده و از غیبت و سرگرمی بیهوده جداً خودداری نمایند .

راه دور است ای پسر هشیار باش　　　خواب با گورافگن و بیدار باش

سفرهای علمی محدثین :

۱) علامه دارقطنی یکی از محدثین معروف است ، ایشان برای جمع آوری احادیث به شهرهای مختلفی همانند بغداد ، بصره ، کوفه ، واسط ، مصر و شام سفر نمود ، روزی در مجلس استاد نشسته بود ، استاد حدیث می خواند و او در ضمن گوش دادن به

---

[۱]. همان منبع

حدیث ، از کتاب دیگری می نوشت ، رفیق او که در کنارش نشسته بود اعتراض نمود ، که چرا به درس توجه نمی دهد و به نوشتن مشغول هستی ؟ او در پاسخ گفت : بین توجه من و تو بسیار فرق است ، اگر می توانی بگو تاکنون استاد چند حدیث خوانده است ؟ او در تفکر فرو رفت ، ایشان فرمودند : استاد تاکنون ۱۸ حدیث خوانده است ، اولین حدیث این بود ، دومی این بود ، بهمین ترتیب همهٔ احادیث را خواند .

۲) اساتیدی که امام ابویوسف در جاهای مختلف از آنها استفاده علمی نموده است بیش از صد نفر می باشند .

۳) پس از اینکه امام ابوحنیفه به لقاء الله پیوست ، امام محمد به مکه مکرمه ، مدینه منوره ، بصره ، واسط ، شام ، خراسان ، یمامه و غیره رفته و از اساتید زیادی استفاده نمود .

٤) در تذکره اسحاق بن راهویه آمده است که ایشان به تمامی مراکز علوم اسلامی که از همدیگر هزاران میل فاصله داشتند سفر نموده و از اساتید برجستهٔ آنها استفاده نموده است .

٥) سفیان بن عینیه از بیش از هشتاد استاد کسب علم نمود و جهت تحصیل علم حدیث به شهرهای مختلف سفر نمود .

٦) ابواسامه در مورد عبدالله بن مبارك می گوید : ما رأیت رجلاً أطلب للعلم فی الآفاق من ابن المبارك . (هیچ کسی را ندیده ام که بیشتر از ابن مبارك به اطراف دنیا برای تحصیل علم سفر کند)

۷) محدث شعبه از بیش از چهارصد نفر تابعی حدیث شنیده است ، برای بدست آوردن این اساتید سفرهای طولانی را متحمل شده ، و گاه برای یک حدیث هزاران میل سفر کرده است .

۸) علی بن مدینی بخاطر شوق و علاقه ای که به علم داشت ، به منظور تحصیل علم به شهرهای مختلفی مانند مکه مکرمه ، مدینه منوره ، بغداد ، کوفه ، یمن و غیره سفر نمود .

۹) ابوحاتم رازی که در علل حدیث به درجه امامت رسیده بود ، در کتاب « تذکرة الحفاظ » آمده است که ایشان در ابتدای جوانی به منظور تحصیل علم از خانه بیرون شد، پس از سالها مسافرت وقتی به وطن بازگشت ، مدت بسیار کوتاهی در منزل نشست ، سپس به مسافرت پرداخت .

امام ذهبی می نویسد : مرتبه اول سفر ایشان هفت سال به طول انجامید ، ایشان از بحرین تا مصر ، سپس از رمله تا طرطوس با پای پیاده سفر نمود در این مدت فقط بیست سال سن داشت .

۱۰) امام لیث بن سعد شهرهای مختلف اسلامی را جهت کسب علم زیارت نمود ، از جمله اساتید ایشان بیش از پنجاه نفر تابعی هستند .

۱۱) امام مالک از سعید بن مسیب نقل می کند ، فرمود : من بخاطر بدست آوردن یک حدیث چندین شبانه روز با پای پیاده سفر نموده ام .

۱۲) مولانا لطف الله برای تحصیل علم به پانی پت ، دهلی و غیره سفر نمود ، پس از دوازده سال وقتی برگشت چندین ساک کتاب نیز جمع آوری کرده بود .

۱۳) مولانا شاه عبدالقادر رای پوری بخاطر شوق و عشقی که نسبت به علم داشت به شهرهای مختلفی همچون پانی پت ، دهلی ، سهارنپور ، رامپور ، بریلی و غیره سفر نمود و در این راستا مشقت های بیشماری را متحمل شد .

۱٤) حافظ ابوالعباس رازی به رغم اینکه کور مادرزاد بود برای بدست آوردن احادیث به شهرهای بلخ ، بخاری ، نیشابور و غیره سفر نمود .

۱۵) حافظ ابوعبدالله اصفهانی برخی از اماکنی را که در مسافرت های علمی از آنها زیارت نموده است ، نام برده ، در یک سفر از بیست مکان نام برده است که به آنجا رفته و از علمای آن استفاده نموده است .

١٦) حافظ ابوالخطاب اندلسی نخست تمامی شهرهای اندلس (اسپانیا) را زیارت نمود ، سپس به مراکش ، مصر ، شام ، عراق ، حجاز و خراسان سفر نمود .

۱۷) حافظ ابوبکر اسماعیلی را بستگان او برای مسافرت خارج از شهر نمی گذاشتند و موانع مختلفی بر سر راه او ایجاد می کردند ، وقتی علامه محمد بن ایوب رازی وفات یافت ، حافظ ابوبکر بیش از حد ناراحت شد ، تا جایی که لباسهایی را که بر تن داشت پاره نمود ، بستگان او علت را جویا شدند ، گفت شما نگذاشتید به محضر این عالم بزرگوار رفته و از او کسب علم نمایم ، اکنون که وفات نمود فرصت عظیمی از دست رفت ، آنها گفتند : اشکالی ندارد هنوز هم دانشمندان زیادی در قید حیات هستند ، شما اجازه دارید بسوی آنها سفر کنید ، به این طریق راه مسافرت برایش هموار شد ، و به شهرهای دور و نزدیک سفر نمود و از دانشمندان بزرگ ، و محدثین عظام کسب علم نمود ، تا اینکه فقه و حدیث حاصل نمود و ریاست دینی و دنیوی بدست آورد .

۱۸) روزی یک کتاب لغت تألیف ابومنصور به دست خطیب تبریزی رسید ، این کتاب در چند جزء بود ، خطیب کتاب را گرفته پیش یکی از علمای شهر جهت حل مطالب آن حاضر شد ، او گفت : این کار از من برآورده نیست ، شما بروید پیش ابوالعلای معری ، ایشان کتاب را بر دوش گذاشته و با پای پیاده بسوی معره واقع در منطقه شام (سوریه) روانه شد ، وقتی آنجا رسید ، کتاب را از کیسه بیرون نمود ، دید که ورقهای کتاب از عرق پشت او کاملا خیس شده و جوهر پخش شده است ، هر کس می دید گمان می کرد که در آب خیس شده است ، خلاصه به این صورت به محضر ابوالعلاء رسیده و مطالب آنرا توسط او حل نمود .

۱۹) امیرالمؤمنین فی الحدیث ، امام بخاری در ماه شوال سال ۱۹٤ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۲۰۵ در سن یازده سال به خواندن حدیث پرداخت ، تمامی تألیفات عبدالله بن مبارک را حفظ نمود ، احادیثی که در شهر خویش بدست آورد همه را حفظ نمود ، سپس در سال ۲۱٦ هجری سفر را آغاز نمود ، پدرش قبل از این وفات یافته بود ، در این سفر به شهرهای بلخ ، بغداد ، مکه مکرمه ، بصره ، کوفه ، شام ، عسقلان ، حمص و دمشق رفت ، هر جا ذخیره ای از حدیث بدستش می افتاد و آنرا حفظ می نمود ، و در سن نوجوانی در حالی که یک تار از محاسن بر چهره نداشت استاد حدیث شد .

خود ایشان در جایی می فرماید : در سن هیجده سال توانستم قضایای صحابه و تابعین را در یک کتاب جمع آوری نمایم .

یکی از رفقای درس امام بخاری بنام حاشد گوید : ما روزانه با هم به محضر استاد محترم رفته و حدیث می خواندیم ، ما همهٔ احادیثی را که از استاد می شنیدیم یادداشت می کردیم ، اما او یادداشت نمی کرد ، پس از مدتی به او گفتیم : چرا شما بیهوده وقت خود را ضایع می کنید ، احادیث را یادداشت نمی کنید ، او خاموش شد ، ما بارها او را ملامت کردیم تا اینکه فرمود : آنچه شما در این مدت نوشته اید ارائه دهید ، ما مجموعه‌ای از احادیث را که بالغ بر پانزده هزار حدیث می شد به او ارائه نمودیم ، او تمامی احادیث را حفظ کرده بود و از هر جایی که می خواست می خواند ، ما از این ماجرا شگفت زده شدیم .

۲۰) ابوسعید اصفهانی در سن شانزده سال برای استفاده از ابونصربه بغداد سفر کرد ، در وسط راه خبر وفات او را شنیده بسیار گریه کرد ، و فریاد کشید که اکنون سندهای این بزرگوار را از کجا بیابم ، گریه و فریاد زمانی بر انسان غالب می شود که انسان به آنچه از او فوت شده عشق بورزد .

ایشان کتاب صحیح مسلم را حفظ کرده بود و برای شاگردان خود از حفظ می خواند و آنها می نوشتند ، ایشان در طول زندگی یازده مرتبه به حج مشرف شدند ، وقتی غذا تناول می فرمود چشمانش پر از اشک می شدند .

۲۱) روزی محدث شعبی کوفی حدیثی به شاگرد خود آموخت ، سپس فرمود : این حدیث را در خانه نشسته و مفت بدست آوردی ، در حالیکه پیش از این باید برای تحصیل آن به مدینه سفر نمود ، زیرا مرکز احادیث آنجا بود .

۲۲) سعید بن مسیب گوید : گاه برای آموختن یک حدیث چندین شبانه روز پیاده راه می رفتم .

۲۳) عبدالله بن مبارک محدث معروفی است ، ایشان برای جمع آوری احادیث مشقت های زیادی برداشت نمود ، خود او می فرماید : من از چهار هزار استاد حدیث شنیده ام .

۲٤) علامه ذهبی در مورد امام نسائی می فرماید : « رحل الی قتیبة و له خمس عشرة سنة » علامه ابن حجر رحلة را به اینصورت تعریف می کند : وصفة الرحلة بحیث یبتدی بحدیث اهل بلده ، فیستوعبه ، ثم یرحل فیحصل فی الرحلة ما لیس عنده (نخست احادیث شهر خود را جمع آوری نماید ، سپس به شهرهای دیگر رفته و هر چند حدیث بدست می آید همه آنها را بیاموزد و از این معلوم می شود که امام نسایی پیش از مسافرت احادیثی را که در شهر او یافت می شد همه را فرا گرفته بود سپس در سن پانزده سال در سال ۲۳۰ هجری در محضر قتیبه بن سعید حاضر شد و یک سال و دو ماه در خدمت او به تحصیل پرداخت ، سپس به شهرهای مصر ، شام ، حجاز ، عراق ، الجزائر ، خراسان و دیگر شهرهای اسلامی سفر نموده و از علمای برجستهٔ آن دیار استفاده نمود .

شاه عبدالعزیز نیز نوشته است که امام نسایی بمنظور فراگیری حدیث به خراسان ، عراق ، حجاز ، الجزیره ، شام و شهرهای دیگر سفر نموده و از علمای نامدار آن استفاده نموده است .

۲۵) علامه کوثری می فرماید : کسی که در مورد اساتید امام طحاوی تحقیق کند می بیند که در فهرست اساتید ایشان اساتید مصری ، یمنی ، بصری ، کوفی ، حجازی ، شامی ، خراسانی و مغربی دیده می شود ، حتی هر محدثی که در مصر وارد می شد ، ایشان در محضر او حاضر شده و از او استفاده می نمود ، علومی که در سینه های مختلف وجود داشت امام طحاوی همه را در سینه خود جمع نمود ، بهمین خاطر مرجع علماء و دانشمندان قرار گرفت ، علمای هر مسلک می آمدند و از دریای علوم ایشان تشنگی علمی خود را برطرف می کردند و از علم و جامعیت بی مانند ایشان حیرت زده می شدند.[1]

۲٦) ابن المقری می فرماید : من برای بدست آوردن یک نسخه کتاب از ابن فضاله هفتاد مرحله مسافت را طی کردم ، قیمت ظاهری این نسخه به قدری بود که اگر آنرا به یک نانوا می دادم یک عدد نان در عوض آن نمی داد . اگر ما هر مرحله را دوازده میل قرار دهیم با این حساب ۸٤۰ میل می شود که این بزرگوار برای بدست آوردن یک کتاب معمولی چنین مسافت طولانی را طی نمود .

تحمل فقر و فاقه :

۱) ابوحاتم رازی خاطره یکی از سفرهای علمی خود را بیان می فرماید که وقتی از کشتی فرود آمدیم ، من و دو رفیق دیگر هیچ آذوقه ای نداشتیم ، تا سه روز در گرسنگی بسر بردیم و با پای پیاده راه می رفتیم .

وقتی انسان شرایط کنونی را می بیند شاید نتواند باور کند که برخی از علمای سلف صدها میل پیاده سفر نموده اند ، حقیقت این است که در قلوب این بزرگواران عشق و

[1]. الحاوی فی سیرة الامام الطحاوی

علاقهٔ علم و دانش موج می زد ، به این خاطر آنها هیچگاه در یک شهر آرام نمی گرفتند و از یک قاره به قارهٔ دیگر سفر می کردند .

۲) یکی از شاگردان امام بخاری به نقل از ایشان بیان می کند که وقتی به محضر آدم بن ابی یاس رسیدم تا دو روز آذوقه ای نداشتم ، تا جایی که از گیاهان خودرو استفاده می کردم ، روز سوم شخص ناشناسی مبلغی دینار به من داد .

ابوالحسن یوسف بن ابوذر نجاری گوید : روزی امام بخاری بیمار شد ، وقتی اطباء از وی آزمایش ادرار بعمل آوردند گفتند : این شخص همواره نان خشک خورده و هیچ نوع شوربایی نخورده است .

۳) امام شافعی می فرماید : تا شانزده سال شکم من از غذا سیر نشده است ، زیرا وقتی شکم پر شود ، جسم سنگین می شود ، در قلب سختی بوجود می آید ، عقل ضعیف می شود ، خواب زیاد می شود و در عبادت کمی می آید .

٤) شیخ الحدیث مولانا ذکریا رحمه الله تا مدتی فقط یک وعده غذا می خورد ، شب ها غذا نمی خورد ، فرمود : خواهری داشتم ، بسیار مهربان بود ، من به مطالعه مشغول بودم و او لقمه را بر دهانم می گذاشت ، به این صورت در مطالعه خللی ایجاد نمی شد ، از وقتی که او وفات کرد غذای شب را ترک کردم تا در مطالعه ام خللی واقع نشود ، چون دیگر کسی نیست که این اندازه بر من شفیق باشد و لقمه را درست نموده در دهانم نهد .

٥) مولانا صدیق احمد کشمیری رحمه الله در زمان تحصیل از مدرسه فقط نان می گرفت شوربا نمی گرفت ، نان را در جیب گذاشته و هر وقت فرصت می یافت آنرا تناول می کرد ، می فرمود نان و خورشت وقت زیادی می گیرد .

٦) مولانا منهاج شخصیت علمی بزرگی بود، تا جایی که شاه عبدالقادر گنگوهی نیز در مجالس وعظ او شرکت می کرد ، او جهت تحصیل علم از لاهور به دهلی مسافرت نمود ، در بین راه با مشکلات فراوانی مواجه شد تا اینکه به دهلی رسید و علم آموخت .

در تذکره او آمده است که در زمان تحصیل از مغازه مقداری آرد و روغن می خرید ، آرد را خمیر نموده مانند چراغ می ساخت ، سپس روغنها را در آن ریخته از روشنایی آن تا صبح مطالعه می کرد ، سپس در روز آرد را پخته و از آن تناول می کرد ، بعدها در دوران حکومت سلطان بهلول لودی از سوی دولت به عنوان مفتی مقرر شد .

۷) شخصی بنام محمدحنیف ساکن پرتاب گره (هند) پس از دوران جوانی برای تحصیل علم علاقه مند شد ، به مناطق مختلف سفر نمود ، تا اینکه به پانی پت رسید و مدت زیادی آنجا به تحصیل پرداخت ، از آنجا به سهارنپور رفت ، خاطرهٔ سفر از پانی پت را به اینصورت بیان نمود : که وقتی از پانی پت عازم سهارنپور شدم مبلغ ناچیزی در دست داشتم ، به این خاطر ناچار شدم پیاده سفر نمایم ، کتابهای زیاده با خود همراه داشتم که بر دوشم سنگینی می کردند ، آخر ناگریز شدم نصف آنها را در وسط راه گذاشته و بقیه را تا مقصد برسانم ، روزها راه می رفتم و هنگام شب استراحت می کردم و با اندکی نخود قناعت می کردم ، تا اینکه پس از چند هفته به سهارنپور رسیدم ، وقتی با قاری صدیق ملاقات نمودم چشمانم پر از اشک شد ، گفتم : گرسنه ام ، چند روز می شود غذا نخورده ام ، این بزرگوار شخص بسیار پرهیزگار بود ، از هیچ کسی سوال نمی کرد ، بر تکبیر اولی وصف اول اهتمام زیادی می ورزید .

۸) مؤلف کتاب « مصابیح » همواره بوقت افطار تکه نانی را در آب خیس نموده تناول می کرد ، پس از اینکه دوستان اصرار نمودند ، و تأکید کردند که باید نان را همراه با خورشت بخورد ، چون خوردن مداوم نان خشک موجب ضعف اعصاب می شود ، ایشان بجای خورشت نان را با روغن زیتون می خوردند . گویند : همسر او ثروت زیادی داشت ، اما وقتی که وفات نمود این بزرگوار سهمیهٔ خود از میراث را به دیگران واگذار نمود .

گر نهی دولت تو صدمه کچهـنهی — دل غنی رکهتی هی شکوه کچهـنهی

(اگر ثروت نباشد هیچ پروایی نداریم و گلایه هم نداریم زیرا دل ما غنی است)

۹) اصحاب صفه گاه چندین روز پیاپی گرسنه بودند ، اگر خوردنی از سوی برخی صحابه به آنها می رسید آنرا می خوردند ، گاه چیزی به خدمت رسول خداﷺ تقدیم می شد ، آنحضرتﷺ آنرا به اصحاب صفه می داد ، بهمین صورت آنها همواره در خدمت آنحضرتﷺ حاضر بودند و احادیث گهربار ایشان را حفظ نموده و به نسلهای آینده منتقل نمودند .

۱۰) امام مالک رحمه الله فرمود : این علم (علم حدیث) به شما نمی رسد تا وقتی تلخی فقر و فاقه را در راه آن نچشید . ایشان روزی از فقر و تنگدستی استاد خود ربیعه تعریف نمود که ایشان طوری فقیر و تهیدست بودند که ناچار شدند چوب های سقف خانهٔ خود را بفروشند ، کشمشهای پوسیده را که در کوچه های مدینه بودند جمع آوری نموده ، آنها را می شست و از آنها تغذیه می کرد .

۱۱) محمدیعقوب نانوتوی می فرماید : من در منزل خود که در کوچه هندوها واقع شده بود زندگی می کردم ، مولانا محمدقاسم نانوتوی نیز به منزل من آمد ، در داخل اطاقی اندکی کاه انداخته بودند ایشان دران اطاق بسر می بردند ، یک بار نان می پختند و تا چندین روز همان نان خشک را تناول می نمودند ، ما خادمی داشتیم که برای ما نان و غذا تهیه می کرد ، من به او سفارش نموده بودم که هرگاه مولانا می خواست نان بخورد خورشتی نیز برایش تهیه نماید ، ایشان گاه بخاطر اصرار زیاد آنرا می گرفت ، اما بیشتر اوقات با همان نان خشک قناعت می کرد .[۱]

۱۲) یکی از رفقای درس امام احمد بن حنبل می گوید : وقتی ما در مکه مکرمه نزد سفیان بن عینیه درس حدیث می خواندیم ، روزی متوجه شدیم که احمد سر درس حاضر نشده است ، ما همه تعجب کردیم زیرا ایشان بهیچ دلیل از درس غایب نبوده است ، پس از تحقیق متوجه شدیم که دزدی آمده و لباسش را برده و او لباس دیگری

---

[۱]. ارواح ثلاثه ص ۲۷۱

نداشته تا به محضر استاد حاضر شود ، وجه نقدی هم ندارد تا لباس دیگری تهیه نماید ، علی بن جهم راوی قصه می گوید :من رفتم و مبلغی پول به خدمت او تقدیم نمودم ، گفتم اینها را یا بصورت هدیه و یا بصورت قرض قبول کن ، ایشان نپذیرفتند ، بعد گفتم : پس اینها را بر دارو در عوض نسخه ای از کتاب برایم تحریر کن ، آنگاه پذیرفتند ، علی بن جهم این دست نوشته ها را در نزد خود به عنوان یادگار نگهداشته و به مردم نشان می داد و قصه را بیان می کرد .

۱۳) خطیب بغدادی در تذکره هثیم بن جمیل نوشته است : گفت در دوران تحصیل دو مرتبه به گرسنگی و تنگدستی شدیدی مواجه شدم .

١٤) امام ابویوسف فرمود ما افراد زیادی بودیم که درس می خواندیم اما از این تعداد زیاد ، کسانی از علم بهره مند شدند که نان را با ماست می خوردند ، سپس فرمود : در خانه صبح زود نان تهیه می کردند و بر آن اندکی ماست می مالیدند من آنرا خورده و فوراً برای درس می رفتم ، اما آنهایی که منتظر بودند که غذای چرب و نرم برایشان تهیه شود و بعد به درس بروند از علوم زیادی محروم شدند .

۱۵ـ علامه عبدالرحمن بن جوزی می فرماید : در دوران تحصیل هیچ انتظامی برای صبحانه ، ناهار و شام برایم وجود نداشت ، اما باز هم شکر و سپاس خداوند را بجای می آورم که بنده را از منت دیگران مصون نگهداشت .

١٦) شیخ نظام الدین اولیاء پنج سال سن داشت که از سایه پدر محروم شد ، مادر مهربانش که زن صالحه ای بود به امر تعلیم و تربیت او پرداخت ، بیشتر اوقات در خانه ایشان فاقه بود ، هر روز که نانی برای خوردن در خانه دیده نمی شد مادر ایشان می گفت : امروز همهٔ ما مهمان خدا هستیم ، ایشان می فرمود : وقتی من این سخن را می شنیدم خورسند می شدم ، روزی یک شخصی مقداری گندم برای ما آورد که تا چندین روز از آنها استفاده می کردیم ، من دل تنگ شدم که چند روز می گذرد و مادرم نگفته : ما همه مهمان خدا هستیم ، تا اینکه پس از چند روز آن گندم تمام شدند ،

مادرم فرمود : امروز همهٔ ما مهمان خداایم ، من چنان خوشحال شدم که نمی توانم آن کیفیت را بیان کنم .[1]

زندگی این بزرگوار تا آخر بهمین صورت بود .

مولانا ندوی در تذکره ایشان می فرماید : خواجه نظام الدین در دهلی اقامت داشت ، با وجود اینکه تمامی مال و ثروت هندوستان در دهلی بود ، خوردنیها چنان ارزان بود که با یک جیتل (پول رایج همان دوران) می توان دو کیلو آرد خرید کرد ، و با دو جیتل یک من خربزه خرید می شد ، اما ایشان می فرمایند : نزد من حتی یک دانگ هم نبود تا بوسیلهٔ آن نان خرید کنم و خواهر و مادر را تکفل نمایم ، فصل میوه می آمد و می گشت اما یک مرتبه هم اتفاق نمی افتاد که طعم خربزه را بچشیم ، اما در همین حال خوشحال و از تقسیم الهی راضی بودیم .[2]

۱۷) یکبار در زمان تحصیل یک کفش مولانا زکریا پاره شد ، ایشان تا شش ماه با یک کفش از مدرسه به مسجد و از مسجد به مدرسه راه می رفتند .

۱۸) مولانا قاری صدیق رحمه الله فرموده : زمانی که من در مراد آباد علوم عقلیه را در محضر مولانا عجب نور رحمه الله می خواندم ، یک طلبه با اصرار تمام از من تقاضا کرد تا کتاب « شافیه » را به او درس بدهم ، اگر چه کتابهای من زیاد بودند و بیشتر اوقات به مطالعه و تکرار آنها مشغول بودم ، اما بخاطر اصرار شدید او کتاب را به او درس می دادم ، این طلبه حالت عجیبی داشت ، وقتی از مدرسه تعطیل می شد به کارگری مشغول می شد ، وقتی اندکی پول بدست می آورد به مدرسه باز می گشت و نان و دیگر ضروریات اولیه خود را از آن تهیه می نمود ، اگر که چیزی نداشت هرگز از کسی سوال نمی کرد ، وقتی گرسنگی به او فشار می آورد به میدان تره بار می رفت و تکه پاره های آنها را جمع نموده تمیز می کرد ، کمی نمک بر آنها می پاشید و از آنها

---

[1] سید الاولیاء

[2]. تاریخ دعوت و اصلاح

می خورد ، من اصرار می کردم که با من غذا بخورد اما بیشتر اوقات قبول نمی کرد و با همان غذایی که خود جمع آوری می کرد قناعت می نمود.

۱۹) حافظ الحدیث حجاج بغدادی نزد محدث شبابه برای شنیدن حدیث رفت ، وقتی برای سفر آماده شد مادرش صد عدد نان برایش پخت ، او روزانه یک عدد نان را در آب خیس نموده می خورد و به محضر استاد حضور یافته و حدیث می نوشت ، وقتی پس از صد روز نانها تمام شدند ناچار شد مجلس استاد را ترک نماید.

۲۰) شیخ الاسلام بقی بن مخلد واقعه های عجیب تری را بیان می کند می فرماید من چنان طلبه ای را می دانم ، که زمانه طلب العلمی بر او طوری سخت می گذشت که از برگهای چغندر می خورد و زندگی بسر می کرد ، در همین حال تنگی و ناداری همت را از دست نداد و علم حاصل کرد.

۲۱) ابن المقری ، ابوالشیخ و طبرانی در مدینه طیبه با هم تحصیل می کردند ، یک بار چنان افلاس و تنگدستی بر آنها هجوم آورد که گاه تا چندین روز روزه می گرفتند ، یکبار گرسنگی شدیدی به آنها دست داد ، رفتند ، در کنار روضهٔ اقدس رسول خداﷺ و با صدای بلند گفتند : یا رسول الله ، الجوع ، سپس امام طبرانی همانجا نشست ، گفت : یا موت می آید و یا روزی می رسد ، ابوالشیخ و ابن المقری به اقامتگاه خود باز گشتند ، اندکی دیر دیدند : شخصی درب خانه رَا می کوبد ، در را باز کردند ، دیدند یک شخص علوی بهمراه دو غلام آمد ، وسایل خوردنی زیاد بر دوش آن دو غلام حمل نموده است ، سپس گفت : من رسول خداﷺ را در خواب زیارت نمودم ، ایشان به من دستور دادند تا برای شما آذوقه ای بیاورم.

۲۲) شیخ الفقهاء امام برقانی وقتی به اسفرائن جهت تحصیل علم تشریف برد ، آنچه از دینار داشت در بین راه گم شدند ، فقط مبلغ ناچیزی درهم ماند ، او درهم ها را به یک نانوا تحویل داد ، روزانه دو عدد نان از نانوایی می آورد ، و یک جزء کتاب از نزد احمد بن بشیر آورده تا شام آنرا نقل می کرد ، روز دوم جزء دیگری می آورد ، تا ۳۰

روز بهمین منوال ادامه داد ، پس از ۳۰ روز دراهم به پایان رسیدند و او ناچار شد به وطن باز گردد .

۲۳) ابوعلی بلخی در عسقلان به تحصیل علم مشغول بود ، آذوقه تمام کرد ، گاه گرسنگی چنان بر وی فشار می آورد که از نوشتن عاجز ماند ، وقتی دید هیچ چاره ای وجود ندارد می رفت در کنار نانوایی می نشست تا بوی نان به مشامش برسد و اندکی تقویت حاصل نماید .

۲٤) ابوحاتم رازی گوید : من در زمان تحصیل چهارده سال در بصره اقامت نمودم ، یکبار افلاس و تنگدستی چنان فشار آورد که ناچار شدم لباسهای خود را بفروشم ، پس از چند روز پولی که از قیمت لباسها بدست آورده بودم به پایان رسید تا دو روز گرسنه ماندم ، سپس با یکی از دوستان حال خود را در میان گذاشتم ، او یک دینار داشت ، نصف آنرا به من داد و نصف دیگر را برای خودش گذاشت .

۲۵) پدر مولانا محمدقاسم نانوتوی از نظر مالی تنگدست بود ، برادرانش تعلیم یافته بودند و در ادارات دولتی کارمند بودند ، بعضی پنجاه روپیه ، بعضی صد روپیه حقوق می گرفتند ، او رفت پیش حاج امدادالله مهاجر مکی ، گفت : برادرانم در رفاع و آسایش بسر می برند ، و من با افلاس و تنگدستی دست و پنجه نرم می کنم ، امید من همین یک فرزند بود ، من امیدوار بودم که این فرزند بزرگ شود و برایم کسب و کاری نموده تا از رنج افلاس و تهیدستی خلاصی یابم ، نمی دانم شما به فرزندم چه چیزی آموختید ، نه کسب و کاری می کند ، نه در جایی استخدام می شود ، حضرت حاج امداد الله در آن وقت سکوت را اختیار نمود ، سپس بسوی او پیام فرستاد که قاسم به مقامی خواهد رسید که کارمندان حقوق بگیر برایش خدمت می کنند ، خداوند چنان شهرتی به او عطا می کند که در هر جا از او یاد خواهند کرد ، و این تنگدستی را برطرف خواهد کرد خداوند بدون نوکری به او آنقدر عطا می فرماید که از آنان

زندگی بهتری خواهد داشت ، چنانچه خداوند در حیات پدر ایشان به او مال و ثروت عطا نمود و تنگدستی و افلاسی که پدر او از آن شکایت داشت برطرف گردید.[۱]

۲۶) مفتی کفایت الله دهلوی رحمه الله زمانی که در مدرسه شاهی مراد آباد (هند) تحصیل می کرد ، غذا از سوی مدرسه به طلاب می رسید ، اما ایشان هزینه غذا و بقیه ضروریات شخصی را خود پرداخت می کرد ، پدر ایشان تنگدست بود ، نمی توانست هزینه تحصیلات او را تحمل نماید ، اما او با قوت بازوی خود کار می کرد و مایحتاج خود را برآورده می نمود ، هیچ نوع هدیه ای از کسی قبول نمی کرد ، در زمان اقامت در مراد آباد و سپس در دیوبند کلاه می بافت ، در ظرف دو یا سه روز یک کلاه می بافت و آنرا به دو روپیه می فروخت و غذا و بقیه مایحتاج خود را تهیه می کرد .

۲۷) شخصی از امام طبرانی سوال نمود : شما این همه علوم را چگونه کسب نمودید؟ فرمود : دوست عزیز ! تا ۳۰ سال پشتم بر رخت خواب گذاشته نشده است مگر حصیری که آنرا زیرانداز قرار داده ام .

۲۸) علامه مبارک بلگرامی روزی بیهوش شد ، پس از مدتی وقتی به هوش آمد ، فرمود : سه روز پیاپی غذایی برای خوردن میسر نشده است ، یکی از شاگردان او بنام میرطفیل بلند شد ، غذایی تهیه نموده به خدمت ایشان تقدیم نمود ، او در جواب فرمود : وقتی شما برای تهیه غذا رفتید نفس من امیدوار شد که غذا می رسد و این اشراف نفس است ، لذا من اکنون این غذا را نمی خورم ، شاگرد بدون اصرار زیاد ، غذا را برداشت ، پس از مدتی دو مرتبه همان غذا را آورد ، گفت : اکنون تناول فرمائید ، زیرا نفس شما دیگر امیدوار نبود که غذایی برایش آورده شود ، او از حسن تدبیر شاگرد خورسند شد و غذا را تناول فرمود .

---

[۱] . بیست مرد بزرگ ص ۱۱۷

۲۹) در کتاب « بستان المحدثین » در مورد علامه بغوی نوشته است که ایشان قائم اللیل و صائم النهار بودند ، زندگی زاهدانه ای داشت ، وقت افطار همیشه نان خشک می خورد ، دوستان او به او تذکر دادند که از خوردن مداوم نان خشک در بدن خشکی بوجود می آید ، مغز و اعصاب خشک می شود ، آنگاه نان را با روغن زیتون می خورد و بر آن قناعت می نمود .

۳۰) در تذکره مولانا فضل الرحمن گنج مرادآبادی آمده است که ایشان در دهلی به تحصیل علم مشغول بودند ، گاه تا چندین روز گرسنه بودند ، روزی از محل درس به خانه آمد دید دستی از یک بوته ای بیرون شد و بر آن چند عدد شیرینی گذاشته بود ، من آنها را برداشته و از آن استفاده نمودم این یک مدد غیبی بود .

۳۱) مولانا محمد حسین اله آبادی تمامی دوران تحصیل خود را در یک اطاق بسیار کوچک سپری نمود .

۳۲) مولانا شاه عبدالغنی بولپوری دوران تحصیل را در تنگدستی سپری کرد ، فقط یک دست لباس داشت که همیشه آن را به تن داشت ، لباس دیگری نداشت تا هنگام شستشوی آنرا عوض نماید ، ایشان در طول زندگی بهمین حالت ادامهٔ حیات داد ، لباس بسیار ساده و یک ازار به تن داشت ، اما خداوند ایشان را در همین لباس ساده چنان رعبی عطا کرده بود که به پادشاهان نصیب نمی شود ، چنان محبوبیتی بین مردم داشت که با یک اشارهٔ ایشان مردم حاضر بودند جان خود را فدا نمایند .

۳۳) در تذکره مولانا شاه وصی الله آمده است که ایشان در دوران تحصیل عموماً وجه نقدی در دست نداشت ، بخاطر استغنایی که داشت از کسی سوال نمی کرد ، اقامتگاه از مدرسه فاصله داشت ، ایشان نان خشکی از آشپزخانه می گرفت و آنرا با نمک یا گڑتناول می فرمود .

۳٤) مولانا رشید احمد گنگوهی در زمان تحصیل خود غذای خود را تهیه می کرد ، دایی او ماهانه ۳ روپیه برایش می فرستاد ، ایشان با همین ۳ روپیه نان و دال می خرید ،

بقیه مایحتاج خود را امثال صابون برای شستشوی لباس ، روغن و قلم و غیره را نیز از همان ۳ روپیه تهیه می کرد . شوق و علاقه ایشان به علم معروف بود ، شخصیتهای علمی مختلف برای ملاقات او می آمدند ، و از استعداد ، فراست و علاقه به درس او متأثر می شدند ، چندین متخصص علم کیمیا پیش او آمدند و با اصرار تمام او را دعوت دادند و پیشنهاد کردند تا علم و فن خود را به او بیاموزند اما او صراحتاً انکار می‌ورزید ، ایشان بخاطر زهدی که در نهاد ایشان نهفته بود بسوی دین به علوم و فنون دیگر توجه نمی کرد .

۳۵) جد بزرگوار مولانا قاری صدیق در پانی پت پیش مولانا قاری عبدالرحمن درس می خواند ، روزی از گرسنگی بتنگ آمد ، مقداری نخود بهمراه داشت ، از آنها برداشته و می خورد ، در این میان مولانا تشریف آورد ، پرسید چه می خوری ، فرمود : من بسیار پشیمان شدم که مولانا تصور می کند که من بر غذای مدرسه قناعت نمی کنم ، پس از آن در زمان تحصیل هیچگاه چیزی بجز از غذای مدرسه نخوردم ، آنچه از مدرسه بحد قوت لایموت میسر می شد بر آن قناعت می کردم .

سعدی شیرازی می فرماید :

جوینی که از سعی باز و خورم به از میده بر خوان اهل کرم

شبانه روز یک وعده غذا :

مولانا قاری صدیق می فرماید : برای ثبت نام در مدرسه تکمیل العلوم موفق شدم ، اما از طرف مدرسه نمی توانستم غذا بگیرم ، یک مدرس بزرگ که کتابهای بزرگ را تدریس می کرد به من گفت : اگر می توانی برای خانهٔ من خدمت کن یک وعده غذا به تو می دهم ، من نیز موافقت کردم ، چنانچه روزانه وقت درس به همراه او به مدرسه می آمدم ، وقتی او به منزل تشریف می برد ، من نیز بهمراه او می رفتم و هر نوع خدمت خانه را انجام می دادم ، خانه او در طبقهٔ بالای ساختمان قرار داشت ، همواره باید به

طبقهٔ بالا آب مصرفی می بردم ، وقتی گالن آب را از راه پله به بالا می بردم در بین راه باید چندین مرتبه استراحت می کردم ، گاه بر راه پله می نشستم و گریه می کردم ، یک ماه هنوز تمام نشده بود که یک طلبه دیگر ساکن هتورا بنام حافظ نعمت الله که قبلاً با من آشنا بود برای تحصیل آمد اکنون ما دو نفر بودیم و غذا همان یک وعده و آن هم برای یک نفر ، اتفاقاً چند روز بعد یک طلبهٔ دیگر که از منطقه ما بود آمد ، او نیز جای دیگری نداشت ، ناچار با ما شریک شد ، اکنون در ۲٤ ساعت فقط یک وعده غذای یک نفر بین ۳ نفر تقسیم می شد ، نان ما یک لواش بود ، ما دست می شستیم ، هنوز آب از دست می ریخت که غذا تمام می شد ، نفر سوم نتوانست تا مدت زیادی این گرسنگی را تحمل کند ، ناچار شد به وطن باز گردد ، امّا ما دو نفر تا آخر سال بهمین صورت در همان مدرسه ماندیم .

برگ ترب :

۱) مولانا قاری صدیق رحمه الله فرمود : من در دوران تحصیل به چنان حالات سختی دچار شده ام که از خیابانهای شهر برگهای ترب را جمع نموده ، آنها را می شستم و بجای غذا می خوردم .

تحمل سردیها :

۲) مولانا زکریا رحمه الله خاطره ای از مولانا عبدالقادر رای پوری نقل می کند ، ایشان فرمودند : در دوران تحصیل ، یک سال طوری بر من گذشت که برای مقابله با سردی شدید زمستان هیچ وسیله ای از قبیل فرش ، لحاف ، زیرانداز ، پتو ، چادر و غیره وجود نداشت ، غیرت نیز به من اجازه نمی داد تا با کسی اظهار نمایم ، پس از نماز مغرب کتابها را گرفته و در مسجدی که اقامت می کردم می رفتم ، و در کنار حمام در جلوی آتش آن می نشستم ، بعضی گمان می کردند شاید این بیمار است ، و دود آتش

را بوی می کشد ، پس از نماز عشاء وقتی مردم مسجد را ترک می کردند ، درب مسجد را می بستم ، و فرش آن را بر خود می پیچیدم که همان فرش هم زیرانداز و هم لحاف من قرار می گرفت ، البته از ناحیه سر و پا سردی می خوردم ، سپس هنگام صبح بلند می شدم و فرش را پهن می کردم .

۳) مولانا شاه اسعد الله ناظم اسبق مدرسه مظاهر العلوم می فرماید : زمانی که در مدرسه تهانه بهون درس می خواندم ، این منطقه بخاطر موقیعت جغرافیایی که داشت در فصل زمستان بسیار سرد بود ، در این مدرسه طبق دستور هر کس می خواست با آب گرم وضو کند باید در هر هفته دو پیسه پرداخت می کرد ، اما من همان مبلغ را نداشتم ، ناچار بودم با آب سرد وضو بگیرم ، انتظام خاصی برای غذا هم نبود ، گاه اندکی میسر می شد می خوردیم ، و گاه نمی رسید صبر می کردیم .

در حقیقت خداوند کسانی را که در زمان طلبگی مشقت ها و تنگدستی های زیادی برداشت می کنند برای خدمت در مدارس و خانقاه ها انتخاب می کند .

٤) یکبار زمانی که مولانا عبدالقادر رای پوری به تحصیل مشغول بود ، کسی به پدرش نامه ای نوشته بود که عبدالقادر وفات یافته است ، پدر ایشان برای تحقیق این خبر به رامپور جایی که مولانا درس می خواند آمد ، ایشان رخت خوابی برای پدر خود از جایی پیدا نمود و خود ایشان رفت به مسجد و بر حصیر آن شب را با تحمل سردی شدید به پایان رسانید .

در نتیجهٔ همین مجاهدتها و مشقت ها این بزرگواران توانستند به مقام شیخ کامل برسند ، در علوم مختلف مهارت حاصل کنند .

اگر طلاب عزیز می خواهند در آینده برای دین خدمت کنند باید خود را اصلاح نموده و این بزرگان را الگوی خود قرار دهند .

اما امروز طلاب مدارس دینی همواره در طلب راحت و آسودگی هستند ، مطالبهٔ آنها در مدرسه نیز همین است ، حتی بخاطر آن به اساتید و مسئولین مدرسه اهانت

می کنند ، گاه ترک تحصیل می کنند فقط بخاطر اینکه چرا مسئولین مدرسه در کارشان دخالت می کنند ، چرا در صورت تخلف از مقررات آنها را مواخذه می کنند.

اگر احیاناً غذایشان سر وقت نرسید یا غذا در حد مطلوب نبود قیامت برپا می کنند ، جالب اینجا است که چنین مطالبات بیجا را کسانی مطرح می کنند که مستحق کمک‌های مدرسه نیستند ، خود صاحب نصاب هستند.

نوبت به خوردن ادرار می رسد :

بکر بن حمدان مروزی فرموده است : در دوران تحصیل پنج مرتبه از تشنگی بحدی ناتوان شدم که ناچار بودم ادرار بنوشم ، چون بیشتر اوقات در طلب حدیث در بیابانهای خشک و لم یزرع چندین شبانه روز با پای پیاده راه می رفتم .[1]

خوردن گیاه :

حافظ ابن حجر در « هدی الساری مقدمه فتح الباری » از شاگرد امام بخاری نقل می کند ، فرمود : زمانی که جهت اخذ حدیث به خدمت آدم بن ابی ایاس رفتم ، پس از مدتی توشه تمام کردم ، گرسنگی بر من فشار آورد ناچار شدم با خوردن گیاه گرسنگی را برطرف نمایم ، پس از ۳ روز یک فرد ناشناس اندکی دینار در کیسه ای به من داد و رفت .[2]

تدریس از داخل چاه :

امام شمس الائمه محمد بن احمد سرخسی شاگرد شمس الائمه حلوانی ، و مؤلف کتاب معروف به « المبسوط » متوفی ٤٤٨ هجری از طبقهٔ مجتهد فی المسائل و یکی از بزرگترین علمای متکلم ، مناظر و اصولی بود ، ایشان در یک مسأله با خاقان وقت خود اختلاف نمود ، خاقان او را در چاهی زندان نمود ، او تا ۱۵ سال در همان چاه بسر می برد ، شاگردان وی می آمدند در کنار چاه می نشستند ، او املاء می کرد و آنها یادداشت می نمودند ، مجموعه املاهای ایشان در یک کتاب قطور در ۳۰ جلد جمع آوری شده و بنام مبسوط شرح مختصر حاکم در دنیای علم و دانش می درخشد .

---

[1]. العبر فی خبر من غبر ج ۲ ص ۷۰ ـ میزان الاعتدال ج ۲ ص ۶۰۰

[2]. الهدی الساری ص ۵۰۴

شیخ عبدالقادر جیلانی :

حافظ ابن رجب جنبلی در کتاب « ذیل طبقات الحنابلة » در تـذکره شیخ عبدالقادر جیلانی مؤسس سلسلهٔ قادریه متوفی ٥٦١ هـ تحریر نموده است ، ایشان فرمودند : من روزانه در کنار رود دجله برگهای درخت خرنوب را جمع آوری نموده و گرسنگی را برطرف می کردم ، تورم و گرانی در بغداد بحدی رسیده بود که تا چندین روز پیاپی بدون خوردن یک لقمه نان بسر می بردم ، یکبار از شدت گرسنگی رفتم کنار رودخانه تا برگهای درختان را جمع آوری کنم ، هر چند تلاش کردم موفق نشدم ، چون قبل از من افراد دیگری آنها را جمع کرده بودند ، اگر اندکی جایی یافت می شد فقراء و غرباء بر آن هجوم می آوردند ، آمدم داخل شهر تا آنچه در خیابانها از خس و خاشاک و زباله ریخته است چیزی بدست آورم ، اینجا نیز چیزی نیافتم ، مردم از شدت فقر هر چه می دیدند می خوردند ، آخر ناچار شدم ، آمدم در بازار عطاران در مسجد یاسین از شدت گرسنگی نیروی جسمی خود را از دست داده بودم ، در یک گوشه مسجد دراز کشیدم ، منتظر موت بودم ، در این اثنا یک جوان عجمی با چند تکه نان سالم و چند تکه گوشت کباب شده وارد مسجد شد ، در یک گوشه نشست و شروع به خوردن نمود ، هر لقمه ای که او می خواست به دهان ببرد ، از شدت گرسنگی بدون اختیار دهن من باز می شد ، سپس نفس خود را ملامت می کردم ، می گفتم : اگر خداوند بخواهد روزی می دهد ، یا اینکه موت می دهد . دیدم ناگهان چشم جوان به من افتاد ، به من تعارف کرد ، نخست انکار نمودم ، اما پس از اصرار زیاد آمدم ، لقمه ای برداشتم ، پرسید : شما از کجایید ؟ نام شما چیست ؟ گفتم : من از جیلان برای تحصیل علم به اینجا آمده ام ، گفت : من نیز از جیلان آمده ام ، سپس گفت : آیا نوهٔ ابوعبدالله صومعی را بنام عبدالقادر جیلانی می شناسید ؟ گفتم : عبدالقادر منم ، ناگهان دیدم حال این جوان تغییر یافت ، رنگ از چهره اش پرید ، گفت : سوگند به خدا من در همان لحظهٔ نخست که به بغداد رسیدم ، از تو پرس و جو می کردم ، تلاش زیاد بخرج دادم

تا تو را بیابم ، اما موفق نشدم پس از چندین روز تلاش و جستجو آذوقه ام به پایان رسید ، تا سه روز گرسنگی را تحمل نمودم ، آخر ناچار شدم در حالت اضطرار که مال حرام نیز در آن حالت حلال می گردد از پولهایی که مادرت به من سپرده بود تا به تو تحویل دهم ، اندکی نان و گوشت خریدم تا سد رمق کنم و وارد این مسجد شدم ، اکنون با اطمینان کامل تناول فرمایید چون غذا مال شما است ، اکنون من مهمان شما هستم ، مادر شما ۸ دینار برای شما فرستاده بود ، من از اینکه از پول شما برای خود غذا خریدم معذرت می خواهم ، گفتم : اشکالی ندارد ، آنچه از غذا باقی مانده بود به او دادم ، اندکی از آن دینارها نیز به او دادم و او را بدرقه نمودم .[۱]

ابوحاتم رازی :

حافظ الحدیث ابن ابی حاتم رازی در تذکره پدر بزرگوار خویش (ابوحاتم رازی) عنوانی در مورد تحمل مشقت ها ، اختصاص داده است ، سپس بنقل از پدر خویش می فرماید : من در سال ۲۱٤ هـ هشت ماه در بصره اقامت نمودم ، تصمیم داشتم یک سال تمام آنجا اقامت نمایم ، اما آذوقه تمام کردم ، از خانه هم چیزی نیامد ، شروع کردم به فروختن لباسهای خود ، یکی پس از دیگری را فروختم ، تا اینکه لباسها نیز تمام شدند ، بهمراه رفیق خود خدمت استاد حضور یافته و درس حدیث می خواندیم ، هنگام شام به حجره خالی بر می گشتم ، و از شدت گرسنگی بار بار آب می نوشیدم ، روز بعد رفیقم آمد من بهمراه او با وجود گرسنگی شدید پیش استاد رفتم و سماعت حدیث نمودم ، وقت شام با همان گرسنگی به اقامتگاه بر گشتم ، روز سوم رفیقم آمد ، گفتم : بعلت ناتوانی ، راه رفتن برایم مشکل است ، گفت : چه ناتوانی ؟ گفتم : دو روز پیاپی یک لقمه نان به دهن نبرده ام ، گفت : نزد من یک دینار وجود دارد نصف آنرا به

---

[۱] . طبقات الحنابله ج ۱ ص ۲۸۹

شما می دهم ، و نصف دیگر را برای کرایه سفر می گذاریم ، چنانچه با این طریق از بصره آمدیم .

ابن ابی حاتم خاطره دیگری از پدر خویش نقل می کند ، فرمود : وقتی که ما از مدینه منوره پیش داؤد جعفری آمدیم ، وقتی به جایی بنام « جار » رسیدیم ، در یک کشتی سوار شدیم ، دو نفر دیگر بنامهای ابوزهیر مروزی ، و شخص دیگری از نیشابور با من همراه بودند ، من به غسل نیاز پیدا کردم ، به همراهان خود گفتم ، آنها گفتند : در دریا غوطه بزن ، گفتم : شنا را نمی دانم ، گفتند : ما تو را با یک ریسمان می بندیم و در دریا می اندازیم ، بهمین صورت در داخل دریا نخست وضو گرفتم ، سپس غسل نمودم ، سپس بوسیله همان ریسمان از دریا خارج شدم و در کشتی نشستم ، ۳ ماه از سفر ما گذشت ، حال ما وخیم شد ، توشه نیز به پایان رسید ، تا اینکه به ساحل رسیدیم ، اکنون سفر خشکی شروع شد ، تا چندین روز راه رفتیم ، توشه ما کاملا تمام شده بود ، یک شبانه روز بدون خوردن یا نوشیدن چیزی راه می رفتیم ، روز دوم و سوم نیز بهمین صورت گذشت ، وقت نماز توقف نموده نماز می خواندیم ، سپس اندکی استراحت می کردیم ، از شدت تشنگی و گرسنگی حال ما بسیار وخیم شده بود ، روز سوم تصمیم گرفتیم به سفر خود ادامه دهیم ، چنانچه اندکی راه رفتیم ، ناگهان شیخ مروزی بی هوش شده به زمین افتاد ، خواستیم او را تکان دهیم ، دیدیم اصلاً حرکت نمی کند ، ناچار او را در همان حال رها کردیم و به راه خود ادامه دادیم ، تقریباً یک فرسخ راه رفته بودیم که من نیز بی هوش شده به زمین افتادم ، رفیق سومی هنوز به راه رفتن ادامه داد ، وقتی کمی از ما فاصله گرفته بود ، دید چند نفر در ساحل دریا از کشتی فرود آمده اند ، آنها به مکانی بنام بیرموسی فرود آمده بودند ، او می گوید : من وقتی آنها را از دور مشاهده نمودم ، چادر خویش را تکان داده و به آنها اشاره نمودم ، آنها ظرفی پر از آب نموده پیش من آوردند ، من از آن آب نوشیدم ، آنها خواستند من را بهمراه خود ببرند ، گفتم : دو رفیق من در میان راه از شدت تشنگی بی هوش شده اند ، چنانچه آنها

پیش من آمدند ، وقتی من بهوش آمدم دیدم شخصی بر صورت من آب می ریزد ، به او اشاره کردم از آن آبها به من نوشانید ، من سیراب نشدم دو مرتبه آب خواستم ، تا اینکه سیراب شدم و جان گرفتم ، آنها خواستند من را با خود ببرند ، گفتم : پشت سر من شخص دیگری نیز بیهوش شده است ، آنها گفتند : ناراحت نباش ، چند نفر پیش او فرستاده ایم ، چنانچه مرا با خود بردند ، آنها دست مرا گرفتند ، با مشکل بلند شده برپا ایستادم . آنها اندک اندک به من آب می نوشانیدند ، تا اینکه به کشتي رسیدیم ، آنها با ما با اخلاق و مروت برخورد نمودند ، چند روز نزد آنها اقامت نمودیم ، سپس آنها برای ما سفارشنامه ای بنام حاکم شهر که به (رایه) معروف بود نوشتند ، کمی نان بصورت کمک ، ستو و آب برای توشه به ما دادند و ما را بدرقه نمودند . چنانچه مجدداً به سفر خود ادامه دادیم ، پس از مدتی توشه تمام کردیم ، گرسنگی بر ما فشار آورد ، بهمین صورت در ساحل راه می رفتیم ، یک لاک پشت دریایی دیدیم که موج دریا او را به ساحل انداخته بود ، سنگ بزرگی بر پشت آن زدیم ، موادی مانند زردۀ تخم از شکم آن بیرون شد ، ما از شدت گرسنگی آنها را برداشته وخوردیم ، تا اینکه گرسنگی ما برطرف شد .

یعقوب بن سفیان :

یعقوب بن سفیان می فرماید : من سی سال برای تحصیل علم در مسافرت بسر بردم ، یکبار پول من کم شد ، در آن زمان شب ها حدیث می نوشتم و روزها درس می خواندم ، یک شب در حالی که در کنار چراغ نشسته بودم ناگهان آب از چشمانم سرازیر شد ، و دید آنها از بین رفت ، بسیار گریه نمودم ، چون از وطن دور بودم ، و هدفی که برای آن آمده بودم از دست رفت ، داشتم گریه می کردم که به خواب رفتم ، در خواب رسول خداﷺ را زیارت نمودم ، آنحضرتﷺ : یعقوب ! چرا گریه می کنی ؟ گفتم : یا رسول الله ، بینایی را از دست دادم ، هدفی که برای آن آمده بودم

از من فوت شد ، ایشان فرمودند : نزدیک بیا ، رفتم نزدیک ، ایشان دست مبارک خود را بر چهرهٔ من کشیدند و دعایی خواندند ، وقتی از خواب بیدار شدم ، دیدم بینایی ام کاملاً بازگشته است ، کتاب را برداشته وشروع کردم به نوشتن .

فروختن آستین :

محمد بن جریر طبری در ابتدای جوانی از پدر خویش اجازه خواست تا برای تحصیل علم به شهرهای مختلف سفر کند ، گوید از زادگاه خود (آمل) روانه شدم ، به شهرهای مختلف می رفتم ، پدرم همچنان برایم پول می فرستاد و من از آنها استفاده می کردم ، یکبار تا مدت زیادی برایم پول نیامد ، ناچار شدم هر دو آستین پیراهن خود را فروخته و از پول آن غذا تهیه نمودم .[1]

برهنگی : خطیب بغدادی به روایت عمر بن حفص اشقر در « تاریخ بغداد » می نویسد : امام بخاری در بصره بهمراه ما حدیث می نوشت ، یکبار دیدیم که بخاری برای درس حاضر نمی شود ، پس از چند روز به جستجوی او پرداختیم ، دیدیم در حجره ای نشسته است ، و لباس بر تن ندارد ، پس از تحقیق دریافتیم که ایشان آذوقه تمام نموده است ، و لباسهایش را فروخته است ، ما برایش مبلغی جمع نموده و لباس خریدیم ، آنگاه لباس پوشیده سر درس حاضر شد .[2]

سفیان بن عینیه گوید : شعبه بن حجاج فرمود : هر کس در طلب حدیث قدمی بردارد به مفلسی و تنگدستی دچار می شود ، چنانچه من نیز یک مرتبه ناچار شدم کاسهٔ مادرم را به هفت دینار بفروشم .[3]

---

[1]. تذکرة الحفاظ ج ۲ ص ۷۱۱ ـ صبر و استقامت کاپیکر ص ۱۱۸

[2]. تاریخ بغداد ج ۲ ص ۱۳

[3]. تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۹۵

امام احمد بند شلوار می بافد :

امام احمد بن حنبل در سال ۱۹۷ هجری بهمراه یحیی بن معین عازم صنعاء (یمن) شد تا آنجا از عبدالرزاق صنعانی حدیث بیاموزد ، یحیی بن معین می فرماید : ما بسوی یمن روانه شدیم ، در موسم حج به مکه مکرمه رسیدیم ، خواستیم حج را اداء نموده به سفر خود ادامه دهیم ، روزی داشتم طواف می کردم ، ناگاه چشمم به عبدالرزاق افتاد ، با وی سلام و مصافحه نمودم ، سپس بسوی امام احمد اشاره نمودم ، گفتم : این شخص برادر شما احمد بن حنبل است ، او خوشحال شد ، گفت :خداوند عمرش را زیاد کند ، او را در راه حق ثابت قدم نگهدارد ، اخبار او بمن رسیده است ، یحیی بن معین می فرماید : سپس بسوی امام احمد متوجه شدم ، گفتم : خداوند مسیر طولانی را برای من و تو کوتاه نمود ، از مشقت سفر یک ماه نجات یافتیم ، توشهٔ سفر هم نداشتیم ، خداوند ما را به ملاقات شیخ مشرف گردانید ، امام احمد فرمود :آیا می دانی که وقتی از بغداد حرکت نمودم ، ارادهٔ من دین بود که از عبدالرزاق در صنعاء حدیث سماعت نمایم ، سوگند به خدا هرگز از ارادهٔ خود کوتاه نمی آیم .

وقتی به صنعا رسیدیم ، توشه و مایملک امام احمد به پایان رسید ، شیخ عبدالرزاق دراهم زیادی آورد و به او تقدیم نمود ، امام احمد آنها را نپذیرفت ، عبدالرزاق گفت : پس به عنوان قرض بردارید ، باز هم انکار نمود ، ما نیز آنچه داشتیم به او تقدیم کردیم ، اما او همواره انکار می نمود . پس از مدتی دیدیم که ایشان بند شلوار می بافد ، آنها را فروخته و مایحتاج خود را تأمین می کند .[1]

یکبار امام احمد در زمان اقامت خود در یمن ناچار شد سطل آبی را در مقابل چند درهم رهن گذارد ، در آن هنگام احمد بن داؤد شاذکونی بعنوان شاهد حاضر بود ، پس از چند روز امام احمد مبلغی به دست آورد ، آمد تا سطل را آزاد نماید و قرض را اداء

---

[1]. منهج احمد

کند ، آن شخص دو سطل مشابه در جلو امام احمد گذاشت ، گفت : سطل خود را بردار : ایشان فرمودند : این هر دو سطل با هم مشابه اند من نمی توانم یکی را انتخاب کنم ، شما اختیار دارید ، یا سطل را نزد خود نگهدارید ، یا قرض خود را بردارید ، احمد بن داود خطاب به آن شخص گفت : و چگونه جلو شخص پرهیزگاری دو سطل می گذاری ، در حالی که سطلها عموماً با هم مشابه هستند ؟ او گفت : سوگند بخدا سطل او این است ، اما من می خواستم او را امتحان نمایم .[۱]

مولانا حامد حسن :

مولانا مفتی محمودالحسن گنگوهی رحمه الله فرمود : پدرم مولانا حامد در زمان طلبگی به دهلی رفت ، روزانه چهار پیسه به او می رسید ، سه پیسه را برای خریدن آرد می داد ، نصف پیسه را برای پختن نان و نصف دیگر را شوربا می خرید ، تا چندین مدت بهمین صورت فقط روزانه یک وعده غذا می خور د، این همان زمان بود که در هندوستان قحط شدیدی حکمفرما بود . یک روپیه چهار کیلو آرد می شد ، اما مردم فریاد می زدند که قحط گرفته است .[۲]

سعید بن مسیّب :

حافظ ابن کثیر در تاریخ خود از سعید بن مسیب روایت می کند ، فرمود : گاه من برای بدست آوردن یک حدیث چندین شبانه روز پیاده سفر می کردم .

---

۱. منهج احمد ج ۱ ص ۸

۲. حیاة محمود ص ۷۷

سفر برای سماع از صحابه :

ابوالعالیه می فرماید ، ما در بصره احادیث رسول الله ﷺ را بواسطه تابعین می‌شنیدیم ، اما مطمئن نمی شدیم ، تا اینکه می رفتیم به مدینه منوره و از صحابه کرام بدون واسطه کسی می شنیدیم .

سفر برای یک حرف :

حضرت مسروق یکبار برای آموختن یک حرف پا به سفر گذاشت ، همچنین ابوسعید (حسن بصری) نیز بخاطر یک حرف مسافرت نموده است .[1]

سفر برای تحقیق سند :

یکبار در محضر محدث و تابعی بزرگ ، شعبی ، سه حدیث بیان شد ، ایشان بمنظور تحقیق این احادیث از کوفه به مکه مکرمه سفر نمود تا شاید آنها را بدون واسطه از صحابه بشنود .

مکحول :

ابن اسحق از مکحول روایت می کند ، که گفت : من برای طلب علم تمام دنیا را سیر نموده ام .

ابن وهب از وی نقل می کند ، گفت : من در مصر از بند غلامی آزاد شدم سپس علم آنجا را فرا گرفتم ، سپس به عراق و بعد از آن به مدینه آمدم و تا جایی که می دانم علم این دو شهر را آموختم ، سپس به شام رسیدم و آنرا غربال نمودم .[2]

---

[1]. جامع بیان العلم ج ۱ ص ۹۴

[2]. تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۰۸

هفت سال در سفر :

ابن ابی حاتم از پدر خویش حافظ الحدیث ابوحاتم رازی نقل می کند ، فرمود : من در زندگی خویش پیش از هر چیز دیگر برای تحصیل علم از شهر خود بیرون شدم ، این سفر هفت سال بطول انجامید ، تا هزار فرسخ که پیاده سفر می کردم مـی شـمردم ، وقتی مسافت از این حد گذشت ، شمارش را ترک نمودم من از کوفه به بغداد به حدی رفت و آمد نمودم که نمی توانم تعداد آنرا بگویم ، بارها از مکه به مدینه رفته ام ، با پای پیاده به مصر ، از مصر به رمله ، از رمله به بیت المقدس ، از رمله به عسقلان ، از رمله به طبریه ، از طبریه به دمشق ، از دمشق به حمص ، از حمص به انطاکیه ، و از انطاکیه به طرطوس سفر نموده ام ، بار دیگر از طرطوس به حمص رفتم ، انگیزه این سفر آن بود که آنچه از احادیث ابوالیمان باقی مانده بود آنها را سماعت نمایم ، سپس از حمص به بیسان ، از آنجا به رقه ، و از رقه حرکت نموده از دریای فرات عبور نموده به بغداد رسیدم ، قبل از رسیدن به شام ، نخست از واسط بسوی رودخانه نیل و از آنجا به کوفه رسیدم ، همه این سفرها را با پای پیاده انجام داده ام .

وقتی نخستین سفر را از وطن آغاز نمودم ۲۰ سال سن داشتم ، در ماه رمضان سال ۲۱۲ هجری از (ری) بیرون شدم و در سال ۲۲۱ هجری به وطن بازگشتم ، سفر دوم از سال ۲٤۲ هجری آغاز و به سال ۲٤٥ پایان یافت ، این سفر فقط ۳ سال طول کشید ، در این وقت عمر من ٤۷ سال بود .[۱]

سفرهای امام احمد رحمه الله :

امام احمد بن حنبل در سن شانزده سالگی به تحصیل علم مشغول شد ، نخستین سفر ایشان در سال ۱۸۳ هجری به کوفه انجام گرفت ، از آنجا در سال ۱۸٦ به بصره رفت ،

---

۱. مقدمه « الجرح و التعدیل » ص ۳٥۹

سپس در مجلس سفیان بن عینیه حضور یافت ، در مکه مکرمه در سال ۱۸۷ به ادای فریضه حج مشرف شد ، از مکه به سال ۱۹۷ عازم صنعاء (یمن) شد و در محضر محدث عبدالرزاق حضور یافت ، بار دوم بهمراه یحیی بن معین سفر را آغاز نمود .[۱]

امام احمد خود فرموده است ، من در تلاش علم به سیر و سیاحت پرداخته و در این سفرها به ساحل دریا ، سپس به مغرب (الجزائر) ، مکه مکرمه ، مدینه منوره ، حجاز ، یمن ، عراق ، فارس ، خراسان ، در کوه پایه ها ، دره ها ، خلاصه در هر جای در جستجوی علم گشته ام ، آنگاه به بغداد باز گشته ام .[۲]

امام شعبی :

علی ابن مدینی گوید : از شعبی سوال شد : این همه علوم را چگونه دریافتی ؟ فرمود : به چهار علت : ۱ـ هیچگاه بر کتاب و دفتر اعتماد ننمودم ، هر چه می خواندم حفظ می کردم . ۲ـ جهت تحصیل علم به شهرهای مختلف سفر نمودم ، ۳ـ صبر و استقامت همانند استقامت کوه داشتم ، ٤ـ ماند عقاب صبح زود بر می خاستم .[۳]

ابن شبرمه گوید : از شعبی شنیدم ، فرمود : من تاکنون هرگز نیازی به رجوع کردن به یادداشت ها نداشتم ، و هیچ حدیثی نشنیده ام که آنرا فوراً حفظ نکنم ، و نیازی نداشته ام تا حدیثی را بنویسم . اکنون پس از پیری آنچه در حافظه من باقی مانده است ، اگر کسی آنرا می دانست به او عالم می گفتند .

---

[۱]. تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۰۸

[۲]. صفة الفتوی و المستفتی ص ۷۸

[۳] و تذکرة الحفاظ

سیاحت تمام روی زمین :

فضل بن محمد بن مسیب بیهقی شعرانی متوفی ۲۸۲ هـ در فن حدیث امام بود ، او تمام روی زمین را برای تحصیل علم سیاحت نموده است ، ابن موصل گوید : ما در میان خود می گفتیم : فضل بن محمد شعرانی بجز اندلس در تمام دنیا بخاطر طلب حدیث دور زده است .[۱]

رد پیشنهاد ازدواج :

ابواسحاق حبال گوید :یکبار نزد ابونصر سنجری نشسته بودم ، کسی درب خانه را کوبید ، رفتم در را باز کردم ، دیدم زنی وارد منزل شد ، مبلغ هزار دینار از کیفی که بهمراه داشت بیرون آورد و جلو ابونصر گذاشت ، گفت : اینها را در هر جایی که می خواهید مصرف کنید ، او فرمود : مگر جریان چیست ؟ گفت : دلم می خواهد با تو ازدواج کنم گرچه خواهش شوهر گرفتن ندارم اما می خواهم برای تو خدمت کنم ، شیخ فرمود : کیف خود را بردارید و از اینجا بروید ، سپس از رفتن آن زن ، شیخ گفت : من از سیستان بخاطر تحصیل علم آمده ام ، اگر ازدواج کنم چگونه می توانم طلبگی خود را حفظ کنم ، من هیچ چیزی را بر اجر و پاداشی که خداوند برای طالب علم در نظر گرفته ترجیح نخواهم داد .[۲]

ادرار خون می شود :

محمد بن طاهر فرمود : در دوران سفر برای طلب حدیث دو مرتبه نوبت بجایی رسید که ادرار من خون شدند ، یکبار در سفر به بغداد ، و بار دیگر در سفر به مکه مکرمه ،

---

۱. تذکرة الحفاظ ج ۲ ص ۶۲۸

۲. تذکرة الحفاظ ج ۳ ص ۱۱۹

علت این بود که این سرزمین ها بسیار گرمسیر هستند و من پا برهنه راه می رفتم ، من در تمام دوران تحصیل فقط یک مرتبه سوار مرکب شده ام ، همواره کتابها را بر دوش گذاشته در شهرها و کشورهای مختلف دور زده ام ، و حدیث آموخته ام ، در زمان تحصیل از هیچ کسی چیزی نخواسته ام ، آنچه بدون سوال می رسید برآن قناعت می کردم.[۱]

خداوند متعال نیز زحمت ها و مشقت های این بزرگواران را به هدر نداده است ، در عوض آن به آنها علم عنایت فرمود ذکر جمیل شان را برای همیشه زنده داشته است .

عبدالله بن فروخ :

ایشان می فرمایند : من به کوفه آمدم و بزرگترین آرزویم این بود که از امام اعمش حدیث بشنوم ، وقتی از منزل پرسیدم گفتند : در این روزها ایشان از شاگردان خود ناراض است ، درس را تعطیل کرده و سوگند خورده است تا مدتی درس ندهد ، عبدالله می فرماید : من روزانه چندین بار می آمدم و در مقابل درب منزل می نشستم تا شاید به من اجازه داده شود ، اتفاقاً یک روز کنیز وی در را باز کرد ، پرسید : شما چگونه اینجا آمده اید ، چه هدفی دارید ؟ من هدف از آمدن خود را برایش توضیح دادم ، پرسید : از کجا می آیید ؟ گفتم : از افریقا ، کنیزک خوشحال شد ، سپس پرسید :آیا شهر قیروان را می دانید ؟ گفتم : من از همان شهر هستم ، گفت : منزل ابن فروخ را می دانید ؟ گفتم : ابن فروخ منم ، گفت : تو عبدالله هستی ؟ گفتم : بله ، این کنیز قبلاً مال ما بود که در خوردسالی او را فروخته بودیم ، وقتی کنیز این سخن را شنید ، با سرعت رفت پیش امام اعمش ، گفت :همان آقایی که همواره از او یاد می کردم اکنون آمده و مقابل

---

۱. پیکر صبر و استقامت ص ۱۶۱

درب ایستاده است ، ایشان به من اجازه ورود دادند ، و در خانه ای که در مقابل خانه او بود بمن جای داد ، و با عنایت خاص خود به من اجازه داد تا از وی حدیث بشنوم .

سفر به تمام نقاط دنیا :

ابن مقری محمد بن ابراهیم اصفهانی حافظ حدیث ، و در فن حدیث امام گفته می شود ، او جهت گردآوری حدیث تمام جهان را گشته است ، همچنین ابوطاهر احمد بن محمود می فرماید : من برای طلب حدیث چهار مرتبه مشرق و مغرب را دور زده ام .

۴۵ سال در طلب علم :

در کتاب « تذكرة الحفاظ » در تذکره حافظ ابن منده چنین آمده است : ابو عبدالله ابن منده در سال ۳۱۰ هجری دیده بجهان گشود ، و در سال ۳۹۵ چشم از جهان فرو بست از صد و هفتاد استاد علم آموخته است وقتی از سفر طولانی خویش برگشت کتابهایش بر چندین شتر بار بودند ، بنظر ما تاکنون کسی نبوده است که به اندازه او حدیث شنیده باشد و به اندازه او روایت حدیث کند ، او آخرین کسی بود که برای طلب حدیث سفر طولانی کرده است ، روایات منفرد زیادی جمع آوری کرده است ، حافظهٔ شگفت انگیزی داشت ، حقیقت شناس بود ، در صدق و راستی بحد کمال رسیده بود ، علاوه بر اینها تألیفات زیادی از وی بجا مانده . جعفر مستغفری گوید : از ابن منده پرسیدم : احادیثی که شنیده و آنها را در کتابها یادداشت نموده اید چقدر می شوند ؟ فرمود : کتابها را اگر وزن کنیم پنج هزار من می باشند . نخستین سفر ایشان اندکی پیش از سال ۳۳۰ هجری بسوی نیشابور بود ، حاکم می فرماید : ما با شیخ در سال ۳۶۱ هجری در بخارا ملاقات نمودیم ، از ملاقات او بر علم من اضافه شد ، سپس در نیشابور او را ملاقات نمودیم ، زمانی که او بسوی وطن خود باز می گشت ، ایشان در سن بیست

سالگی سفر را آغاز نمود و در سن ٦٥ سال به وطن بازگشت ، به اینصورت ٤٥ سال تمام را در مسافرت سپری نمود .[1]

هزار استاد :

حافظ ابن کثیر در کتاب « البداية و النهاية » ، در تذکره امام بخاری نوشته است : امام بخاری جهت تحصیل حدیث تا جایی که امکان داشت به تمامی کشورها سفر نمود ، و در خدمت تمامی اساتید بزرگ عصر خود حضور یافت ، اساتیدی را که خود او یادداشت نموده است از مرز هزار نفر می گذرد . علامه فربری (شاگرد امام) گوید : زمانی که من در خدمت ایشان تلمذ داشتم هفتاد هزار طلبه در درس حدیث شرکت می کردند ، اکنون شاید همهٔ آنها از دنیا رخت سفر بسته اند ، تنها من هنوز زنده ام .

تحصیل علم با راحت طلبی مشکل است :

ابن ابی حاتم می فرماید : روزی من بهمراه یک رفیق دیگر بخدمت استاد حضور یافتیم ، وقتی متوجه شدیم که استاد امروز کسالت دارد ، از آنجا برگشتیم ، در بین راه یک ماهی بزرگ خریدیم ، وقتی به اقامتگاه رسیدیم نوبت درس استاد دیگر رسید ، ماهی را گذاشته رفتیم به خدمت استاد ، ۳ روز بهمین حال گذشت ، وقتی ترسیدیم بونگیرد ، بدون پختن آنرا خوردیم ، چون فرصتی برای پختن آن میسر نمی شد ، سپس فرمود : تحصیل علم با راحت طلبی و خوشگذرانی بسیار مشکل است .[2]

---

[1]. تذکرة الحفاظ

[2]. تذکرة الحفاظ ج ۳ ص ۸۳۰

علامه زمخشری :

در اینجا مناسب می بینم اشعار علامه زمخشری امام فن ادب را که در آن از کیفیت حال بود ، بیان می کند ، در خدمت خوانندگان قرار دهم .

ترجمه فارسی اشعار بشرح ذیل است :

۱) تمام شب بیدار بودن برای تحقیق علوم برایم لذت بخشتر از به آغوش گرفتن دوشیزه ها .

۲) صدای قلم من بر کاغذ ، شیرین تر از نغمه های گیتار می باشد .

۳) از لذت طبل زدن دوشیزه ، زدن انگشتان بر ورقها برای دور کردن ریگ ها از آن ، برایم لذیذتر است .

٤) من شبها تا صبح بیدار هستم و تو شب ها در خواب بسر می بری ، باز هم آرزوی رسیدن بمقام من را داری ؟![1]

توصیه ابن هشام نحوی :

ابن هشام نحوی مؤلف کتابهای « شذور الذهب » ، « قطر الندی » ، « المغنی » و غیره به طلاب چنین توصیه می کند : ۱) کسی که بخاطر تحصیل علم تکلیف و مشقت برداشت کند مطمئنا موفق می شود . ۲) آیا غیر از این است که هر کس می خواهد زن خوبصورتی را ازدواج کند باید در راه رسیدن به آن مخارج زیادی برداشت کند ، همچنین کسی که می خواهد سرمایهٔ باارزشی بدست آورد ، اما حاضر نیست در راه رسیدن به آن انواع تکالیف را تحمل نماید ، او همیشه ذلیل و خوار خواهد بود .

---

[1]. پیکر صبر و استقامت ص ۵۷

امام مالک :

ابن قاسم گوید : امام مالک در زمان تحصیل با چنان افلاسی دچار شد که ناچار شد ، تیرهای سقف خانه خود را بفروشد ، بعدها خداوند به او مال و ثروت عنایت فرمود ، قاضی عیاض از امام مالک نقل می کند : تا انسان ذائقه فقر و تنگدستی را نچشد به علم دست نخواهد یافت .[1]

مقابله با خواب :

اسد بن فرات گوید : نزد امام محمد مقیم بودم ، او شب ها نزد من می آمد ، ظرفی پر از آب در کنار خود می گذاشت ، او حدیث قراءت می کرد و من سماعت می نمودم ، وقتی پاسی از شب می گذشت ، من بخواب می رفتم ، امام محمد از آن آب بر من می پاشید ، بیدار می شدم ، روش ما همواره همین بود ، تا اینکه خداوند این سعادت را بمن عنایت فرمود که هر چه آرزو داشتم برآورده شدند .

امام محمد مخارج اسد بن فرات را به عهده گرفته بود ، چون امام متوجه شد که توشهٔ شاگرد پایان یافته است و او در تنگنا قرار دارد ، یکبار امام محمد دید شاگردش از آبهایی که برای مسافرین بر سر راه گذاشته است می نوشد ، متوجه شد که شاگرد به فقر و تنگدستی دچار شده است ، هشتاد دینار به او داد ، وقتی شاگرد از عراق کوچ کرد باز هم امام به او تعاون نمود .[2]

---

[1]. ترتیب المدارک ص ۱۳۰

[2]. بلوغ الامانی فی سیرة الامام محمد بن الحسن الشیبانی ص ۱۵

مال و علم :

علامه شیخ محمد ابوزهره در کتاب خود بنام « ابن الحزم » مناظره علامه باجی و علامه ابن حزم را آورده است .سپس می نویسد : خلاصه کلام ابن حزم این بود که کثرت مال و ثروت مانع می شود از اینکه علم در سینهٔ انسان جایگزین باشد ، زیرا فراوانی مال و متاع دنیوی اندک اندک انسان را به لهو و لعب می کشاند ، وقتی محبت لهو و لعب در قلب بیاید نور معرفت از بین می رود ، از تن پروری و خوشگذرانی نور و بصیرت باطنی کاهش یافته و استعداد فهم و درایت از بین می رود .

اما فقیر و مستمند اگر چه وقتش در جستجوی روزی صرف می شود ، اما انگیزه لهو و لعب در او وجود ندارد ، نفس او تابان و درخشان و قلبش مملو از نور هدایت می باشد .

اما نظر علامه باجی این است که در زندگی مادی بکار گرفتن اسباب مادی برای ادامه حیات ناگزیر است ، البته اینکه ثروت زیاد منجر به عیاشی و لهو و لعب می شود چیز دیگری است .[1]

خلیل نحوی :

علامه خلیل نحوی در یک کپر زندگی می کرد ، گاه یک ریال هم نزد او نبود ، در همین حال شاگردان او از سرمایه علمی او بهره مند می شدند ، نضر بن شمیل گوید : از علامه خلیل شنیدم ، فرمود : من درب خانه ام را می بندم تا افلاس و رنج و غم من مخفی بماند ، و کسی از آن مطلع نشود .[2]

---

[1] . ابن حزم ص ۵۶ ـ پیکر و استقامت

[2] . وفیات الاعیان ج ۱ ص ۱۷۳

امام ابویوسف :

علی بن جعد از امام ابویوسف روایت می کند ، ایشان فرمودند : هنگامی که پدرم ابراهیم بن حبیب وفات یافت ، من بچه کم سن بودم ، مادرم مرا به نزد مرد لباسشوی برد تا با او کار کنم و مخارج خانه را تأمین نمایم ، در بین راه مجلس درس امام ابوحنیفه واقع بود ، من هر روز از خانه بیرون می شدم ، و بجای اینکه نزد مرد لباسشو بروم ، می رفتم و در درس امام ابوحنیفه شرکت می کردم ، وقتی مادرم از این جریان اطلاع یافت ، با من می آمد و مرا می برد و بدست لباسشو می داد ، امام ابوحنیفه وقتی شوق و علاقه وافر مرا دید ، روزی مادرم خطاب به امام ابوحنیفه گفت : تو بچهٔ مرا ضایع کردی ، زیرا ما خانواده مستمند هستیم ، روزانه نخ می ریسم و شکم بچه ها را سیر می کنم ، من می خواهم این بچه تیز کار کند و دانگی به منزل بیاورد . امام ابوحنیفه فرمود : مادر ناراحت نباش روزی فرا می رسد که فرزندت فالوده (یک نوع حلوایی که از روغن و مغر پسته درست می شود) می خورد ، مادرم در حالی که ناسزا می گفت از آنجا رفت ، پس از آن همواره در خدمت امام بودم ، ایشان همیشه بمن رسیدگی می فرمود ، مایحتاج مرا بر می آورد ، خداوند از علم ایشان بمن عنایت فرمود تا جایی که توانستم در خلافت عباسی قاضی القضاة (رئیس دیوان عالی) بشوم ، در این زمان گاه اتفاق می افتاد که با هارون الرشید خلیفه عباسی یکجا غذا می خوردم ، یک روز در حالی که در مجلس خلیفه نشسته بودم ، فالوده آوردند ، خلیفه بمن تعارف کرد ، گفت : یعقوب از این حلوا بخور ، چون هر روز میسر نمی شود ، گفتم : این چه غذایی است ؟ به این غذا فالوده می گویند ، از روغن و مغر پسته درست می شود ، من خندیدم ، خلیفه علت خندیدن مرا پرسید ، گفت : خیراست ، او گفت : باید با من در میان بگذاری ، من خاطرهٔ خود را برایش توضیح دادم ، خلیفه از این قصه شگفت زده شد ، سپس گفت : بخدا قسم علم ، انسان را در دین و دنیا سربلند می کند ، سپس تا دیر برای

امام ابوحنیفه دعای خیر نمود ، سپس گفت : ابوحنیفه با چشم عقل چیزهایی را می دیده که با چشم سر دیده نمی شود.[۱]

شدت گرسنگی :

ابوالعباس بکری رحمه الله گوید : یکبار چهار نفر بنامهای محمد یعنی محمد ابن جریر طبری ، محمد بن اسحق بن خزیمه ، محمد بن نصر مروزی ، محمد بن هارون رویانی در یک مکان در مصر اقامت داشتند ، روزی فرا رسید که توشهٔ آنها به پایان رسید ، حتی توانایی خریدن خوردنی و آشامیدنی نداشتند ، گرسنگی بر آنها فشار آورد ، در اطاقی که همیشه در آن ، حدیث می نوشتند قرار گذاشتند که باید قرعه کشی نموده و هر کسی که قرعه بنام او آورده شد برود و از مردم شهر آذوقه ای بدست آورد ، اتفاقاً قرعه بنام محمد بن اسحق بن خزیمه درآمد ، گفت : بمن اجازه دهید تا وضو گرفته نماز استخاره بخوانم ، چنانچه وضوء گرفته دو رکعت نماز ادا نمود ، دیری نپایید که روشنی از دور پدیدار شد و بسوی اقامتگاه آنها نزدیک می شد ، تا اینکه درب خانه را کوبید ، درب را باز کردند ، دیدند شخصی از طرف فرماندار مصر (احمد بن طولون) از اسب پایین شد ، نخست پرسید : محمد بن نصر از شما کیست ؟ گفتند این است و بسوی او اشاره کردند ، او کیسه ای در آورد حاوی پانصد دینار و به محمد بن نصر تقدیم نمود ، سپس گفت : محمد بن جریر کیست ؟ گفتند این است به او نیز پانصد دینار تقدیم نمود ، محمد بن اسحاق نیز از نماز فارغ شد ، به او پانصد دینار داد ، سپس به محمد بن هارون نیز همان مبلغ را تقدیم نمود . بعد گفت : دیروز امیر مصر در خواب نیمروز شخصی را در خواب دید که به او می گوید : چند نفر از اهل علم بنام های محمد از گرسنگی رنج می برند و تو در خواب غفلت بسر می بری ؟ او در

---

[۱]. تاریخ بغداد ص ۲۴۴ ـ پیکر صبر و استقامت ۷۳

همان خواب آدرس شما را از آن شخص تحقیق نمود و این مبلغ را برای شما فرستاد ، سپس گفت : هرگاه این مبلغ تمام شد به امیر اطلاع دهید .[1]

بدون صبحانه :

مولانا قاری صدیق رحمه الله فرمود من در دوران تحصیل چیزی نداشتم تا بعنوان صبحانه بخورم ، برخی از رفقایم اصرار کردند تا با آنها صبحانه بخورم اما من همواره انکار می کردم ، زیرا آنها به غذایشان اهتمام می ورزیدند ، عموما طلاب در غذا و غیره سادگی را پسند داشتند ، آنهایی که صبحانه می خوردند ، همان نان خشک شب را صبح می خوردند ، کسی که صبح غذایی تازه ای درست می کرد طلاب او را با نگاه تعجب می نگریستند و آنرا نمی پسندیدند ، زیرا طلاب همواره به مطالعه و تکرار مشغول بودند و برای پختن غذا فرصت نمی یافتند . فرمود :همراهان من به خوردنی ها و نوشیدنی های مرغوب علاقه زیادی داشتند ، بسا اوقات شیروانی (یک نوع عبای فاخرانه است) می پوشیدند ، طلاب دیگر از این روش تعجب می کردند و آنرا نمی پسندیدند .

سالاد :

در تذکره قاری صدیق رحمه الله آمده است : ایشان از هر نوع تکلف و تصنع بدور بودند ، در زمان طلبگی تا چندین سال نان را با سالاد می خوردند ، سالاد نیز فقط گوجه فرنگی با نمک بود ، در واقع طلبهٔ کوشا بجز تکرار و مطالعه نباید مشغولیت دیگری داشته باشد ، بزرگترین شغل یک طلبه پایبندی به درس و مطالعه است ، او هیچگاه از تکرار و مطالعه فارغ نمی شود .

[1]. البدایة و النهایة ج ۱۱ ص ۱۱۶

سفر یا اقامت :

شخصی از امام احمد بن حنبل سوال کرد :شخصی می خواهد علم بیاموزد ، آیا این شخص در یک شهر اقامت نموده و علم خود را تکمیل نماید ، یا اینکه بهتر است به شهرهای مختلف سفر نموده و از علمای مختلف کسب فیض نماید ؟ فرمود : بهتر است سفر نموده و از علمای مختلف علم بیاموزد ، علماء را در نقاط مختلف جستجوی کند و از علوم آنها بهره مند شود .

هدیه به استاد :

اسماعیل بن حماد گوید : وقتی حماد فرزند امام ابوحنیفه پیش استاد خود توانست سورۀ فاتحه را بخواند ، امام ابوحنیفه پانصد درهم و در روایتی یکهزار درهم به استاد او تقدیم نمود ، استاد شگفت زده شد ، گفت : مگر من چه کار بزرگی انجام داده ام که مستحق چنین جایزه ای باشم ؟ وقتی امام از این سخن اطلاع یافت ، پیش آن استاد تشریف برد ، فرمود : آنچه به فرزندم آموخته اید آنرا حقیر نپندارید ، اگر امروز مبلغ بیشتری نزد من می بود به خدمت شما تقدیم می کردم ، زیرا این ، تعظیم و توقیر قرآن کریم است .[1] امّا حال طلاب امروزی را از زبان علامه اقبال لاهوری بشنویم :

ترجمه اشعار اردو :

۱ـ امروز باید به بیمار پول پرداخت کنی تا او را معالجه کنی .

۲ـ آن هم روزی بود که شاگرد دوست داشت در عوض خدمت استاد قلب خود را به او هدیه کند .

۳ـ اما زمانه چنان تغییر یافته که شاگرد پس از درس از استاد می خواهد که عوض درس او را بدهد .[2]

---

[1] . عقود الجمان ص ۲۳۲ ، رمز موفقیت اهل الله ص ۹۸

[2] . کلیات اقبال ص ۲۲۰

۱۰۵ کیلومتر در یک شبانه روز :

علامه سمعان بنقل از بعضی اساتید خویش می فرماید : علامه محمد بن طاهر در یک شب ۱۷ فرسخ راه رفته است ، او همواره در یک شبانه روز ۲۰ فرسخ پیاده راه می رفت از مسلک داود ظاهری پیروی می کرد ، او بخاطر طلب حدیث تمامی دنیا را دور زده بود . خود او گفته است : من از طوس به اصفهان بخاطر حدیث ابوزرعه رفتم ، آن حدیث را امام مسلم در کتاب خود با سند ذکر نموده است . جریان ازین قرار بود که یک شب محدثی ، این حدیث را با من مذاکره نمود ، در حین گفتگو متوجه شدم که سند این حدیث نزد فلان بزرگ در اصفهان وجود دارد ، صبح زود وسایل سفر را بسته و راهی اصفهان شدم ، از آنجا مستقیماً به محضر ابوعمرو رسیدم ، پس از استراحت اندکی سند آنرا از شیخ گرفتم .

بقی بن مخلد :

حافظ حدیث ابوعبدالرحمن بقی بن مخلد اندلسی در سال ۲۰۱ هجری در اندلس دیده بجهان گشود ، او از اندلس به بغداد با پای پیاده آمد تا از احمد بن حنبل حدیث بیاموزد ، می فرماید : وقتی به بغداد نزدیک شدم ، به من خبر رسید که امام احمد در این روزها در آزمایش سختی قرار دارد ، او بخاطر سخنی که در مورد قرآن گفته تحت نظر حکومت قرار دارد ، و در محاصره خانگی قرار دارد ، کسی نمی تواند به خانه او رفته و با وی ملاقات نماید . من بسیار غمگین شدم ، چند روز در بغداد اقامت نمودم . سپس آدرس امام را گرفتم و با یک تدبیر خاص به منزل ایشان رسیدم ، وقتی چشم او بمن افتاد فهمید که من اهل این دیار نیستم ، گفتم : مسافری هستم ، از جای دوری آمده ام تا از شما حدیث بیاموزم ، فرمود : بیا داخل خانه تا کسی تو را نبیند ، سپس فرمود : از کجا می آیید ؟ گفتم : از مغرب اقصی ، فرمود : از افریقا ؟ گفتم : خیر ، از آن هم دورتر از آنسوی دریا ، از اندلس می آیم ، فرمود : واقعاً از جای بسیار دور می آیید ، من نیز

دوست دارم تا در توان خود نیاز هر کس را برآورم ، اما چه توان کرد که در این ایام در آزمایش بسیار سختی قرار گرفته ام ، شاید تو نیز از ماجرا اطلاع داری ، گفتم : بله ، وقتی به نزدیک شهر رسیدم اطلاع یافتم ، سپس گفتم :این نخستین بار است که من در این شهر آمده ام ، هیچ کس مرا نمی شناسد ، اگر شما موافقت فرمایید من هر روز بعنوان گدایی که درب خانه را می زند و تکدی می کند می آیم تا اینکه به منزل شما برسم ، اگر شما روزانه یک حدیث بمن بیاموزید برایم کافی است ، فرمود : اشکالی ندارد ، اما بشرط اینکه در هیچ جای دیگر رفت و آمد نکنید و با کسی ملاقات هم ننمایید ، گفتم : این شرط را می پذیرم .

سپس هر روز بصورت گدایان چوب دستی در دست گرفته ، پارچه کهنه ای بر سر می بستم ، قلم ، کاغذ و دوات را در آستین گذاشته و از کوچه پس کوچه ها عبور نموده به درب خانه امام می رسیدم ، درب را می زدم ، امام تشریف می آورد و مرا با خود به منزل می برد و طبق معمول روزانه دو تا سه حدیث به من می آموخت .

پس از مدتی خلیفه وفات یافت ، بجای او خلیفه دیگر آمد که با مسلک امام احمد موافق بود ، اینجا بود که مقام و مرتبه امام بالا رفت ، اکنون بعنوان یک پیشوا تلقی می شد ، مجلس درس امام رونق گرفت ، مردم از نقاط دور و نزدیک به خدمت ایشان حضور یافته و از درس ایشان کسب فیض می کردند ، اما امام همچنان بمن توجه بیشتری مبذول می داشت و از صبر و استقامت من تجلیل می نمود .

ابوالحسن فالی :

استاد ادب و لغت خطیب ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی گوید : ادیب ابوالحسن علی بن احمد فالی یک نسخه‌ی بسیار عالی از کتاب « الجمهرة » تالیف ابن درید داشت ، روزی بعلت افلاس و تنگدستی شدید ناچار شد آنرا بفروشد ، ابوالقاسم شریف مرتضی

آنرا به مبلغ ٦٠ دينار خريد كرد ، وقتى آنرا ورق زد ، ديد قطعه شعرى از ابوالحسن بر يك تكه كاغذى نوشته است ، ترجمه اشعار بشرح زير است :

۱) من بمدت بيست سال با اين كتاب مأنوس بودم ، آنرا دوست داشتم ، اما امروز با كمال حسرت ناچار شدم آنرا بفروشم .

۲) اگر بخاطر قرض تمام عمر زندان بودم پروايى نداشتم ، هرگز گمان نمى كردم روزى فرا مى رسد كه آنرا بفروشم .

۳) اما چه توان كرد كه افلاس و تنگدستى و گرسنگى بچه هاى كوچك مرا به اينجا كشيد .

٤) نتوانستم اشكها را كنترل كنم و مانند دلسوختهءى گفتم

۵) اى ام مالك (خطاب به همسر) گاه ضرورت انسان را مجبور مى كند تا از چيزهاى كه بسيار آنها را دوست دارد ، جدا شود اگر چه راضى هم نباشد .

وقتى شريف مرتضى اين اشعار را ديد ، بسيار متأثر شد ، كتاب را به صاحب آن داد و آن مبلغى را كه پرداخت كرده بود به او بخشيد .[1]

مقام علماء :

در صفحات گذشته نمونه هايى از سرگذشت اسلاف را خوانديم ، ديديم اين بزرگواران چگونه در راه تحصيل علم مشقت ها ، افلاس و تنگدستى را تحمل نمودند ، تا جايى كه در برابر صبر و استقامت آنها خود صبر نيز مات و مبهوت مى ماند ، اين نمونه ها نشان مى دهد كه علماء هر چند فقير و تنگدست بوده اند ، و زندگى را با افلاس و گرسنگى بسر برده اند اما ذكر خيرشان براى هميشه باقى است اين افلاس و تنگدستى صرفاً به زندگى پنج روزهٔ آنها مربوط بوده است ، اما پس از رفتن از اين

[1]. وفيات الاعيان ج ۱ ص ۲۳۷

دارفانی آنها در صف امراء و اغنیاء قرار گرفته اند ، حتی امراء و اغنیاء در مقابل آنها چیزی بحساب نمی آیند ، زندگی آنها برای کسانی که بعد از آنها می آیند سرمشق و الگو می باشد .

این امر نیز واضح شد که بین طلاب آن زمان و طلاب امروزی از زمین تا آسمان فرق است . طلاب آن زمان سفرهای طولانی را پیاده و یا بوسیله شتر ، اسب و الاغ طی کرده اند ، صحراهای خشک و بی آب و گیاه را پشت سرگذاشته اند ، در تاریکی های هولناک و در سردی و گرمی شدید با پای پیاده راه رفته اند ، انواع سختی ها و مشقت ها را برداشت نموده اند تا اینکه به محضر علماء ، محدثین ، فقهاء و غیره حضور یافته و از علوم و فنون آنها بهره مند شده اند ، جالب اینجا است که این بزرگواران با این همه ، نه احساس بزرگی نموده اند و نه در عجب و خودپسندی مبتلا شده اند ، در حالی که طلاب امروزی در چنین امراض گرفتار هستند .

امروزه بفضل الهی مسافت های طولانی بوسیله وسایل جدید نزدیک شده و فاصلهٔ میان شهرها و کشورها از بین رفته است ، با این همه ، طلاب همت ندارند ، حوصله ها پست و استعدادها مفقود شده است . آرزوی ما این است که خداوند در طلاب ما خیر و در علوم شان برکت نازل فرماید ، و چنان طلابی بوجود بیاورد که در علم و عمل ، سیرت و اخلاق ، حق گویی ، تصنیف و تألیف ، و در نشر علم و دین جای علمای سلف را پر کنند ، در تحمل مشقت ها و مصیبت ها ، بر نقش قدم اسلاف قدم نهند ، و در صف علمای راستین قرار گیرند ، آنگاه فکرشان روشن و دلشان منور می شود و جامعه اسلامی در سکون و آرامش قرار گرفته و جامعه مسلمانان با دید نشان چشم ها را خنک می کنند .

آداب درس :

فضیل بن عیاض رحمه الله برای طلابی که در مجالس علمی حضور می یابند پنج توصیه ایراد نموده ، در واقع اینها پنج منزل از منازل علم اند ، وقتی طلبه از این منازل عبور کند به گوهر مقصود خود دست می یابد .

۱) السمع : نخستین توصیه گوش فرا دادن است ، وقتی شاگرد در مجلس استاد می نشیند باید با کمال متانت به فرموده های او گوش فرا دهد ، طوری که هم جسم هم قلب و روح او حضور داشته باشند ، روش آن اینست که وقتی استاد تقریر می کند ، شاگرد باید بسوی استاد بنگرد ، زیرا استاد عموماً با اشاره دست و غیره مطلب را می فهماند ، البته وقتی استاد ، کتاب را ترجمه و توضیح می فرماید ، آنگاه به عبارت کتاب نگاه کند .

۲) الانصات : دوم خاموشی است ، یعنی بدون حرف زدن ، اشاره کردن ، این سوی و آن سوی نگاه کردن ، حرکت ندادن دست و پا ، بازی نکردن با لباس ، ریش ، موی سر و غیره و با کمال خاموشی به درس استاد گوش دادن .

اصحاب رسول خداﷺ وقتی در خدمت ایشان می نشستند چنان ساکن و ساکت بودند ، گویی پرنده ای بر سرشان نشسته است .

۳) الحفظ : سوم اینکه هر آنچه از استاد می شنود آنرا حفظ کند ، حفظ درس دو صورت دارد : یکی اینکه آنرا در ذهن خود محفوظ نگهدارد ، در این راستا هر چند از حافظه خود کار بگیرد ، حافظه اش قوی تر می شود .

حضرت مولانا مناظر احسن گیلانی فرموده است : جای تعجب است که مردم بر گوش خود اعتماد می کنند ، از آن کار می گیرند ، بر چشم نیز اعتماد می کنند و آنرا بکار می برند ، در حالی که انسان دارای حافظه است ، چرا بر آن اعتماد ننموده و از آن استفاده نمی کنند ، در مورد حافظه این امر قابل ذکر است که اگر شما حافظه را برای حفظ کردن هر حرفی که می خواهید بکار بگیرید آن حرف مطمئناً حفظ می شود .

علامه تهانوی رحمه الله نام شخصی را باربار می پرسید ، باز هم فراموش می کرد ، کسی گفت : جناب مولانا ! حافظه شما بحمدالله بسیار قوی است ، مطالب بی شمار دینی ، مسایل فقهی ، نکات تفسیری ، و صدها قصه های دینی در حافظه شما ثبت است ، وقتی قلم بر می دارید ، چندین دفتر از حفظ می نویسید ، در حالی که نام یک فرد را بارها می پرسید سپس فراموش می کنید ، ایشان فرمود : حرف شما کاملاً درست است ، اما چون من حافظه خود را صرفاً در مطالب دینی و علمی بکار بسته ام ، در نتیجه با همان مطالب مناسبت پیدا کرده است و مطالب را فوراً حفظ می کنم ، اما با حفظ کردن نام کسی مناسبت ندارد ، من نیز به این مسأله توجه نکرده ام به این خاطر نامها را زود فراموش می کنم .

همچنین از تجربه ، مشاهده و گفته های بزرگان چنین بر می آید که هر کس از گناه و معصیت دوری کند ، تقوی و پرهیزگاری پیشه کند ، حافظه اش قوی تر می شود . اما کسی که همواره در گناه و معصیت بسر می برد حافظه اش از بین می رود .

صورت دوم این است که هر آنچه را می خواند یادداشت نماید ، و همواره آنها را بازنگری کند ، امروزه طلاب حرفهای بسیار معمولی را یادداشت می کنند ، اما آنچه در حین مطالعه دیده اند و یا در مجلس درس و سخنرانی ها شنیده اند به آنها توجه نمی کنند ، نوشتن مطالب دینی بسیار ضروری است ، ما باید دفتری اختصاص دهیم برای یادداشت مطالب مهم دینی و علمی .

یکی از طرق حفظ کردن ، تکرار آن است ، اما آسانترین شیوه حفظ اینست که آنچه در درس می خوانیم و یا در مطالعه با آن برخورد می کنیم ، اگر به زندگی روزمرهٔ ما مربوط می شود همواره بر آن عمل کنیم ، همانند روش خوابیدن ، بیدار شدن ، خوردن ، نوشیدن ، وضو گرفتن ، تلاوت قرآن کریم و غیره ، چون وقتی ما روش اسلامی و سنت نبوی را در این امور فهمیدیم ، باید آنرا عملاً زنده نگهداریم ، با این روش علم در علم تازگی و هم در عمل شادابی می آید .

٤) العمل : چهارم عمل است ، یعنی پس از شنیدن مسایل دینی ، عمل نمودن بر آنها ضروری است ، امام رفاعی می فرماید : طوری نباشد که شما شیرینی علم را بگیرید و تلخی عمل را ترک کنید .

٥) النشر : پس از عمل نوبت به تبلیغ و نشر و اشاعت آن می رسد ، یعنی وظیفه مسلمان تنها اصلاح نفس خود محدود نمی شود ، بلکه وظیفهٔ او پس از عمل رساندن آن به دیگران و زنده کردن آن در توده مسلمانان است .[1]

آداب مجلس :

۱) هرگاه مجلس آغاز و گفتگو شروع شد ، کسی که وارد مجلس می شود نباید سلام دهد ، برخی در حین گفتگوی می آیند و سلام می دهند ، سلسله کلام قطع می شود و مردم حواس باخته می شوند .

۲) کسی که مشغول درس خواندن است ، نباید کسی نزد او بنشیند تا حواسش پراکنده نشود .

۳) هنگام مشغولیت جواب دادن سلام و عطسه ضروری نیست .

٤) وقتی از سلام دادن قلب طرف در تشویش می‌افتد ، نباید در چنین وقتی سلام داد.

٥) کسی که در کاری مشغول است ، نباید نزد او نشست و بسوی او نگاه کرد ، زیرا حواس او جمع نمی شود .

٦) اگر در مکان وسعت است نباید پشت سر کسی نشیند ، البته در صورت ضیق مکان اشکالی ندارد ، احترام مسلمان بحدی است که نباید بجز امامت در نماز بسوی او پشت نمود ، حتی اذکاری که بعد از نماز خوانده می شود در آنوقت نیز امام باید روی بسوی مقتدیان نماید ، اگر چه پشت بسوی قبله باشد .

---

[1] . باتیں ان کي یا در هیں ص ۳۵ .

۷) اگر خواستید در کنار شخصی بنشینید نه بسیار نزدیک و نه دور بنشینید ، چون در صورت اول آن شخص احساس تنگی می کند و در صورت دوم سخن او بنحواحسن شنیده نمی شود .

۸) در مجلس نباید پای را بسوی کسی دراز نمود .

۹) هیچ کس را نباید از جای او بلند نموده و خود بجای او نشست .

۱۰) اگر کسی بنابر ضرورتی از جای خود بلند شد و می خواهد باز گردد ، نباید در جای او نشست .

۱۱) اگر کسی می خواهد بیرون رفته دو مرتبه برگردد بهتر است ، چادر و یا هر چیز دیگری در جای خود بگذارد تا دیگران متوجه شوند .

۱۲) کسی که تازه وارد مجلس می شود نباید در میان دو نفر بنشیند مگر به اجازهٔ آنها .

۱۳) وقتی وارد مجلس شدید ، هر جایی که خالی دیدید بنشینید ، نه اینکه از بالای گردن مردمان پریده و در جایگاه ویژه نشست .

۱٤) در مجلس نباید بینی را صاف نمود ، بلکه پیش از ورود به مجلس بینی را پاک کنید ، حتی الامکان خمیازه را کنترل نمایید ، اگر ممکن نبود دهان را با دست یا چادر بپوشانید .

رعایت همنشینان :

« یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا » (الایه)

ای مسلمانان وقتی به شما گفته می شود مجلس را گشاد بگیرید ، شما نیز گشاد بگیرید خداوند نیز برای شما گشادگی می آورد ، وقتی به شما گفته می شود : بلند شوید ، شما هم بلند شوید ، خداوند درجه شما مومنان را بلند می گرداند .

این آیه به ما می آموزد دانش آموزان یک کلاس باید رعایت حال یکدیگر را نموده و کسانی را که بعداً در کلاس وارد می شوند ، جای دهند ، کسی که وارد کلاس می شود نخست بنگرد اگر جای نشستن در حلقه وجود دارد بنشیند ، و گرنه پشت سرآنها بنشیند ، اگر کسی از نشستن پشت سر دیگران اباء می کند ، این دلیل نخوت و اعراض از حکم الله است .

از حضرت واثله بن خطاب روایت شده : رسول خداﷺ در مسجد تشریف داشت ، اصحاب کرام گرداگرد او نشسته بودند ، در این میان شخصی وارد مسجد شد ، رسول خداﷺ کمی تکان خورد و آن شخص را تعارف کرد تا آنجا بنشیند ، او گفت : یا رسول الله : جای زیاد است ، ایشان فرمودند : این حق هر مسلمان است که وقتی او را دید برایش کمی تکان خورد .[۱]

از حدیث فوق معلوم می شود که هر گاه یک همکلاسی وارد کلاس می شود بر بقیه همکلاسیها حق دارد تا برایش جایی خالی نمایند ، برخی از طلاب به این مسأله بی توجهی می کنند .

وضو برای درس :

شاگرد باید حتی الامکان با وضو در محضر استاد حضور یابد ، بالاخص در دروس تفسیر ، قراءت و حدیث . روش علمای سلف نیز چنین بوده است .

۱) امام بخاری پیش از نوشتن حدیث غسل نموده دو رکعت نماز می خواند ، سپس برای نوشتن آن حدیث استخاره می نمود ، بعد از آن ، حدیث را در صحیح درج می کرد ، به برکت همین کار می بینیم که صحیح بخاری در تمامی مدارس دینی جهان تدریس می شود ، جای بسیار تأسف است که برخی از طلاب خصوصاً در موسم سردی

---

[۱]. بیهقی

اگر احتلام شوند ، بدون غسل جنابت در کلاس درس حاضر می شوند . در حالی که باید بهر صورت نخست غسل می کرد بعد سر درس حاضر می شد ، البته اگر فراموش کند آن چیز دیگری است .

۲) علامه جزری از شیخ خود نقل کرده است که امام شاطبی همواره نماز صبح را زود شروع می فرمود ، پس از نماز صبح بلافاصله درس را شروع می کرد ، می فرمود : هر کس از همه جلوتر آمده است بخواند ، سپس نفر دومی و سومی بهمین صورت تا آخر می خواندند ، روزی برخلاف معمول فرمود : هر کس بعد آمده است بخواند ، او شروع کرد به خواندن ، کسی که از همه جلوتر آمده بوده محروم شد ، بقیه حاضرین متحیر شدند که چه اتفاقی افتاده است ، اما خود آن شخص متوجه شد که دیشب احتلام شده است ، سپس فراموش نموده ، چنانچه فوراً بیرون رفته غسل نمود و حاضر شد ، اکنون استاد فرمود : هر کس از همه جلوتر آمده است بخواند .

روایات زیادی در فضیلت وضو وارد شده است ، در اینجا به دو حدیث اکتفا می کنیم :

۱) « الا انبئكم بما يكفر الله به الخطايا و يرفع به الدرجات : اسباغ الوضوء فى المكاره و نقل الاقدام الى المساجد ، و انتظار الصلاة بعد الصلاة فذلكم الرباط »[1]

آیا به شما خبر ندهم آنچه را که خداوند به وسیله آن گناهان را می بخشد ، و درجات را بلند می کند ؟ یعنی وضو گرفتن در شدت (سردی) و قدم زدن بسوی مسجد ، و انتظار نماز پس از نماز ، این است رباط (یعنی آمادگی برای جهاد) .

۲) « من توضأ فأحسن الوضوء ، ثم رفع طرفه الى السماء ، فقال : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ، فتحت له ابواب الجنة الثمانية من ايها شاء »[2]

---

[1]. صحیح مسلم

[2]. ابوداود

کسی که بنواحسن وضوء بگیرد ، سپس بسوی آسمان بنگرد و شهادتین را بخواند ، هشت در بهشت برایش گشوده می شود ، از هر دری که بخواهد وارد آن شود .

۳) مؤلف « مصابیح السنن » در طول زندگی به تألیف و تدریس حدیث وفقه مشغول بود ، همیشه با وضو بود ، زندگی زاهدانه ای داشت .

٤) شمس الائمه حلوانی فرموده است : علمی که به ما داده شده است بسیار باعظمت است ، به این خاطر هیچ کتابی را بدون وضو لمس نکرده ام .

٥) شمس الائمه سرخسی با اینکه بیمار بود ، به علت بیماری که داشت نمی توانید وضو را نگهدارد ، اما باز هم هیچ کتابی را بدون وضو بدست نمی گرفت یکبار در میان مطالعه ۱۷ بار وضو گرفت ، فلسفه وضوء برای علم این است :که علم نور است و وضو نیز نور است ، لذا نور علم بوسیله نور وضو بیشتر می شود .

٦) علامه انورشاه کشمیری فرموده است : از زمانی که به سن تمییز رسیده ام تاکنون هیچ کتاب دینی را بدون وضو مطالعه نکرده ام .

۷) امام مالک به علم احترام زیاد می نمود ، وقتی می خواست حدیثی بیان فرماید ، نخست وضو می گرفت ، در مجلس درس می نشست ، ریش را شانه می زد ، به لباسها عطر می زد و با کمال متانت حدیث را می خواند ، می فرمود : حدیث از اقوال رسول خداﷺ است ، باید به آن احترام گذاشت .

۸) ابوواضح از ابوهریره ﷺ روایت می کند ، گفت : روزی در یکی از کوچه های مدینه منوره ، رسول خداﷺ را ملاقات نمودم ، اما از آنجائی که من احتلام بودم خود را از دید ایشان پنهان نمودم ، سپس رفتم ، غسل نمودم ، وقتی آمدم پیش آنحضرت ، ایشان فرمودند : ابوهریره ، چرا خود را از من پنهان کردی ؟ گفتم : یا رسول الله ، احتلام

شده بودم ، به این خاطر نخواستم بدون طهارت با شما ملاقات نموده و در محضر شما حاضر شوم .[۱]

۹) سلطان محمود غزنوی بسیار شخص پرهیزگار و فروتن بود ، محبت رسول خداﷺ بر روح و روان او غلبه یافته بود ، نام مبارک رسول اللهﷺ را بسیار احترام می نمود ، او خادمی داشت بنام « محمد » ، همواره او را با نامش صدا می زد ، روزی او را با نام تاج الدین صدا زد ، او آمد و فرمان پادشاه را اجراء نمود ، سپس به خانه رفت و تا سه روز متوالی به خدمت پادشاه حاضر نشد ، پادشاه پیامی به او فرستاد و علت عدم حضور را جویا شد ، او گفت : شما همواره مرا با نام محمد صدا می زدید اما یک روز خلاف معمول با نام دیگری صدا زدید ، فکر کردم شاید شما سوءظن بمن دارید ، به این خاطر از شرمندگی نتوانستم به محضر شما حضور یابم ، پادشاه گفت : جای نگرانی نیست ، حقیقت این است که آن روز وضو نداشتم ، به این خاطر نتوانستم نام مبارک محمد را بر زبان بیاورم ، آن هم زمانی بود که پادشاه با آن شوکت و عظمت شاهی در ادب به مقامی رسیده بود که آوردن نام محمد را بر زبان اساءت ادب می پنداشت .

حقیقت این است که وقتی ادب بر انسان غالب باشد ، چنان احتمالاتی در ذهن انسان خطور می کند که ظاهراً در شریعت برایش حکمی نیامده است ، لذا طلاب عزیز باید بیشتر به این امر توجه داده و کتابها را بدون وضو بدست نگیرند .

برکات وضو :

رسول اکرمﷺ از حضرت بلال ﷺ سوال فرمود : بلال :چه عملی انجام داده ای که صدای پایت را پیشاپیش در بهشت می شنیدم ؟ او گفت : من همیشه با وضو هستم ، هرگاه وضو بگیرم دو رکعت نماز بعنوان تحیة الوضو اداء می کنم .

---

[۱]. صحیح بخاری

فقیه ابواللیث از پدر بزرگوار خود روایت کرده است : حضرت عمر فاروق ﷺ شخصی را برای خریدن غلاف کعبه به مصر فرستاد ، او در بین راه به عبادتخانه راهبی گذر کرد ، رفت تا با او ملاقات کند ، وقتی به درب خانه رسید ، در زد ، راهب پس از مدتی در را باز کرد ، آن صحابی گفت : چرا با تأخیر در را باز کردید ؟ گفت : وقتی شما از دور می آمدید بر ما رعبی غلبه یافت همچون رعب پادشاهان ، زیاد ترسیدیم ، به این خاطر وضو گرفته نماز خواندیم ، سپس در را باز کردیم ، زیرا خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود : هرگاه از پادشاه ترسیدید وضو بگیرید ، و به اهل خانه دستور دهید تا وضو بگیرند ، زیرا انسان با وضو در حفاظت من است .

مولانا زکریا رحمه الله :

شیخ الحدیث مولانا زکریا رحمه الله فرموده است : در زمان طلبگی دوستی داشتم بنام محمد حسن ، در زمان کودکی کسی را صالح تر از او نیافته ام ، ما با هم قرار گذاشته بودیم تا هیچ حدیثی را بدون وضو در محضر استاد نخوانیم ، و نیز هیچ حدیثی باید از ما ترک نشود ، در کلاس درس هر دو در کنار هم می نشستیم ، هرگاه او نیاز به وضو پیدا می کرد ، من با یک تدبیر خاصی از استاد سوال نموده و یک اشکال علمی مطرح می کردم ، تا استاد محترم به توضیح سوال مشغول شود و حدیثی خوانده نشود تا اینکه رفیقم وضو گرفته برگردد ، رفیقم نیز چنین می کرد ، چنانچه یک روز دوستم برای تجدید وضو رفت ، من طبق معمول گفتم : جناب شیخ : در کتاب « فتح القدیر » چنین نوشته است استاد محترم (والد بزرگوار) متوجه شد ، فرمود :فتح القدیر شما بجای خود ، من می خواهم برای شما قصه ای بیان کنم ، پدر بزرگوار گاه سر درس قصه و گاه اشعاری ایراد می فرمود : من نیز تا ثلث دوم همان روش را دنبال می کردم ، اما پس

از آن روش حضرت مولانا خلیل احمد رحمه الله را پیروی می کردم، چون باید کتاب را به پایان می رسانیدم.

مرحوم محمدحسن خط بسیار زیبایی داشت.[۱]

آداب علم:

امام مالک علوم دینی را بیش از حد احترام می نمود، هرگاه می خواست حدیثی بیان فرماید، وضوء می گرفت بر مسند درس می نشست، محاسن خویش را شانه می زد، لباسها را عطر می زد و با ادب و وقار حدیث را قراءت می فرمود. مردم علت این را پرسیدند، فرمود: باید احادیث رسول خداﷺ را احترام نمود، آنحضرتﷺ فرموده است: علم نور است، به هر کس داده نمی شود، خداوند آنرا به هر کس بخواهد می دهد، این نور از کثرت روایت حاصل نمی شود، تعظیم و توقیری که امام مالک نسبت به علم می نمود دال بر این است که ایشان معرفت جلال الهی را دریافته بودند.

احترام به کتاب:

در هر کاری که انسان انجام می دهد اگر حقوق و آداب آنرا رعایت کند، موفق خواهد شد، بزرگان گفته اند: همانگونه که احترام اساتید ضروری است، برای کسانی که در تحصیل علوم دینی بسر می برند رعایت ادب و احترام کتابها نیز از بس ضروری است. بوسیله ادب و احترام، علم در ذهن انسان جایگزین خواهد شد، و از علم، توفیق عمل حاصل می شود، کسانی که به کتابها احترام نکنند از برکات علم محروم خواهند شد.

بی ادب محروم گشت از فضل رب.

---

[۱]. صحبتی با اولیاء ص ۱۳۶

نخست باید با کتابها محبت ورزید ، سپس آنها را باادب و احترام جابجا نمود ، کتابها را با آهستگی بر میز نهاده و از انداختن آنها جداً خودداری نمایید ، همانگونه که ظروف شیشه ای را با احتیاط تمام حمل و نقل می کنید ، پای را نباید بسوی کتاب دراز نمود و یا پای را بر کتاب ها گذاشت ، همچنین به کتاب پشت نگردانید ، بر آنها تکیه نزنید ، و نه مرکب ، چادر و یا هر وسایل دیگر بر آنها نگذارید ، حتی نباید کتابهای دینی را زیر کتابهای فنون دیگر بگذارید . در میان ورقهای کتاب ، کاغذ ، کارت ، قلم و غیره ننهید ، نباید خود بر صندلی نشسته و کتاب را پایین نهید ، کتابها را پاك و تمیز نگهدارید ، بر جای بلند گذاشته ، و از گذاشتن آنها بر روی پارچه ای خود بر سر آن نشسته اید ، و یا بر سر فرش نگذارید ، کتابها را بر روی زمین نگذارید ، بهتر است چادری بر زمین گذاشته کتاب را بر سر آن بگذارید ، کتاب را با دست راست بگیرید ، نباید کتاب را مثل کیسه و غیره در دست آویزان نمائید ، بهتر است کتاب را به سینه بچسبانید ، اینطور نباشد که کتاب را با دست چپ و کفش را با دست راست بگیرید .

اگر عذر شرعی نیست باید کتابها را با وضوء بخوانید و در تذکره‌ی بزرگان دینی آمده است که کتابها را هرگز بدون وضو لمس نمی کرده اند ، حتی کاغذ سفید که هیچ تحریری بر آن نبوده است ، آنرا نیز بدون وضو بدست نگرفته اند . فقهاء گفته اند : دست زدن کتابهای تفسیر ، حدیث و فقه را بدون وضوء مکروه دانسته اند . البته اگر طلبه ای در بیماری مبتلا است که نمی تواند وضوء را بمدت زیادی نگهدارد ، در این صورت اشکال ندارد ، اما باید دست را در جایی نهد که آیه مبارکه در آن نوشته نباشد .

اگر کتابهای دینی پاره شده و قابل استفاده نباشند ، و همچنین قرآن مجید و یا اوراقی که در آنها نام الله ، نام رسول الله و یا نامهای اسلامی و مطالب دینی نوشته است ، باید اینها را جمع نموده با احترام کامل در کتابخانه و یا مکان مخصوصی بنهد و یا اینکه آنها را دفن کند ، و یا اینکه همه را جمع نموده در چاهی و یا در دریا بیندازد یا اینکه با احتیاط کامل بسوزاند و خاکستر آنها را در جای خاصی دفن کند .

خداوند به همهٔ ما توفیق دهد تا احترام کتابها را بجا بیاوریم .

آمرزش به سبب ادب کتاب :

پس از وفات ابوایوب سلیمان بن داود شخصی او را در خواب ملاقات نمود ، پرسید : خداوند با تو چه رفتاری کرد ؟ فرمود : خداوند مرا آمرزید ، گفت : به چه سبب ؟ فرمود : یکبار داشتم بسوی اصفهان می رفتم ، ناگهان باران شدیدی آمد ، من چند عدد کتاب بهمراه داشتم ، در آنجا هیچ پناهگاهی وجود نداشت ، من بخاطر حفاظت کتابها خود را روی آنها انداختم تا از آنها حفاظت نمایم ، تمام شب را بهمین صورت سپری کردم ، خداوند بسبب این کار مرا آمرزید .[۱]

بر روی کتاب چیزی نگذارید :

شیخ الاسلام برهان الدین فرموده است : شخصی عادت داشت ، دوات را بر روی کتاب می گذاشت ، شیخ ما به او گفت : تو هرگز از علم خود بهره نخواهی برد .

یکبار ، دو شاگرد در اتاقی به مطالعه مشغول بودند ، یکی تکیه زده بود و دیگری دوزانو نشسته بود و در ضمن مطالعه داشت مطلبی را می نوشت استادشان وارد اتاق شد ، در مورد اولی گفت : انه لا یبلغ درجة الفضل ، و در مورد دومی فرمود : سیحصل الفضل و یکون له شأن فی العلم .

یکبار قاری صدیق قدس سره بهمراه مولانا اسعدالله ناظم مدرسه مظاهر العلوم ، از سهارنپور به تهانه بهون به محضر حکیم الامت مولانا اشرفعلی تشریف برد ، وقتی وارد قطار شدند ، دیدند شیخ التفسیر مولانا محمدادریس تشریف دارند ، مولانا قاری صدیق چند دست لباس و چند جلد کتاب را در یک پارچه ای با هم بسته بود ، البته کتابها زیر لباسها قرار داشتند ، مولانا محمد ادریس انکار نمود ، فرمود : نباید چنین کرد .

---

[۱] . فتح المغیث ص ۱۵۷

امام حلوانی فرموده است : ما این علم را بسبب تنظیم و احترام به آن بدست آوردیم، و هیچ کتاب یا ورق سفیدی را نیز بدون وضو بدست نگرفته ایم ، مولانا قاری محمد طیب فرموده است : هیچ گاه مولانا انورشاه کشمیری را ندیده ام که کتاب را در حالت خوابیده مطالعه کند ، چه در سفر و چه در اقامت و نه در حالت تکیه مطالعه نموده است ، ایشان همواره کتاب را جلوی خود گذاشته و در برابر آن باادب می نشست ، طوری که شاگرد جلوی استاد می نشیند ، ایشان خود می فرمودند : من هرگز کتاب را در هنگام مطالعه تابع خود قرار نمی دهم ، بلکه خود را تابع کتاب قرار می دهم .

پای را بسوی کتاب دراز نکنید :

طالب علم نباید پای را بسوی کتاب دراز نماید ، همچنین کتابهای تفسیر ، حدیث و فقه را باید بر روی کتابهای فنون دیگر بگذارد ، کتاب را با احترام تمام بردارد ، وقتی می‌خواهد کتاب را به کسی بدهد ،نباید آنرا بیندازد که این ، هتک حرمت کتاب است .

قلم :

برای تحریر بهترین قلم ها را خرید کنید ، برخی از طلاب در اشیای خوردنی و آشامیدنی بیشترین پولها را مصرف می کنند ، اما برای تحریر یک قلم بسیار ساده و ارزان قیمت می خرند ، برخی دیگر قلمی بهمراه ندارند ، وقت ضرورت از کسی عاریة می گیرد ، چه بسا که فراموش می کند آنر ابرگرداند ، این کار اشتباه است ، باید قلم و هر امانت و عاریه را باید به صاحب آن برگرداند ، حضرت عبدالله بن مبارک در شام بود ، روزی قلم نی او شکست از کسی دیگر قلمی عاریه گرفت و آنچه نیاز داشت نوشت ، سپس فراموش کرد که آنرا برگرداند ، چنانچه بهمین صورت به وطن خود (خراسان) بازگشت ، وقتی وسایل خود را باز کرد چشمش به قلم افتاد ، از مرو (شهری

است در ترکمنستان) به شام رفت و قلم را پس از عذرخواهی به صاحبش برگردانید ، طلاب باید در این امر احتیاط نمایند .

حضرت عبدالله بن مسعود و حضرت عمر رضی الله عنهما فرموده اند : ما نود درصد حلال را ترک می کنیم تا بوسیلهٔ آن در حرام نیفتیم .

ادب ادوات علم :

بر هر دانش آموز لازمی است که علمی را که می آموزد ادب و احترام آنرا بجای بیاورد ، همچنین ادب ادوات علم را نیز رعایت نماید ، مثلا قلم ، کاغذ ، تخته سیاه ، کلاس و اشیایی که در کلاس وجود دارد ، مانند میز ، لامپ ، پنکه و غیره .

روزی حضرت مجدد الف ثانی جهت رفع حاجت به دستشویی رفت ، وقتی داخل شد ناگهان چشمش افتاد به یک نقطه از رنگ قلم که بر انگشتر چکیده بود ، بلافاصله بیرون رفت ، پس از شستن و پاک کردن آن ، وارد شد . فرمود : این نقطه با علم نسبتی دارد بهمین خاطر فکر کردم اساءت ادب می شود ، اگر آنرا با خود به دستشویی ببرم . این بزرگواران تا این حد به علم ادب می کردند ، خداوند نیز به برکت آن آنها را به مدارج کمال رسانید .

امروزه می بینیم روزنامه ها و مجلات وکاغذهای دیگر که در آنها آیات ، احادیث و اسمای متبرکه وجود دارد ، در کوچه و خیابان افتاده و در زباله ها انداخته می شوند العیاذبالله ، در حقیقت مصایب و پریشانیهایی که امروز دامنگیر جامعه اسلامی است یکی از علل آن همین بی حرمتی و سوءادب نسبت به کتابها و نوشته های متبرکه است .

یکی از مریدان مولانا اشرفعلی کیف دستی از چرم برای ایشان دوخته و بر آن نام ایشان را حک کرده بود ، مولانا آنرا باادب و احترام زیاد حمل و نقل می کرد ، هرگز آنرا پایین نمی گذاشت .

روزی بر روی پاکتی کمی رنگ ریخته شد ، مولانا بر پاکت نوشت : این رنگها بدون قصد ریخته شده اند ، فرمود این مطلب را بر روی پاکت نوشتم تا اگر کسی رنگها را ببیند تصور نکند که نسبت به این کار بی اعتنایی شده است .

اساءت ادب به آیات ، احادیث و اسمای متبرکه :

گناه این عمل آشکار است ، امّا امروزه بعلت کثرت چاپ و نشر بخصوص روزنامه‌ها و مجلات ، این گناه عام شده است ، هیچ کوچه و خیابان و حتی هیچ خانه ای از آن خالی نیست ، در هر جا کاغذهایی به چشم می خورد که در آنها نام الله و دیگر اسمای متبرکه ، آیات ، احادیث و مسایل فقهی تحریر شده است که احترام آنها قطعاً واجب است ، بخصوص اوراق پاره شده از قرآن کریم ، و قاعده بغدادی و ... که در پنجره ها و طاقهای مساجد گذاشته شده اند ، و بادها آنها را از پنجره به بیرون می اندازد ، گناه این کار به کسی می رسد که آنها را در چنین جایی گذاشته است ، قرآن مجید و کتابهای دینی که بعلت پارگی قابل استفاده نیستند باید در پارچه پاکی بسته شده و در مکان پاکی از زمین دفن شوند ، و یا اگر امکان دارد ترمیم شوند .

همچنین روزنامه هایی که عموماً پس از یک بار استفاده دور انداخته می شوند ، نوشتن آیات و احادیث در آنها درست نیست ، اگر نسبت به آنها اساءت ادب شود ، همانطورکه به او گناه می رسد کسی که آنها را نوشته است نیز گنهکار می شود ، بهتر این است در روزنامه ها بجای متن آیه ترجمه و مفهوم آن تحریر شود ، گرچه ترجمه آیات و احادیث نیز باید احترام شود اما بی‌احترامی به آن نسبت به اصل آیه کمتر است .

همچنین در نامه های عمومی از نوشتن آیه و حدیث خودداری نمائید ، زیرا اینگونه نامه ها عموماً پس از خواندن زیر دست و پا انداخته می شوند ، شاید بهمین خاطر بزرگان در نامه های خود بجای بسم الله عدد (۷۸٦) را نوشته اند و یا بجای نام الله کلمه (بفضله تعالی) نوشته اند .

در فتاوی «عالمگیری» و «رد المحتار» آمده است : کاغذی که بر آن آیات و احادیث یا مسایل شرعی درج شده است ، استفاده نمودن آن بعنوان اسباب بازی یا بادکنك جایز نیست ، همچنین پا دراز کردن بسوی آن گناه بشمار می آید .

امروز اکثر مسلمانان و بخصوص طلاب به این گناه بی لذت مبتلا هستند ، گناهی که ممکن است موجب مواخذه در آخرت باشد ، جزای این نوع گناهان در دنیا نیز عموماً به صورت آفات ، بلاها ، خشکسالی ، تورم و ... ظاهر می شود که امروز تمامی مردم دنیا با آن دست و پنجه نرم می کنند ، جای بسی تأسف است که کسی بسوی عامل اصلی این مشکلات توجه نمی کند .[۱]

پای بندی به درس :

بر یک طلبه لازم است که از هیچ درسی غایب نشود ، زیرا غیبت از درس موجب بی‌برکتی در علم می شود ، چه بسا بعلت بی توجهی به این امر مهم از علم محروم شود .

در تذکره امام ابویوسف آمده است که ایشان تا مدت بسیار طولانی در خدمت امام ابوحنیفه تحصیل می کرد ، در تمام این مدت یك روز هم از درس غیبت نکرد ، ایشان بدون استثناء نماز صبح را در مسجد امام ابوحنیفه و پشت سر ایشان خواندند ، ایشان خود می فرمایند : من چندین سال در خدمت امام بودم ، بدون بیماری شدید حتی در روزهای عید هم از امام ابوحنیفه جدا نمی شدم و می بینیم که در روزهای عید مردم با دوستان و بستگان خود ملاقات می کنند ، اما او شرکت در مجلس امام ابوحنیفه و استفاده از علوم ایشان را از هر چیز دیگر ترجیح می داد .

---

[۱] . گناه بی لذت ص ۲۷

حضور در کلاس درس با وجود بیماری :

مولانا رشید احمد گنگوهی قدس سره فرمود : زمانی که من در خدمت مولانا مملوک علی درس می خواندم ، یکبار خارشی تمام بدن من را فرا گرفت ، من دستکش می پوشیدم و به خدمت استاد محترم حاضر می شدم ، در این روزها نیز حتی از یک درس غایب نشدم ، روزی در حالی که خارش بدنم بسیار شدید بود ، استاد متوجه شد ، فرمود : رشید حال شما بجایی رسیده است ، بقول بعضی :

یک تن و خیلی آرزو دل به چه مدعا دهم

تن هم داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم

یا درس یا جنازه پسر :

در مناقب موفق آمده است : امام ابویوسف فرمود : روزی پسرم وفات نمود اما من تجهیز و تکفین او را به دیگر بستگان خویش محول نموده و خود در درس امام ابوحنیفه شرکت نمودم چون اگر یک درس فوت می شد حسرت آن تا قیامت باقی می ماند .

اما جای تأسف است که طلاب عزیز امروز با بهانه ای بسیار پوچ درس را ترک می کنند . برخی از طلاب روز جمعه را در گشت و گذار سپری می کنند و روز شنبه از شدت خستگی دچار سردرد می شوند و با این بهانه در کلاس درس حضور نمی یابند ، اما این سردرد فقط تا عصر ادامه پیدا می کند ، پس از نماز عصر تمام بیماریها برطرف می شود تا مجدداً برای بازی بروند .

مولانا اعزاز علی :

رعایت اوقات هم برای طلبه و هم برای استاد امری حیاتی است . حضرت مولانا اعزاز علی رحمه الله در این امر دارای امتیاز ویژه ای بود ، ایشان در تمام سال و در هر شرایطی چه سردی و چه گرمی ، در موقع باران ، در حالت بیماری ، در حالت غم و

ناراحتی درس راحتی یکبار هم ترک نمی کرد ، ایشان همواره حداقل ده دقیقه پیش از موقع مقرر بسوی کلاس حرکت می کرد ، هنوز زنگ نخورده بود که مولانا در کلاس درس حضور می یافت ، و درس را شروع می کرد ، بمحض خوردن زنگ بعدی کتاب را می بست

مده فرصت از دست گویا بدت   که گوی سعادت زمیدان بری
که فرصت عزیز است چون فوت شد   بسی دست حسرت به دندان بری

باران و درس :

در تذکره حضرت قاری عبدالرحمن محدث پانی پتی آمده است که ایشان در دهلی در محضر حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی درس می خواند ، پس از وفات ایشان بسیار غم زده و پریشان بود ، شبی ایشان را در خواب دید ، حضرت شاه رحمه الله فرمود : ناراحت مباش ، بروید پیش شاه محمد اسحق و در محضر ایشان ادامه تحصیل دهید . او چنان پایبند درس بود که بجز ایام تعطیل هرگز به منزل نمی رفت . هر نامه ای که برایش ارسال می شد آنرا باز نمی کرد ، از آنجایی که پانی پت به دهلی نزدیک بود ، بستگان و خویشاوندان او رفت و آمد داشتند ، هرگاه کسی برای ملاقات می آمد ، او صرفاً سلام آنها را جواب می داد و چیزی نمی گفت ، فقط می گفت : اینجا فرصت گفتگو با شما را ندارم ، هرگاه به پانی پت آمدم با شما صحبت خواهم کرد . محل اقامت ایشان با مدرسه فاصله داشت ، روزی باران شدیدی آمد ، طلابی که به مدرسه نزدیک بودند حاضر شدند ، شاه محمداسحق درس را آغاز نکرد ، منتظر ماند تا قاری عبدالرحمن بیاید ، بقیه شاگردان گفتند : امروز باران زیاد است ، او نمی تواند خود را به مدرسه برساند ، پس از مدتی دیدند ایشان کتاب در دست گرفته وارد کلاس شد ، لباسهایش کاملا خیس شده است ، بعلت سرمای شدید می لرزد ، حضرت شاه محمد اسحق خوشحال شد ، فرمود : من می دانستم که قاری عبدالرحمن هرگز از درس غایب

نمی شود ، سپس فرمود : شما قاری را نمی شناسید ، الفاظ حدیث را من به او درس می دهم اما روح حدیث را از او حاصل می کنم .

ایشان با وجود اینکه توانایی خریدن چتر را نداشت ، و با وجود اینکه محل اقامتش از مدرسه دور بود در باران شدید نگذاشت درسی از او فوت شود ، امروز طلاب عصر حاضر به بهانه باران معمولی از اطاقهای خود تا کلاس درس نمی آیند ، برخی تقاضا می کنند که مدرسه تعطیل شود ، اگر چنانچه ذهن آنها به این امر نرسد اساتیدشان آنها را متوجه می کنند تا تقاضا نمایند . وقتی می بینیم که نه طلاب امروز همانند طلاب آن زمان هستند و نه اساتید ، پس برکت از کجا بیاید .

شوق حضور در درس :

علامه عبدالرحمن بن جوزی می فرماید : من برای اینکه زودتر به درس برسم می دویدم تا اینکه نفسم بند می شد .

علامه ثعلب روزی فرمود : حدود پنجاه سال است که ابراهیم حربی را در مجلس درس می بینم که هیچگاه درسی از او فوت نشده است .

حضرت مولانا محمدقاسم نانوتوی و مولانا رشیداحمد گنگوهی با هم در دهلی تحصیل می کردند ، این دو شاگرد علاقه‌مند به استاد خود مولانا مملوک علی پیشنهاد نمودند تا کتاب سلم را به آن دو تدریس نماید ، استاد بعلت نبود فرصت کافی انکار ورزید ، اما در آخر به سبب اصرار ایشان موافقت نمود هفته ای دو روز به آنها درس دهد . یک روز درس ایشان بعلت تشریف آوری یک مهمان تعطیل شد ، خاطره این ماجرا را از زبان مولانا گنگوهی بشنوید ، فرمود : در یک هفته فقط دو درس برای «سلم» مقرر شد ، این درس برای ما بسیار مهم بود ، روزی درس را آغاز نمودیم ، در این میان مردی در حالی که رومال سبز رنگی بر دوش داشت وارد خانه شد ، وقتی چشم استاد به او افتاد فوراً از جایش بلند شد ، بقیه حاضرین نیز بلند شدند ، سپس

خطاب به من گفت : بفرمائید در فرصت بعد درس می خوانیم ، من زیاد متأسف شدم ، به مولانا محمدقاسم گفتم ، این دیگر چه حاجی است که درس ما بسبب آن فوت شد ، مولانا محمدقاسم فرمود : آیا می دانید این چه شخصیت بزرگی است ؟سپس شروع کرد به تعریف و توصیف او ، ما نمی دانستیم که این حاجی روزی همه ما را در سایهٔ لطف خود می آورد ، نخستین زیارت ایشان در همان روز اتفاق افتاد ، سپس حضرت حاجی رحمه الله از ما احوال پرسی نمود ، بعد فرمود : این دو طلبه از بقیه طلاب هوشیارتراند یعنی (مولانا گنگوهی و مولانا نانوتوی)[۱]

نامه نگاری در دوران تحصیل :

مولانا ندوی در تذکرهٔ شیخ شرف الدین یحیی منیری آورده است : وقتی ایشان جهت تحصیل علم سفر نمودند ، در این زمان هر نامه ای که از بستگان و دوستان برای او می آمد آنرا در یک کیسه می انداخت ، و نامه را نمی خواند تا حواس او پراکنده نشود .

تذکر : امروز طلاب بگونه ای ارتباطات را وسیع نموده اند که از نامه نگاری دیگر هیچ فرصتی به آنها نمی رسد ، امروز برای یک دوست و فردا برای دیگری نامه می فرستد ، تا حدی که دروس اصلی بسبب خواندن و نوشتن نامه ها فوت می شود . امروز دوستی جهت ملاقات می آید ، طلبه عزیز درس را کنار گذاشته و تا چندین روز بهمراه او به سیر و تفریح می پردازد ، با این بدذوقی و بی توجهی شوق مطالعه و کتابخوانی از کجا بدست بیاید . بهمین سبب می بینیم که طلاب عصر حاضر دوران طلبگی را هر چه زودتر به پایان رسانیده و بکارهای دنیوی دیگر می پردازند .

[۱]. تذکرة الرشید ص ۴۱ ـ بیست مسلمان بزرگ ص ۱۵۴

رفت و آمد به منزل :

بزرگان ما در دوران تحصیل سال ها خانهٔ خود را به چشم ندیده اند ، زیرا در زمان طلبگی رفت و آمد زیاد به خانه زیان دارد ، وقتی یک طلبه به خانه رفت و آمد می کند همواره تصورخانه و آنچه در فضای خانواده دیده است در ذهنش مجسم می شود و تمرکز فکری از بین می رود .

بلگرام روستایی است با فاصله ۱۵ کیلومتر از قنوج (هند) آنجا یک طلبه جهت تحصیل علم رفته و تا یازده سال به خانه خود نرفته بود .

اما امروز طلاب به بهانه معمولی همچون شرکت در مراسم عروسی ، یا ملاقات با حجاج و غیره مدرسه را ترک می کنند ، غیبت در درس بسیار زیانبار است ، برخی بدون کسب اجازه از مسئولین مدرسه به خانه می روند ، طلبه ای که با مقررات و قوانین مدرسه مخالفت می کند هرگز نمی تواند به علم دست یابد ، یکی از عوامل محرومیت از علم همین است .

سفر برای علم بدون مدت معین :

عبدالرحمن بن قاسم هفده سال در خدمت امام مالک جهت تحصیل علم حدیث اقامت نمود ، بدون اینکه یکبار به وطن برود ، او می فرماید : روزی در مجلس امام مالک نشسته بودم ، دیدم جوانی نقاب پوشیده به مجلس ما وارد شد ، این جوان از مصر برای ادای حج آمده بود ، وقتی وارد مجلس شد گفت : آیا ابن قاسم در میان شما هست ؟ حاضرین به سوی من اشاره کردند ، جوان آمد و پیشانیم را بوسید ، من نیز بوی خوشی از وی احساس نمودم (طوری که نمی توانم آنرا در قالب سخن اظهار نمایم) در واقع او پسرم بود و این خوشبویی همان عطوفت بود ، واقعه از این قرار بود که وقتی من جهت تحصیل از مصر روانه شدم این پسر در شکم مادر بود ، مادرش که همسرم بود دختر عموی من نیز بود ، من به او پیشنهاد دادم که چون من برای مدت نامعلومی از خانه

بیرون می روم ، شما کاملاً اختیار دارید ، برای من صبر می کنید و یا اینکه از من جدا شده جای دیگر ازدواج می کنید ، اما او در عقد من تاکنون باقی مانده و این پسر را پرورش داده است .[1]

سه سال در یک خانه :

سند بن علی گوید من بخاطر تحصیل علم سه سال تمام در یک اتاق اقامت نمودم ، بگونه ای که یکبار هم چشم پدر به من نیفتاد ، این مدت طولانی مانند یک روز گذشت ، من در این سه سال با جدیت تمام به حل کردن مواضع مشکل کتاب پرداختم ، وقتی توانستم کتاب را حل کنم و تمامی مشکلهای هندسی را بسازم ، نوشته‌ها را در آستین گرفتم و از خانهٔ بیرون شدم ، از مردم پرسیدم : آیا در شهر ، درس هندسه و حساب برگزار می شود ؟ گفتند : در منزل عباس بن سعید جوهری ندیم خاص مأمون عباسی جلسه علم هیأت و هندسه برگزار می شود ، دانشمندان ماهر در آن شرکت می کنند ، رفتم در مجلس شرکت نمودم ، همهٔ اهل مجلس از علمای بزرگ و از نظر سن از من بزرگتر بودند ، فقط من جوان بودم ، در آن زمان بیست سال سن داشتم .[2]

هفت سال در یک اتاق :

مولانا عبدالعلی رحمه الله در هفده سالگی فارغ التحصیل شد ، او در این مدت کوتاه لقب شیخ و استاد بخود گرفت . در زمان کودکی مانند بقیه کودکان به بازی علاقه داشت ، بیشتر با بادکنک بازی می کرد ، مادرش بسیار پریشان بود و نگران آینده اش بود ، روزی چند طلبه کتابی را بازخوانی نموده و در مورد یک مسأله با هم اختلاف

---

[1]. ترتیب المدارك ج ۳ ص ۲۵۰ ـ پیکر صبر و استقامت

[2]. المکافاة ص ۱۱۹ ـ پیکر صبر و استقامت ص ۱۵۰

نمودند ، او از کنارشان عبور می کرد ، پرسید : شما در چه چیزی اختلاف دارید ؟ آنها گفتند : این کار به تو ربطی ندارد ، بهتر است بروید و به بازی خود مشغول باشید ، این سخن طنزآمیز یک نوع دگرگونی در قلب او ایجاد نمود ، بادکنک را شکست و پیش مادر رفت ، به مادرش گفت : اتاقی خالی کن تا در آن ، درس بخوانم ، غذا نیز در همین اتاق برایم بیار ، سپس به مطالعه پرداخت ، در این مدت طوری در مطالعه کتاب مستغرق بود که بیاد خوردنی و آشامیدنی نبود ، گاه غذای شام را بجای صبحانه و گاه صبحانه را بجای ناهار می خورد ، هفت سال بهمین صورت در کتابخوانی سپری نمود ، او در این مدت بجز ضرورت شرعی یا طبعی از خانه بیرون نمی رفت . آری این بزرگوار نیز مانند ما یک انسان بود فرشته نبود .

تذکر : از یک طرف حکایات بزرگان و دانشمندان پیشین را می خوانیم که در دوران تحصیل کلیه ارتباطات را قطع نموده بودند ، تا به این مقام رسیدند ، و از طرفی دیگر طلاب زمان خود را می بینیم که حتی یک سال تمام در مدرسه اقامت نمی کنند بطوری که در یک سال از مدرسه بیرون نروند ، برخی از طلاب هر ماه یک مرتبه و برخی دیگر هر هفته یکبار به خانه می روند ، در صورتی که رفت و آمد به خانه بسیار زیانبار است .

رعایت وقت :

بر طلبه لازم است که اگر چنانچه بنابر ضرورتی می خواهد از مدرسه بیرون رود از مسئولین مدرسه کسب اجازت نماید ، باز هم حتی الامکان بکوشد تا اوقات خود را در مدرسه سپری نماید .

روزی چند طلبهٔ افریقایی از جلال آباد (هند) به خدمت شیخ الحدیث مولانا زکریا رحمه الله آمدند ، آنها گفتند ما تا ساعت چهار می توانیم در خدمت شما باشیم زیرا اجازهٔ ما تا همین مدت است ، مولانا از این سخن آنها خوشحال شد ، سپس فرمود : من

نیز هرگاه از مولانا خلیل احمد سهارنپوری اجازه گرفته و به کاندهله می آمدم ، به محض اینکه وقت اجازه به پایان می رسید باز می گشتم و هیچگاه تأخیر نکرده ام ، گرچه کار بسیار مهمی پیش می آمد.[۱]

ملاقات با برادر :

محمد بن طاهر می فرماید : روزی نزد ابواسحاق حبال رحمه الله در مصر نشسته بودم و کتاب می خواندم ، شخصی از وطن من بیت المقدس داخل شد ، آمد در گوشم گفت : برادرت از شام به خانه آمده است ، این همان زمان بود که تا تاریان در بیت المقدس قتل عام نموده بودند ، من همچنان به خواندن کتاب ادامه دادم ، اما زبانم لکنت گرفت و از خواندن کتاب عاجز شدم ، ابواسحق پرسید : چه خبر است ؟ این شخص در گوشت چه گفت : من ماجرا را برایش گفتم ، فرمود : چند سال از ملاقات برادرت می گذرد ؟ گفتم : چندین سال ، فرمود : چرا برای ملاقاتش نمی روی ؟ گفتم : منتظرم کتاب تمام شود ، فرمود : ای شیفتگان علم چه شوق و علاقه عجیبی دارید ؟! سپس کتاب را بست و درس تمام شد .

نان یا کاغذ :

محمد بن طاهر مقدسی می فرماید : من در « تنیس » تا مدت زیادی نزد ابومحمد حداد و همعصرانش جهت تحصیل علم اقامت نمودم ، در این مدت افلاس و تنگدستی بر من فشار آورد ، تا جایی که فقط یک درهم در دست داشتم ، من هم برای نان و هم برای کاغذ نیاز داشتم ، اکنون در فکر افتادم آیا از این یک درهم کاغذ خرید کنم ، یا نانی خرید نموده و گرسنگی را رفع نمایم ، سه روز در همین تردد سپری شد ، در این

[۱]. صحبتی با اولیاء ص ۱۴۳

مدت یک لقمه به دهن نرسیده بود ، روز چهارم بسیار ناتوان شدم ، فکر کردم که اگر اکنون کاغذی خرید کنم توانایی نوشتن را ندارم ، بهتر است یک درهم را برداشته و از آن نانی بدست بیاورم ، سکه را در دهن گرفته روانه نانوایی شدم ، در بین راه ناگهان سکه از دهن به شکم فرو رفت ، من بدون اختیار خندیده و از میان راه برگشتم .

ضبط شدن زمین :

در سکندر آباد یک روستای بزرگی است بنام حسن پور ، این روستا زمانی در ملکیت خصوصی مولانا محمدیعقوب و مولانا محمداسحق بوده است . مولانا مظفر حسین می فرمود : این دو بزرگوار بیش از حد سخاوتمند بودند ، بیشتر اوقات بعلت تنگدستی افسرده خاطر بودند ، اما روزی برخلاف معمول دیدم این دو بزرگوار با نهایت خوشحالی این طرف و آن طرف تردد می کنند ، کتابها را جابجا می کنند ، و با مسرت با یکدیگر گفتگو می کنند ، من گمان کردم شاید برای آنها مبلغی از هندوستان آمده است ، به همین خاطر خوشحال بنظر می رسند ، من پرسیدم علت چیست که شما امروز خوشحال بنظر می آیید ؟ با تعجب گفت : مگر تو نشنیده ای ؟ گفتم : خیر جریان چیست ؟ فرمود : روستای ما از سوی حکومت مصادره شده است ، چون پیشتر اعتماد ما بر همین روستا بود ، اکنون کاملاً بر خداوند توکل داریم .[۱]

نداشتن لباس :

در تذکره امام شافعی آمده است که ایشان روزی سر کلاس درس حاضر نبودند ، استاد به فکر افتاد که چرا این طلبه که هیچگاه از درس غایب نبوده است امروز حضور نیافته ، در آن زمان مدرسه ای که دارای چندین اتاق بعنوان خوابگاه داشته باشد وجود

---

[۱]. ارواح ثلاثه ص ۱۰۳

نداشت ، طلاب هر یکی برای خود محل اقامتی جستجو می کرد ، استاد یکی از شاگردان را برای تحقیق حال او فرستاد ، پس از جستجو فهمیدند که شافعی امروز لباسی نداشته است تا آنرا به تن نموده به مجلس درس حضور یابد ، لباسی که پیشتر به تن داشت آنرا وام گرفته بود ، رأس موعد مقرر نتوانست قیمت آنرا بپردازد ناچار شده لباس را به صاحبش برگرداند ، زیرا حدیث رسول الله ﷺ را شنیده بود که سرانجام مدیون بداست ، رسول خدا جنازهٔ شخص بدهکار را نخوانده است ، روز قیامت اعمال نیک شخص مدیون به صاحب دین داده می شود ، فرمود : فکر کردم اگر در همین حال موت من بیاید سرانجام من چه خواهد شد .

می بینیم که امام شافعی در دوران طلبگی چگونه بر احادیث عمل می کرد ، و همواره برای موت آماده بود ، هر چه می خواند بر آن عمل می نمود ، فکر نمود که در این دنیا می توان قرض را با وسایل و یا پول ادا نمود ، اما روز قیامت باید بجای آن از نیکی های خود پرداخت ، امام شافعی گفت : چون لباس نداشتم نتوانستم به مجلس درس بیایم ، وجدانم به من اجازه نمی داد تا از کسی سوال کنم ، اکنون شما از من کار بگیرید و مزد آنرا بمن دهید ، بهتر است بفرمائید تا برای شما احادیثی بنویسم .

امام شافعی با این تقوای بی نظیرش بدهکار می شود ، آیا فکر می کنید برای خوردنی ها و نوشیدنی ها بدهکار می شود ؟ هرگز ، بلکه برای خریدن قلم و کاغذ بدهکار می شود .

امروزه طلاب به خاطر خریدن خوردنیها مانند بیسکویت ، پان ، چای و غیره و قرض را نیز چیز معمولی می دانند .

اگر کسی بخواهد مانند امام شافعی باشد آیا نمی تواند ؟ بله می تواند ، البته شرط آن تقوی است ، امروز مدارس از صفاتی همچون تقوی و دیانت خالی هستند ، بدون تقوی و دیانت علم هیچ فایده ای نمی دهد . تنها لامپ نور نمی دهد تا انرژی برق در آن وجود داشته نباشد .

پرهیز از خیانت :

یکبار حضرت قاری محمدصدیق رحمه الله بیمار شد ، بیماری ایشان به حدی شدید شد که گاه بی هوش می شد ، اما در این حال نیز اصرار می ورزید که کتابها را بیاورید تا درس فوت نشود ، ما طلاب عرض نمودیم که شما روزهای جمعه نیز تعطیل نمی کردید ، اما چون بیماری شما شدید است ، خواهش همهٔ ما این است که امروز تعطیل نمایید ، اما ایشان نپذیرفتند ، دیگر اساتید را برای سفارش فرستادیم ، اما ایشان همچنان اصرار می ورزیدند ، چنانچه ما ناچار شدیم ، کتابها را گرفته به خدمت ایشان حاضر شدیم ، ایشان بر بستر خوابیده بود ، وقتی طلاب نشستند ، شروع کرد به گریه کردن ، همچون بچه ای که با صدای بلند گریه می کند ، سپس فرمود : من چنان شخصیتهایی را دیده ام که در حالت درس دادن و درس گرفتن جان داده اند ، شما خانه های خود را ترک نموده و اینجا برای تحصیل علم آمده اید ، شما امانت من هستید ، اگر من در این حال از دنیا بروم پیش خداوند چه جوابی خواهم داشت ، که در امانت خیانت ورزیده ام ، فرمود : خداوند از من سوال نمی کند که شما چه غذایی برای طلاب تهیه نموده و یا چه نوع خوابگاهی فراهم نموده اید ، البته اگر در تعلیم و تربیت شما کوتاهی کنم از من سوال خواهد نمود . سپس به همان حالت خوابیده بر بستر بیماری شش یا هفت کتاب را تدریس نمود .[۱]

رفتن به منزل استاد :

وقتی شاگرد سرکلاس درس را نفهمید باید با رعایت ادب از استاد سؤال کند ، اگر چنانچه فرصت نیافت ، باید به اتاق استاد یا خانه او رفته سوال نماید .

---

[۱]. پیغام محمود ص ۳۹

۱) حضرت عائشه رضی الله عنها گاه سخنی از رسول خداﷺ می شنید ، اما مطلب کلام ایشان را نمی فهمید ، بار دوم و سوم سوال می کرد تا اینکه آنرا می فهمید . یکبار رسول خداﷺ فرمود : هر کس روز قیامت محاسبه شود در عذاب گرفتار خواهد شد ، حضرت عائشه عرض نمود : یا رسول الله ! مگر خداوند نفرموده است : فسوف يحاسب حساباً يسيراً ، آنحضرت فرمود : این ، فقط عرض اعمال است ، والا هر کس به دقت از او حساب گرفته شود هلاک خواهد شد .[1]

از این حدیث نتیجه می گیرم که اگر احیاناً شاگرد در توضیح درس با شبه ای برخورد نمود باید از استاد استفسار نماید .

۲) حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می فرمود من از انصار صحابهٔ پیامبر دانش زیادی فرا گرفتم ، وقت ظهر می رفتم ، کنار درب منزل منتظر می ماندم تا او از خانه بیرون بیاید ، در صورتی که اگر آنها اطلاع می یافتند بلافاصله از خانه بیرون می شدند ، اما من آنها را اطلاع نمی دادم تا در استراحت آنها خللی ایجاد نشود .

از روایت فوق این درس را می آموزیم که اگر شاگرد می خواهد جهت توضیح مسأله یا رفع اشکال به منزل استاد مراجعه کند باید استراحت او را در نظر داشته باشد .

۳) در مورد مولانا اعزازعلی آورده اند : که اگر می خواست مسأله ای را از علامه کشمیری دریافت نماید ، یا بحث یکی از کتابها را سوال نماید ، می رفت و در کنار خانه ایشان می نشست ، هرگاه او از خانه بیرون می شد ، مولانا مسأله را می پرسید .

٤) مولانا مفتی محمدشفیع می فرماید : زمانی که من در دارالعلوم دیوبند ، کتاب «ملاحسن» را تدریس می نمودم ، روزی در یک عبارت آن با اشکالی مواجه شدم ، گفتم بروم پیش مولانا انورشاه تا اشکال را رفع نماید ، رفتم به کلاس ایشان ، دویدم آنجا تشریف نداشت ، فکر کردم : وقتی او در کلاس نباشد مطمئناً در کتابخانه تشریف

---

[1]. بخاری

دارد ، وقتی به نزدیک کتابخانه رسیدم ، کتابخانه در طبقه بالا قرار داشت ، من هنوز بالا نرفته بودم ، چشمش به من افتاد ، علت آمدنم را پرسیدم ، من عرض کردم : در عبارتی با اشکالی روبرو شده ام ، فرمود : عبارت را بخوان ، من شروع کردم ، هنوز به پایان عبارت نرسیده بود که فرمود : فهمیدم اشکال شما چیست ، سپس اشکال را توضیح داده و با تقریری مفصل آنرا حل نمود .

٥) مولانا محمد یاسین پدر بزرگوار مولانا مفتی محمدشفیع زمانی که در دارالعلوم تحصیل می کرد ، یکی از کتابهای مهم ، غالباً از منطق یا اصول فقه خوانده نشده بود ، او فکر کرد که باید این کتاب را پیش از دورهٔ حدیث بخوانم ، چنانچه از ملامحمود تقاضا نمود تا کتابش را تدریس نماید ، او گفت اوقات من علاوه بر اوقاتی که به مدرسه اختصاص دارد کاملاً پر هستند ، یعنی هیچ فرصتی وجود ندارد ، سپس وقتی که برای خریدن مایحتاج خانه به بازار می روم ، اگر می توانی بین راه خانه تا بازار این کتاب را برایت می خوانم ، این کتاب بسیار مشکل بود که اساتید دیگر با مطالعه عمیق و با دقت زیاد می توانستند آنرا تدریس نمایند ، اما ملامحمود کتاب را گرفته حصه ای از درس را بین راه ، و حصه ای را در مغازه قصاب تدریس نمود ، تا اینکه به همین صورت کتاب به پایان رسید .

٦) در حدیث آمده است : شفاء العیّ السوال . یعنی درمان ندانستن این است که انسان آنچه را نمی داند از کسی که می داند سوال کند ، اگر مطلب عبارتی در ذهن نیامد ، نباید از پرسیدن شرم نمود ، باید با کمال اطمینان و با رعایت ادب سوال نماید ، تا مسأله بطور واضح در ذهن بنشیند ، طلابی که از پرسیدن عار دارند ، آنها از علم محروم خواهند شد . سعدی فرموده است : علم بدون بحث و مباحثه بدست نمی آید .

در احادیث و روایات اسلامی با حکایات زیادی برخورد می کنیم که بعضی از مردان و زنان صحابه مسائل خصوصی خویش را از رسول خداﷺ دریافت می نمودند .

اگر بعضی از زنان نمی توانستند مسأله را به خوبی بفهمند ، حضرت عائشه رضی الله عنها برای آنها توضیح می داد .

۷) مولانا عبدالسمیع مدرس در دارالعلوم دیوبند اگر در دوران تدریس یا مطالعه با اشکالی مواجه می شد فوراً می رفت به خدمت مولانا ابراهیم بلیاوی و گاه پیش استاد دیگری می رفت و از او سوال می کرد ، وقتی مطلب را بخوبی می فهمید می آمد پیش شاگردان ، سپس می گفت : رفته ام پیش فلان استاد و اشکال خود را مطرح نموده و آنرا حل کرده ام .

۸) در مورد مولانا اعزاز علی نیز نقل شده است که اگر مطلبی را نمی فهمید می رفت و در دارالحدیث ، نزد مولانا حسین احمد مدنی ، و مسأله را از او می پرسید در حالی که مولانا مدنی در میان طلاب نشسته تدریس می نمود .

۹) مولانا اسعد الله رحمه الله نیز هرگاه مطلب پیچیده ای از یک کتاب در ذهنش نمی آمد ، به خدمت مولانا خلیل احمد رحمه الله می رفت و او مطلب را برایش توضیح می داد .

تذکر : اگر این بزرگواران بعلت حیاء و یا بعلت تکبر از سوال کردن باز می آمدند امروز نام آنها به عنوان دانشمند و استاد ماهر گرفته نمی شد می بینیم که تواضع و فروتنی آنها را به چه مقام بلند رسانید .

در رابطه با این موضوع یک ملفوظ حضرت مولانا وصی الله رحمه الله را برای خوانندگان عزیز نقل می کنم ، ایشان فرمودند : اکنون که دوران جوانی بسر رسید و پیری به سراغم آمد ، فرصت تحصیل علم به پایان رسید ، فهمیدم که آنچه مانع تحصیل علم می شود تکبر و عار نمودن است ، زیرا خود بزرگ بینی مانع از این می شود که انسان در جلو فردی کامل زانوی تلمذ بزند ، و گرنه در هر زمان اهل کمال وجود دارند که می توانیم از آنها کسب فیض نمائیم . اما اگر انسان خوی تکبر و خودپسندی نداشته باشد می تواند کمال کسب کند .

هر کجا پستیست آب آنجا رود

حضرت مجاهد رحمه الله فرمود : لایتعلم العلم مستحی و لا مستکبر.[1]

یعنی کسی که تکبر یا حیا داشته باشد نمی تواند دانش فرا گیرد ، زیرا این دو صفت مانع از این می شوند که طالب علم در جلو کسی زانو زند ، یا اینکه چیز نامعلومی را سوال کند ، آنگاه یقیناً جاهل می ماند .

رسول خداﷺ فرموده : انما شفاء العی السوال . اگر دانش آموز در سوال کردن علم احساس ذلت کند ، همیشه در جهالت باقی می ماند و هرگز به علم و دانش نمی رسد .

بپرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن   دلیل راه تو باشد به عز و دانایی

حضرت مولانا شاه وصی الله در توضیح کلام مجاهد فرمود : در حقیقت حیاء ریشه در تکبر دارد ، زیرا شخص متکبر سوال کردن را ذلت و خواری می پندارد ، لذا باید اگر مطلبی را در دوران درس نفهمیدید ، همانجا یا در آخر درس سوال کنید ، اگر چنانچه امروز مطلبی را نفهمیدید و از آن طفره رفتید فردا مطلب دیگری نفهمیدید به این صورت ذخیره جهالت شما زیاد می شود در نتیجه ناامید شده و دست از تحصیل بر می دارید .

اگر یکی از رفقاء نپرسد رفیق دیگر بپرسد :

حضرت علی ﷺ فرمود : از من مذی زیاد می آمد ، اما بخاطر حیا نتوانستم از رسول خداﷺ در مورد آن سوال کنم ، به مقداد ﷺ پیشنهاد دادم تا سوال نماید ، او سوال نمود ، رسول اکرمﷺ فرمود : از بیرون آمدن مذی فقط وضو لازم می شود .

تذکر : از حدیث فوق این درس را می یابیم که اگر یک همکلاسی بعلت آزرم نتواند از استاد سوال کند ، از رفیق دیگر تقاضا کند تا او سوال را مطرح نماید ، اگر

---

[1]. بخاری ص ۲۴

چنانچه سوال نامعقول باشد ، عذرخواهی نماید یا اینکه بگوید هر کس خودش باید سوال خود را مطرح کند .[1]

تکرار و بازخوانی :

بر دانش آموز لازمی است که درس را نخست با دقت گوش فرا دهد ، سپس آنرا تکرار و مذاکره نماید ، زیرا بدون بازخوانی درس استعداد شکوفا نمی شود ، همچنین درس ، بدون تکرار به زودی ازیاد می رود .

اسماعیل بن رجاء در مکتب دانش آموزان را فرا می خواند تا احادیث را برایش بخوانند تا فراموش نکنند .

سعید بن جبیر نیز می فرماید : حضرت عبدالله بن عباس ﷺ احادیث را قراءت می نمود و من گوش می دادم .

حضرت علی ﷺ فرمود : در علم گفتگو داشته باشید تا رتبه شما بالا برود .[2] حضرت ابوسعید خدری و حضرت ابن عباس به شاگردان خود تاکید می نمودند که با هم مذاکره نمایند .

در تذکره عطاء خراسانی آمده است : کان اذا لم يجد احداً اتی المساکین فحدثهم . یعنی اگر کسی دیگرا را نمی دید ، می رفت پیش مساکین و فقراء و برای آنها حدیث می خواند .

در کتاب « تعلیم المتعلم » آمده است : بر طالب علم لازم است که تا وقتی درس گذشته را بخوبی بازخوانی و یاد نکرده ، درس دیگری از استاد نگیرد . تکرار برای طلبه بسیار ضروری و بسیار سودمند است ، در جای دیگر آمده است : طلبه باید درس را پنج

---

[1] . تصلاح انقلاب ص ۳۰۷

[2] . جامع بیان العلم

مرتبه تکرار کند ، درسی که از او جلوتر گذشته آن را چهار مرتبه ، بهمین ترتیب تا دروس یک هفته قبل را روزانه تکرار نماید ، این روش برای حفظ کردن مطالب کتاب بسیار مفید است .

پنجاه صفحه بعد از عصر :

مولانا قاری محمدصدیق فرموده است : در دوران تحصیل رفیقی داشتم که وضعیت مالی او مثل من بود ، زیرا من و او هر دو از خانوادهٔ مستمند بودیم ، هم من و هم او صبحانه نمی خوردیم . فقط دو استکان سفالی داشتیم ، با هم درس می خواندیم ، از حرفهای بیهوده دوری نموده و بعد از عصر در مسجد کلثومیه دارقدیم رفته و هدایه را به این صورت تکرار می کردیم ، یک صفحه از عبارت کتاب را او خوانده و من چشم‌ها را بسته گوش می دادم و صورت مسأله و اختلافات و دلایل ائمه را در ذهن تصور می کردم ، سپس من یک صفحه عبارت می خواندم او به همان صورت گوش می داد ، روزانه بعد از عصر پنجاه صفحه به همین صورت می خواندیم ، هدایه چنان حفظ شده بود که تاکنون می توانم آدرس مسأله را در هر صفحهٔ کتاب بگویم .

علم بوسیله تکرار وسعت می یابد :

امام زهری می فرماید : مذاکره نکردن علم موجب فراموشی علم می شود . علقمه می فرماید : احادیث را با هم مذاکره نمائید ، زیرا علم از تکرار و مذاکره فواره می زند .

تکرار موجب فوقیت از بقیه همدرسان می شود :

دانش آموز نباید نسبت به تکرار کردن دروس عار نماید ، طلبه ای که از تکرار کردن عار می کند از علم محروم می شود و در تذکره امام ابویوسف آمده است . که ایشان در دوران تحصیل تا چندین روز از گرسنگی رنج می برد اما حاضر نبود تکرار دروس را ترک نماید ، در این دوران هیچ فرقی در کوشش و تلاش او دیده نمی شد .

نویسنده « تعلیم المتعلم » می نویسد : استاد ما برهان الدین فرمود : من بر بقیه همکلاسی‌های خود به این خاطر فوقیت یافتم که هیچگاه تکرار دروس را ترک نمی کردم.[۱]

لذت مذاکرۀ علمی :

عون بن عبدالله فرمود : روزی به خدمت « ام الدرداء » رفتیم ، و تا مدتی از وی مسایل علمی سوال نمودیم ، سپس به او گفتیم : شاید شما خسته شدید ، گفت : من در هر کار عبادت نیت می کنم ، اما در مذاکره علمی لذت بیشتری محسوس می کنم .

از اصمعی سوال شد : چگونه علم را محفوظ نگهداشتی در حالی که بقیه همدرسان، آن را فراموش کردند ؟ فرمود : چون همدرسان من ، پس از تحصیل علم آنرا ترک کردند ، اما من همواره آنرا مذاکره و بازخوانی نموده ام .

به تنهایی تکرار کردن :

وقتی میرسید شریف جرجانی جهت تحصیل علم به خدمت علامه قطب الدین رازی رسید ، او به علت پیری و ناتوانی عذرخواهی نمود ، و به او پیشنهاد نمود تا نزد مبارکشاه که هم غلام و هم شاگرد او بود برود ، علامه قطب الدین ، مبارکشاه را در کودکی تعلیم و تربیت نمود تا اینکه در علوم و فنون متداوله مهارت پیدا نمود ، و به مبارکشاه منطقی معروف بود . مبارکشاه به علت ازدحام طلاب و ضیق وقت ، میرسید شریف را تنها برای حضور در کلاس درس و شنیدن اجازه داد ، اجازۀ خواندن درس و یا سوال کردن به او نداد . شبی علامه مبارکشاه از شاگردان خود بازدید می کرد ، وقتی به اتاق میرسید شریف نزدیک شد ، صدای خواندن درس به گوشش رسید ، اندکی توقف کرد

---

۱. تعلیم المتعلم

، میرسید شریف در ضمن تکرار درس می گفت : مصنف چنین گفته ، و استاد آنرا چنین توضیح داد ، اما من چنین می گویم ، مبارکشاه از این روش بسیار خوشحال شد ، سپس او را جزء شاگردان ارشد خود قرار داد .[۱]

گوش دادن به درس شاگرد :

در آن زمان اساتید بر شاگردان خویش نسبت به تکرار ، بسیار حساس بودند ، بر آنها فشار می آوردند ، در نتیجه ، طلاب می توانستند در حین دوران طلبگی کتابهایی را که خوانده بودند به شاگردان دیگر تدریس نمایند .

مولانا عبدالحی رحمه الله در تذکرۀ خویش می نویسد : وقتی از خواندن کتابی فارغ می شدم ، آنرا تدریس می کردم . سپس می نویسد : با یاری و کمک از خداوند در تمامی علوم مهارت یافتم ، در فهمیدن هیچ کتابی در هر فنی که باشد هیچ مشکلی احساس نمی کردم ، حتی در نتیجۀ تکرار کتابی که خوانده بودم می توانستم کتاب دیگر آن فن را که هنوز نخوانده بودم تدریس نمایم ، همانند کتابهای شرح اشاره طوسی ، رفق المبین ، قانون شیخ ، رساله عروض ، ظاهر است که مهارت در این گونه کتابها با استعداد معمولی امکان پذیر نیست .

وآنگهی تدریس این کتابها به طلاب آن زمان که هیچ کتابی را بدون طرح سوال و نقد و بررسی نمی خواندند کار بسیار مهمی است .

سپس می نویسد : به هر روشی که به طلاب تدریس می کردم آنها را کاملاً مطمئن و راضی می نمودم . مولانا محمد حسین اله آبادی پیش مولانا عبدالحی درس می خواند ، بجز آخرین کتابها ، بقیه کتابها را شاگردان او تدریس می کردند .

---

[۱]. مفتاح العلوم ج ۱ ص ۲۴۷

دیوار مخاطب است :

مولانا مفتی سعید احمد لکهنوی می فرماید و می نویسد : در زمان تحصیل وقتی درسی را از استاد می گرفتم و رفیقی نمی یافتم که با او تکرار کنم ، می رفتم در برابر دیوار می نشستم ، دیوار را مخاطب قرار داده درس را با این تصور که این مخاطب نمی فهمد چندین بار تکرار می کردم ، تا اینکه درس را کاملاً حفظ می کردم.[۱]

حضرت عمر ﷺ می فرماید : من و یک انصاری در حومه شهر مدینه زندگی می کردیم ، با هم قرار گذاشتیم ، به این صورت که یک روز او به خدمت رسول خداﷺ رفته و از تعلیمات ایشان آموخته برایم بازگو نماید ، روز دیگر من بروم و آنچه آموخته ام برای او بیان نمایم .[۲]

رسول خداﷺ فرموده است : کسانی که در مجلس من حاضراند به غائبین برسانند .[۳]

حدیث فوق این درس را به ما می آموزد که اگر روزی یک رفیق در درس حضور نیافت ، رفیق دیگر باید درس را برایش بازگو نماید . زیرا این ، حق او است . همچنین از این حدیث موضوع تکرار دروس در مدارس ثابت می شود .[٤]

نویسندگی :

خداوند در قرآن کریم فرموده است : « الذی علم بالقلم » خداوند پس از بیان خلقت انسان ، تعلیم به وسیله قلم را بیان فرموده است . زیرا این همان امتیاز است که انسان را از بقیه حیوانات ممتاز می گرداند ، و آنها را از همهٔ مخلوقات برتر قرار می دهد . تعلیم بطور کلی دو صورت دارد ، یکی توسط زبان و شنیدن ، دوم بوسیله قلم و نوشتن . در

---

[۱]. آداب المتعلمین

[۲]. صحیح بخاری

[۳]. صحیح بخاری

[۴]. اصلاح انقلاب

ابتدای سوره به قراءت توجه داده شده ، اما آنچه به تعلیم مربوط می شود ، تعلیم به وسیله قلم مقدم ذکر شده است .

قلم نخستین وسیله دانش :

در حدیث صحیحی از ابوهریره ﷺ روایت شده ، آنحضرتﷺ فرمود : « لما خلق الله الخلق کتب فی کتابه ، فهو عنده فوق العرش : ان رحمتی غلبت غضبی » . (وقتی خداوند جهان را آفرید در کتابی که نزد او بالای عرش قرار دارد نوشت که همانا رحمت من بر غضبم غالب شده است)

در حدیث دیگری وارد شده : « اوّل ما خلق الله ، القلم ، فقال له : اکتب ، فکتب مایکون الی یوم القیامة ، فهو عنده فی الذکر فوق عرشه » (پیش از هر چیز خداوند قلم را آفرید ، سپس فرمود : بنویس ، پس نوشت آنچه انجام می گیرد تا روز قیامت ، اکنون آن تحریر در نزد خداوند ، بالای عرش قرار دارد .[1]

سه نوع قلم :

علماء نوشته اند : در جهان هستی سه نوع قلم وجود دارد ، نخستین قلم آنست که خداوند آنرا با دست بلاکیف خویش آفرید و آنرا دستور داد تا تقدیر عالم را بنویسد . دوم قلم فرشتگان که به وسیله آن حوادث و اعمال آنها را می نویسند . سوم قلم انسان ها که به وسیله آن علوم انسانی و حوادث و تاریخ نوشته می شود ، نوشتن در واقع یکنوع بیان مطلب است ، و بیان مخصوص بشر می باشد .

---

[1] . تفسیر قرطبی ج ۲۰ ص ۸۲

مجاهد از ابوعمرو روایت می کند که خداوند در جهان هستی چهار چیز را با دست قدرت خویش آفریده است ، و به بقیه جهان هستی گفته « کن » آنها به وجود آمده اند ، آن چهار چیز عبارت اند از ۱ـ قلم ۲ـ عرش ۳ـ جنت عدن ٤ـ حضرت آدم

نخستین نویسنده :

برخی از علماء گفته اند : نخستین کسی که خداوند نوشتن را به او آموخت ، ابوالبشر آدم علیه السلام بوده است ، این قول از کعب احبار نقل شده است . ضحاك گفته است : نخستین نویسنده حضرت ادریس علیه السلام بوده ، برخی دیگر گفته اند : علم کتابت بطور کلی از جانب خداوند است ، هر کس باشد[1] آنرا از سوی خداوند آموخته است .

بزرگترین نعمت الهی :

قتاده (تابعی معروف) فرموده : قلم و نوشتن بزرگترین نعمت خداوندی است ، اگر قلم نبود نه دین پایدار می ماند و نه کارهای دنیوی سامان می یافت .

علی رضی الله عنه فرموده : این بزرگترین احسان خدا است بر بندگان که آنها را دانش آموخت ، و آنها را از تاریکی جهل بسوی نور علم هدایت نمود ، و آنها را به فراگیری علم و کتابت ترغیب داد ، زیرا منافع بیشماری در آن نهفته است که بجز خداوند کسی نمی تواند آنها را احاطه نماید . تمامی علوم و حکم ، داستانهای اولین و آخرین ، احوال و اقوال آنها ، و کتابهای آسمانی همه و همه به وسیلهٔ قلم به ثبت رسیده اند ، و تا بقای دنیا باقی خواهند بود ، اگر قلم نبود تمامی امور دین و دنیا مختل می شد .

---

[1]. قرطبی ج ۲۰ ص ۸۱

نویسندگی و دانشمندان اسلامی :

دانشمندان اسلامی از گذشته دور و نزدیک به خط و نویسندگی بسیار اهمیت داده اند ، چنانچه آثار بجا مانده از آنها شاهد این مدعا است .

جای بسی تأسف است که امروز علماء و طلاب به این امر مهم بی اعتنایی نشان می دهند ، چنانچه از هزار نفر شاید دو تا چهار نفر توانایی نوشتن را داشته باشد.[1] (فإلی الله المشتکی)

تحریر و انشاء :

برای طلاب علوم دینی لازمی است تحریر و خوشنویسی و انشاء را همواره تمرین نمایند ، این امریست بسیار حیاتی ، به وسیله نوشتن ، خواندن و فهمیدن دروس آسان می گردد . ظاهر است که مهارت در املاء و انشاء نیاز به تمرین زیاد دارد ، اما امروز مع الاسف طلاب عزیز به این امر مهم کم توجه می کنند ، برخی از طلاب نمی توانند نام و محل سکونت خود و یا نام کتاب و نام نویسندهٔ آنرا به خوبی بنویسند ، تا اینکه به همین صورت فارغ التحصیل می شوند ، و در زمرهٔ علماء داخل می شوند ، آنگاه وقتی نیاز پیدا می شود ، متنی را به صورتی می نویسند که هیچ کس باور نمی کند که این تحریر بوسیلهٔ یک عالم انجام گرفته است .

وقتی شرح یا حاشیهٔ کتابی به دست شیخ عبدالحق محدث دهلوی می رسید آنرا با دست خود نسخه برداری می کرد ، او بیشتر وقت شب و حصه ای از روز را به خواندن و مطالعه کتابها سپری نموده و اکثر روز و پاره ای از شب را به نوشتن و نسخه برداری کتابها می گذراند .

---

[1] . معارف القرآن ج ۸ ص ۷۸۶

علامه انورشاه کشمیری روزی در دوران تحصیل برخی رساله منطق و نحو را مطالعه می کرد ، در این اثنا یکی از علمای بزرگ وارد شد ، کتابها را نگاه کرد ، دید ، این طلبه پی نوشت های زیادی بر این کتابها نوشته است ، از استعداد فوق العاده و ذکاوت و تیزهوشی او شگفت زده شد ، سپس فرمود : این نوجوان در آینده رازی زمان و غزالی وقت خود خواهد بود . علامه کشمیری می فرمود : من در سن دوازده سالگی فتوی می دادم .

امام شافعی در دوران طلبگی خویش به این صورت بیان می فرماید : من در کودکی یتیم بودم ، مادرم مرا به مکتب فرستاد . اما در خانه چیزی نبود که به استاد تقدیم نمایم ، استاد به این ، راضی شد که هر گاه از مجلس درس بیرون رود ، من مراقب شاگردان او باشم .

پس از اینکه قرآن کریم را آموختم در مسجد ، در مجلس علماء حضور یافتم هر حدیث و یا مسأله ای که از آنها می شنیدم حفظ می کردم ، من و مادرم به حدی فقیر بودیم که هزینه قلم و کاغذ را نداشتیم ، من استخوانهای خشکیده را از مکانهای مختلف جمع آوری نموده و بر آنها می نوشتم ، سپس آنها را با احتیاط و رعایت ادب در گوشه ای از خانه می گذاشتم .

تمرین نوشتن :

حضرت مولانا مفتی محمدشفیع فرمود : روش تدریس مولانا اعزاز علی در زبان عربی بگونه ای بود که ما در نخستین سال درس عربی می توانستیم مطالب کوتاه عربی تحریر نماییم . مولانا اعزازعلی تمرینهایی به ما می داد که باید آنرا در اتاق و یا منزل حل نمائیم ، یکبار من بنا به علتی نتوانستم آنرا بنویسم ، البته چند جمله به عنوان عذرخواهی تحریر نموده به او ارائه دادم ، او در زیر آن این شعر را تحریر فرمود :

بقدر الکد تکتسب المعالی   و من طلب العلی سهر اللیالی

تالیف در زمان طلبگی :

مؤلف کتاب « نورالانوار » تمام زندگی خویش را در درس و تدریس و تالیف کتابها سپری نمود ، « نورالانوار » شرح « منار » بهترین تالیف ایشان می باشد که هر طلبهٔ علم با آن آشنایی دارد ، این کتاب را ایشان در مدینه منوره در مدت دو ماه تألیف نمود ، او نخستین کسی است که در شبه قارهٔ هند در موضوع احکام القرآن ، « التفسیرات الاحمدیة فی بیان الایات الشرعیة » را با تطبیق مسائل احناف با آیات قرآنی تألیف نمود ، در این کتاب تقریباً ۵۰۰ آیه که به احکام فقهی مربوط می شوند تفسیر شده اند ، جالب اینجا است که این بزرگوار ، کتاب مذبور را در دوران تحصیل تألیف نموده ، چنانچه در آخر کتاب می نویسد : این کتاب را در شهر انبیتهی در سال ۱۰٦٤ هجری در حالی که کتاب حسامی را می خواندم آغاز نمودم در این مدت شانزده سال سن داشتم .

امام ابوداود :

ملاعلی قاری می فرماید : امام ابوداود در صفاتی همچون تقوی ، عفت و عبادت به حد اعلی رسیده بود ، در تذکره او آمده است که یک آستین جامه او گشاد و دیگر تنگ بود ، می فرمود : در یک آستین نوشته های خود را می گذارم به این خاطر آنرا گشاد می نمایم ، اما ضرورتی برای گشاد نمودن آستین دیگر نمی بینم .

امام بخاری :

حافظ ابن کثیر در شرح حال امام بخاری می نویسد که او هر شب پیش از استراحت فواید و یادداشت های خود را می نوشت ، سپس چراغ را خاموش نموده به استراحت می پرداخت ، اما در طول شب هرگاه مطلبی در ذهنش می آمد فوراً برخاسته ، چراغ را

روشن نموده و آن مطلب را یادداشت می کرد، بعد به استراحت می پرداخت، بار دیگر این عمل تکرار می شد، حتی گاهی به بیست مرتبه هم می رسید.[۱]

یادداشت دروس در شب:

علامه ذهبی به نقل از علی بن احمد خوارزمی می نویسد که ابن ابی حاتم فرمود: ما به خاطر تحصیل علم هفت ماه در مصر اقامت نمودیم. در طول هفت ماه یکبار هم نان را به خورشت نخوردیم، تمام روز برای اساتید خدمت می کردیم، شب به نوشتن احادیث می پرداختیم و نوشته های خود را با یکدیگر تطبیق می دادیم.[۲]

طلاب عزیز باید به تمرین انشاء و املاء هر چه بیشتر اهتمام نموده و برای آن بهترین کاغذ و قلم را انتخاب نمایند، نه اینکه کاغذهای ضعیف و ارزان قیمت خرید نمایند، بهتر است در اشیاء خورد و نوش صرفه جویی نموده و برای ادوات علم بیشتر هزینه نمایند، زیرا قلم شمشیر علماء است.

حافظ ابن عبدالبر در تذکره امام شافعی می نویسد: ایشان فرمودند: در زمان کودکی به تحصیل علم پرداختم (غالبا عمر ایشان سیزده سال بود) درهمی نزد من نبود تا قلم و کاغذی تهیه نمایم، روزها می رفتم به ادارات دولتی و دفترهای مستعمله را جمع نموده و در جاهای خالی آنها آنچه می خواستم می نوشتم.[۳]

علامه ابن السنّی شاگرد معروف امام نسایی بود، او تا آخرین لحظات زندگی خویش به نویسندگی مشغول بود. پسر او می گوید: پدر بزرگوارم به نوشتن مشغول بود، در این اثنا قلم و دوات را گذاشته و دست ها را بلند نموده به دعا پرداخت، در همین حال جان به جان آفرین سپرد.

---

۱. البداية و النهاية ج ۱۱ ص ۳۱

۲. تذكرة الحفاظ ج ۳ ص ۸۳۰. پیکر صبر و استقامت ص ۵۶

۳. الانتقاء فی فضایل الثلاثة الائمةالفقهاء ص ۷۰

حفاظت از نوشته ها :

طلاب عزیز باید آنچه را در دفترها می نویسند اعم از دروس و غیره ، از آنها مراقبت نمایند ، نباید نتیجه تلاش و کوشش چند ساله‌ی خود را ضایع نمایند ، علامه سیبویه در دوران طلبگی یادداشت های زیادی جمع آوری نموده بود ، آنچه را از استاد می شنید ، و یا در حین مطالعه به مطلب مهمی برخورد می کرد ، و دیگر سوال و جوابهای دروس را یادداشت می نمود .

روزی هنگام غذا همهٔ یادداشت ها را در سفره گذاشت و با تکه نانی که در آن بود بسته و در گوشه ای گذاشت ، از قضا سگ آمد و به خاطر همان تکه نان سفره را برداشت ، علامه سیبویه به دنبال سگ افتاد ، سگ فرار کرد ، اکنون سگ با سرعت زیاد می دود و سیبویه با آن نام و شهرتی که دارد دنبال سگ می دود ، مردم شهر این صحنه را دیدند شگفت زده شدند ، گفتند : این مرد بسیار احمق است ، چون به خاطر تکه نانی به دنبال سگ می دود ، او در پاسخ گفت : من نه بخاطر نان بلکه به خاطر علومی که در سفره بسته است می دوم ، مردم گفتند : ، این حماقت است ، زیرا علمی که سگ می تواند آنرا ببرد چه فایده ای دارد ؟!

فروختن لباس :

عبدالرحمن قصری دارای مقام و رتبه‌ی بلندی در علم فقه بود ، او اهل قیروان (افریقا) بود ، او را به این خاطر قصری می گفتند که وطن اصلی او با فاصلهٔ دو میل از قیروان در محله ای به نام « قصر اغلب » بود . توجه خاصی به روایت و تعلیم حدیث داشت . در طول زندگی ، شغل او تصحیح و نقل کتابها بود ، خود او می فرماید : یک سال از زندگی ام به گونه ای گذشت که در تمام سال به علت نوشتن ، نوک قلم من خشک نشد . گاه چنان اتفاق می افتاد که کتاب خوبی او را جلب توجه می کرد ، اما از

آنجائی که هزینه خرید آنرا نداشت ، لباسهای خود را فروخته و کتاب را می خرید ، گاه لباسها را می فروخت و از پول آنها برای نوشتن کتاب ، کاغذ می خرید.[1]

مولانا لطف الله قدس سره استاد پدر مولانا قاری محمد صدیق ساکن چنبره لال پور (هند) بود ، او جهت تحصیل علم به دهلی ، پانی پت و شهرهای دیگر مسافرت نمود ، وی پس از دوازده سال تحصیل به خانه برگشت ، چندین کیف کتاب جمع کرده بود. در تذکرهٔ او حکایات جالبی وجود دارد.

روش جمع نمودن کتاب :

حضرت مولانا اشرفعلی تهانوی فرمودند : مولانا فتح محمد کتابهایی به ارزش هزاران روپیه جمع آوری نموده بود ، در صورتی که حقوق ماهیانهٔ او ده تا دوازده روپیه بود ، لباسهایی ساده و کلفت و غذای بسیار معمولی و ساده استفاده می نمود ، و بیشتر درآمد خود را صرف خرید کتاب می کرد.[2]

کتاب یا شیرینی :

مولانا قاری صدیق رحمه الله می فرمود : زمانی که من در مدرسه مظاهرالعلوم (سهارنپور) تحصیل می کردم ، در کنار مدرسه مغازه های شیرینی فروشی زیاد بود ، شیرینی های بسیار مرغوب و ممتاز می فروختند ، من روزانه از کنار آنها می گذشتم ، در دلم تقاضای شیرینی بوجود می آمد ، اما از آنجائی که پول نداشتم صبر می کردم ، وقتی از دور چشم به شیرینی ها می افتاد ، سر را پایین نموده از آنجا عبور می کردم ، روزی از جایی مقداری پول به دستم رسید ، در دل گفتم : امروز اندکی شیرینی خرید

---

[1]. الاعلام ص ۱۹۶

[2]. حسن العزیز ج ۲ ص ۸۱. حقوق استاد و شاگرد ص ۷۹

می کنم ، رفتم به مغازه شیرینی فروشی ، قیمت شیرینی ها زیاد بود ، از یک طرف دلم می خواست شیرینی بخورم ، ولی از طرف دیگر عقل می گفت : چرا باید با این پول شیرینی خرید در حالی که می توان فلان کتاب را با این پول خرید نمود ، در نتیجه شیرینی ها را همانجا رها نموده رفتم به کتابفروشی و کتابی خرید نمودم .

جمع آوری کتابهای نادر :

نزد علامه محمدامین ابن عابدین شامی کتابهای نادر و کمیاب از انواع علوم و فنون موجود بود . پدر بزرگوار ایشان کتابهای زیادی جمع آوری نموده بود ، همه را به او داد ، همچنین پدر ایشان گفته بود : هر کتابی که به آن نیاز داری می توانی خرید نمایی.

کتاب بجای اسب :

سند بن علی گوید : من در دوران تحصیل وقتی از خواندن اقلیدس فارغ شدم انگیزهٔ شدیدی نسبت به خواندن مجسطی در قلبم به وجود آمد ، در عهد مأمون در بازار کتابفروشان شخصی ، این کتاب را تحریر نموده و نقشه های آنرا ترتیب می داد ، سپس آنرا به بیست دینار می فروخت ، من از پدرم خواهش نمودم که کتاب را برایم تهیه نماید ، او گفت : باید چند روز صبر کنید تا هزینهٔ آنرا فراهم نمایم ، وقتی دیدم پدرم در تهیهٔ پول تأخیر نمود ، روزی به همراه او به جایی رفتم ، در این مدت ۱۷ سال سن داشتم ، وقتی به مقصد رسید ، او رفت داخل خانهٔ میزبان ، من بیرون ایستاده از اسب او مراقبت می کردم ، خادم میزبان بیرون آمد ، خطاب به من گفت : پدرت تا دیر اینجا می ماند ، شما تشریف ببرید ، من اسب را سوار شدم و از آنجا برگشتم ، در بین راه ، اسب را بازین آن به ۳۰ دینار فروختم ، سپس مستقیماً رفتم به بازار و آن کتاب را به ۲۰ دینار خرید نمودم . کتاب را آورده در اتاق مخصوص خود گذاشتم ، سپس رفتم پیش مادر ، گفتم : می دانی که امروز خیانت بزرگی انجام داده ام ، ماجرا را برایش تعریف

نمودم ، سپس گفتم : اگر پدرم چنانچه بر من خشم گرفته کتاب را باز پس دهد ، من شما را رها نموده به جای دوری خواهم رفت . بقیه پول را به مادرم دادم ، گفتم : من در اتاق خود رفته و آنرا از داخل می بندم ، شما فقط روزانه تکه نانی برایم از بیرون بیندازید ، مادرم تضمین داد که رضایت پدرم را بگیرد ، برادرم رفت و پدرم را از قضیه آگاه نمود ، پدرم وقتی خبر را شنید بسیار بهت زده و ناراحت شد ، چنانکه در حرف زدن زبانش می گرفت ، میزبان علت این ناراحتی را پرسید ، او ماجرا را برایش تعریف نمود ، او گفت : کاری که پسرت انجام داده موجب خوشحالی است ، نباید از این امر ناراحت شوی ، سپس اسب بهتری به پدرم تقدیم نمود ، سپس گفت :این اسب را سوار شوید ، و از پسر خود ناراضی نشوید .[1]

شیخ احمد حجاز متوفی ۱۲۷۷ هجری علاقه زیادی به گردآوری کتاب داشت ، گاه کتابی در بازار می آمد ، اما او هزینه خرید آنرا نداشت ، ناچار یکی از لباسهایش را فروخته و آن کتاب را تهیه می کرد ، وقتی پس از وفات او کتابخانه اش را ارزیابی نمودند ، به چهل هزار درهم می رسید . کتاب برای یک عالم همچون رگ حیات اوست که دار و مدار زندگی بر آن است .

علامه زمخشری در کتاب « نوابغ الکلم » می فرماید : عزت تاجر در کیسهٔ پول و عزت عالم در کیسه کتاب اوست .

گریه بخاطر نبودن کتاب :

حضرت مولانا ابوالحسن ندوی قدس سره خاطرهٔ خود را بیان می کند : در فهرست کتابفروشی « شبلی » چشمم به کتابی خورد بنام « رحمة للعالمین » تألیف قاضی محمدسلیمان منصور پوری رحمه الله ، به محض اینکه نام کتاب را خواندم علاقه

---

[1]. المکافاة ص ۱۱۹ ـ پیکر صبر و استقامت ص ۱۴۸

شدیدی برای خریدن آن در قلبم به وجود آمد ، در طی نامه ای آنرا از کتابفروشی طلب نمودم ، وقتی کتاب آمد ، مادرم پولی نداشت تا آنرا از پست تحویل بگیرد ، من شروع کردم به گریه ، مادرم ناچار شد از جایی پولی تهیه نمود و کتاب را تحویل گرفت ، من این کتاب را با شوق و علاقه زیادی مطالعه نمودم ، چون مؤلف کتاب با اخلاص و عقیده و نیروی ایمانی فوق العاده ای آنرا تحریر نموده بود ، بر روح و روانم اثر بسیار عمیقی گذاشت ، کتاب به روش داعیانه و با عبارتی ساده و دل انگیز تحریر شده بود . من این کتاب را از کتابهای مربی و محسن خود دانسته و برای مؤلف آن دعای رفع درجات و مقبولیت عندالله می نمایم .[۱]

کارنامه علمی اسلاف :

۱) ابن فرات بغدادی محدث بزرگی است ، وقتی وفات نمود ۱۸ صندوق کتاب که بیشتر آنها را با دست خود تحریر نموده بود ، از او بجای ماند ، از نظر محدثین تحریرهای او به اعتبار صحت نقل معتبر می باشند .

۲) علامه عبدالرحمن ابن الجوزی محدث معروف در سن ۳ سالگی پدر را از دست داد ، دوران یتیمی را در تحصیل علم سپری نمود ، او چنان شوق و علاقه ای داشت که بجز نماز جمعه هرگز از خانه دور نمی شد ، روزی سر منبر فرمود : من با این انگشتان ، دو هزار جلد کتاب نوشته ام ، بیش از ۲۵۰ کتاب تألیف نموده است . او می فرمود : هیچ روزی از عمر من ضایع نشده است ، روزانه چهار جزء می نوشتم ، در مجلس درسش چنان هجوم می آوردند که گاه صدهزار طلبه حضور می یافت ، خود ایشان می فرمایند : صدهزار نفر به دست من بیعت نموده و بیست هزار نفر به دستم اسلام آورده اند . تراشه های قلم نی را که با آن ، حدیث می نوشت در گوشه ای از منزل

---

[۱]. کاروان زندگی ۱۹۰ ص ۹۶

خود جمع نموده بود ، وقتی وفاتش نزدیک شد فرمود : پس از مرگم آب غسل مرا با همین تراشه ها گرم کنید ، چنانچه پس از وفات ایشان آبها را گرم نمودند ، اما آن تراشه ها اضافه ماندند .

۳) یحیی بن معین محدث مشهور ، می فرماید : من با دست خود یک میلیون حدیث نوشته ام .

٤) علامه ابن جریر طبری مورخ معروف تا چهل سال متوالی روزانه چهل برگ تحریر می کرد ، شاگردان او کتابهای او را برآورد نموده اند ، اگر نوشته هایش را بر روزهای عمر پس از بلوغ او تقسیم کنند ، روزانه چهارده ورق می شوند ، وقتی ارادهٔ خود را اظهار نمود ، مبنی بر نوشتن تاریخ تمام عالم ، مردم پرسیدند تقریباً چند صفحه می شود ؟ فرمود : سی هزار صفحه ، مردم گفتند : پیش از اتمام آن عمر به پایان می رسد ، فرمود : « انا لله و انا الیه راجعون » در حقیقت همت ها پست شده است ، سپس آنرا بطور اختصار در سه هزار صفحه تألیف نمود ، در مورد تفسیر او نیز چنین قصه ای مشهور است .

٥) حافظ اثرم به حفظ کردن حدیث بسیار علاقه داشت ، یکبار به حج رفته بود ، اتفاقاً دو نفر از علمای بزرگ خراسان آمده بودند ، هر دو در حرم مکی بطور جداگانه به مردم احادیث درس می دادند ، نزد هر یکی ، افراد زیادی جمع می شدند ، حافظ اثرم در وسط هر دو مجلس می نشست و احادیث هر دو استاد را بطور همزمان یادداشت می کرد .

٦) امام طبرانی یکی از محدثین بزرگ و دارای تألیفات زیادی در علم حدیث می باشد ، کسی تألیفات او را دید ، گفت این همه کتابها را چگونه تألیف نموده اید ؟ فرمود : من سی سال بر بوریا خوابیده ام .

۷) امام ابوحنیفه با کاوش زیاد بین احادیث ناسخ و منسوخ تفکیک می نمود ، در آن زمان کوفه راگهوارهٔ علم می گفتند ، همهٔ محدثینی که در کوفه وجود داشت ، امام

ابوحنیفه احادیث آنها را جمع آوری نموده بود وقتی محدث جدیدی وارد شهر کوفه می شد ، امام شاگردانش را نزد او می فرستاد تا تحقیق کنند که آیا نزد او احادیث تازه ای وجود دارد . امام ابوحنیفه در یک کوفه یک مجمع علمی تشکیل داده بود که شامل محدثین ، فقهاء و اهل لغت بودند ، وقتی مسأله ای پیش می آمد ، آنرا در مجمع مطرح نموده و روی آن بحث می کردند ، گاه این بحث تا یک ماه بطول می انجامید ، پس از تحقیق و تفحص آنچه طی می شد ، آنرا ثبت نموده و جزو مذهب قرار می دادند .

۸) ابو عمرو ضریر با اینکه کور مادرزاد بود از حفاظ حدیث به شمار می رفت ، او در علم فقه ، تاریخ ، فرائض و حساب مهارت کامل داشت .

۹) ابوالحسین اصفهانی هر دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم را حفظ داشت ، بخصوص بخاری را با چنان مهارتی حفظ نموده بود که اگر کسی سند یک حدیث را می خواند او عیناً همان حدیث را قراءت می کرد ، همچنین اگر کسی متن یک حدیث را می خواند او سند آن را می خواند .

۱۰) علامه ساجی در زمان کودکی علم فقه را فرا گرفت ، سپس به علم حدیث پرداخت ، او ده سال در شهر هرات اقامت نمود و در آنجا شش بار کتاب ترمذی را با دست خود نوشت ، او کتاب «غرائب شعبه» را از حافظ ابن منده درس می گرفت ، حافظ ابن منده پس از نماز عشاء در حالی که به تدریس مشغول بود جان به جان آفرین سپرد ، این عاشقان علم و عرفان تا واپسین دم حیات به تعلیم و تعلم مشغول بوده اند .

۱۱) علامه عاصم بن علی استاد امام بخاری وقت به بغداد رسید ، طالبان علوم دینی بر او هجوم آوردند ، بیشتر اوقات بیش از صدهزار طلبه در مجلس او حضور داشت ، یکبار تعداد شاگردان را تخمین زدند ، به صد و بیست هزار نفر رسیدند ، بهمین خاطر گاه ناچار بود یک کلمه را چندین مرتبه تکرار کند تا همهٔ شاگردان بشنوند ، یکبار کلمهٔ « حدثنا اللیث » را چهارده مرتبه تکرار نمود ، زیرا رساندن صدا به بیش از صدهزار نفر بسیار مشکل است .

۱۲) ابومسلم بصری وقتی به بغداد رسید ، در میدان وسیعی تدریس را آغاز نمود ، شاگردان به حدی زیاد بودند که هفت نفر ایستاده و حدیث را با صدای بلند می خواندند تا بقیه شاگردان بشنوند ، درست همانگونه که در نماز عید تکبیرها را به مردم می رسانند ، پس از درس دوات ها را شمردند ، بیش از چهل هزار بودند ، این علاوه از کسانی بود که تنها گوش می دادند .

۱۳) امام بخاری رحمه الله می فرماید من کتاب صحیح را از بین ششصد هزار حدیث انتخاب نموده ام ، هر حدیثی را که می خواستم در این کتاب درج نمایم نخست دو رکعت نماز خوانده استخاره می کردم ، آنگاه آن حدیث را می نوشتم ، در حالی که این کتاب مشتمل بر ۷۲۷۵ حدیث می باشد ، وقتی امام بخاری به بغداد رسید ، محدثین بغداد خواستند او را امتحان کنند ، صد حدیث را با سند آنها تغییر دادند ، یعنی سند یک حدیث را به حدیث دیگری می پیوستند ، و حدیث را با سند دیگری می خواندند ، ده نفر جمع شدند و هر نفر ده حدیث را پیش امام بخاری با تغییر متن و سند می خواندند ، هر مرتبه ای که حدیث را می خواندند امام بخاری می فرمود : نمی دانم ، وقتی همهٔ احادیث خوانده شدند ، امام بخاری خطاب به نفر اول نموده فرمود : تو ، نخست این حدیث را با این سند قراءت نمودی در حالی که سند این حدیث آن نبود ، بلکه این حدیث با این سند خوانده می شود ، بهمین صورت حدیث دوم را تصحیح نمود ، تا اینکه همه‌ی صد حدیث را با سند اصلی آنها به ترتیب بیان نمود .

١٤) امام مسلم رحمه الله در سن چهارده سالگی به تحصیل علم حدیث پرداخت ، او تا آخرین لحظات زندگی به درس و تدریس و جمع آوری حدیث مشغول بود ، در مورد کتاب صحیح می فرماید : این کتاب را از بین سیصدهزار حدیث انتخاب نموده‌ام ، این کتاب حاوی دوازده هزار حدیث می باشد .

۱۵) علامه یوسف عزمی یکی از محدثین معروف بود ، او در فن اسماء الرجال مهارت خاصی داشت ، نخست فقه و حدیث را در وطن خود فرا گرفت ، سپس به مکه

مکرمه ، مدینه طیبه ، حلب ، حماة ، بعلبك و غیره مسافرت نمود ، کتابهای زیاد با دست خود تحریر نمود ، کتاب « تهذیب الکمال » را در دویست جلد ، و کتاب « الاطراف » را در هشتاد جلد تألیف نمود ، ایشان عموماً ساکت بوده و با کسی صحبت نمی کرد ، بیشتر اوقات خود را در کتابخوانی سپری می کرد ، یکبار از سوی دشمنان و حاسدان مورد اذیت و آزار قرار گرفت ، اما از کسی انتقام نگرفت .

١٦) امام ترمذی نیاز به معرفی ندارد ، هر کس با نام او آشنا است ، او به حفظ کردن احادیث علاقه وافری داشت ، قوت حافظهٔ فوق العاده ای داشت ، برخی از محدثین قوت حافظه او را امتحان نموده و چهل حدیث نادر و غیرمعروف را انتخاب نموده و به او عرضه نمودند ، اما امام ترمذی بلافاصله آنها را قراءت نمود .

ایشان روزی فرمودند : من در مسافرتی که به مکه داشتم دو جزء از احادیث یک شیخ را در بین راه نسخه برداری نمودم ، سپس با آن شیخ ملاقات کردم ، از او تقاضا نمودم تا آن دو جزء را از زبان خود او بشنوم ، او نیز با این درخواست موافقت نمود ، روز بعد هر دو جزء را برداشته پیش آن شیخ حضور یافتم ، وقتی دفتر را باز کردم دیدم دفتری خالی است ، اکنون متوجه شدم که من بجای آن دو جزء حدیث دو دفتر خالی را برداشته ام ، خلاصه اینکه دفتر را باز نموده پیش استاد زانو زدم ، استاد شروع کرد به قراءت حدیث ، ناگهان چشمش به دفتر افتاد ، بسیار ناراحت شد ، گفت : حیاء نکردی که با دفتر خالی پیش من نشسته ای ؟ من ناچار شدم ، ماجرا را برایش تعریف نمودم ، گفتم : ناراحت نباشید ، زیرا هر حدیثی را که شما قراءت می کنید من فوراً آنرا حفظ می کنم ، استاد این حرف را باور نکرد ، فرمود : پس آنچه من تاکنون خوانده ام ، بخوان ، همهٔ آنچه او خوانده بود ، از حفظ خواندم ، فرمود : شاید این احادیث را از قبل حفظ داشته اید ، گفتم ، پس احادیث دیگری بخوانید و از من سوال کنید ، او چهل حدیث دیگر قراءت کرد ، من آن احادیث را نیز بلافاصله برایش خواندم و در یک حدیث هم اشتباهی رخ نداد .

۱۷) یکی دیگر از محدثین بنام قرطحه است ، از شهرت چندانی برخوردار نیست ، اما یکی از شاگردان او بنام داوود گفت : مردم از حافظهٔ ابوحاتم و غیره تعجب می کنند ، ولی من در قوت حافظه کسی را بالاتر از شیخ خود علامه قرطحه ندیده ام ، روزی در خدمت او حاضر شدم ، فرمود از این کتابها هر یکی را بردارید من آنرا از حفظ برایت می خوانم ، من کتاب الاشربه را در دست گرفتم ، او هر باب را از ابتدا شروع نموده و تا آخر آنرا می خواند تا اینکه تمام کتاب را از حفظ قراءت نمود .

تذکر : تلاشها و کوششهایی که محدثین بمنظور حفظ نمودن احادیث داشته اند ، از شمار بالاتر است ، امروز وقتی طلاب عصر حاضر را می نگریم جای بسی تأسف است .

امروز طلبه کتاب را گرفته در محضر استاد آنرا باز می کند اما نام مؤلف آنرا نمی داند ، علت آن نبودن شوق و علاقه ، و بی پروایی نسبت به علم و دانش است ، وقتی یک طلبه جدید وارد می شود ، نام او یاد می شود ، طلابی که در یک مدرسه هستند نام آنها یاد می شود ، اما آنچه یاد نمودن آن مشکل است نام مؤلف چند کتاب می باشد که طلبه آنها را روزانه می خواند .

۱۸) امام محمد تالیفات زیادی داشته است ، برخی تالیفات او را ۹۹۹ تالیف رسانیده اند ، ایشان همواره در اتاق مخصوص خود نشسته و گرداگرد او انواع کتاب ذخیره بود ، ایشان به تنهایی توانستند چنان کارهای بزرگ علمی انجام دهند که یک آکادمی شاید به مشکل بتواند آنرا انجام دهد ، مسایلی را که ایشان در پرتو کتاب و سنت استنباط نموده اند به یک میلیون و هفتاد هزار و سی مسأله می رسند .

۱۹) علامه مرغینانی نویسنده کتاب « هدایه » در ماه ذیقعده سال ۵۷۳ هجری ، روز چهارشنبه پس از نماز ظهر تالیف این کتاب گرانسنگ را آغاز نمود ، و تا سیزده سال با عرق ریزی و تلاش خسته ناپذیری به تالیف آن ادامه داد ، جالب اینجا است که او در تمام این مدت روزه بود ، و کسی از روزه او اطلاع نداشت ، وقتی خادم ، غذا را آورده

در کنار او می گذاشت و می رفت ، این بزرگوار غذا را به یکی از طلاب می داد ، وقتی خادم بر می گشت می دید که ظرف غذا خالی است ، فکر می کرد شاید خود او غذا را میل نموده است .

احترام اساتید :

هر طلبه ای که قدر و ارزش علم و دانش را بداند ، آنگاه خدمت به استاد را یک نعمت بزرگ و سرمایه عظیمی می داند ، کسی که عظمت و محبت خدا و رسول در قلبش جایگزین باشد ، بی تردید محبت و احترام استاد نیز در دل او می نشیند ، زیرا این استاد است که فرامین و دستورات خدا و رسول را به شاگرد می آموزد ، رسول خداﷺ کسانی را که شریعت اسلام و سنت او را به مردم می رسانند ، خلیفه و جانشین خود معرفی نموده است ، پس تعظیم و احترام گذاشتن به استاد در واقع تعظیم خدا و رسول می باشد .

۱) امام ابوداود در کتاب خود حدیثی را از رسول خداﷺ آورده است ، آنحضرت فرمودند : احترام پیرمرد مسلمان ، عالم ، حافظ قرآن و پادشاه عادل به مشابه تعظیم و احترام الله است .

۲) حضرت طاووس (تابعی معروف) فرمود : من السنة ان یوقر اربعة : العالم ، و ذوالشیبة ، و السلطان ، والوالد ، لذا طلاب عزیز باید همواره احترام اساتید خویش را بجا آورده و برای آنها خدمت نمایند ، هرگز خود را نباید از اساتید برتر پنداشت ، بلکه با ادب و تواضع با آنها برخورد نمایند ، طلبه ای که به ادب و احترام استاد توجه نمی کند از هر خیر محروم خواهد ماند ، اگر از کسی یک مسأله آموختید باز هم باید احترام او را در دل داشته باشید ، خدمت به علماء و بخصوص اساتید موجب ترقی در علم و سبب خیر و برکت خواهد شد .

۳) علامه شعرانی در کتاب « العهود المحمدية » نوشته است : أخذ علينا العهد العام من رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نكرم العلماء و نبجلهم ، و نوقّرهم ، و لانرى قدرة على مكافاتهم و لو اعطيناهم جميع ما نملك ، او خدمناهم العمر كله ، و هذا العهد قد قصر به غالب طلبة العلم و المريدين فى طريق الصوفية ، حتى لانكاد نرى احداً منهم يقوم بواجب حق معلّمه هذا داء فى الدين ، مؤذن باستهانة العلم ، و بأمر من امرنا باجلال العلماء ، صلى الله عليه وسلم .

(رسول خداﷺ از ما تعهد گرفته است مبنی بر اینکه علماء را اکرام و احترام نموده و خود را عاجزتر از این بدانیم که عوض خدمات آنها خدمت آنها را اداء نموده ایم گرچه تمامی مایملک خود را به آنها تقدیم نموده و یا در طول زندگی برای آنها خدمت نمائیم ، در واقع این ، عهدی است که بیشتر طلاب و مریدان نسبت به آن کوتاهی می ورزند ، حتی یکی را نمی بینیم که این حق را همانگونه که بر ما لازم است انجام دهد ، البته که این ، بیماری است بس بزرگ در دین و نشانه اهانت به علم و به دستورات آن کسی که ما را به تعظیم و احترام علماء امر فرموده است)

تذکر : بنگرید که علامه شعرانی حق استاد را چگونه مهم تلقی کرده است اگر تمامی سرمایه خود را به استاد دهید و یا اینکه تمام عمر را در خدمت استاد سپری کنید باز هم حق استاد را نتوانسته اید بجا بیاورید .

رأيت احق الحق حق المعلّم   و اوجبه حفظا على كل مسلم

لقد حق ان يهدى اليه كرامة   لتعليم حرف واحد الف درهم

(مهم تر از هر حقی حق معلم است و رعایت آن بر هر مسلمان از هر چیز دیگر واجب تر است ، حق این است که در مقابل هر حرفی که به شما آموخته است هزار درهم به او هدیه نمائید . در واقع هزار درهم نیز بسیار کمتر از آنست که حق استاد با تقدیم آن اداء شود)

٤) رسول خداﷺ فرموده است : « من علم عبداً ایة من کتاب الله فهو مولاه » (کسی که شخصی را آیه ای از قرآن کریم بیاموزد ، مولای او می شود)

٥) ابوسعید خدری ﷺ از آنحضرتﷺ روایت نموده است : علم بیاموزید و برای آن وقار و متانت پیدا کنید ، و از کسی که علم می آموزید در مقابل او تواضع و فروتنی نشان دهید .

٦) حضرت علی ﷺ فرمود : هر کس یک حرف به من بیاموزد من بردهٔ او هستم ، اگر بخواهد مرا بفروشد یا آزاد کند .

۷) اساتید جزو علماء وارثان انبیاء هستند به این خاطر احترام آنها ضروری است ، زیرا در مورد رسول خداﷺ خداوند فرموده است : « یا ایها الذین امنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم ، یا ایها الذین امنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبّی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون »

(ای کسانی که ایمان آورده اید از پیامبر پیشقدمی نکنید ، و در مجلس او با صدای بلند حرف نزنید ، مبادا عملهای شما نابود شود در حالی که شما خبر ندارید) در جای دیگر فرموده است : « لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً » (پیامبرﷺ را طوری که یکدیگر را صدا می زنید ، صدا نزنید)

در جای دیگر فرموده است : « و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه » (مؤمنان واقعی وقتی بهمراه پیامبر باشند ، بدون اجازه او جایی نمی روند)

آنچه از حقوق و آداب مجلس پیامبرﷺ بیان شده است ، پس از آنحضرتﷺ به خلفاء و علماء مربوط می شود ، زیرا دلیلی وجود ندارد که وارثان پیامبر را استثناء کند ، در حدیث ، تاکید شده است به احترام علماء ، بهمین خاطر می بینیم که در طول تاریخ

مسلمانان ، علماء و پیشوایان دینی را اکرام و احترام نموده اند ، همانگونه که در آیات فوق نسبت به رسول خداﷺ بیان شده است .[۱]

۸) رسول خداﷺ فرمود : « من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا و لم یبجّل عالمنا فلیس منا » (کسی که بر کوچکترها شفقت نکند ، و بزرگترها را احترام نکند ، و علماء را تعظیم و تجلیل نکند ، از ما نیست) این حدیث تهدید بسیار شدیدی است ، اما جای تأسف است که طلاب نسبت به آن بی اعتناء هستند .

۹) یوسف بن حسین فرمود : رعایت ادب بزرگان سبب حصول علم می شود ، و بوسیله علم ، عمل درست می شود ، و در نتیجهٔ عمل حکمت به دست می آید ، خلاصه اینکه ادب دروازه علم و عمل است ، بهمین خاطر گفته اند : با ادب ، با نصیب و بی ادب ، بی نصیب .

۱۰) در آیهٔ شریفه لقد منّ الله علی المؤمنین ، دلیل نعمت بودن بعثت پیامبر ، تعلیم کتاب و حکمت بیان شده است ، و این خود دلیل روشنی است بر اینکه هر کسی که دین را به مردم می آموزد ، او در واقع نعمت بزرگی است برای آنها و ارج نهادن به خدمت او و احترام گذاشتن به او یک امر ضروری است .

۱۱) در یک حدیثی که امام بیهقی آنرا آورده است ، بزرگترین سخاوتمند پس از خدا و رسول آن عالمی که علم دین را به مردم می رساند ، معرفی شده است ، اعم از اینکه روش آن تدریس باشد یا وعظ و ارشاد و یا تألیف و نویسندگی .[۲]

---

[۱]. التبلیغ ص ۱۴۱

[۲]. اصلاح انقلاب ج ۱ ص ۲۷۶

نمونه ای از ادب یک صحابی :

اصحاب رسولﷺ نهایت ادب را نسبت به آنحضرتﷺ رعایت می کردند ، از یک صحابی (غالباً حضرت عباس عموی پیامبر) سوال شد : تو بزرگتری یا رسول خدا ؟ (یعنی از روی سن) او در پاسخ گفت : هو اکبر منی و انا اسن منه (رسول خدا از من بزرگتر است امّا سن من بالاتر است)

۱۳) روزی رسول خداﷺ در مسجد خطبه می خواندند ، برخی از مردم ایستاده بودند ، رسول خدا خطاب به آنها فرمود : بنشینید ، یکی از اصحاب که هنوز وارد مسجد نشده بود به محض شنیدن این دستور بجای خود نشست ، گرچه می دانست که خطاب آنحضرت بسوی کسانی است که در مسجد ایستاده اند ، اما او نتوانست از دستور آنحضرت سرپیچی نماید .

در حقیقت ادب سبب هر نوع خیر و برکت می شود .[۱]

ادب ساحران :

علامه ابن کثیر نوشته است ، ساحران فرعون با حضرت موسی مؤدبانه برخورد نمودند ، آنگاه که گفتند : یا تو شروع کن یا ما ، در نتیجه همین ادب خداوند آنها را از نعمت ایمان بهره مند فرمود .[۲]

وقتی ساحران بسبب رعایت ادب موفق به ایمان شدند ، پس آیا کسی که ادب و احترام استاد را بجا بیاورد از علم و دانش بهره مند نمی شود ؟!

از ادب پرنور گشته است این فلک   از ادب معصوم و پاک آمد ملک
از خدا جوئیم توفیق ادب   بی ادب محروم گشت از لطف رب

---

[۱]. ارضاء الحق ص ۴۸

[۲]. مصارف القرآن ج ۴ ص ۳۰

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد
دل نگهدارید ای بی حاصلان در حضور حضرت صاحب دلان

۱۵) شعبی روایت می کند که روزی حضرت زید بن ثابت بر جنازه ای نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد، مردم مرکبی برای سواری او آوردند، حضرت عبدالله بن عباس آمد و لگام مرکب را در دست گرفت، زید بن ثابت فرمود: شما پسر عموی آنحضرتﷺ هستید، لگام را رها کنید، او گفت: به ما چنین دستور داده شده است که علماء را احترام نمائیم، زید بن ثابت دست ابن عباس را بوسه داد، سپس فرمود: به ما نیز دستور داده شده تا با اهل بیت رسول چنین برخورد نمائیم.[1]

رسول خداﷺ فرموده است: «لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم» شان مؤمن نیست که تملق نماید مگر در تحصیل علم.

۱۶) ابن شهاب زهری گوید: حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به حضرت عباس عموی آنحضرت چنان احترام می نمودند که اگر بر سواری سوار بودند و در بین راه با عباس برخورد می کردند بخاطر احترام او از سواری پائین می آمدند، و تا خانه با او همراه می شدند.[2]

ادب و احترام بزرگان یکی از امتیازات علمای ما است، باری یکی از ناشران، از مولانا اشرفعلی تهانوی درخواست نمود تا بر ترجمه قرآنی که مولانا محمودالحسن دیوبندی معروف به شیخ الهند آنرا نوشته است، تقریظی بنویسد، مولانا تهانوی در پاسخ فرمود: نوشتن تقریظ برای کسی مجاز است که هم بتواند از کتاب مورد نظر تمجید کند و هم بتواند از آن، انتقاد نماید، اما از آنجائیکه من شاگرد شیخ الهند هستم، اگر بر تألیف او تقریظ بنویسم، این بمعنی آنست که من می توانم از او انتقاد

---

[1]. احیاء العلوم ج ۱ ص ۱۲۶

[2]. حیاة الصحابة

کنم ، و این اساءت ادب است و انتقاد و اعتراض نسبت به استاد چنان زشت است که آوردن آن در وهم و خیال نیز اساءت ادب محسوب می شود ، سپس این شعر را می خواند :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع

مولانا اشرفعلی رحمه الله عقیده و ارادت خاصی با عارفان و بزرگان داشت ، او همواره می فرمود : از گرفتن نام این بزرگواران در روح انسان نور و درخشندگی بوجود می آید . بهمین خاطر کتابی بنام نزهة البساتین تألیف نمود که هزار حکایت از بزرگان در آن کتاب جمع آوری نمود ، می فرمومد : این بزرگان عاشقان الهی هستند ، امکان ندارد که تذکره آنها خوانده شود و در قلب خواننده محبت و عشق الهی پیدا نشود . می فرمود من نه در دوران تحصیل بسیار کوشش نمودم و نه در این راه ریاضت و مجاهده زیاد کشیده ام ، آنچه خداوند به من عطا فرموده است به برکت دعاء و توجه مشایخ و بزرگان دین و در نتیجهٔ ادب و احترام این بزرگان بوده است . وقتی ایشان کمالات و تحقیقات علمی و کیفیات باطنی اساتید خود را بیان می فرمودند ، یک حالت وجد و از خودرفتگی به ایشان دست می داد و تا مدتی این حالت ادامه می‌یافت .

۱۸) مولانا محمدقاسم نانوتوی ادب و احترام اساتید و مشایخ را بیش از حد رعایت نمود ؛ باری حضرت حاج امدادالله قدس سره جزوه ای به مولانا داد تا آنرا بازنویسی کند ، مولانا آنرا تحریر نمود ، البته در یک کلمه اشتباه املایی وجود داشت ، مولانا بخاطر رعایت ادب آنرا تصحیح نکرد بلکه جای آنرا خالی گذاشت ، وقتی چشم حضرت حاجی امدادالله به آن کلمه افتا دو متوجه اشتباه شد ، آنرا تصحیح نمود .

روزی شخصی از مولانا محمدیعقوب نانوتوی پرسید : مولانا محمدقاسم این همه علوم را چگونه کسب نموده است ، مولانا محمدیعقوب در پاسخ فرمود : دلایل متعددی برای این امر وجود دارد : نخست اینکه مولانا فطرتاً از لحاظ ذهنی از دیگران برتر بود ،

ثانیاً اساتید او در علم و تقوی بی نظیر بوده اند ، وقتی این دو امر در شخصی وجود داشته باشند لابد به کمال می رسد .[1]

۱۹) یکبار شیخ محمد عبدالنبی به دمشق تشریف آورد ، شاگرد او علامه محمدامین بن عابدین مؤلف «ردالمحتار» و «شرح عقود رسم المفتی» با معیت شیخ دیگر خود بنام شیخ محمدشاکر به ملاقات ایشان رفتند ، شیخ محمدشاکر پس از ملاقات در کنار شیخ عبدالنبی نشست ، اما علامه محمدامین کفشهای شیخ خود را گرفت در کنار درب خانه ایستاد ، وقتی شیخ عبدالنبی او را دید به شیخ محمد شاکر گفت تا او را به نشستن دستور دهد ، چنانچه شیخ محمدشاکر به او فرمود : اجلس یا ولدی

با ادب باش تا بزرگ شوی　　　که بزرگی نتیجهٔ ادب است[2]

یحیی بن معین محدث معروفی است ، امام بخاری در مورد او می فرماید :کسی را ندیده ام که همچون یحیی بن معین احترام علماء را داشته باشد . انسان در زندگی خود نیاز به رعایت آدابی دارد که بدون آنها بین انسان و حیوان هیچ فرقی نمی ماند ، رعایت همین آداب یک طلبه را از حیوان ممتاز می گرداند ، این واقعیت را یکی از شعرا در قالب شعر بیان نموده است :

ادب هی سی انسان انسان هی　　　ادب جونه سیکهی وه حیوان هی

خدا و رسول او در تمامی شعبه های زندگی آدابی را بیان نموده اند ، یک طلبه باید این آداب را بیاموزد تا یک طالب علم واقعی باشد .

ادب دایره بسیار وسیعی دارد که ادب مکان ، ادب کتاب و ادب شخصیت را شامل می شود ، ادب مکان این است که انسان در هر مکانی حضور دارد احکام شرعی را نسبت به آن مکان رعایت نماید ، مثلا اگر در مسجد حضور دارد ، آداب مسجد را

---

[1]. حسن العزیز ج ۴ ص ۳۱۸

[2]. ظفر المحصلین ص ۲۹۱

رعایت نموده و از سخنان دنیوی اجتناب ورزد ، ادب کتاب این است که آنرا استاد خود تلقی نماید ، آنچه از احترام و توقیر که نسبت به استاد می نماید نسبت به کتاب نیز داشته باشد ، ادب شخصیت این است که هر نوع نسبتی که آن شخصیت با او دارد مطابق همان نسبت احترام او را بجا بیاورد ، مثلاً اگر آن شخص پدر است ، باید مانند یک پدر و اگر استاد یا مرشد است همانند یک استاد و مرشد با احترام تمام با او برخورد نماید ، همچنین آدابی در مورد عبادت ، معاملات و زندگی روزمره ، و خورد و نوش وجود دارد که از رعایت آنها زندگی ، یک زندگی واقعی و اسلامی می باشد ، وگرنه آن زندگی بجز شرمندگی چیزی دیگر نخواهد بود .

۱۸ سال در کسب ادب و اخلاق :

عبدالرحمن بن قاسم فرمود : بیست سال در خدمت امام مالک بودم ، دو سال علم و دانش کسب نمودم و هیجده سال دیگر جهت کسب ادب و اخلاق در خدمت او بودم ، این حکایت بر اهمیت ادب و اخلاق دلالت می کند .

یک هزار دینار جایزه :

یکبار عبدالله بن عامر بن کریز از مسجد بسوی خانه می رفت ، پسری با وی همراه شد ، عبدالله بن عامر گفت : آیا با من کاری داشتی ؟ گفت : خیر ، چون دیدم شما تنها هستید ، بهمراه شما می روم تا در مسیر راه با مشکلی برخورد نکنید ، اگر چنانچه مشکلی پیش آید به کمک شما بشتابم .

عبدالله بن عامر از این سخن بسیار خورسند گردید ، گفت : اولیاء تو ، تو را با زیور ادب آراسته نموده اند ، سپس دست او را گرفته به خانه خود برد و هزار دینار به عنوان جایزه به او هدیه نمود .[1]

شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله فرمود : پیش از رفتن به مجالس مشایخ و بزرگان آداب مجالس آنها را بیاموزید تا در مجالس آنها همهٔ آداب را رعایت نمائید ، آنگاه می توانید در اصلاح نفس خود موفق باشید .[2]

استاد کتابهای ابتدایی :

رسول خداﷺ فرمود : « من علم عبداً اية من كتاب الله ، فهو مولاه لا ينبغي له ان يخذله ، و لا يستأثر عليه » (کسی که یک آیه از قرآن به کسی بیاموزد ، مالک گردن او می شود ، و آن شاگرد برده او ، پس نباید او را اهانت نموده و یا خود را از او برتر بداند)

حضرت علی رضی الله عنه فرمود : من بردهٔ کسی هستم که یک حرف به من بیاموزد ، اگر بخواهد مرا بفروشد یا آزاد نماید .

رأيت احق الحق حق المعلم — واوجبه حفظاً على كل مسلم

لقد حق ان يهدى اليه كرامة — لتعليم حرف واحد الف درهم

لذا طبق حدیث و مقوله حضرت علی ، استاد ابتدایی که قاعدهٔ بغدادی ، قرآن و یا کتابهای ابتدایی را به انسان می آموزد همچنان احترام او ضروری است ، در حدیثی که قبلاً گذشت آمده است : کسی که احترام علماء و بزرگها را بجا نیاورد از ما نیست ، پرواضح است که اساتید مدارس هم علماء هستند و هم از لحاظ سن از شاگردان

---

[1]. احياء العلوم ج ۳ ص ۶۲۳

[2]. با تین ان کی یاد رهین گی ص ۳۵

بزرگتراند ، پس به دو دلیل باید احترام آنها بجا آورده شود . اساتید مکاتیب و مدارس ابتدایی همواره این گلایه را مطرح می کنند که طلاب پس از رفتن به مدارس بزرگ ، این اساتید را فراموش نموده و عزت آنها را نادیده می گیرند .

طلاب باید برای همیشه احترام اساتید را رعایت نمایند ، اگر چه در مدارس دیگری بروند و یا فارغ التحصیل شوند ، زیرا استاد هرگز از مقام استادی برکنار نمی شود . مولانا محمدقاسم نانوتوی بنیانگذار دارالعلوم دیوبند می فرمود : انسان هر علمی که می آموزد به وسیله استاد می آموزد ، اگر کسی کتابهای ابتدایی و کتابهای فارسی را از یک استاد آموخت باید ادب و احترام او را داشته باشد ، کسی که در محضر استاد ادب را رعایت نکند هرگز نمی تواند علم بیاموزد .

بهمین خاطر گفته شده است : من لا ادب له لا علم له .

تو خود را چو کودک ادب کن به چوب بگرز گران مغز مردم مکوب

حکیم الامت مولانا اشرفعلی همواره در مواعظ خود از اساتید ابتدایی خود با کمال عزت و احترام نام می برد ، این در واقع یکنوع تقدیر و تشکر از کسانی است که در تعلیم و تربیت انسان نقش داشته اند ، حقیقت این است ، کسی که نام گذشتگان را به خوبی یاد می کند کسانی که بعد از او می آیند نام او را نیز به خوبی یاد می کنند .

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار

نتیجهٔ همین ادب و احترام بیش از حد بود که نام مولانا تهانوی تاکنون با عزت و احترام گرفته می شود .

دکتر محمود که یکی از حقوق دانان معروف شبه قارهٔ هند بودند ، در زمان کودکی در کالج علی گر قرآن کریم را با حافظ بخش خواند ، پس از مدت زیاد حافظ بخش نابینا شده بود ، اما وقتی دکتر محمود به علی گر می آمد به ملاقات حافظ می رفت ، یکبار در موسم سردی به خدمت استاد رسید ، استاد فرمود : آقای محمود ، میدانی که چند وقت است نتوانسته ام استحمام کنم ، امروز مرا بخوبی استحمام کن ، دکتر محمود

فوراً آب گرم نمود و استاد را بنحواحسن استحمام نمود ، و لباسهای گران قیمتی که برای او آمده بود به استاد پوشانید ، استاد بسیار خوشحال شد و برای او دعاء خیر نمود ، شاید به برکت همین خدمت و دعای حافظ ، خداوند به او شهرت خاصی عطا فرمود.[۱]

بستگان اساتید :

طالب علم باید علاوه بر استاد ، بستگان و فرزندان او را نیز احترام نماید ، این تعظیم و احترام نتیجهٔ محبت نسبت به استاد می باشد ، وقتی یک طلبه محبت استاد را در دل داشته باشد ، این محبت به فرزندان و دیگر بستگان او سرایت می کند ، آنگاه محبت به خانواده ، دوستان و خدام استاد بوجود می آید . بقیه بن ولید می فرمود : کسی که با شخصی محبت نماید ، حتی با سگ او نیز محبت می ورزد ، حکایت عشاق مجازی مؤید این امر است ، چه بسا دیده شده است که یک شاگرد وقتی عبا و یا چادری از استاد به دست آنها می افتد ، کمال ادب و محبت را نسبت به آن نشان می دهد و آنرا نزد خود بعنوان یادبود نگهداری می کنند ، و آنرا سرمایهٔ بزرگی می دانند ، خاک در خانه محبوب برای آنها تبرک محسوب می شود ، همسایگان او را از دوستان و خویشاوندان خود بیشتر سزاوار محبت و احترام می دانند .

۱) مؤلف کتاب هدایه حکایت یکی از ائمهٔ بخاری را بیان نموده است که ایشان روزی بر مسند درس نشسته و به تدریس مشغول بود ناگهان از جای خود بلند شد ، چند مرتبه این عمل را تکرار نمود ، وقتی شاگردان علت این حرکت را سوال کردند ، فرمود : پسر استادم با بچه ها بازی می کند ، هرگاه در مقابل درب مسجد قرار می گیرد ، من بخاطر احترام او از جای خود بلند می شوم.[۲]

---

[۱]. کشکول حسن : ص ۶۸

[۲]. تعلیم المتعلم

۲) مولانا مفتی محمود گنگوهی روزی در مجلس واقعه مولانا شیخ الهند را بیان فرمود که وقتی ایشان خواستند به حج تشریف برند ، در این زمان مولانا محمدقاسم نانوتوی وفات یافته بود ، و همسر او در قید حیات بود ، مولانا شیخ الهند آمد به منزل مولانا محمدقاسم و از همسر او تقاضا کرد تا کفشهای مولانا را به او بدهد ، چنانچه کفشها را گرفته بر سر خود گذاشت و تا دیر گریه کرد ، سپس فرمود : من نتوانستم حق استاد را ادا کنم ، شاید با این عمل آنرا جبران نمایم .

۳) مولانا محمدیعقوب نانوتوی فرمود : یکی از عوامل برتری علمی مولانا محمدقاسم بر بقیه معاصران این بود که ایشان ادب و احترام اساتید خود را بسیار رعایت می فرمودند ، چنانچه از روستای تهانه بهون یک فراش هندو آمد ، گفت من از تهانه بهون آمده ام ، مولانا با شنیدن این حرف بسیار متأثر شد و با او با شفقت و عنایت خاصی برخورد نمود ، چون تهانه بهون وطن مرشد ایشان بود .

جای بسی تأسف است که این بزرگواران احترام بستگان و همشهریان اساتید خود را بجا می آوردند ، اما امروز طلاب حتی ادب و احترام خود استاد را بجا نمی آورند .

٤) یکبار حضرت عبدالله بن عمر به مکه مکرمه مسافرت نمود ، یک شتر و یک الاغ بهمراه داشت ، هر وقت از سواری شتر خسته می شد بر الاغ سوار می شد ، در بین راه با یک اعرابی (صحرانشین) برخورد نمود ، به او گفت : تو فلان اعرابی نیستی ؟ او گفت : چرا ، حضرت عبدالله عمامهٔ خود را به او داد تا بر سر ببندد و الاغ را داد تا سوار شود ، سپس فرمود : رسول خدا ﷺ فرموده است ، یکی از نیکی به پدر این است که انسان با دوستان و آشنایان پدر خود پس از وفات او نیکی کند ، و این اعرابی یکی از دوستان پدرم بوده است .

تذکر : استاد برای شاگرد همچون پدر می باشد ، پس همانگونه که احسان با دوستان و بستگان پدر جزو نیکی با خود پدر محسوب می شود ، درست دوستان و بستگان استاد نیز همان حکم را دارند ، حتی اگر احیاناً یکی از بستگان استاد سخنی

بگوید که موجب ناراحتی شاگرد می شود ، باز هم باید از او صرف نظر نماید که این امر موجب خرسندی استاد می باشد ، و خورسند نمودن استاد در حقیقت یک نعمت بزرگ و سعادت بس عظیمی است .

کم حرف زدن در مجلس استاد :

شاگرد باید در مجلس استاد بجای پرحرفی ، سخنان استاد را با کمال توجه گوش کند ، پرحرفی در مجلس استاد خلاف ادب است ، البته اگر سخنی را نفهمید آنگاه می تواند با رعایت ادب سوال کند .

۱) حضرت حسین ﷺ به فرزند خود توصیه نمود که در محضر استاد بجای حرف زدن بکوش تا سخنان استاد را فهمیده و یادداشت نمایی .

۲) عبدالله بن عباس فرمود : تا دو سال در مورد حدیثی می خواستم از عمر فاروق سوال کنم اما بخاطر ادب و هیبت ایشان همت پرسیدن نداشتم تا اینکه در سفری که به مکه می رفتیم ، در مکانی بنام مرّالظهران ، وقتی ایشان از قضای حاجت برگشتند ، اراده خود را با وی در میان گذاشتم ، فرمود : چنین نکنید ، هرگاه برای شما سوال پیش می آید آنرا مطرح کنید ، اگر بدانم پاسخ می دهم ، اگر چنانچه سوال شما را ندانم ، به دیگری حواله می کنم .

۳) سعید بن مسیب فرمود : روزی در محضر سعید بن مالک عرض کردم : می خواهم از شما حدیثی دریافت نمایم اما هیبت شما مانع می شود ، فرمود : برادر عزیز هرگز از من مرعوب نباشید ، آنچه می خواهید بدون ترس و واهمه سوال کنید ، عرض کردم : رسول خداﷺ هنگام سفر به غزوه تبوک به حضرت علی چه فرمود ؟ گفت : ایشان فرمودند : ای علی آیا دوست نداری که تو برای من به منزله هارون برای موسی باشی .

٤) ربیع می فرماید : من هرگز جرأت نمی کردم در محضر امام شافعی آب بنوشم ، امام شافعی نیز می فرمود : من در مجلس امام مالک ورق کتاب را به آهستگی می گردانیدم تا استاد صدای ورق زدن را نشنود .

٥) رسول خداﷺ در حجة الوداع به حضرت جریر فرمودند : «استنصت الناس» (به مردم بگو ساکت شوند) این حدیث ثابت می کند که وقتی استاد صحبت می کند ، همهٔ شاگردان باید خاموش نشسته و به سخنان او گوش فرا دهند .

ظالم آن قومی که چشمان دوختند زان سخنها عالمی را سوختند
مدتی می بایدش لب دوختن از سخن تا او سخن آموختن

یعنی شاگرد باید تا مدتی سکوت را اختیار نماید تا بوسیله تربیت استاد سخن گفتن را بنحواحسن بیاموزد .

نکتهٔ کان جست ناگه از زبان همچو تیری دان که جست آن از کمان

دعای خیر برای استاد :

عن ابن عمر رضی الله عنهما : « من صنع الیکم معروفاً فکافئوه فان لم تجدوا ما تکافئونه فادعوا له ، حتی ترو أنکم قد کافئتموه »[1]

(هر کس با شما احسان نمود ، عوض احسان او را بدهید ، اگر نداشتید برایش دعاء کنید ، بقدری که فکر کنید عوض آنرا ادا نموده اید) .

آیا کسی می تواند احسان معلم و آموزگار دینی را انکار کند ، البته این امر مسلم است که هر نوع خدمت جانی و مالی در برابر احسانات استاد در مکافات داخل است ، اگر کسی نتواند خدمت جانی یا مالی ارائه دهد حداقل آن اینست که برای استاد دعای

---

[1]. ابوداود

خیر نماید. امام ابویوسف همواره برای اساتید خود دعا می فرمود، فرمود من هرگاه نماز می خوانم، چه فرض و چه نفل، برای اساتید خود دعا می کنم.

امام احمد فرمود چهل سال می گذرد که من پس از هر نماز برای امام شافعی دعاء می کنم، فرزند امام احمد روزی می گفت: پدر جان، مگر شافعی چه کسی بود، که برایش به این کثرت دعاء می کنی؟ فرمود: شافعی آفتاب گیتی بود، او درمان دردهای مردم بود، آیا کسی می تواند در این اوصاف با او برابری کند ؟!

یحیی بن سعید قطان فرمود: من تا چهل سال پس از هر نماز برای امام شافعی دعا نمودم، به این خاطر خداوند به او علم عطا نمود و او را به راه راست هدایت نمود، لذا وظیفه اخلاقی شاگرد است که برای استاد دعاء خیر نماید، با او ارتباط خاصی داشته باشد، با جان و مال او را خدمت نماید، « هل جزاء الاحسان الا الاحسان » مگر پاداش نیکی، نیکی نیست، خداوند سایر طلاب و بخصوص فرزندان ما را توفیق دهد تا اینگونه آداب را رعایت نمایند.

جلب رضایت استاد:

از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که روزی عمرفاروق نسخه ای از تورات را در محضر رسول خداﷺ باز نمود و شروع به خواندن نمود، آنحضرت بسیار ناراحت شد و چهرهٔ مبارک ایشان متغیر شد، وقتی حضرت ابوبکر دید خطاب به عمر فرمود: مادرت برایت گریه کند، چهرهٔ آنحضرت را ببین، عمرفاروق فوراً کتاب را بست سپس عرض کرد: پناه می خواهم از غضب خدا و رسول او.[1]

این حدیث ثابت می کند که اگر استاد بنا به علتی بر شاگرد خود خشم گرفت، شاگرد باید بلافاصله عذرخواهی نموده و رضایت او را جلب نماید، بهتر است مستقیماً

---

[1]. رواه الدارمی

از استاد معذرت خواهی نماید و یا اینکه طی یک نامه از وی عذرخواهی کند، تا در قلب استاد نسبت به او هیچ نوع کدورتی نباشد، نباید در این امرتأخیر کند، چون حجاب معنوی بین دو طرف بیشتر می شود، چه بسا نوبت به فراق و جدایی می رسد، و صد البته که اختلاف و دودلی بین استاد و شاگرد مانع کسب فیض می شود. اعاذنا الله منه

بدگمانی نسبت به استاد:

گرم جرم بینی مکن عیب من　　　تویی سر برآورده از جیب من

بدگمانی نسبت به استاد حرام است، خیالاتی که بدون قصد در دل خطور می کند معاف است، خداوند می فرماید: « یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظنّ اثم » (ای مؤمنان از بسیاری از بدگمانی ها پرهیز کنید، زیرا برخی از سؤظن ها گناه است) رسول خداﷺ فرمود: « ان الله حرّم من المسلم دمه و ماله و ان یظنّ به السوء »[1] (خداوند خون و مال و گمان بد نسبت به مسلمان را حرام کرده است) اگر احیاناً در دل طلبه نسبت به استاد خیال بدی خطور کند، باید برای ازالهٔ آن چاره ای بیندیشد، و نفس خود را بفهماند که حقیقت امر برایت روشن نیست، و آنچه تو گمان می کنی هم احتمال خیر و هم احتمال شر در آن وجود دارد، چرا احتمال خیر را ترک نموده و احتمال بد را پیروی می کنی؟

ظن نیکو بر بر اخوان صفا　　　گر چه آید ظاهر از ایشان جفا

مشفقی گر کرد جور از امتحان　　　عقل باید کو نباشد بدگمان

اینجا سوال پیش می آید که در دل طلبه شکوک و خیالات گوناگونی ردّ و بدل می شود، در بین این همه خیالات چگونه می توان بین گمان خوب و گمان بد تفکیک

---

[1]. احیاء العلوم

نمود ؟ در پاسخ باید گفت : گمان بد نشانه هایی دارد ، و آن اینکه وقتی نسبت به استاد سؤظن پیش بیاید ، قلب انسان مکدر می شود ، اگر قبلاً محبت استاد در دل وجود داشت ، اکنون جای آنرا نفرت می گیرد ، انگیزه خدمت و احترام نهادن به استاد از بین می رود ، رسول خداﷺ علاج سؤظن را بیان فرموده است : « ثلاث فی المؤمن و له منهن مخرج ، فمخرجه من سؤالظن ان لا يحقّقه »[1] یعنی اگر نسبت به مسلمانی سؤظن در دل خطور کند ، علاجش این است که آن گمان را واقعی نپندارد ، آنرا در دل جای ندهد ، و بوسیلهٔ اعضاء آنرا عملی نکند .

در نتیجهٔ بدگمانی به استاد ، رابطه شاگردی و استادی قطع می شود ، اعتماد نسبت به استاد از بین می رود و دریچهٔ برکات و فیوض بسته می شود ، اگر دید که استاد نسبت به شاگردی شفقت و محبت می کند ، نباید بعلت این امر نسبت به استاد سؤظن داشت ، که این عمل سم قاتل است ، و پرهیز از آن بسیار ضروری است .

مقام استاد :

مولانا اشرفعلی تهانوی فرمود اگر شما تمامی انسانها را آموزش داده و آنها را دانشمند نمائید ، باز هم شما بزرگترین آنها هستید ، زیرا شما استاد هستید و همهٔ آنها شاگردان شما می باشند ، شاگرد هر چند بزرگ باشد ، باز هم از نظر مقام و مرتبه از استاد پایین تر است ، مثلا اگر کسی برادر کوچکتر خود را بخوبی پرورش داده و انواع خوردنیها را برایش فراهم کند و او پس از مدتی از نظر جسمی رشد نموده و از برادر بزرگ خود قوی تر و بزرگتر باشد ، آیا از نظر رتبه می تواند از او بزرگتر باشد ؟ هرگز .

[1]. طبرانی بحواله احیاء العلوم

برکنار نمودن استاد :

علامه شعرانی فرموده : نشانه کوتاهی شاگرد این است که نسبت به استاد بی ادب باشد ، هنگام گفتگو با استاد نگاه خود را پایین نیندازد ، در محضر استاد احترام او را بجا نیاورد ، و در غیاب استاد آبرو و حیثیت او را حفظ نکند ، یا اینکه پس از وفات استاد برای تصدی مقام او تلاش نموده و در این مورد با فرزندان او رقابت کند ، خود را از آنها مستحق تر بداند ، سخن استاد را با فهم ناقص خود رد نماید ، با اینکه علم را از استاد آموخته است ، اکنون با او به بحث و جدل بپردازد .

ادب شیخین :

وقتی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در آغاز خلافت به منبر رفت ، جایی که رسول خداﷺ نشسته بود ننشست ، بلکه بجای پاهای مبارك آنحضرتﷺ نشست ، سپس وقتی حضرت عمر به منبر رفت ، جایی که ابوبکر پاهای خود را می گذاشت نشست و بخاطر آدب بجای رسول خداﷺ و ابوبکر صدیق ننشست ، زیرا بنظر او رعایت ادب مقام خلیفه رسول نیز واجب بود .

اهانت به استاد موجب سلب شدن علم می شود :

طلبه ای که نسبت به استاد بی احترامی می کند از علم محروم می شود ، اگر چنانچه علم حاصل نموده است ، بعلت بی احترامی به استاد ، علم از او سلب می شود و عقلش نیز مسخ می شود .

مولانا محمداسحاق شاگردی داشت که احترام استاد را بجا نمی آورد ، شخصی به او گفت : چون تو شاگرد هستی و استاد محسن تو است ، احترام او بر تو واجب است ، او در پاسخ گفت : استاد زمانی محسن گفته می شود که هر آنچه به من می آموزد ، در حافظه من باقی بماند ، در حالی که هر چه او به من آموخته است فراموش کرده ام ،

مولانا تهانوی ضمن تبصره بر این حکایت فرمود : در حقیقت علت فراموشی علم همین اهانت و بی احترامی نسبت به استاد بود .

مولانا تهانوی از مولانا عبدالله روایت می کند که مولانا گنگوهی فرمود : اگر می خواهید بروید ، قبر آن مولوی را نبش کنید ، آنگاه خواهید دید که رخ او از قبله منحرف شده است ، مولانا ابوالحسن فرمود : از حضرت گنگوهی شنیدم که فرمود : هر کس به ائمه کرام اهانت کند رخ او از قبله منحرف می شود ، من می بینم که رخش از قبله برگردانده شده است .

گاه نتیجهٔ یک اشتباه پس از چندین سال ظاهر می شود .

در کتاب « عوارف المعارف » آمده است ، روزی از زبان شخصی سخنی سرزد که خلاف شرع بود ، این شخص از پس ریاضت ها و عبادتهای زیاد و پیمودن مراحل سلوک یکی از اولیاء الله محسوب می شد ، البته فراموش کرد که از آن کلمه توبه نماید ، روزی می خواست کلمهٔ شهادت را بخواند ، ناگهان دید که زبانش بند شد ، وقتی این حالت را دید ، لرزه بر اندام شد ، در بارگاه الهی فریاد برآورد : خدایا این سزای چه گناهی است ؟ به او الهام شد که در فلان تاریخ چنین سخنی بر زبان آورده و تاکنون از آن گناه توبه ننموده ای ، بلافاصله به سجده افتاد و توبه کرد تا زبانش باز شد .

نام گذاشتن برای استاد :

شاگرد باید از گذاشتن القاب زشت برای استاد شدیداً پرهیز نماید ، برخی از طلاب بعلت تشدّد استاد و یا مسایلی دیگر او را به القاب زشت موسوم می کنند که این امری است بسیار زشت و بدور از انصاف ، زیرا سبب رنجش و ناراحتی استاد می شود ، در حدیث آمده است : مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند . خداوند می فرماید : « و لا تنابزوا بالالقاب » همدیگر را با القاب بد یاد نکنید ،

نباید کسی را با لقبی که او پسند ندارد صدا نمود ، مانند لنگ ، گنگ ، کور و یا هر نامی که موجب تحقیر شخص می شود .

حضرت ابوجبیره فرمود : این آیه در مورد ما (اهل مدینه) نازل شد ، وقتی رسول خداﷺ به مدینه منوره تشریف آوردند ، هر یکی از ما دارای دو یا سه نام بود ، بسیاری از این نامها جهت تحقیر شخص گرفته می شدند . حضرت عبدالله بن عباس فرمود : این آیه در مورد این نازل شده است که اگر شخصی گناهی انجام داده و سپس از آن گناه توبه نموده است ، اکنون نباید او را با آن عمل طعنه زد مثلا بنام زانی ، سارق و غیره او را صدا نمود ، رسول خداﷺ فرمود : هر کس شخصی را به گناهی طعنه زند که او از آن گناه توبه کرده است ، خداوند عهد کرده است که او را با همان گناه مبتلا نموده و در دنیا و آخرت او را رسوا نماید .[1]

طلاب باید بسیار با احتیاط عمل کنند تا مبادا این عمل ناشایسته از آنها سرزند .

در حدیث آمده است : یکی از حقوق یک مسلمان بر مسلمان دیگر این است که او را با همان نامی که مورد پسند او است صدا زنند ، بهمین خاطر عرب ها یکدیگر را با کنیت صدا می کردند ، رسول خداﷺ نیز این را می پسندید ، رسول اکرمﷺ بسیاری از اصحاب خود را لقبهای خاصی می بخشید ، چنانچه حضرت ابوبکر را عتیق و عمر را فاروق ، و حمزه را اسد الله و خالد بن ولید را سیف الله نامید .

تردیدی نیست که اساتید را با القاب خوب یاد نمودن اشکالی ندارد ، مانند القابی همچون متفکر اسلام ، شیخ الاسلام ، حکیم الاسلام و ... امام احمد رحمه الله هرگز نام استاد خود را نمی گرفت ، بلکه او را با کنیه اش یاد می کرد . روزی امام احمد به علت بیماری بر بالین تکیه زده بود ، در این اثناء نام ابراهیم بن طهمان به میان آمد ، وقتی امام

---

[1] . قرطبی

احمد نام او را شنید راست نشست ، سپس فرمود : بسیار نازیبا است که نام بزرگان گرفته شود و ما تکیه زده باشیم .

اسباب محرومیت از علم :

برخی از اسباب محرومیت طلاب از علم به آداب ظاهری مربوط می شود ، مثلاً :

۱) سلام نکردن در مجلس استاد به وقت آمدن یا رفتن

۲) پشت کردن به استاد در مجلس

۳) دراز نمودن پاها بسوی استاد

٤) کوتاهی در اطاعت از استاد ، طوری که برخی از دستورهای او را نادیده بگیرد .

٥) کوتاهی در محبت نسبت به استاد

٦) فریب بازی با استاد

۷) دروغ گفتن با استاد

۸) تأویل نمودن خطای خود بجای عذرخواهی

۹) کوتاهی در خدمت به استاد ، چه خدمت جانی و چه خدمت مالی در صورتی که خداوند به او ثروت داده است .

۱۰) رنجاندن و شکستن دل استاد

۱۱) گذاشتن نام بد برای استاد و یاد کردن او با آن نام

۱۲) بدگمانی نسبت به استاد

۱۳) آزار رساندن به استاد چه قولاً و چه عملاً

١٤) طلبه ای که به هر نحوی باعث اذیت و ناراحتی استاد باشد قطعاً از علم محروم خواهد بود ، و لواینکه در تحصیل علم تلاش و کوشش نماید .

ان المعلم و الطبیب کلاهما   لاینصحان اذا هما لم یکرما

فاصبر لدائك ان اهنت طبيبها　　　　و اصبر لجهلك ان جفوت معلما[1]

در ذهن برخی از طلاب این وسوسه خطور می کند که اگر چه ادب و احترام استاد یک امر ضروری است ، اما امروزه اساتید همانند اساتید پیشین نیستند ، عموماً اساتید در حرص ، هوس ، بدعملی و بسیاری از کوتاهی های دیگر مبتلا هستند ، با این وصف چگونه باید احترام آنها را داشته باشیم . تردیدی نیست که این ، یک خیال باطل و یک وسوسهٔ شیطانی است ، زیرا که در حدیث رسول الله ﷺ آمده است : « خیرالقرون قرنی » یعنی بهترین انسانها ، انسانهای زمان رسول الله هستند ، و انسانهایی که در قرن بعدی می آیند آن رتبه را ندارند ، و از لحاظ عمل و تقوی پایین تر هستند ، همچنین قرن های دیگر تا برسد به قرن و زمان ما ، هر چند از عصر طلایی پیامبر ﷺ دورتر می شویم ، انحطاط و تنزل بیشتر می شود ، این حدیث خود دلیل روشنی است بر اینکه نباید انسانهای بعدی را بر پیشکسوتان این امت و سلف صالح قیاس نمود ، و آن معیارها را برای قرون بعدی انتظار داشت ، شیطان می خواهد با این نوع وسوسه ها طلاب را نسبت به اساتید و بزرگان دین بدگمان نموده و آنها را در منجلاب خودستایی و بی بند و باری بیندازد و آنها را مانند گرگ تک تک شکار کند .

ترجمه اشعار علامه اقبال :

(علت تباهی و بربادی آنها همین آزادی افکار می باشد بخصوص آنهایی که تجربه تفکر و تدبیر را ندارند ، اگر تفکر انسان خام باشد آزادی فکری او را از مقام انسانیت به مرتبه حیوانی می رساند .

سخن کوتاه ، اگر دوری از زمان خیرالقرون بر اساتید اثر نهاده است ، بر شاگردان بیشتر اثر می گذارد ، زیرا آنها از نظر زمان دورتراند ، خلاصه اینکه اساتید به هر صورت

---

[1]. تعلیم المتعلم

از شاگردان بهتراند ، به این خاطر بر آنها واجب است که نسبت به اساتید خود حسن ظن و محبت و عقیدت داشته باشند .

بخصوص وقتی که تجربه نشان داده است که کسب فیض بدون این امر غیرممکن است ، و بدگمانی موجب انقطاع فیض می شود ، و راه های حصول فیض مسدود می گردد ، چنانکه گفته اند : « فمن سقط سقط بترك العظمة و الحرمة »(هر کس محروم شد ، در واقع به علت ترک احترام و تعظیم محروم شده است)

همچنین برخی از اساتید از نظر وضع ظاهری ساده و بی تکلف و تا حدودی کم استعداد بنظر می رسند ، بعضی از طلاب نسبت به این نوع اساتید کم لطفی می کنند ، و آنها را مستحق تعظیم و احترام نمی دانند ، طلاب عزیز باید بدانند که این خیال باطلی است که شیطان آنرا مزین نموده و دامی است که بمنظور شکار نمودن طلاب کم تجربه آنرا گسترانیده است ، طلاب عزیز نباید چنین وسوسه های شیطانی را به خود راه دهند .

مولانا تهانوی رحمه الله می فرمود : طلاب عموماً به اساتید احترام نمی گذارند ، آنچه می بینیم که به برخی از اساتید احترام می نهند بخاطر بزرگی و شهرت آن اساتید بوده ، نه بخاطر استادی ، اگر بخاطر استادی می بود پس به آن دسته از اساتید که از شهرت خاصی برخوردار نیستند ، و در جامعه به عنوان پیشوا و مقتدا مطرح نیستند ، نیز احترام می نهادند .[1]

مولانا تهانوی در یکی دیگر از ملفوظات خود فرمودند : برخی از شاگردان استاد را بخاطر جاه و مقام و شهرت دنیوی احترام می کنند ، بهمین خاطر اگر استاد از نظر شهرت و مقام از شاگرد کمتر باشد ، این نوع شاگردان ناخلف از نسبت دادن خود به آن استاد عار می کنند ، بهترین شاگرد کسی است که حق استادی را بجا بیاورد .[2]

---

[1]. التبلیغ ج ۱۲ ص ۱۳۷

[2]. تجدید تعلم ص ۱۲۷

مولانا تهانوی فرمود : من به طلاب دارالعلوم دیوبند گفتم : شما به اساتید خود احترام قایل نیستید ، و حقوق استادی آنها را رعایت نمی کنید ، سپس گفتم : شاید شما در پاسخ بگوئید ما احترام مولانا محمودالحسن را بنحواحسن بجا می آوریم و عظمت و بزرگی او در قلب ما جا دارد ، و او را خدمت می کنیم ، البته شما اندکی بیندیشید که آیا این تعظیم و احترام بخاطری استاد بودن ایشان است یا اینکه بخاطر شهرت و بزرگی ایشان ، مسلم است که همهٔ این تعظیم و احترام صرفاً بخاطر استاد بودن ایشان نیست ، والا چرا اساتید دیگر که آنها نیز استاد هستند از این احترام و تعظیم برخوردار نیستند .[۱]

استاد هر کس باشد حداقل واسطه ای است برای رسیدن فیض از مبدأ فیاض ، زیرا در این عالم اسباب هیچ نعمتی بدون واسطه نمی رسد ، در این دنیا همه امور به اسباب بستگی دارند ، پس همانگونه که شکر نعمت و قدردانی از آن ضروری است و بر اثر ناسپاسی ، نعمت از انسان سلب می شود ، چنانکه خداوند می فرماید : « لإن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید » بهمان صورت تشکر و قدردانی از واسطه نعمت نیز ضروری است ، زیرا ناسپاسی از واسطهٔ نعمت ، ناسپاسی از خود آن نعمت محسوب می شود ، چنانکه در حدیث آمده : « من لم یشکر الناس لم یشکر الله » لذا نعمت دین از هر واسطه ای که به ما رسیده ، تقدیر و تشکر از او ، محبت با او ، تعظیم و احترام او ، تعریف و ستایش از او و بالاخره او را بزرگترین محسن پنداشتن امری است ضروری . همانگونه که تقدیر و احترام والدین ضروری است ، بخاطر اینکه آن دو وسیله حیات دنیوی پسر بوده اند ، همچنین تقدیر و تشکر از استاد امری است ضروری ، اگر والدین انسان در کفر و شرک ، و یا در فسق و فجور غرق باشند ، باز هم احسان و مدارا با آنها واجب است ، چنانکه خداوند فرموده است : « وبالوالدین احساناً » تا « وصاحبهما فی الدنیا معروفاً » استاد نیز وسیله حیات دینی و سعادت جاودانی و ترقی

---

[۱]. التبلیغ ص ۲۷ ، ۱۴۹

روحی می باشد ، از این رو سپاسگذاری از او و محسن دانستن او ضروری است ، تحقیر و توهین و ایذارسانی به او حرام می باشد، یکی از روشهای تقدیر و تشکر این است که همواره ، تعلیم و تربیت او را در مجالس بیان نموده و او را تحسین نماید ، زیرا شکر با سه صورت انجام می گیرد :۱ـ ایجاد محبت و احترام در قلب ، ۲ـ خدمت او با اعضاء و جوارح ۳ـ تعریف و ستایش با زبان ، تعریف و ستایش از دو صورت قبلی آسانتر است ، کسی با زبان هم نتواند استاد خود را ستایش نماید ، او به هیچ وجه شکر او را بجا نیاورده است . چنانکه گفته اند : ما شکر الله من لم یحمده ، اما کسی که از استاد خود تعریف و او را ستایش نماید و یا حداقل به احسان او اعتراف کند ، این طلبه به صورتی شکر او را بجا آورده است ، چنانچه در حدیث آمده است : « من اثنی فقد شکر ، و من کتم فقد کفر » در حدیث دیگر آمده است : « التحدث بالنعمة شکر » خلاصه سخن اینکه : اعتراض و انتقاد از استاد ، شمردن عیوب او ، متهم ساختن او و بدنام کردن او به صورتهای مختلف و نشر اکاذیب و شایعات نسبت به او حرام و ناجایز است .

آداب استاد :

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فضل رب

۱) پیشاپیش استاد راه نرود .

۲) در محل نشستن استاد ننشیند .

۳) نزد استاد با صدای بلند صحبت نکند .

٤) بکوشد تا منشأ و رضایت استاد را تشخیص داده و طبق آن عمل نماید . اگر طبیعت استاد به علتی ملول باشد نباید در آن وقت از او سوالی مطرح نمود ، باید منتظر ماند تا آن حالت ملال از بین برود .

٥) با کوبیدن درب منزل استاد او را صدا نزند ، باید منتظر شود تا خود او از منزل بیرون شود .

٦) در جلو استاد با کمال ادب زانو زده و با سکون و تواضع بسوی او متوجه شود ، بسوی رفیق دیگری که در مجلس نشسته است نگاه نکند ، در مجلس استاد از اشاره ، تبسم ، نگاه کردن بسوی چپ و راست ، و گوش دادن به سر و صدای اطراف خود پرهیز کند .

۷) در مجلس استاد آستین خود را بالا نزند .

۸) از بازی کردن با دست و پا ، دامن ، ساعت ، دکمه اجتناب ورزد ، دست را بر ریش و دهن نگذارد .

۹) انگشتان را به صدا در نیاورد ، بینی و گوش را پاک نکند ، دندانها را خلال نکند .

۱۰) دست بر زمین نگذارد و از خط کشیدن بر سر آن نیز بپرهیزد .

۱۱) با کاغذ ، قلم و غیره بازی نکند .

۱۲) بر پشت تکیه نکند ، و همچنین بسوی استاد پشت یا پهلو نگرداند .

۱۳) به چیزی تکیه نکند ، همچنین دست را بر میز گذاشته تکیه نزند ، همچنین دست را به زمین گذاشته تکیه نزند .

١٤) در مجلس استاد زیاد سخن نگوید .

۱۵) از آروغ کشیدن ، سینه صاف کردن و انداختن آب دهن پرهیز کند ، مگر هنگام ضرورت شدید .

١٦)در صورت عطسه دهن را بپوشاند ، بهنگام خمیازه دهن را باز نکند و از بیرون آمدن صدا از دهن پرهیز کند ، و دهن را با پشت دست چپ بپوشاند .

۱۷) در جلو استاد از استعمال دخانیات ، پان و غیره اجتناب ورزد .

۱۸) رعایت این آدب در مجلس درس اهمیت بیشتری دارد ، حتی نباید کتاب را با فشار زیاد ورق زده و یا آنرا با زور بر روی میز بگذارد .

۱۹) خود را در برابر استاد هیچ نداند ، بلکه استاد را در هر وصف از خود بالاتر بداند .

۲۰) نسبت به استاد همواره حسن ظن داشته باشد .

۲۱) از خشم و غضب استاد احساساتی نشود ، بلکه آنرا با خونسردی تمام تحمل نموده و بر چهره خود هیچ نوع تغییری را نشان ندهد . حق خشم و غضب را به هیچ صورت ندارد ، خلاصه اینکه هر نوع مسأله ای را که خلاف طبیعت او باشد ، با خونسردی تحمل نماید .

۲۲) قلب خود را در رابطه با استاد پاک نگه دارد و خود را بفهماند که من از این استاد منافع علمی و دینی کسب می کنم ، باید نسبت به او محبت کنم ، همچنین مراقب باشد تا از دست و زبان او چیزی صادر نشود که برخلاف ادب و احترام دلالت کند ، زیرا این امر موجب تکدر و انقباض در قلب استاد می شود ، و دروازه فیض مسدود می شود ، زیرا مدار حصول فیض از استاد بر انشراح قلب و مناسبت قلبی فیمابین استوار است .

۲۳) از سؤظن نسبت به استاد اجتناب نماید ، زیرا سؤظن سبب محرومیت از فیوض و برکات علمی و معنوی می باشد .

۲٤) اگر احیاناً بی ادبی و جسارتی از شاگرد نسبت به استاد سرزده است باید در اسرع وقت با عجز و انکسار از او معذرت خواسته و از او تقاضا نماید تا او را معاف کند ، و در ظاهر نیز خود را متواضع و عاجز نشان دهد ، اگر در دل نادم و پشیمان باشد لابد اثر آن بر اعضاء نیز بروز می کند .

۲۵) اگر استاد مطلبی را بیان نمود ، نباید در مقابل او سخن شخص دیگری را آورد ، زیرا این عمل نشانه عدم اعتماد بر اقوال استاد می باشد .

۲٦) یکی از موارد احترام استاد این است که اگر شخصی در مجلس ، از استاد بدگویی نمود ، باید شاگرد از استاد خود حمایت نماید ، اگر نتواند باید آن مجلس را ترک کند .

۲۷) به وسیله نامه و گاه به وسیله هدایا خوشنودی استاد را بدست آورد .

۲۸) وقتی به خدمت استاد حاضر می شود باید نظافت نموده و دهن را با مسواک تمیز نماید.

۲۹) اقوال و افکار استاد را که ایراد داشته و قابل نقد و انتقاد هستند تأویل و توجیه نماید.

۳۰) پس از فارغ التحصیلی گاه گاه به زیارت استاد برود و پس از وفات او همواره برای او دعاء نماید.

۳۱) اگر چنانچه شاگرد به مرور ایام از نظر رتبه دینی یا دنیوی از استاد برتری حاصل نماید، باز هم باید خود را از استاد کمتر بحساب بیاورد.

۳۲) همهٔ این حقوق و آداب را در غیاب استاد نیز رعایت نماید.

۳۳) هرگاه استاد از سوال در مورد یک مطلبی ممانعت نمود، باید شاگرد از سوال در آن مورد اجتناب ورزد.

۳٤) در مجلس عمومی پس از سلام عمومی به حاضرین، بطور خصوصی به استاد نیز سلام عرض کند.

۳۵) اگر استاد مشغول صحبت کردن است سلام عرض نکند.

۳٦) اگر استاد کسالت دارد و یا بر طبیعت او ملال و خستگی نمایان است، و یا نیاز به خواب و استراحت دارد، یا در تشنگی و گرسنگی بسر می برد و یا اینکه بناء به علتی ناراحت است، در چنین اوقاتی نباید او را به تدریس وادار نماید.

۳۷) وقتی برای استاد نامه می نویسد از عبارت آرایی و لغت پرانی و نشان دادن کمال علمی و ادبی خود اجتناب نماید.

۳۸) به هر صورت ممکن بکوشد تا به استاد راحتی برساند.

پاسخ به یک اشکال :

شاید برخی از طلاب عزیز تصور کنند که آداب و حقوق اساتید و مدارس دینی بجای خود محفوظ است ، اما در عصری که ما در آن زندگی می کنیم اساتید کرام ، همانند علماء و اساتید گذشته نیستند ، لذا نمی توان همهٔ آن حقوق و آدابی را که نسبت به اساتید گذشته و علمای سلف خوانده و یا شنیده ایم ، برای اساتید و مسئولین عصر حاضر در نظر گرفت . در پاسخ باید گفت : آیا طلاب عزیز چنین تغییری را درباره خود فکر کرده اند یا خیر ؟آیا در زمانهای گذشته ، طلاب همچون طلاب این زمان بودند ، آیا عادات ، اعمال و اخلاق آنها در طلاب عصر حاضر دیده می شود ؟!

طلاب عزیز در مورد اخلاق ، اعمال ، تلاش و جدیت ، شوق و علاقه نسبت به علم را در بین طلاب این زمان بیندیشند ، و خود آنها قضاوت کنند که تا چه اندازه ای در آنها تنزل و انحطاط آمده است . کار بجایی رسیده است که بدذوقی ، بداخلاقی ، بدعملی ، عیاشی ، و حتی شیطان پرستی و نفس پرستی در دلهای آنها جای گرفته است ، سستی در نماز ، کوتاه کردن ریش ، پوشیدن لباسهای غیرشرعی ، ایذارسانی به یکدیگر با افتخار انجام می دهند .

در زمانهای گذشته هیچ برنامه ای برای اقامت ، غذا ، معالجه ، رخت خواب ، تسهیلات گرما و سرما ، آب سرد و آب گرم ، تسهیلات برق و آب وجود نداشت ، آنها با تحمل فقر و فاقه به تحصیل علوم می پرداختند ، چنانچه زندگی نامه آنها در صفحات تاریخ می درخشد . اما امروز طلاب عزیز در مدارس از امکانات و تسهیلات بیشتری نسبت به خانه های خود برخوردار هستند ، در بیشتر مدارس وسایل رفاه و آسایش منجمله معالجه ، سه وعده غذا ، چای ، لباس ، سوخت ، رخت خواب ، بهترین اتاق با وسایل و امکانات لازم مانند پنکه و احیاناً کولر ، آب گرم در موسم سردی و غیره وجود دارد ، اما هنوز هم طلاب خواستار هر چه بیشتر آسایش و آرامش هستند و شعار هل من مزید را بر زبان می رانند .

اگر بخاطر فرق احوال و اعمال اساتید و مسئولین عصر حاضر از احوال، اعمال و اخلاق گذشتگان حقوق و آداب آنها ساقط می شود، چرا حقوق طلاب امروزی بخاطر انحطاط و تنزلشان نسبت به طلاب زمان ماضی ساقط نمی شود ؟

از نظر انصاف و دیانت باید طلاب عزیز در اعمال و اخلاق خویش تجدیدنظر نموده و برای اصلاح خود چاره ای می اندیشیدند، اما آنچه می بینیم، در مقابل مطالبات و خواسته هایی که در مورد آسایش و امکانات دارند عشر عشیر آن در مورد اصلاح اعمال و اخلاق شان دیده نمی شود والا علم نیز حقوقی دارد که باید رعایت آنرا از نفس خود مطالبه می کردند. زیرا وقتی یک نفر بعنوان طلبه در مدرسه داخل می شود همه حقوق و آداب علم بر او لازم می شوند، طلاب عزیز قضاوت نمایند که تا چه اندازه ای حقوق و آداب علم را اداء می کنند.

وقتی در این مورد تحقیق می شود، مواردی دیده می شود که بسیار جای تأسف دارد، می بینیم که بجای رعایت حقوق و آداب علم، صفاتی بین طلاب رواج یافته که برای تحصیل علم سد راه محسوب می شوند، همچون اهانت و بی احترامی نسبت به اساتید، مخالفت با مسئولین ذی‌ربط، بجای پیروی از اسلاف در سر و صورت، لباس و غیره، پیروی و الگو قرار دادن فساق و فجار، آزادی فکری و عملی، آیا این گونه صفات برای یک طلبه مهلک نیستند ؟

آیا حقوق طلبگی این را نمی طلبد که طلاب عزیز از اینگونه عادات و اخلاق پست دوری نمایند.

تحمل درشتی استاد :

یکبار در مجلس رسول خداﷺ شخصی در مورد لقطه (مالی که در بیابان یا سر راه یافته می شود) سوال نمود، آنحضرت در پاسخ فرمود: کیسه و بند آنرا نگهدار تا زمانی که صاحبش پیدا شود و آنرا به او تحویل دهی، سپس سائل در مورد شتر گمشده سوال

کرد ، آنحضرت بسیار ناراحت شد ، تا جایی که آثار غضب بر چهره او نمایان شد . سپس فرمود : تو را با شتر چه کار ؛ مشک و موزهٔ او همرایش هست ، در بیابان می چرد و از آبهای بیابان می نوشد .[۱]

این حدیث به ما می آموزد که اگر چنانچه استاد بعلت سوال نابجای شاگرد خشم کند ، شاگرد باید با کمال متانت آنرا تحمل کند ، و کدورتی نسبت به استاد در دل خود راه ندهد .[۲]

از این می توان درس دیگری آموخت ، و آن اینکه برخی از طلاب از سختی و درشتی بعضی از اساتید شکایت می کنند ، در صورتی که این سنت است که استاد در برابر سخن بیجا درشتی نشان دهد . چنانچه امام شافعی می فرماید : کسی که با وجود به خشم آوردن او خشم نکند الاغی بیش نیست . مفهومش این است که کسی که غیرت و حمیت نداشته باشد او ناقص است . خداوند در مورد اصحاب پیامبر می فرماید : « اشدّآء علی الکفار » در جای دیگر خداوند به پیامبر خویش دستور می دهد : « جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم » .

رسول خداﷺ فرمود : « خیر امتی احداؤها » بهترین شخص در امت من کسی است که در امور دینی سخت باشد . خداوند می فرماید : « ولاتأخذکم بهمار أفة فی دین الله » یعنی هنگام مجازات زانی نباید نرمی نشان دهید و در دین خدا مداهنت نمائید .

خلاصه اینکه از مفاد آیات و احادیث فوق ثابت می شود که استاد حق دارد بعلت سخن بیجا ، بی ادبی ، بدذوقی ، تنبلی در دروس و غیره بر شاگردان خشم گرفته و اظهار نارضایتی نماید ، همانگونه که رسول اکرمﷺ بنابر تقاضای بشری غضب نمود ، اگر چنانچه استاد بعلتی خشم کند و یا شاگرد را تنبیه بدنی نماید ، شاگرد باید این را

---

[۱] . بخاری

[۲] . اصلاح انقلاب ص ۲۸۰

تحمل کند ، نه اینکه از او نفرت کند ، و یا در جلو کسی دیگر از او شکایت نماید ، وگرنه ممکن است از علم محروم شود . اما شاگردی که درشتی و حتی خشونت استاد را برداشت می کند ، امید است که از علم و دانش نصیبی وافر بدست آورد .

ندانی که سعدی مکان از چه یافت | نه هامون نوشت و نه دریا شگافت
به خردی بخورد از بزرگان قفا | خدا دادش اندر بزرگی صفا
هر آن طفل کو جور آموزگار | نبیند جفا بیند از روزگار
چو از گلبنی دیده باشی خوشی | روا باشد از بار خارش کشی
به خردی درش زجرو تعلیم کن | به نیک و بدش وعده و بیم کن

از اشعار شیخ سعدی رحمه الله چنین بر می آید که استاد باید در صورت نیاز به درشتی ، درشتی نماید که در این عمل نفع شاگرد نهفته است . یکبار حضرت سفیان ثوری از شاگردان خود دریافت نمود که رفق و نرمی چیست ؟ آنها گفتند : شما توضیح دهید . فرمود : رفق آنست که مناسب حال طرف دیگر با او رفتار شود ، اگر چنانچه طرف ، نیاز به سختی و درشتی دارد ، باید با او به درشتی برخورد نمود ، و اگر نیاز به نرمی دارد از نرمی و مهربانی استفاده شود ، به وقت شمشیر باید شمشیر کشید .

پس باید هم از سختی و درشتی و هم از نرمی و عطوفت کار گرفت ، نه تنها درشتی کافیست و نه تنها نرمی ، آنچه در این موضوع ضروری است اعتدال و میانه روی است .[1]

شیخ سعدی این مطلب را در یک شعر خلاصه کرده است :

بود خار و گل با هم ای هوشمند | چو بندند خاری تو گلدسته بند

امام ابویوسف رحمه الله فرموده است : این وظیفه شاگرد است که با استاد مدارا نموده و سختی و درشتی طبیعت او را تحمل نماید ، اگر استاد سخن تندی بر زبان رانده

---

[1] . احیاء علوم الدین ص ۳۷۰_۴۶۴

و یا در برابر حرف زشت ، شاگرد را تنبیه بدنی نماید ، شاگرد باید از استاد تشکر نماید . اگر استاد سخنی یا نکته ای گفت که شاگرد قبلاً آنرا می دانست ، نگوید : من این نکته را پیشتر می دانستم .

یکبار استاد شامی مولانا ابوالحسن ندوی رحمه الله او را بخاطر اشتباه اندکی ، بسیار زد و کوب نمود ، اما مولانا نه در آن وقت و نه بعد از آن هیچگاه نگذاشت در قلب او نسبت به آن استاد کدورتی پدید آید . شهرت علامه ندوی جهانی است ، و در عرب و عجم از مقام و مرتبه بسیار بلندی برخوردار بود . خداوند خدمت های زیادی از او گرفت ، و از آثار و تألیفات او تمامی مسلمانان جهان استفاده می کنند .

مولانا تهانوی قدس سره در ملفوظات خود فرموده است :

۱ـ برخی از مردم بدون درشتی و سختی اصلاح پذیر نیستند و از بیماری روحی شفاء نخواهند یافت ، من این امر را بارها تجربه کرده ام ، اینک اگر با آنها درشتی نکنم به آنها خیانت کرده ام .

۲ـ گاه بدون درشتی اخلاق رذیله از بین نمی رود ، با تلطف و مدارا کار بجایی نمی رسد .

۳ـ بسیار تجربه شده است که اگر به کسی با نرمی بفهمانید که این کار ، زشت و غلط است ، او نمی تواند زشتی و غلط بودن آن کار را بخوبی بفهمد ، باید در چنین شرایطی اندکی با درشتی و سختی به او گوشزد نمود .

مولانا تهانوی می فرماید : یکبار در کانپور طلبه ای تحصیل می کرد ، این طلبه بسیار شرور و بازی گوش بود . بسیاری از اساتید نسبت به تربیت و اصلاح او اقدام نمودند ، امّا همه عاجز شدند ، یکی دیگر از اساتید گفت : اگر شما به من اجازه دهید ، من این طلبه را اصلاح می کنم . وقتی این استاد تربیت و اصلاح او را به عهده گرفت ، طوری برنامه ریزی کرد که روزانه هنگام درس باید ده ضربه شلاق به او زده شود ، روز اول وقتی ده ضربه شلاق به او زد ، او فریاد زد که مگر من چه گناهی مرتکب شده ام ،

استاد گفت : گناهی مرتکب نشده ای ، اما باید روزانه ده ضربه شلاق زده شوی . (چنانچه با این طریق توانست او را اصلاح نماید)

شخصی از حضرت مولانا تهانوی سوال کرد : آیا شاگرد و مرید را کاملاً آزاد باید گذاشت ؟ فرمود : خیر ، نخست با نرمی و لطافت نصیحت و اندرز نمائید ، اگر چنانچه دیدید که نرمی سودی ندارد ، به خشونت و تندی متوسل شوید .

بسختی بنه گفتش ای خواجه دل　　کس از صبر کردن نگردد خجل

سخن کوتاه ، اگر سخن ، عمل و عادت استاد خلاف طبیعت شاگرد باشد ، نباید شاگرد اظهار نارضایتی کند ، چون این امر بر خلاف محبتی است که هر شاگرد باید نسبت به استاد خود داشته باشد .

ترجمه شعر اردو از مولانا محمد احمد رحمه الله :

اگر در اثر خشم گرفتن محبوب ناراحت باشی ، این محبت نخواهد بود .

از خشم و غضب استاد آزرده خاطر نباشید که این عمل سبب ایجاد کدورت در قلب استاد می باشد و در نتیجه راه اصلاح و تربیت مسدود خواهد شد .

چون به هر زخمی تو پرکینه شوی　　پس کجا صیقل چو آیینه شوی

یعنی اگر بعلت زجر و توبیخ استاد قلبت پر از کینه باشد هرگز صفای دل نخواهی یافت .

گلایه از استاد :

شاگرد هرگز نباید در صورت زجر و عتاب و حتی تنبیه بدنی از استاد خود در جلو کسی شکوه نماید ، چون اگر استاد از این شکوه اطلاع یابد رنجیده خاطر بوده و توجه او از آن طلبه بر می گردد که این امر مانع فیوض و برکات از استاد به شاگرد می باشد .

ابومحمد یزیدی گوید : زمانی که مأمون عباسی کودک بود من معلم او بودم ، روزی خدام بارگاه شکایت کردند که هرگاه شما تشریف می برید مأمون برده ها را زد

و کوب نموده و بسیار شرارت می کند ، من او را خواسته و چند سیلی به او رسید نمودم ، او با گریه و زاری اشکهای خود را پاک می کرد ، در این میان جعفر بر مکی وزیر خلیفه آمد ، من با آهستگی از خانه بیرون رفتم ، جعفر آمد و با مأمون صحبت کرد تا اینکه او را به خنده درآورد ، وقتی جعفر رفت ، من آمدم پیش مأمون ، گفتم : بسیار ترسیدم مبادا پیش وزیر از من شکایت کنی ، مأمون در پاسخ گفت : وزیر به جای خود ، من پیش پدرم (خلیفه هارون الرشید) هم از تو شکایت نخواهم کرد ، زیرا تو به خاطر تربیت من مرا تنبیه می کنید و این به نفع من است .

برکت در علم بخاطر شکایت نکردن از استاد :

علامه ندوی قدس سره در کتاب (کاروان زندگی) ج ۱ ص ۹۱ آورده است : زمانی که پیش استاد عرب تحصیل می کردم ، یک امتحانی برایم پیش آمد ، این مسأله گرچه در ظاهر یک امر معمولی بود ، اما در مسیر تحصیل علم ادب و زبان عربی تأثیر بسزایی بر جای گذاشت .

مسأله این بود که روزی استاد خلیل الدین که استاد درس انگلیسی بود و شیخ عرب پاس خاطر او را گرامی می داشت ، شکایت مرا پیش استاد عرب مطرح کرد ، او اظهار داشت که گویی من به او اهانت کرده ام ، در صورتی که این احساس او یک سؤتفاهمی بیش نبود ، زیرا من با این حرف که امروز بعلت فلان عذرخواندن درس برایم مشکل است از خانه بیرون شده و در را با اندکی فشار بسته بودم ، استاد عرب از این شکایت بسیار متأثر شد ، و از برادر بزرگوار اجازه خواست تا مرا تنبیه نماید ، ایشان دارای طبیعتی درشت بودند و این موضوع مزید برعلت شد ، او به حدی مرا زدوکوب نمود که نسبت به جرمی که برایم ثابت کرده بودند به مراتب سنگین تر بود . پس از اینکه آتش خشم او فروکش کرد ، احساس نمود که در این تنبیه از حد اعتدال تجاوز کرده است ، به این خاطر از من معذرت خواست .

از قضا این خبر به رای بریلی رسید و مادر مهربان از این موضوع اطلاع یافت ، گفت : چنان معلوم می شود که شیخ عرب تو را بسیار زدوکوب نموده است ، اما من با توفیق الهی از سوی استاد محترم به عنوان یک وکیل دفاع نمودم ، من گفتم او در این تنبیه حق بجانب است ، زیرا تنبیه او بخاطر تربیت و اصلاح من بوده است ، تا اینکه مادر مهربانم مطمئن شده و من به تحصیل خود کماکان ادامه دادم ، من فکر می کنم روشی که من به کار بردم که در حقیقت توفیق الهی مرا به این سو سوق داد ، سبب شد تا ذوق ادب و زبان عربی در وجود من احیاء گشته و از این طریق خدمات علمی از زبان و قلم من گرفته شد . اما اگر برعکس ، من خود را مقصر ندانسته و استاد محترم را مقصر قرار می دادم و او را از حد اعتدال متجاوز می پنداشتم شاید قضیه درست برعکس می شد و من برای همیشه از تحصیل ادب عربی محروم می شدم . « ذلك من فضل ربی لیبلونی أأشكر ام أكفر »

محبت بین اساتید و طلاب :

اگر بین طلاب و اساتید رابطهٔ محبت و دوستی برقرار شود ، این نوع طلاب از برکات علم بهره مند می شوند ، زیرا کسی که با شخصی محبت داشته باشد آثار این محبت به قلب آن دیگر منتقل می شود ، همانگونه که بخاطر محبت بچه با مادر ، آثار مادر به آن بچه منتقل می شود . محبت فیمابین در شریعت مطهره بسیار مطلوب و پسندیده است . محبت بخاطر الله بهترین عبادتها است ، چنانکه در احادیث ذیل بیان شده است :

۱ـ رسول خداﷺ فرمود : نزدیکترین شما نزد من کسی است که دارای اخلاق زیبا باشد ، با دیگران نرمی و محبت کند ، دیگران با او محبت نمایند .[۱]

[۱]. احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۸۵ بنقل از معجم طبرانی

٢ـ رسول خدا ﷺ فرمود: «المؤمن ألف مألوف، ولاخير فیمن لا یألف و لا یؤلف»[١] (مؤمن واقعی کسی است که محبت نموده و دیگران را به محبت وا دارد، کسی که محبت نمی کند و دیگران با او محبت نمی کنند از خیر محروم است).

٣ـ از ابوهریره ﷺ روایت است: «ان حول العرش منابر من نور، علیها قوم لباسهم نور، و وجوههم نور، لیسوا بأنبیاء و لاشهداء، یغبطهم النبیون و الشهداء، فقالوا: یا رسول الله صفهم لنا، فقال: هم المتحابون فی الله، و المتجالسون فی الله، و المتزاورون فی الله»[٢]

٤ـ «ما تحاب اثنان فی الله الا کان احبهما الی الله اشدهما حبالصاحبه»[٣] (وقتی دو نفر بخاطر خدا با هم محبت می کنند، محبوبتر پیش الله همان کسی است که به رفیق خود بیشتر محبت می ورزد).

٥ـ از ابوهریره ﷺ روایت است: «ان الله تعالی یقول یوم القیامة: این المتحابون بجلالی، الیوم اظلهم فی ظلی یوم لاظل الاظلی»[٤] (خداوند روز قیامت ندا می فرماید: کجایند کسانی که به خاطر جلال من با همدیگر محبت می ورزیدند، امروز آنها را در سایه (عرش) خویش قرار می دهم، آن هم زمانی که هیچ سایه ای جز سایه (عرش) من وجود ندارد.

٦ـ حضرت عبدالله بن عمر فرمود: اگر من روزها روزه بگیرم و هیچ روزی افطار نکنم، شبها نیز بصورتی عبادت کنم که یک لحظه هم نخوابم و تمام مال خود را در راه خدا صدقه کنم، اما موت من در حالی به سراغم بیاید که در قلبم نسبت به نیکوکاران

---

[١]. همان

[٢]. همان

[٣]. همان

[٤]. احیاء العلوم ج ٢ ص ٣٨٨ بنقل از صحیح مسلم

محبت و نسبت به بزهکاران نفرت نباشد ، همهٔ این روزه ها ، نمازها و صدقات هیچ نفعی نخواهند داشت .

ابن سماك در آخرین لحظات زندگی خود گفت : خدایا ، تو می دانی که من گرچه بنده نافرمان توام ، اما قلبم مملو از محبت نسبت به بندگان نیك تو است ، خدایا این محبت را سبب نزدیکی به بارگاه خود بگردان .

حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ فرمود : اگر کسی هفتاد سال بین حطیم و مقام ابراهیم عبادت کند ، باز هم حشر او با کسانی خواهد بود که با آنها محبت ورزیده است .

امام غزالی رحمه الله می فرماید : اگر شاگرد با شیخ و استاد خود به این خاطر محبت می ورزد که استاد وسیلهٔ تحصیل علم و اصلاح اعمال می باشد ، و هدف از علم و عمل نیز فوز و فلاح اخروی است ، نه برخورداری از متاع دنیوی ، بدانید که این محبت خالصانه برای الله است ، همچنین اگر استاد با شاگرد خود فقط به این خاطر محبت می ورزد که شاگرد سبب تعلیم و تدریس او بوده ، و به وسیلهٔ او به منصب رفیع معلّمی نایل گشته ، و راه ترقی در درجات عالیهٔ آخرت برایش هموار شده است ، این محبت نیز ، خالصانه و برای رضای الهی می باشد .[1]

طلابی که با اساتید خود محبت می ورزند ، دلهای شان مملو از الفت و محبت نسبت به اساتیدشان هستند ، آنها مستحق این فضایل می باشند که در احادیث فوق بیان شد ، چنانکه اصحاب کرام با رسول خداﷺ چنان محبت می ورزیدند که نظیر آن در تاریخ بشر وجود ندارد ، آنحضرتﷺ استاد بود همانگونه که فرموده است : « انما بعثت معلّما » و صحابه شاگردان او بودند ، در سطور ذیل حکایاتی در مورد مبحت اصحاب کرام نسبت به آنحضرتﷺ تحریر می شود .

---

[1]. احیاء العلوم

عبدالله بن زبیر ﷺ :

یکبار رسول خداﷺ حجامت فرمود ، سپس به عبدالله بن زبیر امر فرمود که خون برآمده را در جایی دفن نماید ، او خونها را برداشت و رفت و به زودی برگشت ، آنحضرتﷺ فرمود : خونها را دفن کردی ؟ گفت : بله ، فرمود : کجا ؟ گفت : آنها را نوشیدم ، آنحضرتﷺ فرمود : بدنی که خون من با آن آمیخته شود ، آتش دوزخ هرگز آنرا لمس نخواهد کرد .

مالک بن سنان :

وقتی در جنگ احد دو حلقه آهنی در سرمبارک آنحضرتﷺ فرو رفت ، حضرت ابوبکر و ابوعبیده رضی الله عنهما با سرعت به سوی آنحضرت آمدند ، حضرت ابوعبیده یک حلقه را به وسیله دندانهای خود بیرون آورد که در اثر آن یکی از دندانهای جلوی او بهمراه حلقه بیرون آمد ، و با کشیدن حلقه دوم دندان دیگری بیرون آمد ، در این هنگام ، خون جاری شد ، مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری خون را از روی زخم آنحضرتﷺ می مکید و سپس آنرا فرو می برد ، آنحضرتﷺ فرمودند : هرگاه خون من با خون کسی مخلوط شود آتش دوزخ هرگز آن بدن را لمس نمی کند .

جاننثاری انس بن نضر ﷺ :

وقتی در جنگ احد مسلمانان ظاهراً شکست خوردند ، شایعه ای مبنی بر شهادت رسول اللهﷺ به گوش صحابه رسید ، واضح است که تمامی صحابه کرام از این خبر شدیداً متأثر شدند ، انس بن نضر از کنار مهاجرین و انصاری که حضرت عمر و حضرت طلحه نیز با آنان بودند ، عبور کرد ، پریشانی و سراسیمگی را در چهرهٔ آنها مشاهده کرد ، وقتی علت این سراسیمگی را پرسید ، آنها گفتند : رسول خداﷺ به شهادت رسیده ، انس گفت : اگر آنحضرت به شهادت رسیده ، شما پس از او برای چه

زنده اید ، شمشیر بدست گرفته و مانند او جان را فدا نمائید ، خود او شمشیر به دست گرفت و به سوی کفار شتافت ، و با شجاعت تمام جنگید تا اینکه جام شهادت نوشید ، یعنی آن شخصی که شما بخاطر دیدار او زندگی می کنید ، وقتی او نباشد زندگی شما چه معنایی دارد ، چنانچه خود او جان خود را در راه وصال دوست فدا نمود .

میرزا مظهر جان جانان :

حضرت میرزا مظهر علم حدیث را از حاج محمدافضل آموخته بود ، حضرت میرزا مظهر می فرمود : پس از فارغ التحصیلی استاد محترم کلاه خود را که مدت پانزده سال بر سر نموده و عمامهٔ خود را بر سر آن می بست به من عنایت فرمود ، من آن کلاه را اول شب در آب گرم گذاشتم ، صبح دیدم آن آب کاملاً سیاه شده اند ، من آن آب ها را نوشیدم ، به برکت همان آبها قلب من روشن و ذهنم چنان قوت و حدت یافت که هیچ کتابی برایم مشکل نبود .

مولانا رشیداحمد :

وقتی حاج امداد الله ارادهٔ هجرت نمود ، و مخفیانه از راه ساحلی (اقیانوس هند) به راه افتاد ، مولانا گنگوهی بعلت جدایی از مرشد بسیار ناراحت بود ، تا جایی که خواب از چشمانش پرید ، همواره تدبیری می اندیشید که یکبار دیگر او را ملاقات نماید ، اما از محل اقامت او اطلاعی در دست نداشت ، پس از مدت زیاد اطلاع یافت که ایشان در منطقه پنجلاسه اقامت دارند ، چنانچه در اسرع وقت خود را به آنجا رسانیده و از زیارت شیخ چشمانش را روشن نمود ، سپس اصرار نمود که شیخ او را بهمراه خود ببرد ، امّا شیخ موافقت نکرد ، سپس فرمود : جناب رشیداحمد خداوند انشاء الله از تو خدمت زیادی می گیرد ، ناراحت نباش ، هرگاه از هندوستان رفتم بار دیگر با تو ملاقات خواهم کرد ، چنانچه به این وعدهٔ خود عمل نمود .

گفتار مولانا تهانوی در مورد رابطه همدیگر :

مولانا تهانوی می فرمود : طلاب ، در زمان ما فقط از اساتید خود الگوبرداری نموده و آنها را پیشوای خود می دانستند ، از هیچکس دیگر متأثر نمی شدند ، به اساتید خود اعتماد کامل داشتند ، با آنها محبت می ورزیدند ، در مقابل ، اساتید نیز با آنها شفقت می کردند . اما اکنون آن فرهنگ بین طلاب وجود ندارد ، بهمین خاطر ذوق و علاقه علمی در آنها بخوبی دیده نمی شود ، استعداد علمی و تربیت عملی در آنها ضعیف شده است ، به این خاطر بسیار ضرورت دارد تا در بین طلاب فضای اعتماد و ارتباط نسبت به اساتید ایجاد نمود ، همچنین باید در بین طلاب انگیزه خدمت به اساتید ایجاد شود .

خدمت به اساتید :

طلبه باید برای اساتید خدمت نموده ، و خدمت به آنها را وسیله کامیابی در هر دو جهان بدانند ، شاگرد نباید منتظر باشد تا استاد به او دستور دهد ، زیرا خدمت به استاد موجب ترقی در علم و در امور دینی و دنیوی شاگرد می باشد .

ترجمه چند شعر اردو :

(چو خواهی آرزوی دل بیابی ، علماء را خدمت کن = این گوهر در خزانه های شاهان یافت نمی شود

در مورد این خرقه پوشان دریافت نکن ، بلکه خود آنها را ببین اینها در آستین خود ید بیضا دارند = نگاه کوتاه از دیدن آنها عاجز است انجمن این خلوت گزینه ها بسیار پررونق است)

طلابی که در زمان طلبگی برای اساتید خدمت می کنند ، خداوند از آنها پس از فارغ التحصیلی خدمت دین گرفته و آنها را برای نشر دین توفیق می دهد ، که در نتیجهٔ آن هزاران انسان به وسیله آنها هدایت می یابند .

خدمت ابوهریره ﷺ:

در مورد ابوهریره آمده است : ان اباهریرة کان یلزم رسول الله صلی الله علیه وسلم بشبع بطنه .[1]

در یک حدیث طولانی آمده است که حضرت ابوهریره به سیر شدن شکم خود قناعت می کرد و همواره در خدمت آنحضرتﷺ حاضر بود ، از این حدیث می توان این درس را فرا گرفت که اگر در خدمت استاد به اندازهٔ سیری شکم چیزی بدست می آید ، شاگرد نباید از استاد جدا شود ، در این صورت عنایت و توجه استاد نیز بیشتر می شود و کسب فیض آسان تر ، و فرصت خدمت به استاد نیز فراهم می شود .

خدمت صحابه ﷺ:

وقتی شاگرد به استاد خود خدمت می کند ، شریک ثواب و پاداش اعمال نیک او خواهد شد ، چنانچه ابوقلابه گوید : تعدادی از اصحاب کرام از سفر برگشته بودند ، آنها یکی از رفقای خود را بسیار ستودند که او همواره در سفر قرآن کریم را تلاوت می کرد ، هرگاه کاروان اطراق می کرد او به نماز می ایستاد ، آنحضرتﷺ فرمود : پس چه کسی نیازهای او را برآورده می کرد ، چه کسی شتر او را علف می داد ؟ آنها گفتند : همهٔ کارهای او را بقیه رفقاء انجام می دادند ، آنحضرتﷺ فرمود : شما از او بهتر بوده اید (زیرا با انجام دادن کارهای او ثواب و پاداش نیکیهای او را از آن خود کرده اید) .[2]

---

[1]. بخاری

[2]. رواه ابوداود فی مراسیله

حضرت سفینه ﷺ :

سعید بن جمهان گوید : از حضرت سفینه ﷺ در مورد نام او پرسیدیم ، گفت : رسول خداﷺ نام مرا سفینه گذاشت ، یکبار من بهمراه رسول خداﷺ و بسیاری از اصحاب کرام راه می رفتیم ، سواری ما کم بود ، برخی از یاران پیامبر بارشان سنگین بود ، آنحضرت به من گفت : چادرت را پهن کن ، آنگاه بسیاری از سامانهای صحابه را در آن گذاشته و به من فرمود : اینها را حمل کن ، امروز تو سفینه یعنی کشتی هستی ، اگر در آن روز بار پنج یا شش شتر بر دوش من گذاشته می شد باز هم بر من سنگینی نمی کرد .[۱]

عبدالله بن عمر ﷺ :

حضرت مجاهد می فرماید : یکبار در مسافرتی با حضرت عبدالله بن عمر همراه بودم ، وقتی بر مرکب سواری می شدم ، آمده و رکاب آنرا می گرفت ، وقتی می خوابیدم ، لباسم را درست می کرد .

از این حکایات علاقهٔ این بزرگواران به خدمت فهمیده می شود ، لذا طلاب باید اساتید و بزرگان را خدمت کنند ، که به وسیله آن در علم ، برکت می آید .

امام ابوحنیفه رحمه الله :

عاتکه خواهر حماد بن سلمه استاد امام ابوحنیفه می گوید : ابوحنیفه در منزل ما پنبه ها را پاک و از همدیگر جدا می کرد ، از بازار برای ما شیر و سبزی و مایحتاج خانه را خریداری می کرد ، و بسیاری از کارهای خانه ما را انجام می داد ، آیا در آن زمان

---

[۱]. حیاة الصحابه

کسی تصور می کرد که این خادم روزی مخدوم تمام عالم اسلام خواهد شد ، و آوازه علم او بر تمام اکناف عالم می رسد .

شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی رحمه الله :

در تذکره مولانا مدنی آمده است که به خدمت شیخ الهند مولانا محمودالحسن مهمان زیاد می آمد ، دستشویی خانه ایشان تنها یکی بود ، طبق شرایط آن زمان روزانه این دستشویی پر می شد ، مولانا مدنی شبانه آنرا پاك و شستشو می کرد ، صبح وقتی مهمانها می رفتند ، آنرا پاك و تمیز می دیدند .

معن بن عیسی :

او یکی از شاگردان امام مالك بود و در زمان خود یکی از محققین و مفتیان بزرگ به شمار می رفت ، این مقام والا او را به برکت خدمت به استاد خویش رسید ، وقتی امام مالك پیر شد و چشمان او ضعیف شدند ، بجای عصا دست بر شانهٔ او می گذاشت و هر جا که می خواست راه می رفت .

یک طلبه بنگالی :

یك طلبهٔ بنگالی همواره برای علامه انورشاه کشمیری قدس سره خدمت می کرد ، او از نظر استعداد ضعیف بود و در عین حال کوشش و تلاش زیاد نیز انجام نمی داد ، اما خداوند از او خدمت زیادی در راه دین گرفته و امروز در منطقهٔ خود به شیخ الاسلام معروف است ، ظاهر است که این مقام و مرتبهٔ بالا به برکت همان خدمت ها به او عنایت شده است .

امام فخرالدین :

نویسندهٔ کتاب (تعلیم المتعلم) می فرماید : امام فخرالدین را در شهر مرودر دربار پادشاه دیدم ، پادشاه با او با احترام خاصی برخورد می کرد ، او همواره می گفت : این همه عزت به برکت خدمت به استاد محترم قاضی ابوزید دبوسی به من عنایت شده است ، زیرا من او را به مدت ۳۰ سال خدمت نمودم ، تا جایی که آرد خانه او را نیز می پختم و هیچگاه از آنها نخوردم .

قاری رحیم بخش :

قاری صدیق احمد قدس سره فرمود : من بهمراه قاری رحیم بخش برای حضرت قاری فتح محمد خدمت می کردیم ، قاری رحیم بخش اگر چه ذهن و استعداد نسبتاً خوبی داشت اما در دروس خود جدیت نداشت ، مثل بقیه طلاب کوشش نمی کرد ، تا اینکه بهمین صورت دوره حدیث را به پایان رسانید ، اما به برکت خدمتی که به استاد می کرد اکنون در ملتان یکی از اساتید ممتاز و مؤلف چندین کتاب می باشد .

مولانا سید نعمت الله :

مولانا نعمت الله در دوران طلبگی در پانی پت برای اساتید خویش همواره خدمت می کرد ، همچنین از خدمت به بستگان آنها نیز دریغ نمی کرد ،از آنجائی که دارای امانت و دیانت بود و از نظر سنی نیز خورد سال بود ، زنان محله نیز او را به بازار می فرستادند ، به برکت همین خدمت های بی دریغ خداوند به او توفیق داده است که چنان خدماتی برای نشر دین انجام می دهد که بسیاری از همعصران او با تحصیلات بالا به پای او نمی رسند .

مولانا قاری صدیق احمد :

مولانا صدیق احمد همواره برای اساتید خود خدمت می کرد ، نخستین استاد او جدّ بزرگوار ایشان بود ، مولانا در طول زندگی او برایش خدمت کرد ، پس از او ، مولانا امین الدین استاد او بود ، مولانا برای او نیز خدمت فراوان نمود ، چنانچه می فرماید : در آن وقت حداکثر ده تا یازده سال سن داشتم که در محضر مولانا امین الدین درس می خواندم ، تمامی کارهای خانه او را انجام می دادم ، برای اسب او از بیابان علف و گیاه می آوردم ، اگر چه درو کردن علف را به خوبی بلد نبودم ، ولی بهر صورت درو می کردم این کار فقط در یک روز و دو روز منحصر نبود ، بلکه یکی از وظایف روزانهٔ من بود ، برای خانه استاد آب نیز فراهم می کردم ، آب لوله کشی در آن وقت وجود نداشت ، باید از چاه آب می کشیدم ، از آنجائیکه کوچک بودم آب کشیدن از چاه برایم دشوار بود ، ریسمان را با هر دو دست گرفته می کشیدم ، تا اینکه خسته می شدم .

توصیه یک پدر :

خلیفه هارون الرشید پسر خود را به محضر اصمعی جهت تحصیل علم فرستاد ، روزی پادشاه دید که اصمعی در حال وضو گرفتن است ، پسر پادشاه با آفتابه آب می ریزد و او اعضای وضوء را می شوید ، پادشاه گفت : من این پسر را به خدمت شما فرستاده ام تا علم و ادب بیاموزد ، پس مقتضای ادب این است که با یک دست آب بریزد و با دست دیگر دست و پای شما را بشوید .

هارون الرشید که گسترش امپراتوری او از رودخانه سند گرفته تا اسپانیا در برگرفته بود ، دو پسر خود را جهت تحصیل علم به خدمت شیخ فراء نحوی فرستاد ، روزی استاد از جای خود بلند شد ، هر دو پسر پادشاه برای راست کردن کفش او دویدند ، هر دو با هم رقابت نمودند ، تا اینکه یک کفش را یکی و دیگری را آن دیگر راست نمود ، تا هر دوشان به این خدمت مشرف شوند ، این خبر به گوش خلیفه رسید ، پیام

فرستاد تا استاد به دربار حضور یابد ، خلیفه پرسید : امروز چه کسی در دنیا از تمامی مردم معززتر است ؟ او گفت : چه کسی می تواند از خلیفه و امیرالمؤمنین بالاتر باشد ؟ خلیفه گفت : معززتر کسی است که برای راست کردن کفش او فرزندان خلیفه با هم رقابت می کنند ، سپس خلیفه به هر یکی از فرزندان خود به خاطر سعادتمندی آنها و به استاد به خاطر حسن تعلیم او ده هزار درهم جایزه داد .

چند توصیه :

هر گاه یک طلبه توانست تقرب استاد خود را به دست آورد ، باید به پنج توصیه ای که حضرت عباس به پسر خود عبدالله توصیه نمود ، عمل کند ، هر گاه حضرت عبدالله بن عباس به درباری خلیفه راشد حضرت عمر تقرب یافت ، و حضرت عمر رأی او را بر آرای دیگران ترجیح می داد ، حضرت عباس او را به پنج چیز توصیه نمود :

۱ـ راز او را هرگز فاش مکن ۲ـ در محضر او از هیچ کسی غیبت مکن ۳ـ نباید از زبان تو دروغی بشنود ٤ـ از حکم او هرگز سرپیچی مکن . ٥ـ هرگز او را خیانت مکن ، حضرت شعبی فرمود : هر یکی از این نصایح هزار هزار درهم می ارزد .[۱] شکی نیست که این نصایح تنها به ابن عباس منحصر نمی شوند ، بلکه برای هر طلبه ای مفید هستند .

با وضو بودن :

مولانا رفیع الدین می فرمود : من به مدت بیست و پنج سال به خدمت مولانا نانوتوی تردد می کردم ، ولی هیچگاه بدون وضوء به محضر ایشان نرفتم ، من او را بالاتر از درجه انسانیت یافتم ، او یک فرشته بود که در لباس انسان ظهور یافته بود .

---

[۱] . احیاء العلوم

دعاء استاد :

وقتی یک طلبه به استاد خود خالصانه خدمت می کند ، استاد برایش دعاء می کند ، کسانی که برای اساتید خود خدمت نموده اند ، خداوند از آنها برای نشر و اشاعه دین اسلام خدمت گرفته است ، و در علم آنها برکت آمده است .

حضرت ربیعه بن کعب فرمود : من تمام روز ، برای رسول خداﷺ خدمت می کردم ، وقتی ایشان پس از نماز عشاء به منزل تشریف می بردند ، من نیز در کنار درب منزل ایشان می نشستم ، تا شاید نیاز به خدمت داشته باشند ، من صدای آنحضرت را می شنیدم او همواره سبحان الله و بحمده می خواند ، تا دیر همانجا می نشستم ، تا اینکه خسته می شدم ، یا خواب بر من غلبه می یافت ، همانجا می خوابیدم ، وقتی ایشان دیدند که من با دل و جان به خدمت ایشان مشغولم ، فرمود : ربیعه ! هر چه می خواهی از من بخواه ، من اندکی مهلت خواستم ، سپس فکر کردم ، که دنیا بهر صورت گذشتنی است ، روزی بقدر ضرورت می رسد ، لذا باید در این فرصت باید برای آخرت خود چیزی بخواهم ، آمدم به محضر آنحضرتﷺ ، فرمود : چه می خواهی ؟ گفتم : یا رسول الله برایم سفارش کن تا خداوند من را از آتش دوزخ رهایی بخشد ، فرمود : چه کسی این سخن را به تو آموخت ؟ گفتم : قسم به آن ذاتی که تو را به رسالت برگزیده است هیچ کس بمن نیاموخته است ، فرمود : من حتماً چنین سفارشی خواهم کرد اما تو نیز باید با کثرت سجده در این راه با من همکاری نمایی .[۱]

کارنامه یک زن :

حضرت انس می فرماید : آن وقت که رسول خداﷺ به مدینه تشریف آورد ، من ۸ سال سن داشتم ، مادرم مرا با خود به خدمت آنحضرت برد ، سپس فرمود : هر یکی از

---

[۱]. مسلم و ابوداود ، البداية و النهاية ۳۳۵/۵

زنان و مردان مدینه حداقل یک هدیه ای به خدمت شما آورده اند ، اما من بجز این پسر چیزی ندارم تا بعنوان هدیه به خدمت شما تقدیم نمایم ، اگر لطف فرموده و این پسر را بپذیرید ، تا هر زمانی که بخواهید برای شما خدمت کند ، پس از آن به مدت ده سال در خدمت آنحضرت بودم ، در این مدت طولانی یک بار هم من را تنبیه بدنی نکرد ، نه بمن بد گفت و نه ابرو خم کرد .[۱]

آداب خدمت :

در صورت خدمت به استاد رعایت امور ذیل ضروری است :

۱ـ وقتی می خواهید برای استاد خدمتی انجام دهید ، نخست از او دریافت نمایید ، پس از اطمینان کامل نسبت به رضایت او ، خدمت کنید ، زیرا گاه خدمت بی موقع موجب بار خاطر او می گردد .

۲ـ اوقات وظایف و اوراد استاد را تحقیق کنید تا بتوانید با آسانی در وقت مناسب به او خدمت کنید .

۳ـ وقتی در کار مهارت ندارید ، نباید در آن کار دخالت کنید ، زیرا گاه بخاطر نبود مهارت کافی آن کار بنحواحسن انجام نمی گیرد و در نهایت موجب نارضایتی استاد را بیار می آورد .

٤ـ خدمت باید خالصانه برای رضای خدا باشد ، هیچ انگیزۀ دنیوی در آن وجود نداشته باشد و نه هدف از خدمت برآوردن حاجت خود باشد .

٥ـ شاگرد باید بکوشد تا با استاد همدل باشد .

[۱]. حیاة الصحابة ج ۲ ص ٦٨١

٦ـ خدمت به استاد منجر به ضرر دینی نباشد ، یعنی باید منافع دیگران را بر منافع شخصی خود زمانی مقدم نماید که ضرر دینی در آن وجود نداشته باشد ، در غیر این صورت خدمت نیز قابل تحسین نخواهد بود .

۷ـ وقتی در خدمت استاد نشسته است ، نباید بدون اجازه او مجلس را ترک کند ، چنانچه خداوند می فرماید : « انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه » مولانا تهانونی فرمود : از این آیه یکی از حقوق استاد ثابت می شود ، و آن اینکه نباید بدون اجازه او مجلس او را ترک کند ، برابر است آن اجازه صراحتاً باشد یا دلالةً .

۸ـ هرگاه استاد کاری را به یکی از شاگردان محول نمود ، باید آن شاگرد خود ، آنرا انجام دهد ، نه اینکه به دیگری محول کند .

۹ـ هرگاه استاد بخاطر عدم مهارت شاگرد اظهار نارضایتی کرد ، نباید آن شاگرد خدمت را ترک کند ، بلکه از استاد عذرخواهی نماید .

۱۰ـ هرگاه استاد ، کاری را به یکی از شاگردان خود محول نمود ، نباید شاگرد دیگری برای انجام دادن آن اصرار ورزد ، ممکن است استاد برای خدمت بنابر مصالحی یکی از شاگردان را انتخاب می کند .

۱۱ـ پس از انجام دادن کار باید به استاد اطلاع دهد .

۱۲ـ هرگاه استاد به انجام دادن کاری دستور داد ، شاگرد باید بدون وقفه آنرا انجام دهد اگر چه نسبت به آن شرح صدر نداشته باشد .

۱۳ـ هیچ کاری را بر خلاف طبیعت استاد انجام ندهد .

۱٤ـ همه آداب متفرقه را که در این کتاب بیان شده است ، رعایت نماید .

ارتباط با استاد پس از فراغت :

شاگرد باید پس از فارغ التحصیلی نیز ارتباط خود را با اساتید خود ادامه داده و هر چند گاهی با آنها ملاقات داشته باشد ، این امر موجب محبت استاد با شاگرد می شود ، و توجه استاد نسبت به شاگرد بیشتر می شود ، در مورد ملاقات و فضیلت آن احادیث زیادی وارد شده است .

۱ـ حضرت انس ﷺ از آنحضرت ﷺ روایت کرده است : « مازار رجل رجلا فی الله شوقاً الیه و رغبة فی لقاءه الا ناداه ملك من خلفه : طبت و طابت لك الجنة »[۱]

۲ـ ان رجلا زاراخاً له فی الله فأرصد الله له ملکا ، فقال : این ترید ؟ قال : ارید ان ازوراخی فلاناً ، فقال : لحاجة لك عنده ؟ قال : لا ، قال : لقربة بینك و بینه ؟قال : لا ، قال : فبنعمة له عندك ؟ قال : لا ، قال : فبم ؟ قال : احبه فی الله ، قال : فان الله ارسلنی الیك یخبرك بأنه یحبه لحبك ایاه و قد اوجب لك الجنة .[۲]

۳ـ « ان الله تعالی یقول : حققت محبتی للذین یتزاورون من أجلی ، و حققت محبتی للذین یتحابون من أجلی ، و حققت محبتی للذین یتباذلون من أجلی ، و حققت محبتی للذین یتناصرون من أجلی »[۳]

٤ـ حضرت سلمان فارسی فرمود : هرگاه دو برادر دینی با هم ملاقات کنند به این می ماند که دو دست یکدیگر را می شویند ، هر گاه دو مسلمان یکدیگر را ملاقات می کنند خداوند هر یکی را از سوی آن دیگر فایده ای می رساند .

---

[۱]. احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۸۸

[۲]. مسلم به روایت ابوهریره

[۳]. احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۸۸

۵ـ حضرت مجاهد فرمود : هرگاه دو مسلمان یکدیگر را ملاقات نموده و خوشحال می شوند ، خداوند گناهان شان را می ریزد ، آنگونه که برگ درختان در موسم پاییز می ریزد .

٦ـ امام شمس الائمه حلوانی به یک منطقه ای که در آنجا شاگردان زیادی داشت تشریف برد ، همهٔ شاگردان او برای زیارتش آمدند ، بجز امام زرنوجی ، پس از مدتی وقتی امام زرنوجی با او ملاقات نمود معذرت خواهی نمود ، گفت : به خاطر مشغول بودن به خدمت مادرم نتوانستم به ملاقات شما بیایم ، امام حلوانی خطاب به او فرمود : به تو عمر زیادی بخاطر خدمت به مادر نصیب می شود ، اما درس و تدریس نصیب نخواهد شد ، چنانچه همانطور شد .

علامه حلوانی به این صورت به او گوشزد نمود که بایستی حق استاد و حق مادر را با هم بجای می آوردی ، نخست به خدمت استاد حضور یافته ، سپس از او اجازه خواسته برای خدمت مادر می رفتی .

۷ـ شخصی از امام بخاری پرسید : آیا آرزویی در دل داری ؟ گفت : آرزویم این است که استاد من شیخ علی بن مدینی زنده می بود تا من بار دیگر در خدمت او بودم .

مکن گردن از شکر منعم مپیچ　　　که روز پسی سر بر آری به هیچ

۸ـ استاد القراء حضرت مولانا قاری فتح محمد پانی پتی نابینا بود ، او با وجود نابینایی و مدیریت یک مدرسه و تدریس تجوید و کتابهای دیگر پس از نماز ظهر روزانه مسافت یک میل را طی نموده به خدمت استاد خود مولانا عبدالحلیم پانی پتی رفته و از او کسب علم می نمود .

مولانا قاری فتح محمد نابینای مادرزادی بود ، علم قراءت را از قاری محی الاسلام فرا گرفته و بیشتر کتابهای درسی و دوره حدیث را در خدمت شاه عبدالرحیم تحصیل نموده بود ، ایشان اگر چه در هر فن مهارت کامل داشتند ، اما در فن قراءت می توان گفت در بین عرب و عجم نظیر نداشت ، او کتاب شاطبی را به زبان اردو و فارسی شرح

کرده بود . یکبار حضرت مولانا محمدیعقوب نانوتوی در جمعی از مردم در مسجد چهته امروز در حین نماز صبح نزدیک بود روحش پرواز کند ، مردم گفتند : مگر چه حادثه ای پیش آمد ؟ فرمود : امروز در نماز صبح سوره مزّمل را می خواندم ، ناگهان دریایی از علوم در قلبم وارد شد که نتوانستم آنرا تحمل کنم ، نزدیک بود جانم را از دست دهم ، مگر بهمان زودی از قلبم خارج شد ، وقتی پس از نماز فکر کردم ، چنین معلوم شد که حضرت مولانا محمدقاسم نانوتوی از شهر میرته بسوی من متوجه شد ، این اثر همان توجه بود ، سپس فرمود : الله اکبر ، شخصی که اثر توجه او چنین باشد ، پس قلب او چقدر وسعت داشت که این همه علوم در آن جای گرفته است و او به آسانی می تواند آنها را تحمل نماید .

در واقع مولانا محمدیعقوب یکنوع رابطه قلبی با مولانا محمدقاسم داشت که بسبب آن مولانا بسوی او توجه فرمود .

لذا اگر شاگرد خوش نصیب پس از فارغ التحصیلی با استاد خود رابطه داشته باشد و استاد به او توجه داشته باشد باز هم به او نفع می رسد ، اما جای بس تأسف است که امروزه طلاب عزیز بطور عموم پس از فارغ التحصیلی نمی توانند آن رابطه و محبت قلبی خود را نسبت به استاد حفظ کنند ، حتی برخی از شاگردان پس از استفاده چندین ساله از استاد ، وقتی بعد از گذشت چند سال او را می بیند نمی شناسد ، تا اینکه شخصی دیگر استاد را به او معرفی کند .

نام نامی استاد را فراموش می کند ، گاه با وجود اینکه استاد را می شناسد اما هنگام برخورد با او تجاهل عارفانه نموده و از ملاقات او شانه خالی می کند ، گاه می شود که طلبه ای پس از فراغت در مدرسه ای تدریس می کند ، وقتی آن استاد قبلی که کتابهای ابتدایی را به او تدریس نموده است به آن مدرسه تشریف ببرد ، از اعتراف به استاد بودن او طفره می رود ، بد نیست در اینجا به یک لطیفه ای اشاره شود .

گویند : مردی بود فقط یک الاغ داشت و به وسیله او امرارمعاش می کرد ، پسری داشت که با تمام جد و جهد او را به مدرسه دولتی فرستاده و نیازهای او را فراهم می کرد تا اینکه پسر مراحل تحصیل خود را طی نموده و به مقام افسری رسید ، و ریاست یک شهرستان را به دست گرفت ، روزی این رئیس با بقیه مشیران و زیردستان خود در دفتر خود نشسته بود که پدرش به ملاقات او آمد اما با همان لباس سادهٔ روستایی ، در حالی که چوب دستی به دست گرفته بود ، نگهبان پس از پرس و جوی اجازه ورود داد ، پدر بدون رعایت مقررات اداری و بدون تکلف با او تا دیر صحبت نمود ، همهٔ اطرافیان رئیس شگفت زده شدند ، وقتی از او در مورد پیرمرد سوال کردند ، گفت : این شخص با پدر من رابطهٔ خاصی دارد ، پیرمرد بدون وقفه در جواب گفت : خیر ! من با مادر این رئیس شما رابطه خصوصی دارم ، رئیس چنان شرمنده شد که نتوانست سر خود را بلند کند .

امروز حال طلاب نیز چنین است که از اعتراف به استاد بودن یک استاد ابتدایی شرمنده می شوند .

گفتار مولانا تهانوی :

برخی از طلاب بدنصیب بسبب اغراض نفسانی نسبت به استاد به مخالفت بر می خیزند و در حق او با زبان یا با قلم اهانت می کنند ، در حالی که حق استاد چنان محرز است که اگر در امور دینی با او مخالفت کند باز هم مانند پدر کافر ادب و احترام او را رعایت نماید .

مولانا شبلی و خدمت او به استاد :

علامه شبلی یکی از تاریخ دانان و ادیبان چیره دست می باشد ، او استاد خود علامه فاروق چریاکوتی را به دانشگاه ندوة العلماء به تدریس گماشته بود ، یکبار علامه شبلی

به عنوان مسئول آموزشی از دانشگاه بازدید به عمل آورد ، وقتی به کلاس علامه فاروق رسید ، دید ایشان مشغول به تدریس یکی از کتابهای ابتدایی است ، علامه شبلی به خاطر رعایت ادب در صف شاگردان نشست ، استاد خطاب به او گفت : جناب شبلی تو این کتاب را در زمان کودکی خوانده ای امّا بنحواحسن آنرا نفهمیده ای ، بهتر است بار دیگر آنرا بخوانی ، علامه شبلی گفت : فرمودهٔ شما بجا است ، اما کارهای زیاد و مسئولیت مدرسه این مهلت را به من نمی دهند ، و گرنه آرزو داشتم آنرا بخوانم ، علامه فاروقی یک پای خود را دراز کرده بود ، علامه شبلی از او احوال پرسی کرد ، گفت از دیشب پای من درد گرفته است ، علامه شبلی از جای خود بلند شد و شروع کرد به فشردن پای استاد ، در حالی که استاد به تدریس ادامه می داد .

یکبار دیگر زمانی که علامه شبلی شهرت جهانی یافته بود ، مولانا به عنوان مهمان دولتی در بهوپال در باغ عیش در طبقهٔ دوم ساختمان اقامت گزیده بود ، منشی محمدامین برای او خدمت می کرد ، هنگام ظهر یک شخص نسبتاً سالخورده ای در حالی که در کالسکه ای نشسته بود آمد و در کنار ساختمان جایی که مولانا شبلی اقامت داشت ایستاد ، سپس از منشی محمدامین سوال کرد : آیا شبلی اینجا است ، تاکنون هر کس برای ملاقات مولانا می آمدند ، بجز کلمه شمس العلماء او را یاد نمی کردند ، محمدامین از این گونه تعبیر شگفت زده شد ، گفت : در مورد چه کسی سوال می کنید ؟ او گفت : همین بچه شبلی ، محمدامین رفت پیش علامه شبلی و ماجرا را برای او بازگو نمود ، وقتی مولانا از حلیه و قیافه و لباس او پرسید ، گفت : این شخص استاد من مولانا فاروق چریاکوتی می باشد ، به سرعت هر دو عصای خود را گرفته از پله های ساختمان پایین آمد ، دراین روزها پای مولانا شبلی شکسته بود . علامه شبلی با این صورت استاد خود را به طبقه دوم برد ، او گفت : من از شهر بوپال می گذشتم ، وقتی به من خبر رسید که شما اینجا اقامت دارید با خود گفتم بهتر است با او ملاقات

نمایم ، معلوم نیست دوباره ملاقاتی نصیب می شود یا خیر ، مولانا شبلی نمی دانست با چه زبانی از استاد خود تشکر کند .

شاگرد شصت ساله :

شهرستان بوپال در زمان ریاست نواب صدیق حسن خان گهواره علم و دانش قرار گرفته بود ، علمای عرب و عجم از اطراف و اکناف جمع شده بودند ، یکی از دانشمندان ، مولانا نظام الدین فلسفی بود ، او در عصر خود به عنوان امام یاد می شد ، ممتازترین شاگرد او مولانا حکیم الدین بود ، او علاوه بر مهارت در زبان عربی ، فارسی و سنسکرت طبیب ماهر و موسیقی دان برجسته ای بود ، در جامعه سلیمانیه در شعبه فارسی تدریس می کرد ، او در حالی که شصت سال سن داشت . شاگردان او از ده هزار نفر فراتر رفته بود ، روزی در خدمت استاد حضور یافت ، در ان لحظه یکی از مسایل فلسفه مورد بحث بود ، مولانا حکیم الدین سوالی مطرح کرد ، مولانا نظام الدین به سوال او پاسخ داد ، اما سوال و جواب دو طرف به طول انجامید ، تا اینکه استاد رنجیده خاطر شد ، گفت : ای نالایق در جلو استاد جسارت می کنی ، بزنم بر سرت ؟ مولانا حکیم الدین سرش را پایین آورده گفت : سرم حاضر است ، سپس استاد او را در آغوش گرفت و گفت : آیا می خواهی هر آنچه در سینه دارم همه را ببری ، سپس هر دو استاد و شاگرد تا دیر گریه نمودند .

همواره حضور در خدمت استاد :

منشی امیرالله تسلیم استادی داشت بنام نسیم دهلوی ، این استاد در شهر لکنو سکونت می کرد ، منشی امیرالله تا اخرین روزهای زندگی استاد هر روز بعدازظهر به خدمت استاد حضور یافته و هر دو آنها تا چهار راه خیابان قدم می زدند ، او حتی در لباس و

قطع و وضع نیز از استاد پیروی می کرد ، ترجمه شعر اردوی او چنین است :

من شاگرد نسیم دهلوی هستم ، من چه کاری به راه و روش شاعران لکنو دارم.[۱]

علامه اقبال و استاد او :

کسانی که حسن عقیدهٔ علامه اقبال نسبت به استاد خویش مولانا میرحسن را دیده اند در همین زودیها حیات داشتند ، وقتی حکومت انگلیس به او خطاب «سر» داد ، او گفت : من زمانی این لقب را می پذیرم که به استاد من لقب (شمس العلماء) داده شود ، مسئولین گفتند : این لقب به کسانی داده می شود که اهل قلم باشند و حداقل تالیفاتی داشته باشند ، اما او کتابی تالیف نکرده است ، علامه اقبال در پاسخ گفت : بهترین تالیف و اثر زنده او من هستم ، آیا دولت می خواهد تألیف بهتری به او ارائه داده شود ؟!

چنانچه پس از اعطاء لقب شمس العلماء به مولانا میرحسن ، علامه اقبال لقب (سر) را تقبل نمود .

وقتی استاد مولانا اقبال در سپتامبر ۱۹۲۹ میلادی وفات کرد ، بلافاصله به ایستگاه قطار رفت ، چون قطار مسافربری نیامده بود با یک قطار باری سوار شد و خود را به وزیرستان و از آنجا به سیالکوت ، جایی که استاد او بود رسانید .

جگر مرادآبادی :

جگر مرادآبادی شاعر معروف هندی خود را در شعرگویی رهین منت شاعر دیگری به نام اصغر گوندوی می دانست ، او حتی در عالم مدهوشی نیز در جلو استاد خود شعر نمی گفت ، و همیشه در جلو او دو زانو می نشست .

---

۱. کشکول حسن ص ۶۷ ـ ۶۱۱

ترک مدرسه بدون عذر :

وقتی طلبه ای در یک مدرسه ثبت نام نمود که به تعلیم و تربیت رسیدگی می شود ، نباید بخاطر اموری همچون بهتر بودن کیفیت غذا ، مسکن یا تسهیلات دیگر به مدرسه دیگری برود ، باید به مقوله (یک درگیر محکم گیر) عمل نماید ، زیرا اساتید نسبت به چنین طلبه ای بیشتر توجه می کنند ، بهمین خاطر می بینیم که طلبه ای که در یک مدرسه از اول تا آخر دوران تحصیل با تلاش و جدیت تحصیل می کند موفق می شود ، خداوند او را از علم و حکمت بهرمند می فرماید ، و این نوع طلاب در آینده می توانند تدریس نمایند .

البته اگر عذری داشته باشد می تواند به مدرسه دیگری منتقل شود ، چنانچه مولانا قاری صدیق زمان طلبگی خود در لکنو و مظفرپور را بیان فرموده است ، او می فرماید : نخست در مدرسه ای در لکنو ثبت نام کردم اما طلبه ای که با من همکلاس بود حالت عجیبی داشت ، شخص متعهدی نبود ، لباسش پرتکلف و خلاف شرع بود ، موهای بلندی داشت ، همواره به فکر خورد و نوش و سیر و تفریح بود ، همیشه به دنبال مد بود ، در مطالعه و تکرار تنبلی می کرد ، بسیار غیبت می کرد ، من بسیار پریشان شدم ، خدایا در چه مصیبتی افتاده ام ، لذا فقط چند روز آنجا اقامت نموده و هر چه زودتر برگشتم ، البته در این چند روز نیز اوقات خود را به هدر ندادم ، در اوقات فراغت به کتابخانه های شهر می رفتم و بسیاری از کتابهای نایاب بدست آوردم .

تدوین علوم اسلامی :

از بررسی زندگانی بزرگان دین این امر واضح می شود که علوم اسلامی در مکانهای سرسبز و شاداب ، کنار نهرهای جاری و درختان سایه دار تدوین و تألیف نشده است ، بلکه این کار بس عظیم با تحمل مشکلات فراوان ، تشنگی در گرمی شدید ، بیداری در کنار فانوسهایی بسیار ضعیف انجام داده شده است ، اما این بزرگواران همچون کوهی

مستحکم در برابر این مشکلات استقامت نموده اند ، و در صبر و بردباری ، غیرت و حمیت دینی آنها هیچگونه کاستی به وجود نیامده است ، آنها بخاطر قناعت به امرارمعاش مختصر ، هرگز در اجراء عدل و انصاف کوتاهی نکرده و با جرأت و شجاعت تمام حق را بیان نموده اند ، حق گویی و بی باکی افتخارشان بود ، حتی حاضر بودند برای تحقق این اهداف از جان خود نیز مایه بگذارند .

برکت علم :

حکیم الامت مولانا اشرفعلی در یکی از آثار خویش می فرماید : یکبار پدر بزرگوارم تصمیم گرفت تا من را به مدرسه دیگری بفرستد ، وقتی به من خبر رسید از شدت ناراحتی در آن شب خواب از چشمانم پرید ، غذا هم نتوانستم بخورم ، وقتی زنان خانه این حال را به پدرم بازگو کردند ، او از تصمیم خود منصرف شد ، و من هم کماکان پیش استاد خود به تحصیل ادامه دادم ، سپس همه دیدند که محبت و احترام به استاد اثر خود را چگونه نشان داد خداوند عزوجل از ایشان چه خدماتی در باب اصلاح مردم گرفت .

امروزه می بینیم که طلاب علوم دینی در یک مدرسه تحصیل نمی کنند ، از ابتدا تا دوره حدیث به چندین مدرسه می روند ، چون مقصود اصلی آنها تحصیل علم نیست که در فکر آن باشند ، هدف اصلی آسایش و تسهیلات رفاهی است ، وقتی می دانند که در فلان مدرسه کیفیت غذا و غیره بهتر است فوراً به آنجا عزیمت می کنند . در صورتی که راضی نگهداشتن استاد نخستین شرط موفقیت می باشد .

یک نگاه استاد می تواند طلبه را از کجا به کجا برساند .

در کتاب تعلیم المتعلم آمده است ، طلبه ای که همواره اساتید را عوض می کنند در علم انها برکت بوجود نمی آید .

وسایل رفاهی :

شیخ الحدیث مولانا زکریا رحمه الله فرموده است : من مخالف نصب پنکه در اتاقهای مدرسه خود بوده ام ، مولانا عبداللطیف ناظم مدرسه از (انگون) مبلغی جهت نصب پنکه آورده بود ، من به او گفتم : تا وقتی من زنده ام در این مدرسه پنکه نصب نخواهد شد ، وقتی مردم (انگون) تقاضا نمودند ، من گفتم : اگر می خواهید پول ارسالی شما را می فرستم ، البته بعدها مولانا اسعدالله در دوران مسئولیت خود در مدرسه پنکه نصب نمود ، چون معمولا اهل مدارس مبلغی را که از جایی می آید رد نمی کنند . دلیل مخالفت من این بود که هرگاه طلبه در دوران تحصیل به عیش و تنعم عادی شوند ، پس از فارغ التحصیلی نمی توانند در مسجد یا مدرسه ای با حقوق اندک خدمت کنند ، اگر درآمد بالایی به دست نیاورند ، به سوی تجارت روی می آورند .[۱]

کسب اجازه از استاد :

اگر طلبه ای بنابر عذری موجه می خواهد به مدرسه دیگری برود ، باید نخست رضایت اساتید و اولیای خود را جلب نماید . حضرت مولانا شاه عبدالرحمن مدرس اول مدرسه مظاهرالعلوم خاطره خود را بیان نمود که وقتی من از وطن خود به سهارنپور جهت تحصیل آمدم ، تک تک استاد خود را ملاقات نمودم ، البته یک استادی را که کتابهایی ابتدایی را نزد او خوانده بودم نتوانستم ملاقات کنم ، وقتی به سهارنپور آمدم و درس را شروع کردم ، دیدم مطالب کتاب را نمی فهمم در حالی که من استعداد بهتری نسبت به همکلاسیهای خود داشتم ، وقتی به فکر علت این امر افتادم ، خداوند به لطف خویش در قلب من القاء نمود ، نامه ای برای آن استاد نوشتم و از او عذرخواهی کردم و علت عدم ملاقات را برایش توضیح دادم . او در جواب برایم نوشت که من فکر

[۱]. صحبتی با اولیاء ص ۸۵

می کردم که من را کوچک شمرده اید ، به این خاطر از من اجازه نخواسته اید ، اما اکنون فهمیدم که علت ، چیز دیگری بوده است ، سپس در نامه خود برایم کلمات دعائیه نوشته و آنرا برایم ارسال فرمود مولانا فرمود : نتیجهٔ احترام اساتید می باشد که امروز در برابر شما نشسته ام و ترمذی را تدریس می کنم ، کیفیت درس ایشان طوری بود که همه اتفاق داشتند که در این زمان کسی در کشور هند وجود ندارد که کتاب ترمذی را مثل او تدریس کند .

هرگز نباید استاد را رنجانید ، اگر خدا نخواسته سخن جسورانه ای از زبان بیرون شد ، باید بلافاصله عذرخواهی نماید ، اگر استاد رنجیده خاطر شد هرگز نمی تواند فیضی حاصل نمود .

تکمیل نمودن نصاب درسی :

برخی از طلاب به منظور پریدن از یک کلاس به کلاس بالاتر به مدرسه دیگر منتقل می شوند ، حتی برخی ، تا کلاس ثالثه می خوانند و در مدرسه دیگری برای دوره حدیث ثبت نام می کنند ، و عنوان مولوی را کسب می کنند و عوام الناس را با ارائهٔ سند خویش گول می زنند ، در حالیکه نیازی ندارد همهٔ مردم عالم باشند ، زیرا مولوی شدن فرض کفایه است .

کسانیکه صلاحیت و استعداد کافی برای تحصیل علوم عالیه ندارند ، و یا عمرشان بالا است ، یا مشکلات خانوادگی دارند ، بهتر است به حد ضرورت تحصیل علم نموده ، سپس به امور اقتصادی و امرارمعاش خود بپردازند ، نه اینکه چند کلاس را از وسط نصاب ترک نموده و با خواندن دوره حدیث عنوان مولوی را بخود یدک بکشند ، و موجب شرمساری علماء و مدارس دینی باشند ، چنانچه مولانا تهانوی در ملفوظات خود مسئولین مدارس را به این امر تذکر داده است .

یک تمثیل :

گویند میمونی کاغذ پاره ای دید که در آن تحریری وجود داشت ، او این کاغذ را گرفته به جنگل رفته و بقیه میمون ها را جمع کرد ، گفت بیایید که سندی از طرف دولت به ما و شما رسیده است ، از این پس می توانیم در شهر و روستا برویم ، بدون اینکه سگ های محله ما را دنبال کنند ، آنها گفتند : ما چگونه باور کنیم ، گفت اگر نمی توانید این سند را بخوانید ، حرف من را باور کنید ، چنانچه همهٔ میمونها جمع شدند و بصورت یک گلهٔ بزرگ بسوی دهستانی براه افتادند ، وقتی به روستا نزدیک شدند ، همه سگهای محله به دنبال آنها افتادند ، آنها وقتی سگها را دیدند پشت کردند و پا به فرار گذاشتند ، آن یکی که سند در دست داشت از همه جلوتر بود ، به او گفتند : تو که دارای سند هستی چرا فرار می کنی ؟ گفت : این سگها مثل شما سواد ندارند و نمی توانند سند را بخوانند . آنهائی که با مکر و حیله و زیر پا گذاشتن چندین کلاس سند فارغ التحصیلی می گیرند به این میمونها می مانند ، خود گمراه هستند و دیگران را نیز گمراه می کنند ، همه اختلافات ، فتنه و آشوبها محصول همین سندهای ساختگی می باشند .

آیا مولوی بودن فرض عین است :

مولانا تهانوی فرموده است : خود علماء نیز از مولوی بودن همهٔ مردم منع می کنند ، زیرا از این امر دو نقص به وجود می آید : نخست اینکه وقتی همهٔ مردم مولوی باشند آنگاه چه کسی به تجارت و زراعت می پردازد در صورتی که کسب معاش من حیث المجموع بر مسلمانان فرض است ، اگر همهٔ مسلمانان تجارت و زراعت را ترک کنند و بعلت قحطی بمیرند گنهکار خواهند شد ، لذا واجب است گروهی به تجارت ، گروهی به کشاورزی و گروهی به خدمت دین بپردازند ، دوم اینکه اگر همهٔ مردم مولوی باشند ، از آنجایی که حرص و آز در طبیعت انسان وجود دارد ، و اکثر مردم از معاش

مستغنی نیستند ، آنگاه در لباس علماء دین خود را در راه کسب دنیا تباه خواهند کرد ، آنگاه دین را وسیلهٔ کسب دنیا قرار خواهند داد ، مردم نیز این ذلت را در آنها مشاهده نموده نسبت به دین بدگمان می شوند و آنرا ذلیل می دانند .[۱]

سند دادن به نااهل :

مولانا تهانوی رحمه الله می فرماید : در برخی مدارس به طلابی سند فارغ التحصیلی داده می شود که از نظر اخلاق و عمل اهلیت آنرا ندارند ، وقتی مردم کارهای نابایستهی آنها را می بینند بقیه علماء صالح را نیز بر آنها قیاس می کنند و از آنها نیز بدگمان می شوند ، آنگاه در امور دینی باید بسوی چه کسی رجوع نموده و بر اقوال او عمل نمود ، آنگاه سرنوشت دین به کجا کشیده می شود ؟!

همهٔ این مفاسد محصول بی احتیاطی کسانی است که به چنین افراد نااهل سند و مدرک تحصیلی می دهند و آنها را در جامعه بعنوان عالم مطرح می کنند .

مولانا تهانوی فرمود : هر طالب علم صلاحیت مقتدی بودن را ندارد سند دادن به چنین افراد نااهل خیانت محسوب می شود .[۲]

اعتراف به نااهلی :

تواضع و فروتنی مولانا تهانوی در زمان طلبگی با وجود مهارت در علوم عقلی و نقلی به حدی بود که وقتی در سال ۱۳۰۰ هجری قرار شد که جلسه دستاربندی و تقسیم اسناد بسیار باشکوه برقرار شود ، و این مراسم به وسیله حضرت مولانا گنگوهی انجام می گیرد ، همکلاسیهای خود را جمع کرده به خدمت استاد خصوصی خویش حضرت

---

[۱]. دعوات عبدیت ج ۱۰ ص ۱۳۵ ـ تسهیل التعلیم ص ۳۲

[۲]. حقوق استاد و شاگرد ص ۱۱۵

مولانا محمدیعقوب نانوتوی حاضر شد ، گفت : ما شنیده ایم که جلسه ای به منظور دستاربندی ما و تقسیم اسناد برگزار می شود در حالی که ما اهلیت این سندها را نداریم ، پیشنهاد ما این است که از این تصمیم صرف نظر شود ، والا در آینده ، این امر موجب بدنامی مدرسه می شود ، وقتی استاد این حرف را شنید ، فرمود : چون شما در میان اساتید هستید احساس نااهلی می کنید ، این امریست طبیعی ، هرگاه در جامعه بروید شخصیت خود را می شناسید ، شما هر جا بروید تنها شمایکه تاز میدان خواهید شد.[1]

پرهیز از سخن های بد :

برای یک طلبه ضروری است نفس خود را از عادات رذیله و صفات زشت ، مانند دروغ ، غیبت ، تهمت ، دزدی ، یاوه گویی ، تماشای سینما و تلویزیون ، کوتاه کردن ریش ، گذاشتن موهای غیرشرعی ، پوشیدن لباسهای خلاف عرف و عادت اهل علم ، عمل غیراخلاقی ، مسافرت بدون پرداخت کرایه و غیره پاک نماید ، زیرا علم عبادت قلب است همانگونه که نماز عبادت اعضای ظاهری است و بدون طهارت اداء نمی شود ، علم نیز بدون طهارت باطنی حاصل نمی شود .

در کتاب (تعلیم المتعلم) روایتی آورده است : کسی که در زمان تحصیل علم از گناه نپرهیزد ، خداوند او را به یکی از سه چیز مبتلا می کند : یا در عین جوانی می‌میرد ، یا در مکانی دور افتاده زندگی خود را سپری می کند که علم او ضایع می شود و از نشر علم محروم می شود ، و یا اینکه به خدمت یکی از امراء درآمده و با ذلت به زندگی خود ادامه می دهد . اما طلبه ای که در زمان طلبگی تقوی داشته باشد ، هم خود او از علم خویش بهره می برد و هم دیگران را بهرمند می کند .

---

[1]. بیست مرد بزرگ ص ۳۱۱

فقیهی به یکی از طلاب نصیحت می کرد ، گفت : از غیبت پرهیز کن ، و از مصاحبت طلاب یاوه گو نیز اجتناب کن ، زیرا او وقت تو را نیز به هدر می دهد. اجتناب از صحبت گنهکاران ، و همنشینی با صالحان نیز تقوا محسوب می شود.

حضرت شعبی فرمود : وقتی علم می آموزید گریه کنید ، زیرا شما نه تنها علم می آموزید که حجت الهی را بر خود ثابت می کنید.

یکی از دانشمندان فرمود : همانطور که فانوس تا وقتی روشن نباشد نور افشانی نمی کند ، علم نیز بدون عمل فایده ای ندارد.

حضرت شقیق بلخی فرمود : بدون سه چیز هیچ علمی فایده ندارد ، گرچه هشتاد صندوق کتاب بخوانید . ۱ـ با دنیا دوستی نورزید ، زیرا دنیا منزل یک مسلمان نیست . ۲ـ با شیطان دوستی نورزید ، زیرا شیطان دوست مسلمان نیست . ۳ـ هیچ مسلمانی را آزار ندهید ، زیرا این امر شیوه مسلمان نیست.

میمون بن مهران فرمود : آموختن علم بی فایده است ، تا زمانی که همواره اطاعت و خوف خدا بیشتر نشود.

مولانا احمدعلی سهارنپوری برای یکی از کارهای مدرسه مظاهرالعلوم به کلکته رفته بود ، آنجا برای ملاقات یکی از دوستان رفت ، اما تقوای ایشان به حدی بود که کرایه تاکسی را از پول مدرسه پرداخت نکرد ، بلکه از جیب خود داد ، در صورتی که ملاقات با ان شخص نیز به نفع مدرسه بود.

مولانا عنایت احمد ، مدیر مدرسه مظاهر العلوم ، و مولانا خلیل احمد محدث سهارنپوری هرگز از اشیاء مدرسه استفاده نمی کردند ، حتی بر فرش مدرسه بجز کارهای مدرسه نمی نشستند.

حکایات زیاد از علماء در مورد امانت و تقوی وجود دارد که توانستند برای آیندگان بهترین الگو باشند.

امروز وسایل مدرسه مال غنیمت محسوب می شود ، وقتی چیزی بدست آمد آنرا میراث خود می پندارند .

در کتاب (تعلیم المتعلم) حدیث رسول خداﷺ ذکر شده است ، ایشان فرمودند : خانه ای که تصویر و سگ در آن وجود داشته باشند ، فرشته ها در آن خانه وارد نمی شوند ، وقتی علم به وسیله ملائکه در قلب انسان می نشیند ، باید قلب از معاصی و اخلاق رذیله پاک باشد در جای دیگر این کتاب آمده است : طلبه باید در رعایت آداب و سنن اسلامی کوتاهی نورزد ، زیرا کسی که در آداب سستی می کند در اثر آن در سنت ها کوتاهی می کند ، و در نتیجه فرائض را نیز ترک خواهد کرد ، مسلماً غفلت و سستی در اداء فرائض نشانهٔ محرومیت از نعمت های اخروی است . برای یک طلبه ضروری است به کثرت نماز بخواند و در خشوع و خضوع نماز هرگز کوتاهی نکند ، زیرا نماز در تحصیل علم به انسان کمک نموده و سبب حصول برکات می باشد .

حضرت خواجه نظام الدین اولیاء فرموده است : باید در راه پیروی از سنت رسول الله ثابت قدم بوده و نگذارید هیچ ادب و مستحبی فوت شود .[1]

برکت در علم :

دو نفر برای تحصیل علم مسافرت نمودند ، پس از دو سال برگشتند یکی از آنها عالم و فقیه کامل بود ، و دیگر از علم عاری بود ، علمای آن منطقه پس از تحقیق به این نتیجه رسیدند که آن فقیه عالم به اتباع سنت پایبند بوده ، و دومی این امتیاز را نداشته است .

[1]. تاریخ دعوت و عزیمت ، تذکره خواجه رحمه الله

ترک لایعنی :

برای طلبه ضروری است که از هر نوع کارهای بیهوده و لایعنی دوری نماید ، و برای آن هدفی خود را وقف کند که خانه و کاشانهٔ خود را ترک نموده ، زیرا شیطان ابتداء از تحصیل علم باز می دارد ، اما وقتی طلبه ، خانه را ترک نموده به دنبال تحصیل علم می رود ، آنگاه شیطان می کوشد او را به کارهای بیهوده مشغول نماید .

گفتار مولانا الیاس :

یکبار حضرت مولانا الیاس رحمه الله برای طلاب یک مدرسه دینی سخنرانی فرمود : او سخن خویش را با این سوال آغاز نمود : که شما کیستید ؟ سپس فرمود : شما مهمان خدا و رسول هستید . اگر مهمان میزبان خود را بیازارد ، اثر منفی به مراتب بیشتر از آزار دیگران می باشد ، اگر شما طلاب عزیز برخلاف رضای خدا و رسول رفتار کنید ، شما خدا و رسول او را آزار داده اید . سپس فرمود : شیطان بسیار عیار است او همیشه در کمین شما است ، وقتی از اینکه مانع تحصیل علم شما باشد ناامید شد ، اکنون او در این فکر است که شما با اینکه عالم باشید در خدمت او درآیید .

حضرت یحیی رحمه الله راوی مؤطا امام مالک در مدینه منوره در خدمت امام مالک به تحصیل حدیث مشغول بود ، یکبار به مردم اطلاع رسید که فیلی به مدینه رسیده است ، مردم عرب از آنجائیکه فیل را ندیده بودند ، رفتند برای تماشای آن ، شاگردان امام مالک نیز رفتند ، بجز یحیی ، که با خونسردی تمام به خواندن درس خود ادامه داد . امام مالک فرمود : شما چرا نرفتید ؟ او در پاسخ عرض نمود : من از دیار اندلس برای تحصیل علم آمده ام نه برای تماشای فیل امام مالک با شنیدن این جواب خوشحال شد و گفت : این جواب عاقلترین مرد اندلس می باشد .

نسبت دیده مجنون زخویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را

امروز طلاب برای تماشای باغ وحش ، و یا تماشای تلویزیون و غیره در بازار و پارکها پرسه می زنند و اوقات گرانبهای خود را به هدر می دهند ، آنهائی که در آینده شخصیتهای بزرگ می شوند ، و به اصلاح مردم می پردازند ، خداوند آنها را از ابتدا از کارهای لایعنی و بازی های بیهوده حفاظت می کند .

کسانی که در آینده به تجدید و احیای دین می پردازند ، آنها در آوان خوردسالی طبق فطرت اسلامی پیرو سنت و متبع شریعت می باشند ، نه اینکه وقتی بزرگ باشند صرفاً برای نشان دادن دیگران خود را پیرو سنت نشان دهند تا از طعنهٔ مردم نجات یابند و تا اینکه مردم به آنها نگویند : لم تقولون ما لا تفعلون .

آنها اگر چه تعلیم و تربیت می آموزند ، اما بطور وهبی سلیم الفطرت می باشند . آنها مصداق این شعر می باشند :

بالای سرش زهوشمندی   می تافت ستارهٔ بلندی

مولانا رشیداحمد گنگوهی رحمه الله :

مولانا در زمان طفولیت سلیم القلب و بطور فطری عاشق سنت بود ، به این خاطر هرگز اجازه نداد در منزل او تصویری گذاشته شود . او خواهری از پدر خود داشت ، خواهرش در سن چهار سالگی که بسیار کم سن بود با عروسک دست ساز بازی می کرد ، وقتی چشم او به عروسک ها افتاد آنها را شکسته و دور انداخت .

او در دوران کودکی با بقیه کودکان بازی نمی کرد ، وقتی آنها به او پیشنهاد می دادند ، می گفت : شما به بازی خود ادامه دهید ، من از لباسهای شما مراقبت می کنم .[1]

[1]. بیست مسلمان بزرگ

علامه ابن جوزی رحمه الله :

مولانا ابوالحسن ندوی رحمه الله در تذکرهٔ علامه عبدالرحمن ابن جوزی تحریر نموده است : ایشان در حالی که خاطرات زندگی خود را برای فرزند خود بیان می فرمود ، گفت : بیاد دارم که در سن شش سالگی به مکتب رفتم ، هرگز با بچه های محله بازی نمی کردم ، و نه با آواز بلند خندیده ام ، در سن هفت سالگی بجای تماشای بازیگران و شعبده بازان ، به مسجد جامع رفته و در درس حدیث یکی از محدثین شرکت می کردم ، هر چه او از حدیث و سیرت بیان می کرد آنرا حفظ نموده و به منزل می آمدم و همه آنچه را شنیده بودم یادداشت می کردم . بچه های دیگر در کنار رود دجله بازی می کردند ، اما من کتابی به دست گرفته و در گوشه ای با کمال اطمینان به مطالعه می پرداختم .

مولانا ندوی در ادامه می فرماید : بهترین سرگرمی او مطالعه کتاب بود ، کتابهای هر موضوع را می خواند ، اما باز هم سیر نمی شد .

شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله :

در تذکرهٔ شیخ آمده است که ایشان در دوران کودکی از بازی با دیگر بچه های محله اجتناب می ورزید . فرمود : هرگاه می خواستم با هم سن و سالان خود در بازی شرکت کنم ، صدایی از غیب به گوشم می رسید : « اليّ يا مبارك » یعنی من تو را برای عبادت خود خلق نموده ام نه برای بازی ، وقتی این صدا را می شنیدم ، مرعوب می شدم ، می دویدم و خود را در آغوش مادر می انداختم .[۱]

دریغا که فصل جوانی برفت — به لهو و لعب زندگانی برفت

دریغا چنان روح پرور زمان — که بگذشت بر ما چو برق یمان

---

[۱]. غنية الطالبين

شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله :

شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید : من در دوران کودکی از بازی ، سیر و تفریح ، خواب و استراحت ، ناآشنا بودم ، زیرا خواب بر عاشقان حرام است ، من در اشتیاق تحصیل علم نه غذایی در وعدهٔ مقرر می خوردم ، و نه بر رخت خواب معینی می خوابیدم .

می فرماید : من روزانه از خانه خود به مدرسه می رفتم ، چه در شدت گرمی و چه در فصل زمستان ، در حالی که بین منزل ما و مدرسه ۲ میل فاصله بود ، هر روز پیش از صبح صادق به مدرسه وارد می شدم و در روشنی چراغ از قرآن کریم تلاوت می کردم ، هنگام ظهر از مدرسه به منزل می رفتم ، چند لقمه ای تناول نموده سپس به مدرسه باز می گشتم .

والدین من می گفتند : حداقل اندکی با بچه ها بازی کن ، من در پاسخ به آنها می گفتم : هدف از بازی دل خوش کردن است ، در حالی که دل من زمانی خوش می شود که کتابی در دست گرفته و به خواندن آن مشغول شوم و یا اینکه تمرینی را حل نمایم ، می فرماید : بچه های دیگر را والدین آنها برای رفتن به مدرسه تأکید می کردند ، اما والدین من ، مرا برای نرفتن تأکید می کردند .

مولانا قاری صدیق رحمه الله :

یکی از خدام قاری صدیق رحمه الله فرمود : یکبار ایشان به روستا تشریف آوردند ، من در خدمت ایشان حضور یافتم ، ایشان به مدرسه ای که اندکی با روستا فاصله داشت تشریف برد ، ما نیز بهمراه او رفتیم ، آنجا پس از نماز مغرب با چای و غیره پذیرایی شدیم ، سپس بجای گفتگوی بیشتر از میان ما برخاسته و در اتاق دیگری رفته و بر مصلی نشست و به ذکر و تبسیح پرداخت ، در این هنگام تفسیر آیه « فسبح بحمد ربك و

استغفره انه کان تواباً » در ذهنم آمد ، فهمیدم که ذکر خدا نزد این بزرگواران چه مقامی دارد ، و برای آن باید از لایعنی اعراض نمود.[۱]

مولانا مفتی محمدشفیع رحمه الله :

مولانا محمدتقی عثمانی مدظله تحریر نموده است که پدر بزرگوارم (مفتی محمدشفیع) در زمان کودکی نیز به بازی علاقه ای نداشت ، پس از آغاز تحصیل وقتی بچه های دیگر به بازی می پرداختند ، او می رفت به مجلس حضرت شیخ الهند و یا استاد دیگری می نشست ، وقتی به شاگردی علامه انورشاه کشمیری رسیده آن شوق و علاقه علمی قبلی تقویت شد ، در این هنگام نه تنها به مطالعۀ وسیع و تحقیق و کنجکاوی علاقمند شد ، بلکه تشنگی علمی برای او به وجود آمد که هرگز برطرف نمی شد.[۲]

پرهیز از دیوارنویسی :

برای یک طلبه بسیار ضروری است که از نوشتن بر در و دیوار توالت و سرویسهای بهداشتی خودداری نماید . برخی از طلاب مطالب بسیار رکیک و خلاف ادب انسانی می نویسند که شیطان نیز از آن شرم می کند . حتی برخی از طلاب بعلت خست و کمینگی که در نهاد آنها است با مدفوع خود بر دیوار توالت می نویسند ، که این امر نشانه سقوط از مقام انسانیت می باشد .

مولانا تهانوی فرمود : زمانی که من در شهر کانپور تدریس می کردم ، خواهرزادۀ یکی از امراء در آن مدرسه تحصیل می کرد ، او به حدی شرور بود که با مدفوع خود

---

[۱]. پیغام محمود ، ص ۹۹

[۲]. میری والد میری شیخ ص ۱۲

اسامی اساتید را بر دیوار توالت می نوشت ، مسئولین با تحقیق زیاد او را کشف نمودند ، به اینصورت که نوشته های قبلی را پاک نمودند ، پس از آن هر کس به دستشوی می رفت مواظب او بودند ، تا اینکه او را گرفته پیش مسئولین آوردند . یکی از مدرسین او را به حدی تنبیه کرد که بیهوش شد ، نزدیک بود جان خود را از دست بدهد ، تا اینکه دایی او را اطلاع دادند ، او آمد و این طلبه را معالجه نمود تا از مرگ نجات یافت .

نظافت سرویسها :

طلبه باید به نظافت سرویها توجه داده و از انداختن سنگ و کلوخ در داخل توالت جداً خودداری نماید .

در مدرسه قاری صدیق باندوی روبروی مسجد دوازده عد دستشویی ساخته شده بود که طلاب و اساتید از آنها استفاده می کردند ، طلاب روستایی تا جایی که می توانستند آنها را کثیف می کردند ، اما روزانه هنگام صبح همهٔ توالت ها صاف و تمیز بودند ، کسی نمی دانست چه کسی آنها را می شوید .

یکبار ساعت دو و نیم شب برخاستم و بسوی دستشویی رفتم ، دیدم شخصی از حوض به وسیله سطل آب می آورد و توالت ها را می شوید ، وقتی نزدیک شدم دیدم ، این که بزرگ ما حضرت قاری صدیق رحمه الله می باشد ، با آهستگی برگشتم و بر تخت خواب دراز کشیدم ، نه همت کردم جلو رفته و با او کمک کنم ، زیرا می ترسیدم که ایشان به خاطر شناسایی ناراحت می شوند ، چون نمی خواهند این راز فاش شود ، و نه از فرط شرمندگی خوابم می آمد چنانچه پس از اینکه همه توالت ها را شستشو داد ، رفت کنار چاهی که در نزدیکی مسجد بود غسل نمود ، و رفت به مسجد و شروع کرد به نماز تهجد . خدا بهتر می داند او در این نماز تهجد چه لطف و چه لذتی محسوس می کرد ، چه اجر و پاداشی به او خواهد رسید .

جارو زدن اتاق و هال آن وظیفه روزانه او بود .

در کنار اتاق او دو توالت برای مهمانان خصوصی ساخته شده بود ، یکبار مهمان بسیار معززی تشریف می آورد ، گودال توالت پر شده بود ، ایشان دو نفر از بستگان خود را بنام مولوی منظور و مولوی انیس احمد طلب نمود ، به آنها گفت : امروز با من همکاری کنید تا این دو توالت را صاف نموده و چاه آنرا تخلیه کنیم ، چنانچه ایشان بهمراه آن دو نفر سطل ها را پر کرده و دور می ریختند و به اینصورت چاه را تخلیه نمودند .[۱]

پرهیز از ادرار :

طلاب عزیز باید در مواقع ادرار با آب یا کلوخ استنجا نموده و نهایت احتیاط را به خرج دهند ، زیرا در حدیث است پاکی بجویید از ادرار زیرا عامه عذاب قبر از آن است ، لذا از ذرات ریز ادرار باید خوب پرهیز کرد ، در شریعت به همین خاطر است که بعد از ادرار و مدفوع اول با کلوخ و سنگ استنجا کند بعداً با آب سنت است که از قطرات ادرار و غیره کاملاً مطمئن باشد .

پرهیز از مسایل سیاسی :

حکیم الامت مولانا تهانوی فرمود : دانشمندان اروپایی به دانش آموزان و دانشجویان توصیه می کنند که در سیاست وارد نشوند و از مسایل سیاسی دوری نمایند ، چون آنها به این نتیجه رسیده اند که اگر دانشجو در مسایل سیاسی دخالت کند قطعاً از تحصیل دانش محروم می شود و اوقات گرانبهای خود را در کارهای بیهوده به هدر می دهد .

---

[۱]. پیغام محمود ص ۸۸ ـ ۸۹

لذا برای طلبه بسیار مهم است که فکر خود را و نیز اوقات خود را نگذارد در امور لایعنی مصرف شود ، تا بتواند به فوز و فلاح برسد .

طلبه باید از سیاست امروزی که بنیاد آن بر مکر و فریب ، دروغ و افتراء پایه گذاری شده است ، خودداری نماید ، زیرا این امر موجب از بین رفتن سکون و اطمینان ، جمعیت خاطر و تمرکز فکری می شود ، همچنین باید از خواندن کتابهای رمان ، افسانه و مطالب غیراخلاقی ، روزنامه ها و مجلات غیرعلمی و تحقیقی پرهیز نماید .

فعالیت حزبی :

مولانا تهانوی می فرماید : نباید به طلاب اجازه داد تا در تشکل و احزاب مختلف شرکت کنند ، پیامدهای منفی آن در آینده نمایان خواهد شد ، اگر فعلاً احساس نشود ، اگر امروز کسی در تعلیم و تعلم ، درس و تدریس با اطمینان و یکسویی کامل مشغول نباشد ، در آینده گروه علمایی که فعالیت نمایند از کجا می آیند ، شما علماء و پیشوایان دینی هستید ، شما نیازهای سیاسی و اجتماعی مردم را برطرف نمایید ، و طلاب را اجازه دهید تا با کمال اطمینان به دروس خود برسند تا در آینده سلسله علمایی که پاسخگوی نیازهای مردم باشند ، ادامه داشته باشد . آیا فکر می کنید در آینده نیازی به مسایل دینی پیدا نمی شود ؟ آنگونه که گفته می شود : امروز وقت فرا گرفتن مسایل نیست ، وقت کار است ، به آنها باید گفته شود : شما که امروز پیشوا و رهبر هستید ، این مقام به وسیله تعلیم و تعلم به شما رسیده است ، اکنون می خواهید آنرا از ریشه قطع کنید .[1]

طلاب را از شرکت در اینگونه اجتماعات منع کنید ، زیرا این کار به ضرر آنها است ، آیا فقط همین طلاب هستند که باید در جلسه ها شرکت کنند ، آیا مردم بازاری کم هستند ؟ از آنها کار بگیرید .[2]

---

[1]. الافاضات ج ۱ ص ۱۳ ـ العلم و العلماء ص ۲۸۴

[2]. همان

گوش دادن به ترانه و موسیقی :

گذرگاه قرآن و پنداشت گوش　　　به بهتان و باطل شنیدن مکوش

طلبه باید از گوش دادن به ترانه و موسیقی جداً خودداری نماید ، زیرا ترانه و موسیقی و صدای زنان ترانه گو نه تنها حرام است بلکه خلاف اهداف بعثت پیامبر اسلامﷺ می باشد . رسول خداﷺ فرمود : خداوند مرا جهت هدایت انسانها بعنوان رحمت فرستاده است ، و به من دستور داده تا آلات موسیقی ، صلیب و دیگر رسوم جاهلیت را ریشه کن نمایم .[۱]

در صحیح بخاری از رسول اکرمﷺ روایت شده است ، ایشان فرمودند : در امت من کسانی خواهند آمد که زنا ، خمر ، و ابریشم را حلال می دانند .

در جای دیگر فرمودند : « الغناء ینبت النفاق فی القلب ، کما ینبت الماء البقل » ترانه ، نفاق را در قلب انسان چنان می رویاند که آب زراعت را ، این احادیث صراحتاً بر حرمت ترانه و موسیقی دلالت می کنند .

زبان آمد از بهر شکر و سپاس　　　بغیبت نگرداندش حق شناس

طلبه و سینما :

دشمنان اسلام برای از بین بردن فرهنگ اصیل اسلامی ، و به فحشا کشاندن جوانان مسلمان از هیچ تلاشی فروگذار نکرده اند ، برای براه انداختن عریانی ، بی حیایی ، فحشا و اعمال خلاف عفت تلاشهای منظمی انجام داده اند و هنوز نیز این فعالیت ها ادامه دارد .

سینما درآن واحد مجموعه چندین گناه می باشد :

۱ـ تصویربرداری بدون ضرورت حرام است ، چنانکه در کتابهای فقهی تصریح شده است .

---

[۱]. احکام القرآن اثر مفتی محمدشفیع ج ۳ ص ۲۰۸

۲ـ خواندن شعر و ترانه نیز حرام است ، در این مورد نیز احادیثی در صفحات گذشته بیان شد .

۳ـ رقص نیز کاملاً خلاف شریعت اسلامی است .

٤ـ نگاه کردن به زن نامحرم نیز حرام است ، چنانکه رسول خداﷺ به بیننده و آن زنی که خود را در معرض دید مردم قرار می دهد نفرین فرموده است : « ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة و الله یعلم و انتم لا تعلمون »

۵ـ این فیلمها در ذهن نوجوانان و دانش‌آموزان اثرات منفی زیادی بجای گذاشته‌اند ، آسیب های اجتماعی از قبیل ، سرقت ، جنایت ، روابط جنسی و ... که هر فرد صاحب شعور و وجدان می تواند آنرا درک نماید . طلابی که به تماشای سینما و فیلمهای مبتذل عادت کرده اند لیاقت ندارند در مدارس دینی ادامهٔ تحصیل دهند ، خداوند این چشمها را نداده است تا انسان به اشیایی که شریعت ممنوع قرار داده نگاه کند ، بلکه برای نگریستن به شگفتیهای خلقت و درس گرفتن از آنها عنایت فرموده است .

چنانکه شیخ سعدی رحمه الله می فرماید :

دو چشم از پئی صنع باری نکوست   زعیب برادر فرو گیر و دوست
تو گر شکر کردی که با دیده ای   و گرنه تو هم چشم پوشیده ای

سالن های سینما که در هر قدم به قدم شهرهای اسلامی وجود داشت برای از بین بردن ارزشهای اسلامی کافی بود ، اما دشمنان اسلام هنوز ننشسته اند ، آنها طرحهای درازمدت دارند ، می خواهند هر خانه مرکز فحشا و عریانی و بی حیایی باشد ، روابط خانوادگی از هم پاشیده شود ، هر خانه یک سینمای مستقل باشد ، برای این منظور آنها تلویزیون ، ویدئو و رادیو و در آخر اینترنت را به هر خانه نصب کردند تا با این طریق

بتوانند بنیاد ارزشهای دینی و اخلاقی را از بین ببرند ، تا جایی که امروز یکی از نیازهای اولیه هر خانه و حتی خانواده های متدین شده است .

این حدیث رسول خداﷺ را به خاطر داشته باشید که فرمودند : هرگاه خواندن ترانه و نواختن موسیقی عام شود ، شراب به کثرت نوشیده شود ، مردم بر اسلاف خود لعن و نفرین کنند ، آنگاه منتظر طوفانهای سرخ ، زلزله ، فرو رفتن در زمین ، مسخ صورتها و باریدن سنگ از آسمان باشید .[۱]

بدون تردید در تلویزیون ، سینما و کانالهای خارجی که از طریق ماهواره قابل دریافت می باشند ، و همچنین فیلمهای ویدئویی تصاویر عریان و نیم عریان رؤیت می شود که موجب از بین رفتن ارزشهای اخلاقی می شود ، امروزه می بینیم تمامی افراد خانواده دور هم نشسته و چنین فیلمهایی را تماشا می کنند ، در این صورت آیا نامی از حیا و آزرم در چنین خانواده هایی بجا می ماند ؟! علی رغم اذعان به این همه مفاسد ، هنوز هم طلاب از این عمل باز نمی آیند ، وقتی خداوند در برابر این عمل خسران و عذاب دین و دنیا را قرار داده است ، باز هم طلاب باز نیایند ، آیا این عمل جسارت و بی اعتنایی نسبت به دین نیست ؟

رسول خداﷺ فرمود : حیاء از ایمان است ، و ایمان (یعنی اهل ایمان) در بهشت است ، بی حیایی و بدکرداری در دوزخ است .[۲]

در مورد پیامدهای سینما و تلویزیون باید به دقت توجه نمود ، عواقب سؤ و پیامدهای ناگوار ماهواره و اینترنت را همان طرفداران پروپاقرص آن نیز اعتراف می کنند .

---

[۱]. ترمذی

[۲]. ترمذی

فرهنگ و تمدن جدید بر نفس پرستی و شهوت رانی پایه گذاری شده است ، که بر اثر آن عیاشی و فحشا بیداد می کند . الگوی زندگی طلاب نه قرآن و سیرهٔ نبوی است که فرهنگ غربی و معیارهای زندگی آن قرار گرفته است .

امروز آثار سؤ سینما و تلویزیون و بطور کلی فرهنگ و تمدن غربی بر زندگی روزمره ، قطع و وضع ، سر و صورت ، لباس ، آرایش ، روش گفتگو و ... مشاهده می شود .

آنچه امروز از فحشا و منکرات و اعمال خلاف عفتی که بر اثر سینما و تلویزیون در جامعه دیده می شود ، در احادیث آنحضرتﷺ پیشبینی هایی در مورد آنها دیده می شود ، چنانکه ایشان فرمودند : زمانی فرا می رسد که از هر خانه صدای موسیقی ، رقص و سرود بلند می شود . در حدیث دیگری آمده است : هر خانه ای که در آن تصاویر شئ ذی روح گذاشته شود ، فرشته رحمت در آن خانه وارد نمی شوند .[1]

طلابی که به بهانه تماشای بازی کرکت ، فوتبال ، و یا اخبار به تماشای تلویزیون می روند ، غالباً از نماز با جماعت محروم می شوند ، گاه نماز آنها نیز فوت می شود . سنت هایی همچون گذاشتن ریش ، بر سر نمودن کلاه و غیره متروک می شود ، طلاب بجای تأسی از علماء و اسلاف خویش از بیگانگان تقلید می کنند ، در صورتی که در حدیث آمده است : انسان با کسانی حشر می شود که در دنیا با آنها مشابهت داشته است .[2]

حکم تلویزیون :

تلویزیون یکی از آلات لهو و لعب و ترانه و موسیقی است ، تصاویر انسانها و حیوانات بکثرت در آن دیده می شود ، مردان به تصاویر زنان نامحرم و زنان به تصاویر

---

[1]. مشکوة ج ۲

[2]. ابوداود

مردان نامحرم می نگرند ، و این کار با کمال شوق و رغبت انجام می گیرد . برای شنیدن اخبار لازم نیست تصویر خبرنگار دیده شود که آنرا یک امر اجتناب ناپذیر تلقی نمود .

گاه فیلمهای نیمه عریان و مناظری که محرک مسایل جنسی می شود در آن به نمایش گذاشته می شود ، همه افراد خانواده از دختران و پسران جوان گرفته تا بزرگترها ، مادران و پدران با کمال شوق و رغبت آنها را تماشا می کنند . بدون تردید این کاری است بدور از حیا و عفت . تماشای چنین برنامه هایی می تواند بر اخلاق کودکان در آینده اثر بسیار منفی گذاشته و موجب پدید آمدن عادتهای زشت در نهاد آنها باشد که مسلماً والدین آنها مسئول پیامدهای آن می باشند ، لذا باید قطعاً از آن خودداری شود ، حرمت فیلمهای ویدئویی که کاملا واضح است .[1]

در شریعت اسلامی بهتر این است که بدون ضرورت نه مرد زن بیگانه را ببیند و نه زن مرد بیگانه را ، تا به اینصورت قلوب هر یک از مرد و زن از خیالات شهوانی پیراسته باشند ، چنانکه قرآن کریم به این مطلب اشاره دارد : « قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن »[2]

رسول خداﷺ نیز فرموده است : « لعن الله الناظر و المنظور الیه »[3]

در حدیث از جریر بن عبدالله ، از رسول خداﷺ روایت شده است : « سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن نظرة الفجاءة ، فأمرنی ان اصرف نظری »[4]

[1]. فتاوی رحیمیه ج ۶ ص ۲۹۲

[2]. سوره نور

[3]. مشکاة ص ۲۷

[4]. مشکاة ص ۲۶۸

در حدیث دیگری آنحضرتﷺ فرمود: «النظر سهم مسموم من سهام ابلیس فمن ترکها خوفاً من الله اعطاه الله ایماناً یجد حلاوته فی قلبه»[1]

ام المؤمنین حضرت ام سلمه می فرماید: روزی من و میمونه در محضر رسول خداﷺ نشسته بودیم، در این هنگام شخص نابینایی بنام عبدالله بن ام مکتوم ؓ وارد خانه شد، آنحضرت به ما امر فرمود تا حجاب کنیم، من گفتم: مگر این مرد نابینا نیست، او که ما را نمی بیند، آنحضرتﷺ فرمودند: آیا شما نیز نابینا هستید، آیا شما او را نمی بینید؟[2]

الحذر از بدنگاهی الحذر — فسق و تقوی هر دو ضد اندای پسر
بدنگاهی کی شود یار خدا — هست تقوی شرط دربار خدا
فاسقی را عاشقی نامش دهی — خویش را تو خود فریبی می‌دهی

تصاویری که بر صفحهٔ تلویزیون نمایش داده می شود بدون تردید منجر به ایجاد وساوس و خیالات جنسی و شهوانی در قلب بیننده می باشد، به این خاطر گفته می شود دیدن آنها ناجایز است.

ظاهر است بیشتر کسانی که در تلویزیون اخبار می خوانند و یا برنامه های دیگر اجرا می کنند، زن هستند، و با نهایت آرایش و لباسهای باریک و نازک که بدنشان مشخص می شود در معرض چشم بینندگان قرار می گیرند، در صورتی که طبق دستورات شرعی نگاه کردن لباس این نوع زنها جایز نیست، در حدیث آمده است: هر کس لباس زنی را نگاه کند که اعضای بدن آن در زیر لباس مشخص باشد، بوی بهشت بر او حرام است.

---

[1]. همان

[2]. همان

اگر گفته شود : در این برنامه ها گاه مطالب مفیدی بیان می شود ، در پاسخ باید گفت : ضرر این امر از فواید آن به مراتب بیشتر است و مصداق اثمهما اکبر من نفعهما قرار می گیرد .

حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله فرموده است : اگر شخصی بگوید : من از شنیدن غنا (ترانه و موسیقی) به یاد الهی می افتم ، این دعوی اشتباه است ، زیرا شارع علیه السلام مطلقاً آنرا حرام گفته است ، اگر این گونه بهانه ها پذیرفته شود باید شنیدن ترانه هایی که بوسیله زنان فاحشه خوانده می شود روا باشد .

اگر کسی ادعا کند که وقتی با بچه های زیبا و خوبصورت و زنان اجنبیه در خلوت می نشینم از عجائب قدرت الهی و زیبایی خلقت درس عبرت می گیرم ، هرگز جایز نخواهد بود . پند گرفتن و نصیحت پذیری بوسیلهٔ اشیای حرام از حرامکاری بدتر است . این شخص می خواهد در راه خدا به بدکاری و حرامکاری دست بزنند .[1]

مشرقی را نام گر مغرب دهی تو بمغرب کی رسی زین ابلهی
در شریعت بدنگاهی فسق شد پس چرا فسق تو پیشت عشق شد

وقتی ثابت شد که تلویزیون یکی از آلات لهو و لعب می باشد ، پس نگهداری آن و همچنین نوارها و سی دی های ویدئو نیز مکروه و گناه محسوب می شود ، اگر چه از آنها استفاده نشود ، چنانچه در (خلاصة الفتاوی) آمده است : و لو امسك فی بیته شیئاً من المعازف و الملاهی کره ، و یأثم ، و ان کان لایستعملها لأن امساك هذه الاشیاء یکون للّهو عادة .[2]

حضرت مولانا شاه ابرار الحق رحمه الله فرموده : من تلویزیون را جعبهٔ مارها نامیده ام ، که مارهای زیادی در آن جعبه جمع شده است ، مار گزیدهٔ آن هرگز نجات

[1]. غنیة الطالبین ص ۲۵

[2]. خلاصة الفتاوی ص ۳۳۸

نخواهد یافت ، همچون سگ هاری که هرگاه انسان را گاز بگیرد ، اندک اندک سم آن در بدن انسان اثر گذاشته و در نتیجه به مرحلهٔ خطرناکی می رسد .

همانگونه که باید از مار اجتناب نمود باید از تلویزیون و آثار شوم آن دوری ورزید .

سپس مولانا فرمود : وقتی نگاه کردن تصویر زن نامحرم جایز نیست چگونه تماشای فیلم آن جایز می باشد ، لذا برای مردان نگاه کردن زنان و برای زنان نگاه کردن مردان حرام است .[1]

مسیح الامت مولانا مسیح الله نورالله مرقده می فرمود : تلویزیون برای تخریب ایمان مسلمانان ساخته شده است ، کسانی که اصلا ایمان ندارند ، تلویزیون چه زیانی به آنها می رساند . خداوند عزوجل تمامی مسلمانان و بالخصوص طلاب عزیز را فهم سلیم عطا نماید .

تلویزیون تهدیدی برای سلامتی :

دکتر ایچ پی شوبن بر یک سگ آبستن آزمایشی انجام داد ، او این سگ را به مدت دو ماه در محلی که تلویزیون روشن بود نگهداری نمود ، پس از دو ماه آن سگ چهار توله به دنیا آورد که همهٔ آنها بعلت پرتو اشعه تلویزیون فلج شده بودند و سه توله نابینا متولد شدند . این آزمایش نشان می دهد که اشعه نور تلویزیون برای سلامتی انسان تا چه حدی زیان آور است .

یک دکتر دیگری بنام جان میکدونالد نیز یک آزمایش انجام داده او یک طوطی نر را در خانه ای که ساعتها در آن تلویزیون روشن بود نگهداری نمود ، پس از چند روز یک نقطه سبزی بر نوک آن نمودار شد ، پس از چند روز دیگر آن طوطی نر یک تخم

---

[1]. مجالس الابرار ص ۴۶۹

گذاشت ، سپس روزانه یک تخم می گذاشت ، یعنی بر اثر اشعه تلویزیون طوطی نر به طوطی ماده تبدیل شد .

توصیه یک دکتر آلمانی :

در شماره ٢٤ اوت ١٩٨٤ میلادی روزنامه صدق جدید توصیه یک دکتر آلمانی نقل شده است . این دکتر توصیه کرده که دانش آموزان را به هیچ وجه اجازه تماشای تلویزیون داده نشود ، زیرا در اثر آن شوق و علاقه تحصیل را از دست می دهند ، آمادگی ذهنی ، حس کنجکاوی و صلاحیت رسیدن به عمق مطالب از بین می رود ، این دکتر مطلب را با یک مثال واضح ساخته است ، گفته است : یک بچه ای که همواره تلویزیون تماشا می کرده است . وقتی به او خبر دادند که پدربزرگ درگذشته ، بلافاصله گفت : چه کسی به او شلیک کرد ؟ این بچه در اثر مشاهده فیلمهای جنگی چنین سوالی را مطرح کرد .

بالاخص اثرات بدی که بر سلامتی چشمان بچه ها می گذارد اظهر من الشمس است.

صد افسوس که خطری که محققان غربی محسوس نموده اند ، طلاب مدارس دینی به بهانه مسابقات یا اخبار و یا برنامه های دیگر به تماشای تلویزیون ادامه می دهند ، اصلاً احساس نمی کنند که ما مهمان رسول و علمای آینده ایم ، چرا ما به مدارس دینی آمده ایم ، لذا التماس ما از طلاب علوم دینی این است که هیچگاه نزدیک آن نروند .

حادثه عجیب :

ماه رمضان بود ، اندکی پیش از افطار ، مادر به دختر می گوید : بیا در تهیهٔ افطاری به من کمک کن ، دختر در پاسخ می گوید : برنامه جالبی است می خواهم آنرا تماشا کنم ، بعداً می آیم ، سپس می رود به طبقه دوم ، جایی که تلویزیون قرار دارد ، تلویزیون را روشن کرد و اتاق را از ترس مادر از داخل بست ، آنجا مادر صدا می کرد

اما دختر به صدای او توجهی نمی کند ، پس از مدتی پدر آمد و افراد خانواده گرد هم جمع شدند و روزه را افطار نمودند ، اما دختر هنوز از اتاق بیرون نمی آید ، مادر رفت بالاخره هر چه در می زند اما دختر اتاق را باز نمی کند ، صدا می کند ، جواب نمی دهد ، مادر به شدت نگران شد ، رفت به پدر و برادرش خبر داد ، آنها آمدند و درب اتاق را شکستند ، دیدند دختر سرنگون روی فرش افتاده و همانجا جان داده است ، اما نمی توانند او را از زمین بلند کنند ، دو سه نفر با هم می کوشند جنازه را بلند کنند ، اما موفق نمی شوند ، بالاخره یکی از آنها رفت و تلویزیون را برداشت ، دیدند که دختر نیز از زمین بلند می شود ، اگر تلویزیون را بر زمین می گذارند ، دختر اصلاً از زمین بلند نمی شود ، اما بمحض اینکه آنرا بر می دارند ، دختر نیز بلند می شود ، تا اینکه ناگزیر شدند تلویزیون را نیز بهمراه دختر بردارند ، جنازه را غسل و کفن نمودند ، وقتی خواستند آنرا بلند کنند ، دیدند بدون تلویزیون امکان ندارد بلند شود ، تا اینکه آنرا نیز بهمراه جنازه به قبرستان بردند ، دختر را در قبرش گذاشتند ، اما وقتی تلویزیون را برداشتند تا به خانه برگردند ، دیدند جنازه از قبر بیرون انداخته شد ، تا اینکه ناچار شدند تلویزیون را نیز با او در قبر گذاشته و روی آن خاك بریزند ، آخر حشر این دختر به چه صورتی خواهد بود ، آنرا خداوند بهتر می داند .[1]

تذکر : طلاب عزیز باید از این قصه درس بگیرند ، نه اینکه در تعطیلات رمضان اوقات گرانبهای خود را به تماشای برنامه های تلویزیون سپری کنند ، ماه رمضان ماه عبادت است ، نه ماه اعمال ناجایز .

---

[1]. هفته نامه ختم نبوت پاکستان شماره ۵ ج ۶ ـ چهار فتنه ص ۳۴

طلبه و فوتبال ، کرکت و ... :

کرکت یک بازی معروف و محبوب در هندوستان و پاکستان می باشد ، این بازی در بین طلاب به سرعت گسترش می یابد ، هزینهٔ زیادی نیز در بر دارد ، وقت طلاب نیز ضایع می شود . یک مسابقه پنج روز ادامه پیدا می کند که عموماً بدون برد و باخت پایان می یابد ، بازیکنان اصلی فقط دو نفر هستند ، بقیه در میدان بازی وظایف دیگری دارند و بیشتر مردم صرفاً برای تماشا جمع می شوند . وقتی بازیکنان از میدان باز می گردند از فرط خستگی نه به امور دینی و نه به امور دنیوی خود می رسند ، راستی چه کسی این خستگی بیهوده را بازی نامگذاری نموده است ؟ امروز در یک روز نیز این مسابقه را انجام می دهند ، که بیشتر در روزهای جمعه تدارک دیده می شود ، این روز پربرکت در بازی به پایان می رسد ، حتی در هنگام نماز جمعه نیز ادامه دارد ، نه اینکه تنها بازیکنان از نماز جمعه محروم می شوند که هزاران مسلمان دیگر آنرا ترک نموده و بربادی دنیا و آخرت را می خرند .

در کتاب (خلاصة التفاسیر) آمده است : اگر هدف از بازی فقط دل خوش کردن باشد و هیچ نفع دینی یا دنیوی در آن نباشد . این گونه بازی بعلت اضاعه وقت حرام است ، اما بازیهایی که در آنها برد و باخت و قمار وجود دارد ، یا آن بازیها انسان را چنان به خود مشغول می کنند که حتی از فکر معاش خود نیز غافل می مانند همچون کبوتربازی ، در حرمت چنین بازیهایی شک و تردیدی وجود ندارد .[۱]

همچنین فرموده : هر بازی که در آن برد و باخت وجود داشته باشد ، قمار گفته می شود و به نص قرآن کریم حرام است .

مولانا مفتی محمد شفیع رحمه الله فرموده است : هر بازی که حداقل نفع دینی یا دنیوی در آن مقصود باشد ، جایز است ، بشرط اینکه امر خلاف شرع در آن دیده

---

[۱]. خلاصة التفاسیر ج ۱ ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷

نشود ، یکی از امور خلاف شرع که در برخی از بازیها ممکن است دیده شود مشابهت با کفار می باشد .

اما بازی که در آن نفع دینی یا دنیوی مقصود است اما یک امر خلاف شرع با آن آمیخته شده است ، این نوع بازی نیز حرام است ، مثلا مسابقه تیراندازی و اسب سواری که بهمراه شرط و قمار برگزار شود .[۱]

امروز در بازیهایی همچون کرکت و فوتبال نمازها قضا می شوند ، بصورت قمار و برد و باخت برگزار می شوند ، بیشتر فساق و فجار در آن شرکت می کنند ، انهماک در این بازیها بجایی رسیده است که روز بجای خود شب ها نیز برگزار می شود ، تجمع نوجوانان مرد و زن و چندین امور ناجایز دیگر در آن دیده می شود .

مسلماً هر چند انهماک بیشتر می شود ، همان اندازه غفلت از امور دینی بیشتر می شود ، هر جا و در هر زمان سخن از بازی است ، هنگام وضو ، پس از فراغت از وضو ، حتی در نمازخانه ها و مساجد از آن سخن گفته می شود .

تا جایی که اگر در ماه مبارک رمضان بهنگام نماز تراویح یک مسابقه فوتبال برگزار شود ، دوستداران بازی نماز را نیز با جسارت تمام برای آن قربانی می کنند . اگر احیاناً به مسجد بیاید باز هم حواسش به بازی است ، بین دو ترویحه بجای تسبیح ذهنش بسوی بازی می رود . همچنین در این بازیها هنگام برد و باخت ترقه منفجر می کنند که این هم مشابهت با غیرمسلمانان است ، علاوه از اینکه در آن اضاعه مال می باشد ، چه بسا این نوع کارها موجب فساد و زیانهای جانی و مالی برای مسلمانان می شود .

با در نظر گرفتن همه این مفاسد چگونه می توان آنرا جایز دانست . چنانچه مولانا مفتی محمد شفیع می فرماید : چون امروزه در این نوع بازیها (تنیس ، فوتبال ، کرکت)

---

[۱] . فتاوای دارالعلوم ج ۷ ص ۲۸۵ ـ امداد المفتین

آن شرایط که برای جواز آن در نظر گرفته شده است ، دیده نمی شود ، ناجایز گفته می شود.[1]

تذکر : طلاب عزیز که برای تحصیل علوم دینی خانه و کاشانه خود را ترک نموده و در مدارس دینی جمع شده اند باید از این گونه بازیها ، تماشای مسابقات چه در میدانها و چه بر صفحه تلویزیون ، و همچنین شنیدن و خواندن اخبار مربوطه جداً خودداری نمایند . این کار قطعاً خلاف شان یک طلبه است ، زیرا ضمن اینکه این کارها یک نوع تشابه با غافلان می باشد ، به درس و تدریس ضربه شدیدی وارد می سازد . زیرا طلابی که علاقه به خواندن و شنیدن اطلاعات در مورد بازی ها و مسابقه ها دارند ، گرچه ظاهراً سر کلاس درس حضور می یابند اما حواسشان به سوی بازی است . بمحض اینکه زنگ به پایان می رسد این طرف و آن طرف می دوند و در مورد بازی تحقیق می کنند . اگر مسابقه در شب برگزار شود ، تمامی شب را به تماشای آن سپری می کنند ، آن هدفی که برای رسیدن به آن به مدرسه آمده اند نمی توانند برای آن یک شب بیدار باشند . شوق بازی بحدی در دل این افراد جای گرفته است که حتی نام و حالات زندگی آنها را مفصلاً بیاد دارند ، با آنها اظهار محبت می کنند ، اما کتابی را که در طول سال بدست دارند و آنرا می خوانند ، نه نام نویسنده آنرا بیاد دارند و نه موضوع آنرا .

اگر واقعاً هدف بدنسازی و نیرومند ساختن جسم است ، می توانند روشهای دیگری انتخاب کنند و این گونه بازیهای بیهوده را ترک کنند ، اگر طلبه بحدی در بازی انهماک داشته باشد که نماز و جماعت از او فوت شود ، این نوع بازیها قطعاً حرام و موجب فسق خواهد بود . وقت یکی از نعمتهای بزرگ الهی است ، ضایع کردن آن در بازی و کارهای بیهوده بجز ناکامی چه فایده ای در آن نهفته است ؟! بجز اینکه انسان را

---

[1]. فتاوی دارالعلوم ، امداد المفتیین ، فتاوی رحیمیه ج ۷ ص ۲۷۶

از یاد الهی غافل می سازد ، هر عملی که طلبه را از علم و از مقصد حیات او غافل نماید قطعاً ناجایز است .

در حدیث آمده است : « من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه »[1]

سعدی علیه الرحمة چه خوش گفته است :

جز یاد دوست ، هر چه کنی عمر ضایع است

جز سر عشق هر چه بخوانی بطالت است

مشغول بودن به تحصیل علم نیز یاد الهی محسوب می شود .

از طلاب کلیه مدارس دینی مصرانه تقاضا می شود از بازی فوتبال ، کرکت و روزنامه های مربوط به آن پرهیز نمایند ، ترک نمودن این بازیها در حقیقت یک مجاهده بزرگ و موجب قرب الهی می باشد ، و سبب افزایش شوق و علاقه پیروی سنت و امور شرعی می باشد .

قدر نعمت دان که بعد از محنت است — فرق اخلاص و نفاق از محنت است

ترک این شهوت جگر پر خون کند — عشق حق در جان ما افزون کند

ترک شهوت دل شکسته گر کند — بنده را از خواجه رشته می کند

ترک این ، گر بی سر و سامان کند — لیک در آغوش آن سلطان کند

ترک شهوت گر کنی اندر جهان — در جهان یابی خدای دو جهان

پرهیز از شهوت پرستی :

طلبه باید از شهوت پرستی قطعاً دوری نماید ، زیرا تمامی اعضاء و بالاخص قلب و اعصاب بسبب آن بشدت آسیب می بینند ، در صورتی که طلبه در زمان تحصیل نیاز به تقویت قلب و اعصاب دارد ، زیرا در صورت ضعف اعصاب نمی تواند مطالعه کند و یا

---

[1]. ترمذی ۵۵/۲

مطالبی را حفظ کند ، شیخ سعدی رحمه الله می فرماید : پدرم در آخرین لحظات زندگی خود من را نصیحتی فرمود ، گفت :

که شهوت آتش است از وی بپرهیز ... بخود بر آتش دوزخ مکن تیز
در آن آتش نداری طاقت سوز ... بصبر آبی بران آتش زن امروز

طلبه باید سپاس خداوند را بجا بیاورد که او را در تحصیل علم مشغول نموده است ، نه اینکه با شهوت پرستی این نعمت را ناسپاسی کند ، این عملی است بس شرم آور و خلاف اخلاق .

علامه شعرانی در کتاب وزین خود (الطبقات الکبری) از یک بزرگی نقل کرده است که هرگاه قاری قرآن به معصیت نزدیک می شود قرآن از داخل سینهٔ او ندا می دهد که سوگند به خدا تو مرا برای این کار حفظ نکرده بودی ، اگر آن شخص این ندای قرآنی را می شنید از فرط حیاء و شرمندگی جان می داد . اینکه انسان بسبب گناه و معصیت از علم محروم می شود و بال بس بزرگی است ، چنانچه امام شافعی می فرماید :

شکوت الی وکیع سؤ حفظی ... فاوصانی الی ترك المعاصی
فان العلم نور من اله ... و نورالله لایعطی لعاص

نگاه یک فتنه است :

حضرت عیسی علیه السلام فرموده است : نگاه را کنترل کنید ، زیرا بوسیله نگاه در قلب گرایش به شهوت پیدا می شود ، و فتنه بوجود می آید . رسول خدا ﷺ خطاب به یکی از یاران خود فرمود عورت خود را بجز از همسر و کنیز از هر کسی دیگر حفاظت کن ، او گفت : آیا در تنهایی نیز ؟ فرمود : در تنهایی باید از خداوند حیاء نمود .[1]

---

[1]. تنبیه الغافلین

بدنظری :

بزرگی به فرزند خود گفت : هرگاه نفس تو اراده گناه نمود ، فوراً بسوی آسمان بنگر و از خداوند حیا کن . (یعنی بیندیش که خداوند مرا می بیند ، چگونه در محضر او گناهی انجام دهم ؟) یا بسوی زمین بنگر و از مالك آن حیاء کن (مالك زمین نیز خدا است) اگر اینرا نتوانستی بدانکه انسان نیستی ، بلکه یک جانور می باشی .[1]

فضیل بن عیاض فرمود : برادر عزیز بهنگام گناه از مردم حیا می کنی و درب خانه را می بندی تا کسی تو را نبیند ، اما از قرآنی که در سینه داری حیا نمی کنی ، و از خداوندی که در پشت درهای بسته نیز می بیند حیا نمی کنی .[2]

حضرت سلمان فارسی ﷺ می فرمود : باربار مردن و زنده شدن برایم آسان تر از آنست که بسوی عورت کسی بنگرم یا کسی دیگر عورتم را ببیند .

حضرت علی ﷺ فرمود : نفرین خدا بر چنین شخصی باد .

هم جنس گرایی :

لواط چه با همسر خود یا زن دیگر و یا با مرد ، در هر صورت عملی است بسیار زشت ، حرام و خلاف فطرت انسانی ، همهٔ دانشمندان سلیم الفطرت در آن اتفاق نظر دارند .

این عمل ناپاك برای نخستین بار در میان قوم لوط علیه السلام رواج یافت ، چنانکه در قرآن کریم می فرماید : « انکم لتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العلمین »

عمرو بن دینار گوید : پیش از این ، هیچ قومی چنین عملی را نمی شناختند .[3]

---

[1]. تنبیه الغافلین

[2]. همان

[3]. تفسیر مظهری

خلیفه اموی عبدالملك بن مروان می گفت : اگر عمل قوم لوط در قرآن کریم بیان نمی شد ، هرگز گمان نمی کردم که بر روی زمین یک انسان چنین عملی را مرتکب شود.[۱]

آغاز هم جنس گرایی :

پس از بررسی تاریخ و سیر معلوم شده است که قوم لوط این عمل غیرفطری را از طرف خود ایجاد نکرده اند ، نخست شیطان به آنها تعلیم داده است ، چنانچه گفته اند : نخست شیطان بصورت یک نوجوان زیبا در باغ شخصی وارد شد و شروع کرد به خوردن انگور از آن باغ ، نخست صاحب باغ او را تهدید کرد ، سپس زجر و تنبیه نمود ، اما او باز نمی آمد ، یک مرتبه صاحب باغ به او گفت : چرا از باغ من دست بردار نمی شوی ؟ درختان را از بین بردی ، به تو مبلغی پول می دهم ، پولها را بگیر و از باغ من صرف نظر کن ، نوجوان گفت : من به یک شرط می پذیرم ، و آن اینکه آنچه من می گویم انجام دهی ، صاحب باغ گفت : آن چیست ؟ گفت : اگر این عمل را با من انجام دهی دیگر نزدیک باغ تو نمی روم ، نخست آن شخص بخاطر ناچاری و نجات باغ خود این عمل را مرتکب شد ، اما پس از آن با شوق و رغبت از او می خواست تا به او اجازه دهد ، و در عوض روزانه از میوه های باغ او استفاده نماید ، سپس افراد دیگری را اطلاع داد ، آنها نیز این عمل را شروع کردند ، تا اینکه در میان تمامی مردم رواج یافت ، سپس شیطان رفت ، مردم با بقیه کودکان و نوباوگان غریزه جنسی خود را ارضاء می کردند .

خداوند سبحان حضرت لوط علیه السلام را فرستاد تا آنها را از این عمل باز دارد ، و گرنه عذاب الهی بر آنها فرود می آید . حضرت لوط علیه السلام بسیار تلاش نمود ، اما آنها باز

---

[۱]. تفسیر ابن کثیر

نیامدند ، تا اینکه عذاب الهی بصورت سنگ باران فرود آمد که نظیر آن در هیچ جایی یافت نمی شود . شهوت رانی با مردان از شهوت رانی با زنان پلیدتر و شرم آورتر است ، زیرا عمل فحشا با زنان عموماً با زنان اجنبی صورت می گیرد ، این زنان می توانند از راه حلال مورد استفاده قرار گیرند ، اگر دوشیزه باشد می تواند در همان وقت خواستگاری نموده و با او ازدواج کند ، حتی اگر زن شوهردار باشد ، باز هم ممکن است شرایطی فراهم شود ، مثلاً شوهرش او را طلاق دهد ، یا وفات نماید ، و او به ازدواجش اقدام نماید .

برخی از گناهانی که در دنیا گناه شمرده می شوند ، در بهشت گناه محسوب نمی شوند ، مثلا شراب ، اما همجنس گرایی یک خباثتی است که در ذات آن وجود دارد و هیچگاه از آن دور نمی شود ، لذا حرمت و خباثت آن از هر گناه دیگری شدیدتر است ، زیرا در هیچ شرایطی حلال نمی شود ، باید توجه داشت که این عمل غیرفطری سبب عذاب باطنی نیز خواهد شد ، قلب انسان مسخ می شود ، خداوند همه مسلمانان و بالاخص طلاب را از آن حفاظت فرماید . (آمین)

یک مشکل اجتماعی :

همجنس گرایی یک مشکل اجتماعی است ، عموم مردم و بالاخص بسیاری از طلاب در آن مبتلا هستند ، زیرا در مدارس عموماً طلاب بزرگ و کوچک در یک اتاق اقامت می کنند ، در بسیاری از مدارس طلاب بالغ و نابالغ در یک اتاق اسکان داده می شوند .

طلاب عزیز باید نهایت احتیاط را داشته باشند ، از صحبت با بچه های خوردسال و زیبا اجتناب ورزند ، زیرا نخست انسان آنها را می بیند ، سپس با آنها صحبت می کند ، اندک اندک روابط نامشروع بوجود می آید ، با اینصورت شیطان طلاب را به فعل بد

وادار می کند ، پس از اینکه بصورت عادت درآمد ، ترک نمودن آن بسیار مشکل خواهد بود .

راه حل :

اسلام می خواهد که انسان از این عمل خلاف فطرت انسانی و خلاف اخلاق بشری دوری نماید ، یکی از روشهای اجتناب این است که انسان از بچه های زیبا و خوبصورت اجتناب ورزد ، و از دواعی و انگیزه های آن تا حد ممکن دوری نماید .

حافظ ابن حجر گفته است : باید از پسران ثروتمندان و از نشست و برخاست با آنان اجتناب ورزید ، زیرا آنها با شکل و صورت و با لباس و پوشاک سر تا پا فتنه می باشند ، حتی گاه فتنه آنها از فتنه زنان بیشتر است . سپس از سفیان ثوری حکایتی نقل کرده است ، روزی سفیان ثوری خواست به حمام برود (حمام عمومی) یک نوجوان نیز خواست در حمام وارد شود ، سفیان گفت : اینرا بیرون کنید ، سپس گفت : فانی اری مع امرأة شیطاناً و مع کل صبی بضعة عشر شیطاناً . یعنی با زن یک شیطان همراه می شود ، اما با نوجوان زیبا بیش از ده شیطان همراه است .

اجتناب از بچه های بی ریش :

آورده اند که روزی مردی به خدمت امام احمد بن حنبل آمد و یک نوجوان بی ریش با او همراه بود ، امام احمد فرمود : این چه کسی است ؟ آن مرد گفت : خواهرزاده من است ، امام فرمود : دو مرتبه اینرا پیش من نیاوری ، تو نیز نباید بهمراه او در بازار تردد نمایی تا کسی نسبت به تو سؤظن نداشته باشد ، این است رأی بزرگانی که در علم ، عمل ، زهد و تقوی مورد اتفاق مردم بوده اند .

در این زمان طلاب باید از اینگونه حکایات درس عبرت بگیرند ، که در تنهایی از بچه های بی ریش خدمت می گیرند ، و با خیال راحت با آنها در یک اتاق اقامت می کنند .

نگریستن به چهره امرد :

فقهاء گفته اند : در صورت اندیشه ابتلاء ، نگریستن به چهرهٔ امرد حرام است ، چنانچه علامه شامی می فرماید : فانه یحرم النظر الی وجهها ، و وجه الامرد ، اذا شك فی الشهوة .[۱]

امرد به آن پسر بچه ای گویند که هنوز ریش در نیاورده است ، سبیلهایش تازه در آمده اند .

برخی از علماء فرموده اند : اگر امرد زیبا و خوبصورت باشد در حکم زن می باشد ، یعنی تمامی جسم او مثل زن عورت است . البته علامه ابوالقاسم گفته : به نیت شهوت جایز نیست ، اما اگر اندیشهٔ شهوت نباشد نگریستن به چهره او اشکالی ندارد . خلاصه اینکه اگر هدف تحصیل لذت باشد حرام والا جایز است .

علامه ابن القطان فرموده : نگریستن به امرد بمنظور تمتع و بهره وری از زیبایی او به اجماع علماء حرام است ، اما اگر مقصود از نگاه کردن به او تلذذ نباشد ، و شخص بیننده از فتنه شهوت در امان باشد اجماعاً حلال است .[۲]

در مصداق شهوت اقوال مختلفی بیان شده است . در شرایط امروزی تعریف علامه شامی مناسب تر است ، او می فرماید : « انها میل القلب مطلقا »[۳]

---

[۱]. ردالمحتار ۳۰۰/۱

[۲]. رد المحتار ۳۰۰/۱

[۳]. ردالمحتار ۲۹۹/۱

با هم خوابیدن دو مرد در یک لحاف :

در اینجا لازم می بینم خوانندگان محترم را به این نکته متذکر شوم ، که رسول خداﷺ برای انسداد همین فتنه فرموده است : « لایفض الرجل الی الرجل فی ثوب واحد »[1]

شاه ولی الله دهلوی در تفسیر این حدیث فرموده : رسول خداﷺ به این خاطر خوابیدن دو مرد در یک لحاف را منع فرموده است که در اینصورت میلان جنسی به هیجان در می آید ، و اراده لواط بوجود می آید .

امام رازی در پرتو همین حدیث می فرماید : و لایجوز للرجل مضاجعة الرجل ، و ان کان واحد منهما فی جانب من الفراش .[2]

(خوابیدن دو مرد با هم جایز نیست ، اگر چه هر یکی در یک گوشه لحاف باشد)

اکنون طلاب و مسئولین مدارس باید بیندیشند که خوابیدن طلاب در کنار همدیگر چه حکمی دارد .

خلاصه اینکه خوابیدن در کنار همدیگر از ضرر خالی نیست ، بهمین خاطر رسول خداﷺ فرمود : هرگاه بچه های شما به سن هفت سالگی رسیدند ، آنها را به نماز وا دارید ، هرگاه به ده سال رسیدند ، در صورت ترک نماز آنها را تنبیه کنید ، و رخت خوابشان را نیز از یکدیگر جدا نمایید . از این حدیث فهمیده می شود که اگر دو طلبه با هم برادر باشند ، باز هم باید رخت خوابشان از همدیگر جدا باشد ، چه برسد به بیگانه .

---

[1]. مشکاة

[2]. تفسیر رازی ۲۵۹/۶

یک تدبیر برای حفاظت طلاب از لواط :

تدبیر این است که محل خواب ، سرویسها ، حمامها ، سالن غذاخوری ، نمازخانه ، کلاس درس و حتی محل بازی کودکان و بزرگسالان از همدیگر جدا شود ، در این صورت حفاظت طلاب از این فعل بد بهتر فراهم می شود .

رسول خداﷺ فرمود : « النظر سهم من سهام ابلیس » بسبب نگاه بد ، آتش فتنه در دل شعله ور می شود ، اما در صورت حفظ نگاه ، آن اتش خفه می شود ، گرچه اندکی موجب تکلیف می شود ، زیرا وقتی پس از نگاه کردن مقصود حاصل نشود ، تقاضا بیشتر می شود ، هرچه نگاه بیشتر می شود ، تقاضا افزایش می یابد ، و تشنگی بیشتر می شود ، اما در صورت حفظ نگاه ، تقاضا از بین می رود بعضی از بزرگان فرموده اند : وقتی خداوند بخواهد کسی را از بارگاه خویش براند او را به محبت امارد (بچه های بی ریش) مبتلا می کند ، اگر چه محبت یک امر غیراختیاری است ، اما اسباب آن مانند نگاه کردن ، صحبت و نشست و برخاست امر اختیاری است .

سوء خاتمه :

علامه ابن قیم رحمه الله حکایت شخصی را بیان نموده است : می فرماید شخصی بسبب شدت عشق بیمار شد ، بیماری به حدی شدت گرفت که به مرگ نزدیک شد ، کسی به معشوق او گفت : عاشقت در حال جان دادن است ، اگر یکبار لطف کنی و بر بالین او حضور یابی شاید از مرگ رهایی یابد ، معشوق را بر او رحم آمد و بسوی عاشق براه افتاد ، وقتی نزدیک شد کسی به او گفت : محبوبت به عیادت تو می آید ، جسم عاشق با شنیدن این خبر تقویت یافت و راست نشست ، اما محبوب او ناگاه از ارادهٔ خود منصرف شد ، گفت : چرا خود را بدنام کنم ، وقتی عاشق این حالت را دید ، بر زمین افتاد و حالت احتضار او شروع شد ، وقتی شهادتین را به او تلقین دادند ، بجای شهادتین می گفت :

رضاك اشهی الی فؤادی   من رحمة الخالق الجلیل

سیلی غیبی :

شخصی را دیدند دور کعبه طواف می کرد و همواره می گفت : « اللّهم انی اغوذ بك من غضبك » کسی از او سوال کرد ، در پاسخ گفت : من بسوی امردی به نیت بد نگاه کردم ، یک سیلی از غیب بر صورتم خورد که بر اثر آن یک چشمم کور شد ، می ترسم سیلی دیگر نیاید .

جزای لواط :

رسول خداﷺ فرموده است : « من وجد تموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل و المفعول به »

در پرتو این حدیث جمهور علماء فرموده اند : هر کس مرتکب لواط شود باید به قتل برسد چه محصن باشد یا نباشد ، این جرمی است که بهیچ صورت معاف نمی شود ، جای بس تأسف است که در مدارس دینی عاملان چنین جنایتی تبرئه می شوند ، جزای این افراد قتل است ، اما اگر دولت این کار را نمی کند ، حداقل از مدارس دینی اخراج شوند ، چنین طلبه ای در هر مدرسه ای می خواهد برود به مسئولین مدرسه اطلاع داده شود تا از ثبت نام او خودداری شود . چنین طلابی ، در هیچ مدرسه ای نباید ثبت نام شوند ، زیرا جرم این عمل غیرفطری از زنا سنگین تر است .

این فتوای حضرت ابوبکر صدیق ، حضرت علی ، خالد بن ولید ، عبدالله بن زبیر ، عبدالله بن عباس ، خالد بن زید ، عبدالله بن معمر رضی الله عنهم همچنین زهری ، ربیعه بن عبدالرحمن ، امام مالک ، اسحق بن راهویه ، امام احمد بن حنبل و امام شافعی می باشد .

برخی دیگر از فقهاء گفته اند : همان جزایی که برای زانی در نظر گرفته شده است ، برای همجنس گرا نیز همان جزا مقرر می شود .

حضرت عطاء بن ابی رباح ، حسن بصری ، سعید بن المسیب ، ابراهیم نخعی ، قتاده ، اوزاعی ، امام ابویوسف قاضی ، امام محمد و امام شافعی طبق یک روایت و امام احمد طبق یک روایت این فتوی را داده اند .

اما امام ابوحنیفه و حاکم گفته اند : بین زنا و لواط فرق وجود دارد ، زیرا برای زنا شرعاً حد مقرر شده است ، اما برای لواط حد معینی از جانب شرع بیان نشده است ، قاضی می تواند برای آن جزایی شدیدتر از جزای زنا تصویب نماید ، مثلاً او را با طنابی به پای فیل بسته و بر زمین بکشاند ، از بالای کوهی پرتاب نماید ، یا در آتش بسوزاند .

حد مشترک این اقوال این است که شخص همجنس گرا باید به قتل برسد ، گرچه در نحوه قتل اختلاف نظر وجود دارد .

مسئولین مدرسه باید بخود بیایند که آیا چنین مجرمی حق دارد در یک مدرسه دینی اقامت نموده و اهداف شوم خود را دنبال کند ، این نوع طلاب باید هر چه زودتر از مدرسه اخراج شوند تا برای دیگران درس عبرت باشند .

یکبار به حضرت خالد بن ولید اطلاع داده شد در فلان محله مردی است که دیگران را تمکین می دهد تا با او لواط کنند ، خالد بن ولید در نامه ای این ماجرا را به اطلاع حضرت ابوبکر صدیق که در آن زمان خلیفه بود رسانید و از او مشوره خواست ، حضرت ابوبکر صحابه را فراخواست و از آنها مشوره طلبید ، چون این حادثه نخستین حادثه از نوع خود بود ، حضرت علی که در مجلس مشاوره حضور داشت فرمود : این عمل همان عمل قوم لوط می باشد ، باید به همان جزا محکوم شود ، لذا رای من این است که در آتش سوزانده شود ، حضرت ابوبکر با این رای موافقت نمود ، و به خالد دستور صادر فرمود ، خالد آن شخص را گرفتار نمود و در آتش سوزاند .

لباس شرعی :

طلبه لباس و قطع و وضع علماء و صالحین را اختیار نموده و از لباس و شکل و قیافه فساق و کفار و مشابهت با آنان پرهیز نماید. تا مصداق حدیث « من تشبه بقوم فهو منهم » قرار نگیرد. (انسان با هر قومی مشابهت و از آنها تقلید کند از آنها محسوب می شود)

همچنین نباید همواره در عیش و نوش ، آرایش و پیرایش ، و لذت اندوزی مشغول باشد ، رسول خداﷺ فرمود : « اياك و التنعم ؛ فان عبادالله ليسوا بالمتنعمين »

بیاد داشته باشید که بین طلبگی و آرایش نسبت تضاد وجود دارد ، کسی که همواره در تحصیل علم بسر می برد ، چگونه فرصت می یابد تا به آرایش بدن و لباس خود بپردازد ، زیرا علم با تلاش و کوشش جان فرسا بدست می آید ، اما جای تأسف است که طلاب عزیز امروز بیشتر اوقات خود را در آرایش سپری می کنند.

عمر گرانمایه درین صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

مولانا شاه وصی الله رحمه الله همواره طلاب را از زیب و زینت باز می داشت حتی از عینک و ساعت مچی بدون ضرورت نیز منع می فرمود.

تأسف بر حال طلاب :

مولانا اشرفعلی تهانوی فرمود : برخی از طلاب دلداده مد هستند ، از کلاه گرفته تا شلوار ، کت ، جاکت ، کفش و غیره در هر چیز می کوشند تا از غربیان تقلید کنند ، بسا اوقات یک پارچه ارزان قیمت را بصورتی می دوزند که انسان گمان می کند بسیار با ارزش و گران قیمت است ، بیننده اصلاً گمان نمی کند که این شخص یک طلبه است ، فکر می کند شاید یکی از امیرزادگان می باشد ، سپس فرمود : من نمی گویم نظافت نکنند ، بدن و لباسهایشان را نشویند ، آنچه من مدعی هستم این است که خود را از

حیثیت خود برتر نشان ندهید ، پا را به اندازه گلیم خود دراز کنید ، دارایی را هم در نظر بگیرید و قطع و وضع علمی و شرعی را نیز کنار نگذارید ، چقدر شرم آور است که عالم باشید و از جهال تقلید کنید ، باید عوام از شما تقلید می کردند ، نه اینکه آنها امام و مقتدای شما باشند ، اگر با تأویل و بهانه به این نصیحت گوش فرا ندهید ، هیچ علاجی دیگری وجود ندارد .

اندکی سر را به جیب انداخته تأمل کنید که این روش را از چه کسانی آموخته اید ، مسلماً از اهل باطل آموخته اید ، در این نوع لباس ، کفار را الگوی خود قرار داده اید ، بجز ریا و فخرفروشی فایده دیگری در آن وجود ندارد ، آنچه از بیگانگان آموخته اید از توانایی شما خارج است ، انسان از روی عقل و شرع باید کاری را انجام دهد که توانایی آنرا داشته باشد . تجمل باید به اندازه تحمل باشد .

مولانا سپس فرمود : من به شما یک معیاری نشان می دهم تا بتوانید بوسیله آن جواز و عدم جواز این مدپرستی را تشخیص دهید ، آیا هنگام پوشیدن لباسهای گران قیمت و تجملاتی ، در قلب شما فخر و خودپسندی احساس می شود یا خیر ، اگر در قلب شما هیچ تغییری بوجود نیامد ، بدون شک پوشیدن این نوع لباس هیچ اشکالی ندارد ، اما بشرطی که مانع شرعی دیگری وجود داشته نباشد ، اما اگر عجب و خودپسندی در قلب شخص محسوس شود آنگاه پوشیدن این نوع لباس ناجایز گفته می شود اما مدلهایی که از کفار گرفته شده است بهرصورت حرام می باشد ، زیرا منشأ حرمت تنها تفاخر نیست ، بلکه تشابه با کفار نیز یکی از اسباب حرمت شمرده می شود ، همچنین انهماک زیاد در دوختن ، شستن ، اتو کردن و عوض کردن لباس نیز برای یک طلبه ناشایسته است ، طلبه ای که همواره به فکر لباس می باشد هرگز بجایی نمی رسد .

طلاب عزیز ، کمال و جمال صرفاً در علم و عمل منحصر است ، همیشه در تحصیل آن دو کوشا باشید ، با لباس علم و عمل زینت بدست بیاورید « و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون » وقتی علم و عمل داشته باشید برای هیچ چیزی محتاج نخواهید بود ،

تحصیل آن شما را از هر شئ دیگر مستغنی خواهد کرد، پس این تخنث وزن گرایی را ترک نموده و با سادگی زندگی کنید.[۱]

سادگی نشانهٔ ایمان:

رسول خداﷺ فرموده است: «البذاذه من الایمان» (یعنی ساده زیستی نشانهٔ ایمان است) شما مقتدا هستید، نائب رسولﷺ هستید، وقتی شما دنباله رو مد روز باشید، حال عوام الناس چه خواهد بود؟ مسلماً آنها بیشتر غربزده می شوند، عوام به غفلت می افتند، بر شما حجت تمام می شود، و وبال آنها نیز بر گردن شما می ماند.

یکبار یکی از امراء لباس نازک به تن داشت، وقتی برای ایراد خطبه به منبر رفت، یکی از اصحاب رسول فرمود: انظروا الی امیرنا یلبس لباس الفساق. این صحابی از یک امیر مقتدر فقط بخاطر لباس نازک که در آن زمان شیوه مردمان فاسق و لاابالی بود، انتقاد نمود.

بدون تردید مدلهای جدیدی که نوع لباس بوجود آمده است از بیگانگان گرفته شود، این لباسها یالباس کفار و یا لباس غافلان و لاابالی می باشند که وقتی طلاب از آنها تقلید می کنند مسلماً از همان گروه شمرده می شوند. در شان یک طلبه نیست که به دنبال این نوع لباسها باشد، زیرا این عمل ناسپاسی و بی اعتنایی به علم محسوب می شود. طلاب باید در زمان طلبگی مانند فقرا و مساکین لباس ساده و بدور از تکلف به تن داشته باشند. من از لباس گرانقیمت منع نمی کنم، وقتی خداوند به کسی ثروت داده است بپوشد، البته از ریا و تفاخر منع می کنم، کسانی که تفاخر و خودپسندی در آنها وجود ندارد هو نوع لباس گران قیمت بپوشند اشکالی ندارد، زیرا آنها در همان لباس نیز شان طلبگی خود را از دست نمی دهند، اما کسانی که همواره به فکر

---

[۱]. العلم و العلماء ص ۱۶۶

مدپرستی هستند ، در قیافه و صورت آنها شان طلبگی دیده نمی شود و جای تأسف اینجا است که امروز بیشتر طلاب این نوع لباسها را می پسندند تا در میان مردم به عنوان طلبه شناخته نشوند ، آنها دوست دارند مردم آنها را جزو طلاب ندانند ، و یا حداقل یک طلبه ممتاز تصور کنند ، گاه این دلیل را پیش می کنند که ما می خواهیم در چشم عامهٔ مردم ذلیل و خوار شمرده نشویم .

دوستان ! اندکی تأمل کنید ، آیا این عزت است که برای اثبات آن از عوام الناس استدلال می کنید ، آیا این ، جهالت نیست ؟ عزت آنست که اهل دانش آنرا عزت بدانند .

علماء و طلاب باید از علمای سلف و بزرگان دین اتباع نموده و آنها را الگوی خود قرار دهند ، و موفقیت دنیا و آخرت را در پیروی از آنها جستجو نمایند . شما در زمان کودکی به هر صورتی بخواهید می توانید نفس خود را اصلاح نمایید ، اما بعد از اینکه بزرگ شدید ، اصلاح نفس بسیار مشکل خواهد بود ، در سر و صورت و وضع و قطع از علماء ، صلحاء ، فقرا و مساکین پیروی کنید ، اگر با این روش فکر می کنید در نظر عوام الناس ذلیل خواهید شد باید افتخار کنید ، این ذلت در حقیقت عین عزت است ، زیرا عوام الناس نیز همان عالم را می پسندند و احترام او را بجا می آورند که بیشتر به علمای سلف نزدیک باشد و با آنها مشابهت داشته باشد .

این تکلفات را کنار گذاشته و طلبهٔ واقعی باشید ، زیرا نفس انسان در آن واحد به سوی دو چیز متوجه نمی شود . ان النفس لا تتوجه الی شیئین فی آن واحد . والا در پیچ و تاب همین لباسها می مانید و از هدف اصلی باز می مانید . شما اندکی بیندیشید که در این مدلهای جدید چه کمالی وجود دارد ، به چه مقام و منصبی دست می یابید ؟

قطع و وضع و سر و صورت علماء و سلف صالح را اختیار کنید ، زیرا کمال ، جمال ، عزت و سربلندی در آن نهفته است . پوشیدن لباسهای گران قیمت کمال شرعی نیست . البته بطور کلی از لباسهای بسیار پست و از پراکندگی و بدحالی نیز اجتناب

کنید، طوری نباشد که مردم شما را بعنوان یک متکدی تصور کنند، به هر حال میانه روی بهتر است، خیرالامور اوسطها.

وقتی در محضر یک شخص بزرگتر و عالمتر حضور می یابید، نباید لباسهای شما از لباسهای او بالاتر و با ارزشتر باشد که این، یکنوع اسائه ادب است.[۱]

سادگی:

عن عبدالله بن مسعود قال: من کان مستناً فلیستن بمن قدمات، فان الحی لاتؤمن علیه الفتنة، اولئك اصحاب محمد، کانوا افضل هذه الامة ابرّها قلوباً، و اعمقها علماً، و اقلها تکلفاً، اختارهم الله لصحبة نبیه، و لا قامة دینه، فاعرفوا لهم فضلهم، و اتبعوهم علی اثرهم، و تمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم و سیرهم، فانهم کانوا علی الهدی المستقیم.[۲]

حضرت علی ﷺ:

عمرو بن قیس گوید: شخصی از حضرت علی ﷺ سوال کرد که چرا به لباس خود پیوند می زنی؟ فرمود: با این عمل در قلب انسان فروتنی بوجود می آید، و مسلمانان نیز از آن پیروی می کنند.[۳]

لباس عبدالله بن عمر ﷺ:

قزعه گوید: بر تن عبدالله بن عمر لباس پشمی دیدم، گفتم برای شما از خراسان لباس نرم آورده ام، وقتی آنرا بر تن شما ببینم، چشمم خنک می شود، فرمود: آنرا

---

۱. العلم و العلماء تألیف مولانا تهانوی ص ۱۶۸

۲. مشکاة ص ۳۲

۳. حیاة الصحابة ۸۹۵/۲

بمن نشان ده ، وقتی آن پارچه را لمس کرد ، فرمود : آیا این پارچه ابریشم است ؟ گفتم : خیر ، این پارچه از پنبه است ، فرمود : می ترسم بسبب پوشیدن آن تکبر و خودپسندی در دل من نیاید ، من شخص متکبر و خودپسند را دوست ندارم .[۱]

اصحاب پیامبر ﷺ :

اصحاب پیامبر نماد سادگی بودند ، آنها در همه ابعاد زندگی در زندگی فردی ، خانوادگی ، اجتماعی ، رفتار با یکدیگر سادگی را دوست داشتند ، آنها از هر نوع تکلف بدور بودند .

زندگی فردی آنها را بنگرید می بینید که ابوبکر صدیق لباس بسیار کلفت به تن کرده است ، عمر فاروق به لباسهایش ۱٤ پیوند می زند ، لباس را طوری می پوشد که دل از یاد خدا معمور می شود ، بعضی از صحابه با اندک پارچه ای که تنها عورت شان را می پوشاند اکتفا می کنند ، بعضی از آنها با چنان غذای ناچیزی قناعت می کردند که نظیر آن در تاریخ یافت نمی شود ، هر یکی از آنها در سادگی و بی تکلفی الگو بودند ، بعضی کفش پاره شده ای دارند که آنرا بپوشند ، اما بسیاری دیگر هستند که همان کفش پاره شده را ندارند و کوچکترین عاری هم محسوس نمی کنند ، هر آنچه از خوردنی ، نوشیدنی ، پوشاک و غیره میسر می شود بشرط اینکه حلال باشد به آن قناعت می ورزند ، اگر احیاناً غذای لذیذی میسر می شود آنرا تناول می کنند ، اگر غذای بسیار اندک و بی ارزش میسر می شود و یا حتی میسر هم نمی شود با کمال صبر و شکر با آن مواجه می شوند ، و هیچگونه اثری در قناعت و صبر آنها نخواهد گذاشت.

---

[۱]. همان

تأسف بر نبود سادگی :

حضرت مولانا تهانوی فرمود : به نظر می رسد امروزه بین مردم سادگی وجود ندارد ، امروز بیشتر علما و طلاب آرایشهای زنانه ای را می پسندند . این کار عیب بزرگی هم برای دین و هم برای دنیای ما می باشد ، این امر بجای اینکه سبب عزت ما باشد ، بیشتر موجب تذلیل ما می گردد . کمال این است که نه در لباس و نه در اشیای دیگرشان و شوکت را جستجو کنیم ، اما امروز بیشتر طلاب طوری به پوشاك و غیره اهمیت می دهند که کسی نمی تواند آنها را بعنوان طلبه تصور کند ، هر کس آنها را ببیند گمان می کند شاید یکی از فرزندان امراء است ، اصلاً مشخص نمی شود که این یك فرد دیندار است یا دنیادار ، انسان یا باید در یك گروه داخل نشود ، اگر داخل می شود باید در سر و صورت و قیافه از آنها پیروی کند ، زینت یك طلبه در واقع آنست که مردم او را یکی از علماء و رجال دین بدانند . اگر این واقعیت را نمی پذیرید ، حداقل اندکی بخود آمده بیندیشید که شما ادعای وراثت چه شخصیتی نموده اید ، مورث اعلی شما چه حالتی داشته است . از روش زندگی ما معلوم می شود که دین هنوز بر ما اثر نگذاشته است و هنوز در قلب ما جای نگرفته است.[1] در حقیقت ما مصداق این شعر هستیم .

ترجمه شعر به اردو :

آخر تجدد پسندی نیز حدی دارد ، چتر ، چادر ، پیراهن ، شلوار از ژاپن ، اگر این غفلت ادامه یابد ، پس از مرگ نیز غسال از کابل و کفن از ژاپن آورده می شود .

ما شرقیها همیشه به غرب دل بسته ایم ، زیرا همهٔ ظروف آنها از بلور و کریستال می باشد ، و اینجا فقط یك مشك چرمی و بس .

---

[1] . دعوات عبدیت ۱۲/۳ ـ العلم و العلماء ص ۱۵۹

قاری صدیق رحمه الله :

آنچه از هر چیز دیگر در زندگی قاری صدیق قدس سره می درخشید این بود که خداوند او را از هر نوع تکلف و تصنع بی نیاز کرده بود ، سادگی و فروتنی در هر بعد زندگی او نمایان بود ، چه در لباس ، چه در اشیاء خورد و نوش و چه دیگر مایحتاج زندگی ، در مسافرت ها عموماً یک ساک دستی از پارچه معمولی بهمراه داشت ، که در آن یک آفتابه (آفتابه مخصوص هندی) یک ازار ، و در صورت نیاز یک دست لباس قرار می داد ، حتی وقتی به افریقا مسافرت نمود ، خادمی که از بمبئی تا جوهانسبورگ او را همراهی می کرد می گفت ، تمامی سامانهای سفرا و همین اشیاء بودند . در فرودگاه بمبئی دوستانی که برای بدرقهٔ او آمده بودند اصرار کردند که حداقل یک چمدان بردارد ، اما او همچنان انکار می فرمود .

مولانا حامد حسن گنگوهی :

مولانا حامد حسن گنگوهی فطرتاً ساده زیست بود ، لباسهای بسیار ساده بر تن داشت ، یک فرد ناشناس تشخیص نمی داد که این شخص یک عالم بزرگ است ، در غذا نیز سادگی را دوست داشت ، آنچه میسر می شد می خورد ، چای نمی نوشید .

صبحانه اش این بود که نان سرد را خورد کرده در آب خیس می کرد و اندکی نمک یا شکر بر او می ریخت و آنرا تناول می فرمود .[1]

ملا جیون :

ملا جیون مؤلف کتاب نورالانوار یک شخصیت ساده زیست ، فروتن و از تکلفات رسمی بدور بود ، چنان حافظه قوی داشت ، که عبارت کتابهای درسی را حفظ داشت ، قصیدهای شعر را با یک بار شنیدن حفظ می کرد .

---

[1]. حیات محمود ۸۱/۱

مولانا زکریا رحمه الله فرموده است : در حدیث آمده « ایاك و التنعم فان عبادالله لیسوا بالمتنعمین ».

یکبار حضرت مولانا رشیداحمد گنگوهی برای حج تشریف برد ، یک روز بیت الله را طواف می کرد ، در یک گوشه ای از مطاف یک فرد نابینا که غالباً شخصیت بزرگی بود تشریف داشت ، هرگاه مولانا گنگوهی از کنار او می گذشت او می گفت : البس لباس الصالحین ، وقتی مولانا از طواف فارغ شد پیش آن بزرگ رفت ، او جامهٔ خود را گرفت و گفت : « خشن خشن » هدف این بود که لباس صالحین کلفت می باشد (یعنی وقتی خداوند باطن شما را اصلاح کرده است ، باید لباس صالحین به تن کنی ، تا کی صلاح باطنی خود را می پوشانی.[1]

دوری از تکلف :

مولانا تهانوی رحمه الله می فرماید : برخی از علماء سر و صورت و لباس خود را همواره آرایش می کنند ، این عمل خلاف شان علماء و نشانهٔ بی توجهی به مسایل مهم و خدمت علمی است ، زیرا کسی که به فکر خدمت باشد به زینت و آرایش لباس و غیره نمی پردازد.

بیشترین اثر منفی آن این است که انسان وقتی همواره به آرایش خود مشغول باشد ، در تحصیل علم تلاش و جدیت نخواهد داشت ، این یک امر مسلم است که کسانی که همیشه به آرایش خود مشغول هستند ، در هیچ کاری مهارت نخواهند یافت ، اما کسی که به امور مهم می پردازد ، به مسایل معمولی اعتنایی نمی کند ، این افراد فرصت نمی یابند که به وضع ظاهری خود برسند ، برای آنها مهم نیست که چه وقتی باید استحمام نمود ، و چه روزی باید لباسها را عوض کرد ، بهمین خاطر شریعت مطهره

---

[1]. صحبتی با اولیاء ص ۸۶

مدتی تعیین نموده است که حداقل هفته یک بار استحمام کنید ، در صورتی که نظافت یک امر طبیعی است ، اما کسانی که به کارهای مهم مشغولند به این نوع کارها توجه ندارند ، چون از آن طرف گفته شده است : « البذاذة من الایمان » احتمال می رفت که شاید برخی ، چنان بر این حدیث عمل کنند که به حد کافی نظافت نکنند ، فرمود : حداقل هفته یک مرتبه استحمام کنید .[۱]

طلبه فعال :

معمولاً کسانی که به کارهای مهم می پردازند ، به کارهای معمولی اعتناء نمی ورزند ، مثلا در مراسم عروسی نگاه کنیم ، کسانی که ساماندهی و تدارکات این مراسم را به عهده دارند ، آنها نه به آرایش لباسهای خود توجه دارند و نه به آرایش جسم خود ، و این را عار هم نمی دانند ، بلکه به مسئولیتی که دارند افتخار می ورزند ، لذا سادگی لازمه انهماک در امور عظام می باشد . طلبه ای که در شوق تحصیل علم انهماک دارد ، او هرگز نگران پارگی کفش و لباس خود نمی باشد ، اگر به زندگی مردان بزرگ تاریخ نگاهی بیندازیم ، می بینیم که آنها اگر چه اهل دنیا بوده اند ، زندگی شان بسیار ساده و بدور از تکلف بوده است .

لذا طلبه ای که همواره مشغول شانه زدن موی سر خویش است بدانید که از کمال بی بهره است ، طلبه در واقع راننده قطار جامعه است ، راننده فرصت نمی کند که همواره خود را شستشو دهد و از روغن و سیاهی و غیره صد در صد در امان باشد . اگر مسافرانی که در واگن های ویژهٔ قطار با کمال رفاه و آسایش بسر می برند بر رانندهٔ قطار بعلت عدم رعایت نظافت و شرایط بهداشتی در لباس و بدن او اعتراض کنند ، بدون

---

[۱] . العلم و العلماء ص ۱۶۱ ـ دعوات عبدیت ۳۵/۳

توجه به این حقیقت که مسافرت آنها از یک شهر به شهر دیگر نتیجۀ تلاش و زحمت همین راننده است ، این اعتراض آنها ناشی از جهالت آنها است .

آیا کرامت انسان در لباس زیبا است ؟

طلاب عزیزی که همواره دنباله رو مدلهای جدید می باشند ، اندکی بیندیشند که آخر هدف آنها از این کار چیست ، مسلماً هدفشان بالا بردن ارزش و آبروی خود هست ، تا در نظر مردم ، عزیز باشند . آنها باید بدانند که با این مدپرستی هرگز نمی توانند در نظر علماء و خواص عزت بیابند ، آنچه ارزش آنها را در نظر علما بالا می برد این است که در علم و دانش کمال یابند ، اگر چه شلوارشان تا نصف ساق برسد ، اگر چه جامه ای هم بر تن نباشد .

مولانا تهانوی می فرماید : زمانی که من در کانپور تدریس می کردم ، شخصی آمد که صرفاً یک ازار و یک چادر بر تن داشت ، وقتی در مجلس نشست کسی بسوی او التفاتی نکرد ، اما وقتی سخن را آغاز نمود ، دیدند یک عالم و فاضل بزرگی است ، مقام و مرتبه اش چنان بالا رفت که هر یکی از طلاب در جلو او خم می شد .

در زمان قبل طلاب با تمامی سادگی بسر می بردند ، نه به فکر جامه و نه به فکر کفش و غیره بودند ، اکنون در هر جا بسر می برند مقتدی و پیشوا هستند .

عزت و وقار علماء حتی در نظر عوام الناس نیز به لباس و سر و صورت بستگی ندارد ، زینت و آرایش برای کسانی اهمیت د ارد که از هر نوع کمال و هنر عاری هستند .[1]

[1] . العلم و العلماء ص ۱۶۴

مولانا اعزاز علی :

مولانا اعزاز علی فطرتاً ساده زیست بود ، این سادگی در لباس او نمایان بود ، لباس او همانند علمای دیگر ترکیبی از عباء و قبا ، وجبه و دستار نبود ، یک لباس بسیار معمولی با کلاه دو سر و کفش معمولی اکتفا می کرد ، لباسهای گران قیمت و با زرق و برق هرگز بر تن نمی کرد ، زینت و آرایش را نمی پسندید .

ترجمه شعر اردو :

شاهد معنوی هیچ نیازی به آرایش ندارد ، سبحه و سجاده ، و جبه و دستار هیچ نیستند .[1]

اسبال ازار :

حضرت عبدالله بن عمر می فرماید : یکبار به خدمت آنحضرتﷺ حضور یافتم ، ازارم از شتالنگ پایین تر بود ، آنحضرتﷺ فرمود : این شخص کیست ؟ گفتم : عبدالله پسر عمر ، ایشان فرمودند : اگر تو عبدالله (بندۀ الله) بودی ازار خود را بلندتر می کردی ، من آنرا بلند کردم ، تا اینکه به نصف ساق رسید ، سپس برای همیشه این کار را ادامه دادم .[2]

حکم اسبال در نماز :

عطاء بن یسار از حضرت ابوهریره روایت کرده است : شخصی در حالی که ازار خود را پایین تر از قوزک پا بسته بود نماز می خواند ، آنحضرتﷺ به او دستور داد تا برگردد و دو مرتبه وضو کند ، آن شخص رفت ، وضو گرفته باز به خدمت آنحضرت

---

[1]. ظفر المحصلین ص ۳۷۴

[2]. مسند احمد ـ گناه بی لذت ص ۳۲

حضور یافت ، دو مرتبه آنحضرتﷺ به او گفت : برگرد ، وضو بگیر ، او رفت ، وضو کرد و به خدمت آنحضرت حاضر شد ، یکی از اصحاب از آنحضرتﷺ در این مورد سوال کرد ، آنحضرتﷺ فرمود : این شخص ازار خود را از قوزک پا پایین تر بسته بود ، خداوند نماز انسان را در این حالت نمی پذیرد .[1]

حضرت ابوهریره از رسول خداﷺ روایت می کند : آنحضرتﷺ فرمود : آنچه از ازار پایین تر از شتالنگ باشد در دوزخ می باشد . (بخاری و مسلم)

ابوسعید خدری می گوید : از رسول خداﷺ شنیدم ، فرمود : ازار مؤمن باید تا نصف ساق باشد ، اگر اندکی پایین تر باشد نیز اشکالی ندارد ، اما آنچه از ازار پایین تر از شتالنگ باشد در دوزخ می رود ، این سخن را سه مرتبه تکرار نمود ، سپس فرمود خداوند به آن شخص (با نظر رحمت) نمی نگرد که بعلت تکبر ازار خود را بر زمین بکشاند .

تذکر : حکم ازار برای مردان این است که بالاتر از قوزک پا باشد ، گرچه بهتر این است که تا نصف ساق برسد ، پایین کردن ازار و شلوار از شتالنگ آن هم بخاطر تکبر شدیداً ممنوع و حرام می باشد ، و در احادیث شریفه در این مورد وعید شدید وارده شده است .

محروم از نظر رحمت :

حضرت ابوهریره از رسول خداﷺ نقل می کند ، آنحضرت فرمود : خداوند روز قیامت بسوی آن شخص که ازار (وشلوار) خود را بخاطر تکبر بر زمین بکشاند ، (با نظر رحمت) توجه نمی کند .[2]

---

[1]. ابوداؤد ، باب الاسبال فی الصلاة ص ۹۶ ـ ۱۷۰

[2]. مشکاة ص ۳۷۳

حضرت عبدالله بن عمر از آنحضرتﷺ روایت می کند : ایشان فرمودند : هر کس ازار (وشلوار) خود را بخاطر تکبر (از قوزک پا) پایین تر کند ، خداوند روز قیامت به او نگاه نمی کند .[1]

از عبدالله بن عمر روایت است که آنحضرتﷺ فرمود : یک شخص در حالی که ازار خود را از روی تکبر بر زمین می کشاند ، در داخل زمین فرو برده شد ، او تا قیامت همچنان در زمین فرو می رود .[2]

حضرت ابوذر غفاری از رسول خداﷺ روایت دارد ، ایشان فرمودند : روز قیامت خداوند با سه گروه نه سخن می گوید ، نه بسوی آنها نگاه می کند ، و نه آنها را از گناهشان پاک می کند ، و برای آنها عذاب دردناکی در نظر گرفته شده است ، من گفتم اینها چه کسانی هستند ؟

بدون شک اینها هلاک شده اند ، آنحضرتﷺ این سخن را سه مرتبه تکرار نمود ، و من نیز سه مرتبه از او سوال کردم ، آنحضرتﷺ فرمود : یکی از آنها کسانی هستند که ازار و شلوار را (از شتالنگ پا) پایین تر می بندند ، دوم آنهایی که در عوض احسانی که به مردم کرده اند بر آنها منت می گذارند ، سوم آنهایی که بوسیلهٔ قسم دروغین کالای خود را می فروشند .

اسبال ازار چنان عمل زشت و ناپسندی است که انسان را حتی در شب برات (شب نیمهٔ شعبان) نیز از رحمت و مغفرت محروم می سازد . در یک روایت آمده : در شب پانزدهم ماه شعبان همهٔ مسلمانان آمرزش می یابند ، مگر ۱ـ کسانی که از اطاعت والدین سرپیچی می کنند ۲ـ کسانی که به نوشیدن شراب اعتیاد دارند ۳ـ کسانی که ازار خود را پایین می کشند .

---

[1]. همان

[2]. همان

رسول خداﷺ در شب نیمه شعبان فرمودند : در این شب خداوند به تعداد پشمهای گوسفندان قبیله کلب از امت من را بخشوده و از دوزخ می رهاند ، مگر کسانی که شرک کنند ، کسانی که در دل کینه داشته باشند ، کسانی که حقوق بستگان و خویشاوندان را پایمال می کنند ، کسانی که ازار و شلوار خود را از شتالنگ پایین تر می بندند ، کسانی که والدین خود را نافرمانی می کنند ، و کسانی که به نوشیدن شراب اعتیاد دارند ، خداوند بسوی این افراد نگاه نمی کند .[1]

مسأله : کسی که بخاطر فخر و تکبر این کار را می کند با اتفاق علماء حرام است ، اما اگر بدون ارادهٔ فخر باشد ، باز هم از گناه خالی نیست (فتاوی عالمگیری ، اشباه و غیره)

اما اگر احیاناً شلوار یا ازار بدون اختیار پایین شود ، در این حکم داخل نیست ، چنانچه حضرت ابوبکر با این مشکل مواجه بود ، و از آنحضرتﷺ سوال کرد ، آنحضرتﷺ او را معذور دانست .[2]

تذکر : کار بسیار آسانی است ، مگر جای تأسف است که یک مسلمان نمی تواند برای راضی کردن خدا و رسولش آنرا ترک کند .

با در نظر گرفتن این همه تهدیدهای سخت چگونه یک مسلمان به خود اجازه می دهد تا این کار را انجام دهد ، آنهم بسبب تکبر و خود بزرگ بینی ، وقتی حکم شرعی در این مورد مشخص شد ، نباید با بی اعتنایی از کنار آن گذشت .

باید از این کار ممانعت شود :

زید بن اسلم گوید : من به خدمت حضرت عبدالله بن عمر حضور یافتم ، در این میان عبدالله بن واقد از کنار ما گذر کرد ، لباس نو به تن داشت ، عبدالله بن عمر خطاب

---

[1]. الجواهر و الزواهر ص ۲۵۱ ـ فتاوای رحیمیه ۲۸۶/۷

[2]. گناه بی لذت اثر مفتی محمد شفیع رحمه الله

به او گفت : پسرم ! ازار خود را بلند کن ؛ زیرا من از آنحضرت ﷺ شنیده ام که خداوند روز قیامت بسوی کسی که شلوار خود را از شتالنگ پایین تر کند نگاه نمی کند .

خرشه بن حر می فرماید : یک نوجوانی از کنار حضرت عمر ﷺ گذشت ، در حالی که ازارش به زمین می رسید ، حضرت عمر او را خواست ، به او گفت : آیا تو را حیض می آید ؟ او گفت : من که مرد هستم ، آیا مرد نیز حیض می شود ؟ حضرت عمر فرمود : پس چرا ازارت را بر زمین می کشانی ؟ سپس چاقو خواست و آنچه از ازار او اضافی بود آنرا قطع کرد ، خرشه می گوید : گویا هنوز آن ماجرا جلو چشم من است .[۱]

حضرت شاه عبدالقادر شخصی را در مجلس وعظ خود دید که شلوارش بسیار پایین بود ، پس از پایان جلسه او را خواست ، و در تنهایی به او گفت : من یک عیبی دارم ، و آن اینکه گاه شلوار من از شتالنگ پایین تر می باشد ، در صورتی که در این مورد وعید شدید آمده است ، سپس بلند شد و به او گفت : شما با دقت نگاه کنید آیا آنچه من در مورد خود گمان می کنم درست است یا خیر ؟ آن شخص گفت : جناب عالی ، این عیب در لباس من وجود دارد نه در لباس شما ، اما تاکنون هیچ کسی با این حکمت من را تذکر نداده است ، ازین پس توبه نموده و از این کار دست می کشم .[۲]

اهمیت ریش برای طلبه :

(بر هر مسلمان و بالاخص) بر طلبه گذاشتن ریش واجب است ، مقدار شرعی آن یک مشت می باشد ، ریش سنت مستمرهٔ سایر پیامبران بوده است ، شعار امت اسلامی و نشانه شرافت و بزرگی ، و وسیلهٔ شناخت بزرگ از کوچک می باشد . قیافه مردانگی با آن کامل می شود ، صورت انسان نورانی می شود ، آنحضرت ﷺ آنرا بعنوان فطرت

---

[۱]. حیاة الصحابه

[۲]. ارواح ثلاثه ص ۵۶

انسان تعبیر نموده است ، و امت خود را با تأکید زیاد به آن حکم نموده است ، لذا گذاشتن ریش واجب و ضروری است .

حضرت عایشه رضی الله عنها روایت می کند : « عشر من الفطرة : قص الشارب و اعفاؤ اللحیة »

حضرت ابن عمر روایت می کند : « خالفوا المشرکین ، اوفروا اللحی و احفوا الشوارب ، و فی روایة : انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی »[1]

(با مشرکین مخالفت کنید ، سبیل ها را کوتاه کنید و ریش را معاف کنید ، یعنی آزاد بگذارید) .

تراشیدن ریش یکی از اسباب به هلاکت رسیدن قوم لوط علیه السلام بوده است ، چنانچه در تفسیر در منثور آمده است : قوم لوط به سبب ده مورد عادت بد به هلاکت رسیدند ، یکی از آنها تراشیدن ریش بود .

وقتی دو پیک خسرو پادشاه ایران به محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمدند ، ریش آن دو تراشیده بود و سبیلهای بلندی داشتند ، رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطاب به آنها فرمود : چه کسی شما را به این کار دستور داده است ؟ آنها گفتند : خدای ما ، کسری ، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود : « لکن امرنی ربی ان احفی شاربی و اعفی لحیتی » پروردگارم مرا به نابود کردن سبیل و گذاشتن ریش امر فرموده است .

واقعاً جای تأمل است که وقتی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کافری را با این صورت ببیند ، اظهار تنفر کند ، اما طلاب ما ادعای محبت او را داشته باشند و باز هم از این کار باز نیایند .

یک شاعر هندی فارسی گو به نام میرزا بیدل اشعار بسیار زیبایی می ساخت ، یکی از شاعران ایران برای دیدن او به هندوستان سفر کرد ، وقتی به منزل این شاعر بنام رسید ، او به تراشیدن ریش خود مشغول بود ، آن شاعر ایرانی با تعجب به او گفت : آقا ریش

---

[1]. بخاری و مسلم

می تراشی ؟ او با تعبیری شاعرانه گفت : ریش می تراشم ولی دل کسی را نمی خراشم ، شاعر ایرانی نیز با همان زبان طنز گفت : آری دل رسول خدا را می خراشی ، شاعر هندی گفت : جزاك الله که چشمم را باز کردی .

کوتاه سخن اینکه : گذاشتن ریش واجب است ، و به اندازه یک مشت سنت مؤکده است ، و بیش از آن کوتاه کردن مکروه تحریمی است ، اما آنقدر دراز نمودن ریش که سبب استهزای مردم باشد خلاف سنت است .

از مدرسه اخراج شود :

مولانا تهانوی فرمود : جای بسی تأسف است که طلابی که علوم دینی می خوانند ریش کوتاه می کنند و لباسهای خلاف شرع می پوشند ، اینها از هر کسی دیگر بیشتر گنهکار می شوند ، زیرا اینها علم دارند ، از مسایل آگاهند ، دیگران را موعظه نموده و مسایل بیان می کنند .

مدیران و مدرسین مدارس دینی موظف اند که هر طلبه ای که مرتکب این کار و هر عمل خلاف شرع دیگری شود ، اگر توبه نموده و از عمل خود پشیمان شود فبها ، والا ، باید از مدارس دینی اخراج شود ، زیرا پیشوا و مقتدا ساختن این افراد به تباهی جامعه می انجامد .

مسئولین باید مراقب اعمال و رفتار طلاب باشند ، کسانی که کت و پتلون می‌پوشند ، نخست به آنها تذکر داده شود ، اگر باز نیامد از مدرسه اخراج شود ، چه مشابهت آنها با بیگانگان بطور کامل باشد یا ناقص ، با صراحت تمام به آنها هشدار داده شود که اگر دوست داری علم دینی بیاموزی باید در وضع و قطع و سر و صورت مثل بقیه طلاب باشی ، و گرنه مدرسه را باید ترک کنی .

همدردی با رفیقان :

طلبه باید احترام رفیقان و همکلاسیهای خود را رعایت نماید ، حقوقشان را مدنظر داشته و از هر نوع اذیت و آزار آنها اجتناب ورزد ، با هم اتاقیهای خود نیز بخوبی رفتار نموده و از دعوی و اختلاف دوری نماید ، از کوتاهی آنها درگذر شود ، با نیازمند آنها همکاری و همدردی کند .

زندگی و رفتار صحابه و بزرگان سلف را پیش روی داشته باشد که آنها چگونه با دوستان و آشنایان خود ایثار و همدردی نموده اند .

در یکی از نبردهای صحابه با کفار ، یکی از سربازان اسلام به شدت مجروح شد ، پسر عمویش اندکی آب آورد تا به او بدهد ، در این هنگام صدای مجروح دیگری بگوشش رسید ، آن مجروح اول اشاره کرد تا آب را به دومی بدهد ، وقتی نزدیک دومی رسید ، صدای یک مجروح دیگری شنیده شد ، مجروح دومی اشاره کرد بسوی سومی ، وقتی آب را به نزدیک او برد ، دید که او جان به حق تسلیم کرده است ، آمد بسوی دومی ، این هم با لب تشنه جان سپرده بود ، رفت بسوی مجروح اول ، دید که این هم جام شهادت نوشیده است ، این بود ایثار صحابه که هر سه با لب تشنه جان دادند اما نخواستند در حضور برادر تشنۀ خود آب نوشند .

در زمان صحابه ، یکی از اصحاب سر گوسفندی برای همسایه خود فرستاد ، اگر چه او نیازمند بود ، اما آنرا برای همسایۀ دیگری فرستاد ، این ایثار همچنان ادامه یافت تا اینکه از گردش به هفت خانه ، به همان خانه اول برگشت .

در مورد مولانا ابوالحسن ندوی آمده است که در ضروریات اولیه خود صرفه جویی نموده و به نیازمندان دیگر کمک می کرد ، یکبار شخص سالمندی به خدمت مولانا ندوی آمد و حاجت خود را اظهار نمود ، در این هنگام چیزی نزد مولانا وجود نداشت ، مبلغی از خواهرزاده خود مولانا محمدرابع قرض گرفته به آن پیرمرد داد .

مولانا شاه وصی الله همواره به نیازمندان کمک می کرد ، برای بسیاری از فقراء ، علماء و طلاب نیازمند شهریه مقرر کرده بود .

مولانا مفتی محمودالحسن با مبالغ کلانی به نیازهای مردم رسیدگی می کرد ، در بعضی موارد از دادن لباس و کتابهای خود نیز دریغ نمی کرد .[۱]

علامه واقدی یک خاطره ای بیان نموده است ، می گوید : دو دوست داشتم ، یکی از آنها هاشمی بود ، یکبار ما در تنگنای سختی قرار گرفتیم ، یک روز همسرم گفت : من و تو بهرحال گرسنگی را تحمل می کنیم ، من به شدت نگران بچه های خوردسال هستم ، حداقل برای آنها فکری برداریم ، من برای دوست هاشمی خود نامه ای نوشتم و از او کمک خواستم ، او یک کیسه ای برایم فرستاد ، این به گفته او حاوی هزار درهم بود ، ما هنوز گره ان کیسه را باز نکرده بودیم ، که دوست دیگر من نامه مشابهی برای من ارسال نموده و از من کمک خواسته بود ، من آن کیسه را بدون اینکه باز کنم برای دوستم فرستادم و از شرمندگی در برابر همسر آمدم به مسجد و همانجا خوابیدم ، وقتی بیدار شدم رفتم به منزل ، همسرم از این جریان اطلاع یافت ، اما بجای ملامت کردن از من ستایش کرد ، ما در همین گفتگو بودیم که ناگاه همان دوست هاشمی تشریف آورد ، در دستش یک کیسه دیگر پر از درهم بود ، خطاب به من گفت : راستت را بگو ، جریان چیست ؟ من نیز ماجرا را برایش توضیح دادم ، او گفت : زمانی که نامه تو به من رسید من جز همین مبلغ چیزی نداشتم ، آنها را برای تو ارسال نمودم و از دوست دیگر خود کمک خواستم او این کیسه را برایم فرستاد ، این همان یک کیسه است . سپس ما هر سه دوست آن مبلغ را بین خود بطور مساوی تقسیم کردیم .

---

۱. آداب المتعلمین

پرهیز از اذیت و آزار:

طلبه باید از اذیت و آزار طلاب دیگر جداً خودداری کند، اعم از هم اتاق یا همکلاس، رسول خداﷺ فرمود: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده».

در جایی دیگر فرمود: «افضل المسلمین من مسلم المسلمون من لسانه ویده».

اگر احیاناً بین دو طلبه بنابر عللی مشکلی پیش آمد، نباید بیش از سه روز از یکدیگر قطع رابطه نمایند. در حدیث آمده است: برای مسلمان روا نیست از برادر مسلمان خود بیش از سه روز قطع رابطه کند. بطوری که هنگام ملاقات هر یکی چهره خود را از دیگری برگرداند، بهترین آن دو نفر کسی است که در سلام گفتن پیشی بگیرد.

تذکر: هرگاه از یک طلبه ای اشتباهی سر زد می شود، بهتر این است که او را معاف کند، بیشتر مشکلات بعلت عدم بردباری و گذشت بوجود می آید و اشتباه اندک بزرگ جلوه داده می شود.

جدال بی مورد:

حضرت عائشه رضی الله عنها از رسول خداﷺ روایت می کند: بدترین کس نزد خداوند کسی است که دعوی و جدال زیاد می کند.

حضرت ابوهریره ﷺ از آنحضرتﷺ روایت می کند: کسی که بدون آگاهی از موضوع با مردم جدال می کند، او همیشه در غضب الهی قرار دارد، تا آنکه جدال را ترک کند.

یکی از بزرگان فرموده است: از جدال و خصومت پرهیز کنید، زیرا خصومت دین را نابود می کند.

شخصی متقی و پرهیزگار هرگز جدال و خصومت نمی کند.

لذا طلاب عزیز باید از هر نوع جدال و دعوای بی مورد با هم اتاقی ها و همکلاسیها، در سالن غذاخوری، میدان بازی، کلاس و مسجد و غیره پرهیز کنند.

رعایت سکوت :

طلبه باید در محیط مدرسه با سکون ، وقار و انضباط و با رعایت سکوت و پرهیز از سر و صدای بی مورد پرهیز کنند .

برخی از طلاب بهنگام شب بحدی فریاد می کشند که بقیه طلاب پریشان می شوند ، احادیث زیاد در فضایل سکوت وارد شده است .

آنحضرتﷺ فرمود : « من صمت نجا » ، « الصمت حکمة و فاعلها قلیل »

عبدالله بن سفیان از پدر خود روایت می کند ، گفتم : یا رسول الله مرا در مورد اسلام اندرزی فرما که بعد از آن از هیچ کسی سوال نکنم ، فرمود : به خداوند ایمان آورده و بر ایمان خود استوار باش ، گفتم از چه چیزی اجتناب کنم ؟ آنحضرتﷺ به زبان خود اشاره نمود .[۱]

عقبه بن عامر می فرماید : از آنحضرتﷺ سوال کردم : راه نجات در چیست ؟ آنحضرتﷺ فرمود : زبان خود را کنترل کن ، و در خانه خود آرام باش (یعنی بدون ضرورت بیرون مرو) و بر گناه خود اشک بریز .[۲]

تذکر : این حدیث نشان می دهد که طلاب نیز بهتر است در اتاقهای خود نشسته و از تردد بی مورد به اطاقهای دیگر خودداری نمایند .

آشتی بین طلاب :

اولا باید طلاب عزیز از اختلاف و دعوی پرهیز نمایند ، اگر احیاناً بین دو طلبه دعوی و اختلافی به وقوع پیوست ، بقیه طلاب وظیفه دارند تا هر چه سریع تر بین آنها صلح و آشتی برقرار نمایند ، نه اینکه با طرفداری از یک نفر بخاطر تعصب طایفه ای و

---

[۱]. ترمذی

[۲]. ترمذی

غیره ایجاد تفرقه و دو دستگی نمایند ، احادیث زیادی در مورد صلح و آشتی بین دو نفر یا دو طایفه وارد شده است . چنانچه آنحضرتﷺ فرمود : آیا به شما عملی نشان دهم که از نماز و روزهٔ نفلی و صدقه بهتر است ، صحابه عرض کردند : بیان فرمائید ، آنحضرتﷺ فرمود : صلح و آشتی بین دو نفر ، بدرستی که ایجاد تفرقه و اختلاف نابوده کنندهٔ دین است .

در حدیث دیگر وارد شده که هر دروغ در نامه اعمال انسان بعنوان گناه ثبت می شود مگر آن دروغی که بمنظور اصلاح و آشتی بین دو طرف گفته شود ، و آن دروغی که در میدان جهاد گفته شود ، زیرا جنگ مستلزم فریب دادن طرف مقابل است ، و دروغی که شوهر بمنظور خوش کردن همسر خود بگوید .

پرهیز از دروغ :

طلبه باید از دروغ گفتن جداً خودداری کند ، وعیدهای سختی در احادیث وارد شده است .

۱ـ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ می فرماید : روزی رسول خداﷺ جهت خطبه دادن بر منبر تشریف برد ، آنگاه گریه بر او طاری شد ، سپس فرمود : از دروغ پرهیز کنید ، زیرا دروغ و فجور یکی است و هر دو در دوزخ می باشند .[۱]

۲ـ در حدیث دیگری آمده است : تباهی باد برای کسی که صرفاً برای خندیدن مردم دروغ گوید ، بربادی باد برای او ، بربادی باد برای او .[۲]

در احادیث دیگری نیز وعیدهای شدیدی در مورد دروغ گفتن وارد شده است ، این گناه ، منافی ایمان و اسلام تعریف شده است .

---

[۱] . ابن ماجه ، نسایی .

[۲] . ابوداود ، ترمذی . گناه بی لذت ص ۴۱

اما جای بسی تأسف است که امروز دروغ بین طلاب بسیار گسترش یافته ، گاه برای رفتن به خانه بهانه می سازند ، گاه یکی از بستگان خود را بیمار نشان می دهند ، و گاه خود را ، دروغ گفتن بین طلاب به حدی رواج یافته که احساس گناه از قلوبشان رفته و با جسارت تمام دروغ می گویند ، سپس برای دوستان خود با افتخار تعریف می کنند .

طلبه باید همیشه راستگو باشد ، زیرا موفقیت در راستگویی بدست می آید ، چنانچه در حدیث آمده : « الصدق ینجی و الکذب یهلك »

استراق سمع :

برخی از طلبه بصورت مخفیانه به سخنان اساتید و مسئولین مدرسه گوش داده و سپس چندین دروغ دیگر با آن آمیخته و پخش می کنند ، این عمل زشت و نازیبا است . رسول خدا ﷺ فرمود : کسی که سخن محرمانهٔ کسی را گوش کند ، روز قیامت در گوش او سرب گداخته ریخته می شود .[1]

سرکشیدن در خانه کسی :

رسول خدا ﷺ فرمود : کسی که در خانه کسی بدون اجازه او نگاه کند صاحب خانه می تواند چشم او را کور کند .[2] این حکم عام است ، چه خانه مردان باشد و چه خانه زنان ، لذا طلبه باید از سرکشیدن در اتاق یا خانه استاد جداً خودداری نماید ، اگر به او اجازه داده شد داخل شود ، در غیر این صورت برگردد ، طلاب باید بین خود نیز این ادب شرعی را رعایت نمایند .

---

[1]. گناه بی لذت

[2]. بخاری و مسلم

سخن چینی :

طلبه باید از سخن چینی نیز پرهیز نماید ، رسول خداﷺ فرمود : آیا بدترین انسان را برای شما معرفی کنم ؟ سپس فرمود : سخن چین که بمنظور ایجاد فتنه و اختلاف بین دوستان سخنان را به یکدیگر می رساند ، و همواره در جستجوی عیب دیگران است .

برخی از طلاب سخن یک استاد را به استاد دیگر می رسانند ، گاه از طرف خود سخنی ساخته و آن را به یکی از اساتید نسبت می دهند ، و با این طریق بین اساتید اختلاف و دودستگی به وجود می آورند ، گاه بین طلاب نیز به وسیله سخن چینی دعوا و اختلاف ایجاد می کنند .

اول سلام بعد کلام :

حضرت جابرؓ از آنحضرتﷺ نقل می کند که سلام پیش از کلام است ، یعنی هنگام ملاقات ، نخست سلام گفته می شود ، پس از آن گفتگو می شود .[1]

حضرت قتاده از آنحضرتﷺ روایت نمود ، ایشان فرمودند : هرگاه در خانه خود داخل شدید به اهل خانه سلام گویید ، هرگاه بیرون رفتید نیز سلام گویید .[2]

اهمیت سلام :

ابوهریره از رسول خداﷺ روایت می کند : هرگاه یکی از شما برادر مسلمان خود را ملاقات کرد او را سلام گوید ، پس از آن اگر بین آنها درخت ، دیوار یا سخره ای حایل شد ، دو مرتبه سلام گوید .[3]

---

[1]. مشکاة ۳۹۹/۲ به نقل از ترمذی

[2]. همان

[3]. ابوداؤد ص ۷۰۷

یعنی پس از جدایی کوتاه نیز سلام گفتن سنت است ، چه رسد به فاصله زمانی زیاد ، هرگاه طلبه یک اتاق به اتاق دیگر رفت ، باید قبل از ورود سلام گوید ، اگر سلام او را جواب دادند ، وارد اتاق شود ، و یا اینکه صراحتاً به او اجازهٔ ورود داده شود ، در غیر این صورت وارد اتاق دیگران نشود ، همچنین هنگام ورود به کلاس و نیز هنگام خروج از آن به دوستان خود سلام گوید .

بهترین وسیله برای ایجاد ارتباط :

حضرت ابوهریره از رسول خداﷺ روایت می کند : تا ایمان نداشته باشید ، به بهشت نخواهید رفت ، و تا با هم دوستی نداشته باشید مؤمن نخواهید بود ، آیا وسیله ارتباط فیمابین را به شما معرفی کنم ؟ سلام را بین خود رواج دهید .[1]

حضرت عبدالله بن عمر روایت می کند که شخصی از رسول خداﷺ سوال کرد : بهترین خصلت مسلمان چیست ؟ ایشان فرمودند : طعام دادن ، و سلام گفتن به آشنا و ناشناس .[2]

لذا طلاب باید یکدیگر را سلام گویند ، همچنین شخص ناشناسی وارد مدرسه می شود ، طلاب باید به او سلام گویند .

سلام گفتن به استاد :

حضرت ابوهریره روایت می کند که آنحضرتﷺ فرمود : کوچکتر باید به بزرگتر سلام عرض کند ، و عابر به نشسته ، و افراد کم بر افراد زیاد .[3]

---

[1]. ابوداود ص ۳۹۷

[2]. مشکاة ص ۳۹۷

[3]. ابوداود ص ۷۰۶

از این حدیث ثابت می شود که شاگرد وظیفه دارد به استاد خود سلام عرض کند، زیرا شاگرد در سن، مرتبه و علم از استاد کوچکتر است.

موانع سلام:

اگر شخصی در قضای حاجت یا مشغولیت مشابه آن مصروف باشد سلام گفتن به او کراهت دارد، جواب دادن به آن نیز واجب نمی شود. همچنین اگر شخصی در حالت خواب بسر می برد، نماز می خواند، اذان می دهد، در حمام باشد، غذا می خورد، در این صورتها جواب دادن سلام بر او واجب نمی شود، همچنین در حین خواندن خطبه نباید سلام دهد، و نه سلام کسی را جواب دهد، همچنین اگر شخصی در تدریس و یا خواندن دروس خود مشغول است، نباید به او سلام داد، بدون سلام در مجلس شرکت کند.

کوتاه سخن اینکه هرگاه شخصی به یک کاری مشغول است و سلام سبب مزاحمت او می شود، در آنجا سلام گفتن مناسب نیست.

آداب سلام:

عن البراء بن عازب، قال: «امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم بسبع: عیادة المریض، و اتباع الجنائز، و تشمیت العاطس، و نصر الضعیف، و عون المظلوم، و افشاء السلام و ابرار المقسم»[1]

(حضرت براء بن عازب گوید: آنحضرتﷺ ما را به هفت چیز امر فرمود: عیادت مریض، تشییع جنازه، جواب عطسه، کمک به بینوا، کمک به مظلوم، رواج دادن سلام و بجا آوردن قسم کسی که قسم خورده است).

[1]. صحیح بخاری

طلبه نیز باید هنگام ملاقات به یکدیگر سلام گویند ، روش سلام دادن در اسلام از بقیه اقوام و ملل کاملاً متمایز می باشد .

ملت های دیگر بهنگام ملاقات یکنوع کلماتی را بکار می برند ، برخی می گویند : (هلو) ، برخی می گویند : (گودمارننگ) برخی دیگر می گویند : (گودایریننگ) برخی می گویند : (نمستا) و ... اما در اسلام این کلمات بسیار کلمات ممتازی هستند ، یعنی دعای سلامتی برای یکدیگر (السلام علیکم و رحمة الله و برکاته)

سلام هدیه ای الهی :

حضرت ابوهریره روایت می کند : آنحضرتﷺ فرمود : خداوند آدمعليه السلام را به صورت اصلی او آفرید ، قد او ٦٠ ذراع بود ، وقتی او را آفرید ، به او گفت : بروید و بر ان گروه (یعنی گروه فرشتگان) سلام کن ، آنچه آنها در جواب گفتند ، سلام تو و سلام نسل تو خواهد بود ، آدم رفت به محفل آنها ، گفت : السلام علیکم ، آنها گفتند : السلام علیك و رحمة الله ، لفظ و رحمة الله را فرشتگان اضافه نمودند .[١]

تذکر : کلمه (و رحمة الله) را فرشتگان در جواب سلام آدم اضافه نمودند ، این اشاره است به آداب سلام ، اگر شخص اول تنها (السلام علیکم) گفت : دومی کلمه (و رحمة الله) را اضافه کند ، اگر اولی ، (و رحمة الله) را نیز گفت ، آنگاه دومی کلمه (و برکاته) را اضافه کند ، در یک روایتی کلمه (و مغفرته) نیز اضافه شده است .

پاداش سلام :

بهتر این است که بهنگام ملاقات : تمامی الفاظ سلام گفته شود ، یعنی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ، گرچه سنت سلام با السلام علیکم ادا می شود .

---

[١]. مشکاة ٣٩٧/٢

حضرت عمران بن حسین می فرماید : شخصی به مجلس رسول خداﷺ حضور یافت و السلام علیکم گفت : آنحضرتﷺ سلام او را جواب داد و فرمود : برای این شخص ده نیکی به ثبت رسید ، سپس شخص دیگری آمد ، او گفت : السلام علیکم و رحمة الله ، آنحضرتﷺ فرمود : بیست ، سپس شخص دیگر آمد ، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته گفت : آنحضرتﷺ فرمود : سی نیکی[1] ، یعنی : هر چند کلمات سلام بیشتر باشد ثواب بیشتری دارد .

تذکر : سلام باید صریح و با تمام کلمات گفته شود ، نه اینکه نصف کلمات سلام گفته شود ، چنانچه برخی همین کار را می کنند ، مثلاً برخی فقط می گویند : اس ، این خلاف آداب سلام است .

یک نفر سلام گوید :

حضرت علی ﷺ فرمود : هرگاه چند نفر از کنار مجلسی گذر نمودند کافی است یک نفر سلام گوید ، و از آن طرف نیز جواب گفتن یک نفر کفایت می کند .

تقوی :

برای مقبولیت دربارگاه الهی ، پرهیز از حرام و امور مشتبه بسیار مهم است ، خداوند عزوجل در موارد بیشماری مسلمانان را به رعایت تقوی امر فرموده و آنرا معیار عزت و شرف یک انسان قرار داده است ، چنانچه می فرماید : « ان اکرمکم عندالله اتقکم » تقوی وسیله رسیدن به هدایت می باشد : « هدیً للمتقین »

رسول خداﷺ نیز مرتباً مسلمانان را به رعایت تقوی در هر امر توصیه نموده است ، یکبار آنحضرتﷺ یک صحابی را توصیه فرمود : « اتق الله فانه ازین لأمرك کله »

---

[1]. ابوداود

تقوی این است که انسان بسبب خوف خدا از تمامی گناهان پرهیز کند ، این امر زمانی میسر می شود که از اموری که ظاهراً جایز هستند ، اما شاید منجر به ارتکاب گناه باشند ، نیز بپرهیزد .

رسول خداﷺ فرمود : « الحلال بین و الحرام بین ، و بینهما امور مشتبهات ، لایعلمهن کثیر من الناس ، فمن اتقی الشبهات فقد استبرا لدینه و عرضه ، و من وقع فی الشبهات و قع فی الحرام »[١]

آنحضرتﷺ از امور مشتبه بشدت پرهیز می فرمود چنانچه یکبار ارشاد فرمود : گاه در خانه خود یک عدد خرما می بینم ، وقتی می خواهم آنرا بخورم ، فکر می کنم شاید از مال صدقه باشد ، از خوردن آن منصرف می شوم ، یکبار فرمودند : انسان به مقام متقیان نمی رسد مگر زمانی که اشیایی را که در آن اشکالی وجود ندارد ترک کند ، از ترس اینکه مبادا این کار منجر به چیزهایی باشد که در آنها اشکال وجود دارد .[٢]

حضرت ابودرداء فرمود : کمال تقوی این است که انسان بخاطر اینکه از گناه بسیار کوچک و به اندازه دانهٔ خردل دور باشد ، بسیاری از اشیای حلال را ترک کند .

حسن بصری فرمود : تقوی زمانی برقرار می ماند که انسان بخاطر نجات از حرام ، بسیاری از مباحات را ترک کند .

کوتاهی طلاب در امر تقوی :

مولانا اشرفعلی تهانوی می فرماید : رعایت تقوی موجب ازدیاد علم می باشد ، طلاب به این امر اعتنایی ندارند ، در امر تقوی کوتاهی می کنند ، موارد نقض تقوی را نمی توان یک یک مورد برشمرد ، انسان چند روز نزدیک محقق اقامت نموده و از او

---

[١] . بخاری و مسلم

[٢] . ترمذی ، جامع العلوم و الحکم ص ٧٣

تقاضا کند تا به اصلاح او توجه نماید ، آنگاه به کوتاهیهای خود پی می برد ، علت کوتاهی در تقوی نبود خوف از خداوند متعال است ، امروز مردم هر کاری که می خواهند انجام دهند تا تأویل و پیچ و خم های زیادی می کوشند آنرا جایز تلقی کنند ، اگر چه در دل می دانند که این کار جایز نیست .[۱]

برخی از طلاب می گویند : ما هنوز بچه هستیم ، باید بدانید که این مقطع از عمر شما برای اصلاح بسیار حیاتی است ، زیرا هر عملی که انسان در زمان کودکی به آن عادت کرده است هرگز ترک نمی شود .

بهمین خاطر آنحضرتﷺ فرمود : « مروا صبيانكم بالصلاة اذا بلغوا سبعاً » یعنی فرزندان خود را در سن هفت سالگی به نماز امر کنید ، در حالی که پس از بلوغ ، نماز فرض می شود ، این فقط بخاطر عادت کردن بچه ها است .[۲]

برای تحقق تقوای واقعی ، اجتناب از سایر معاصی ضروری است ، و این در صورتی متحقق می شود که انسان همه اوامر شرعی را انجام دهد ، زیرا ترک اوامر نیز معصیت است ، اگر چه انسان اذکار و نوافل زیادی انجام ندهد ، اما به ورع و پرهیز از گناه و معصیت توجه بیشتری داشته باشد ، در حدیث آمده است : پرهیز از معاصی بالاترین درجه تقوی است .[۳]

یکبار رسول خداﷺ تمام شب بیدار بود ، همواره پهلو عوض می کرد ، اما به خواب نمی رفت ، وقتی یکی از ازواج مطهرات سوال نمود ، آنحضرتﷺ فرمودند : یک خرما افتاده بود ، من آنرا برداشته خوردم تا ضایع نشود ، اکنون نگران هستم که مبادا از مال صدقه باشد .

---

[۱] . دعوات عبدیت ۱۲۶۰/۱۵ ـ العلم و العلماء

[۲] . التبليغ ۱۳۴/۱۲ ـ العلم و نالعلماء

[۳] . التبليغ ۱۳۲/۱ ـ العلم و العلماء

تذکر : غالباً آن خرما از مال خود آنحضرتﷺ بود ، زیرا در خانه خود او افتاده بود ، اما از آنجایی که اموال صدقه نیز نخست به خدمت ایشان می رسید ، این احتمال وجود داشت .[1]

حضرت ابوبکر صدیق برده ای داشت که روزانه کار می کرد و آنچه بدست می آورد به او تحویل می داد ، یکبار غذایی آورد ، حضرت ابوبکر از آن یک لقمه تناول فرمود ، غلام گفت : شما هر روز از من سوال می کردید ، چرا امروز سوال نکردید ؟ فرمود : به علت شدت گرسنگی فرصت نیافتم ، اکنون بیان کنید ، او گفت : من در زمان جاهلیت برای یک شخصی منتری خوانده بودم ، او به من وعدهٔ جایزه ای داده بود ، امروز از کنار آنها گذشتم ، آنها عروسی داشتند ، این غذا را به من دادند ، ابوبکر فرمود : تو مرا هلاک کردی ، سپس دست را در دهن فرو برد تا آن یک لقمه را قی کند ، اما موفق نشد ، کسی گفت : اگر زیاد آب بنوشی می توان آنرا قی نمود ، چنانچه ایشان آب زیادی نوشیدند ، تا موفق شدند همان یک لقمه را قی کنند ، کسی گفت : خدا بر تو رحم کند ، همهٔ این مشقت ها را بخاطر یک لقمه برداشت کردید ؟ فرمود : اگر این یک لقمه بهمراه روح من بیرون می شد باز هم کم بود ، زیرا از رسول خداﷺ شنیده ام که بدنی که با مال حرام تغذیه شود ، آتش برای آن بهتر است ، ترسیدم بدن من با این یک لقمه تغذیه شود .

یکبار حضرت عمر رضی الله عنه شیر نوشید ، مزهٔ آن را نپسندید ، از کسی که او را نوشانده بود سوال کرد ، گفت : شتران صدقه در فلان وادی می چریدند ، ساربان اندکی از شیر آنها به من داد ، من آنرا به خدمت شما آوردم ، حضرت عمر با شنیدن این سخن ، دست را در دهن نموده و آن شیر را استفراغ نمود .[2]

---

[1] . فضایل اعمال

[2] . موطا امام مالك

تقوی و حفظ حدیث :

مفتی محمودحسن گنگوهی فرمود : یکبار من به پدر بزرگوار خود (مولانا حامد حسن) گفتم هر چند کتاب که شما خوانده اید من نیز خوانده ام ، حتی من بیشتر از شما کتاب مطالعه نموده ام ، اما شما با صبر ، قناعت و تقوی تحصیل نموده اید که در اثر آن هزاران حدیث حفظ نموده اید ، اما من هر آنچه در شب می خوانم ، صبح فراموش می کنم .

علمی که با تقوی ، صبر و قناعت حاصل شود ، آن علم برکت خواهد داشت .[۱]

یکبار در شهر کوفه چند گوسفند دزدی شده فروخته شد ، و با گوسفندان دیگر شهر کوفه مخلوط شدند ، وقتی امام ابوحنیفه از این ماجرا اطلاع یافت ، از مردم سوال نمود که گوسفند عموماً چند سال عمر می کند ؟ گفتند : بطور متوسط هفت سال ، پس از آن امام ابوحنیفه تا هفت سال از گوشت گوسفندپرهیز نمود که مبادا همان گوسفند مسروقه نباشند .[۲]

تذکر : برخی از طلاب بدون اجازهٔ مسئول آشپزخانه مدرسه ، از سالن غذاخوری به اتاقهای خود غذا می برند ، باید از این عمل جداً خودداری نمایند .

در زندگینامهٔ امام احمد بن حنبل آمده است که سه روز متوالی گرسنه بود ، اندکی آرد قرض کرد ، خانواده او بخاطر گرسنگی شدید او آرد را خمیر نموده و با عجله در تنور فرزند او صالح که کارمند دولت بود پختند ، امام پرسید که آرد را به این زودی کجا پختید ؟ گفتند : تنور صالح داغ بود آرد را آنجا پختیم ، امام از خوردن آن نان خودداری نمود ، زیرا مزدی که فرزندش از دولت می گرفت احتمال داشت از منابع غیرمشروع بدست آمده باشد .[۳]

---

[۱]. حیات محمود ص ۷۸

[۲]. عقود الجمکان ص ۲۴۴

[۳]. العلن و العلماء ، تألیف ابوبکر جزائری ـ سر مقبولیت اهل الله

تذکر : برخی از طلبه بدون اجازهٔ مسئول ، از آشپزخانه مواد خوراکی می برند ، یا از انبار ، نفت می برند ، یا بدون رضایت مسئول مدرسه از برق استفاده نموده ، از اتو ، سماور برقی ، بخاری برقی و غیره استفاده می کنند ، این عمل در شان کسی که مشغول تحصیل علوم دینی است نمی باشد ، طلاب عزیز باید از استفاده این اشیاءِ حرام و مشتبه پرهیز کنند ، در غیر این صورت بجای نور علم ظلمت و تاریکی در قلوبشان جای می گیرد ، خود نیز احتیاط کنند ، و بقیه طلاب و مردم را نیز به احتیاط دعوت دهند .

مولانا مظفر حسین کاندهلوی یکی از بزرگان دیوبند (هند) بوده است ، او بحدی از حرام و مشتبه احتیاط می کرد که هرگاه لقمه مشتبه اشتباهاً به معدهٔ او وارد می شد ، بلافاصله استفراغ می کرد ، او در دوران طلبگی تا چندین سال نان را تنها و بدون خورشت تناول می کرد ، می گفت : چون ادویه ای که در شوربا ریخته می شود ، پودر انبه با آن آمیخته می شود ، و انبه این شهر عموماً بصورت غیرمشروع فروخته می‌شوند .[1]

توضیح : اینها نمونه هایی از ورع و تقوی بندگان خاص خدا می باشد ، آنها تا چه حدی مراقب اعمال و رفتار خود بوده اند ، و بخاطر حفظ عزت و شرافت دینی خود چگونه لذتها و خواهشات نفسانی را زیرپا نموده اند ، در اثر این تقوی خداوند چه برکاتی در خدمات دینی آنها نهاده بود .

طلاب عزیز ! اگر می خواهید تقوی داشته باشید باید در اموال مدرسه احتیاط نمایید ، گمان نکنید که امروز کسی از ما محاسبه نمی کند ، بدانید که خداوند از حقوق بندگان هرگز گذشت نمی کند ، حتی با معاف نمودن مسئولین مدرسه نیز معاف نخواهد شد ، چنانچه مولانا عبدالرحیم رای پوری می فرمود ، آنقدر که من از سرپرستی مدرسه می ترسم از هیچ چیز دیگری نمی ترسم ، زیرا ما نمی توانیم مالک مدرسه باشیم ، ما صرفاً امین هستیم ، با معاف کردن ما حق مدرسه معاف نخواهد شد ، اگر شما

---

[1] . ارواح ثلاثه ص ٢١٨

(سرپرست) بخاطر ارتباط یا رودرواستی معاف کنید ، آنگاه شما نیز تحت پیگرد قرار خواهید گرفت .

اموالی که در مدارس دینی وجود دارد متعلق به عموم مسلمانان است ، حلالی خواستن از سایر کسانی که اموالی به مدرسه داده اند بسیار دشوار است ، اگر در دنیا معاف نشد ، در عوض دوریال هفصد نماز مقبول گرفته می شود ، اگر کسی آنقدر نماز مقبول نداشته باشد ، بهمان اندازه گناه بر دوش او گذاشته خواهد شد .

صرفه جویی در برق مدرسه :

طلبه باید در استفاده از برق مدرسه صرفه جویی نمایند ، تا هر مدتی که از طرف مدرسه برای روشن کردن لامپها اجازه داده شده است ، نباید بیش از آن مدت از لامپ استفاده نمود ، وقتی از اتاق بیرون می شوند ، لامپها و پنکه ها را خاموش کنند .

احتیاط یک طلبه :

یک طلبه پس از نماز عشاء مدتی در روشنایی یک فانوس مطالعه نمود ، پس از آن آنرا خاموش نموده ، فانوس دیگر روشن کرد ، یک عالمی که اتفاقاً آنجا حضور داشت علت این کار را دریافت نمود ، طلبه در پاسخ گفت : قبلاً فانوس مسجد روشن بود ، تا مدتی که اجازه روشن بودن آن بود از همان فانوس استفاده نموده ، سپس فانوسی را که متعلق به خود من است روشن نموده و از آن استفاده می کنم ، آن بزرگ گفت : آیا تو با یکی از مصلحین ارتباط داری ؟ گفت : با حکیم الامت مولانا اشرفعلی ، آن بزرگ گفت : اثر صحبت چنین شخصیتی باید همین باشد .

مولانا تهانوی و فانوس :

یکبار مولانا تهانوی در ایستگاه قطار بعلت باران شدید توقف نمود ، مسئول ایستگاه او را در یکی از اتاقهای انبار برد ، وقتی شب شد یکی از کارکنان ، فانوسی آورد ، مولانا با خود گفت : شاید این فانوس متعلق به ایستگاه قطار باشد که یک اداره دولتی است و استفاده از آن برایم اشکال دارد ، اما از یک طرف نتوانست این امر را اظهار کند ، که آنها هندو هستند ، فکر می کنند که در اسلام اینقدر سختی است ، سپس دعا کرد که خدایا مرا از این مشکل نجات ده ، در این میان رئیس به خادم خود گفت : فانوس ایستگاه را روشن نکن ، همان فانوس شخصی من را برای او روشن کن ، مولانا سپاس الله را بجا آورد که نگذاشت از فانوس دولتی استفاده شود .

شاه وصی الله :

مدیر دارالعلوم دیوبند یکبار شاه وصی الله را که در آن زمان در دارالعلوم تحصیل می کرد ، به تهانه بهون پیش مولانا تهانوی فرستاد و مبلغی برای کرایه او داد ، او رفت و مأموریت خود را انجام داد ، اندکی از ان مبلغ باقی ماند ، آنرا به مدیر مدرسه باز گردانید .

همچنین آنجا درختی بود که چند نفر در آن شرکت داشتند ، نیاز به مسواک پیدا کرد ، از همهٔ شرکاء اجازه خواست ، وقتی همه اجازه دادند مسواکی از آن درخت برای خود برداشت .

استفاده از آب سرد :

در برخی مدارس برای طلاب بوسیله کوزه ها یا دستگاه آب سردکن ، آب سرد تهیه می شود ، طلاب باید با احتیاط کامل از آب سرد استفاده کنند ، شستن دست و صورت با آن ، یا شستن ظروف ، پر کردن ظرف و ریختن آبها ناسپاسی این نعمت

محسوب می شود ، باید به حد ضرورت از آن آب برداشته شود ، در زندگی آنحضرت ﷺ ثابت نشده که برای یک نوع غذای مخصوصی اهتمام ورزد ، اما آب سرد را بسیار دوست داشت ، بهمین خاطر عموماً از چاه اریس برای ایشان آب می آوردند ، که نزدیک به چهار کیلومتر از مسجد نبوی فاصله داشت ، زیرا آب آن چاه سرد و شیرین بود ، حتی وصیت فرمود که پس از رحلت با آب همان چاه او را غسل دهند .

حاج امداد الله قدس سره حکمت آنرا به اینصورت بیان فرموده است که به مولانا تهانوی گفت : هرگاه آب نوشیدید ، آب بسیار سرد بنوشید تا هر رگ بدن شکر و سپاس الهی را بجا بیاورد ، زیرا وقتی انسان آب خنک می نوشد هر رگ بدن سیراب می شود و از هر رگ الحمدلله گفته می شود ، آب سرد یکی از نعمتهای خاص خداوندی است ، روز قیامت انسان از نعمت آب سرد محاسبه می شود .

شخصی از حضرت علی تفسیر آیه « ثم لتسألن یومئذٍ عن النعیم » را سوال نمود ، ایشان فرمودند : نان گندم و آب سرد مراد است ، همچنین از منزل مسکونی سوال می شود . در حدیث آمده است که هرگاه این آیه نازل شد ، صحابه گفتند : یا رسول الله ، از چه نعمتهایی سوال می شود ؟ در صورتی که ما از نان جو هم سیر نمی شویم ، ایشان فرمودند : آیا کفش نمی پوشید ؟ آیا آب سرد نمی نوشید ؟ اینها نیز نعمت الهی هستند . آنحضرت ﷺ فرمود : روز قیامت قبل از هر چیز دیگر سوال می شود ؛ آیا به تو سلامتی و تندرستی ندادم ؟ آیا تو را از آب سرد سیراب نکردم ؟ آب سرد در واقع نعمت بس بزرگی است ،جایی که آب سرد میسر نمی شود ، اهمیت آن مشخص می شود ، اما ما این نعمت بزرگ را دست کم گرفته و آنرا ناسپاسی می کنیم ، در حدیثی آمده است : که نعمتهایی که روز قیامت انسان در مورد آنها محاسبه می شود ، تکه نانی است که با آن ، گرسنگی خود را رفع می کند ، آبی که با آن تشنگی را رفع می کند ، و تکه پارچه ای که بدن خود را با آن می پوشاند .

آب گرم:

در بسیاری از مدارس در زمستان آب گرم برای طهارت تهیه می شود، باید از آب گرم بهمان اندازه استفاده شود که مسئولین مدرسه اجازه می دهند، مثلاً اگر آب گرم صرفاً برای استحمام تهیه شده است، نباید از آن آب در وضو استفاده شود، در شستشوی لباس از آن استفاده نشود، از مصرف بی رویه آب در وضو و استحمام جداً پرهیز شود، در کتاب (اشرف السوانح) آمده است که هرگاه مولانا تهانوی با آب گرم مسجد وضو می گیرد و اندکی اضافه می شود، آن آب را نیز نمی گذارد به هدر ریخته شود، تا مال مسجد ضایع نگردد.

پرداخت کردن کرایه:

طلاب باید هنگام مسافرت با قطار و اتوبوس حتماً بلیط بگیرند، بدون پرداخت کردن کرایه هرگز سفر نکنند که دزدی محسوب می شود، اگر احیاناً در قطار سوار شدند و بلیط نگرفته بودند، پس از آن باید بلیط گرفته آنرا پاره کنند، تا کرایه به خزانه دولت واریز شود.

یکبار یک طلبهٔ فقیر بهمراه مولانا تهانوی با قطار مسافرت نمود، وقتی رفت تا بلیط بگیرد، منشی به او گفت: تو یک طلبه فقیر و مستمند می باشی، نیازی به خریدن بلیط نیست، او رفت پیش مولانا تهانوی و جریان را برای او تعریف کرد، مولانا فرمود: این شخص مالک شرکت نیست، صرفاً یک کارمند است، این اجازه را ندارد که کسی را بدون کرایه سوار کند، باید بلیط خرید نمائید.[1]

همچنین اگر بلیط برای واگن معمولی خریده است، نباید در واگن ویژه سوار شود، همچنین اگر شخصی از طرف دولت اجازه داشته باشد تا همراهی داشته باشد،

---

[1]. بیست مسلمان بزرگ ص ۳۵۳

نمی تواند افراد بیشتری بهمراه داشته باشد ، زیرا این امور ، خلاف شرع و منافی تقوی و دیانت می باشند ، اگر چنین موردی پیش آمد ، پس از آن باید بلیط خریده و آنرا پاره کند ، تا حقی که بر گردن او است ادا شود .

پرداخت مالیات :

مولانا تهانوی در مسافرت با قطار هرگز وسایلی را بدون پرداخت مالیات (کرایه) نمی برد ، اگر احتمال می رفت که شاید این وسایل بیش از وزن مجاز می باشند ، فوراً آنها را وزن نموده و کرایه را پرداخت می فرمود . چنانچه یک مرتبه از سهارنپور به کامپور سفر نمود و اندکی نیشکر بهمراه داشت ، وقتی خواست آنها را وزن کند کارکنان قطار گفتند : نیازی به وزن ندارد ، ما از شما کرایه نمی خواهیم ، ما به نگهبان تذکر می دهیم ، او گفت : این نگهبان تا کجا می رود ؟گفتند : تا غازی آباد ، فرمود : از آنجا به بعد چه می شود ؟ گفتند : او به نگهبان بعدی تذکر می دهد ، آن نگهبان تا کامپور می رود جایی که سفر شما به پایان می رسد ، فرمود : سفر من تا کانپور تمام نمی شود ، بلکه از آنجا یک سفر طولانی دیگر نیز دارم ، همه حاضرین از این سخن متحیر شدند ، یک مسئول هندو گفت : در این زمان نیز بندگان مؤمن خدا وجود دارند که از خدا می ترسند و تا این حد احتیاط می کنند .[1] امروز چنین افرادی به ندرت یافت می شوند ، اما برخی از طلبه مسافرت بدون کرایه را عیب نمی دانند ، حتی برخی آنرا کمال زندگی می پندارند ، اصلا چنین احساس نمی کنند که اینها دزدی محسوب می شوند .

باید دانست که با پرداخت مبلغ ناچیزی به منشی و مسافرت بدون بلیط قطعاً ناجایز است .

---

[1]. بیست مسلمان بزرگ

ابراهیم ادهم بمنظور مسافرت ، اسبی کرایه کرد ، در میان راه شلاق از دستش افتاد ، اسب را متوقف کرد ، اما تا توقف اسب اندکی از شلاق دور شد ، اسب را همانجا متوقف نمود و با پای پیاده برگشت ، شلاق را برداشته و بسوی اسب رفت ، سپس گفت : چون این اسب را کرایه کرده بودم ، اینرا جایز ندانستم که برای برداشتن شلاق تا اینجا با اسب بیایم ، چون این مسافت در قرارداد داخل نبوده است .

پرداخت قرض :

طلاب باید مبلغی را که احیاناً از طلبهٔ دیگر قرض می گیرند ، بدون تأخیر آنرا پرداخت نمایند ، همچنین بسا اوقات از مغازه نزدیک مدرسه خرید می کنند ، باید بدهکاریها را در اسرع وقت پرداخت کنند ، بالاخص بهنگام نزدیک شدن تعطیلات ، یکی از آداب پرداخت وام این است که بدهکار وام را برده به صاحب آن تحویل دهد ، نه اینکه او را زحمت داده به اتاق خود طلب نماید . رسول خداﷺ فرمود : خیرکم احسنکم قضاءً .[1] باید در ادای وام عجله نمود ، اگر می تواند بهتر است پیش از رسیدن مدت وام را پرداخت نماید .

آنحضرتﷺ فرمود : « ما من عبد كانت له نية في اداء دينه ، الا كان معه من الله عون و حافظ »[2]

کفش در مقابل قرض :

اسحق بن راهویه گوید : امام احمد در دوران تحصیل بند شلوار می بافید ، و از طریق آن مخارج خود را تأمین می کرد ، اگر شخصی می خواست مبلغی به او هدیه

---

[1]. بخاری و مسلم

[2]. احمد ، احیاء العلوم

کند ، نمی پذیرفت ، وقتی می خواست از یمن عزیمت کند چند درهم از یک نانوایی بر سر او وام بود ، در آن هنگام پول نداشت ، کفشی را که به پا داشت کشید و به صاحب نانوایی داد و خود با پای عریان به سفر ادامه داد ، در بین راه با بقیه حمالان شترها را بار می کرد و هزینهٔ سفر را تأمین می کرد .

عمل در زمان تحصیل :

طلبه باید در همان زمان تحصیل به اعمال اهتمام ورزند تا در ضمن استعداد علمی در عمل نیز ترقی نمایند ، نباید در اعمال سستی و کاهلی نشان دهند زیرا عمر انسان در همین امروز و فردا تمام می شود و فرصت از دست می رود ، اما امروز طلاب در اعمال بسیار کوتاهی می کنند ، اگر کسی به آنها تذکر دهد و لواینکه در مورد تعدیل ارکان در نماز باشد ناراحت می شوند ، چه بسا جواب می دهند که ما در مدرسه برای تحصیل علم آمده ایم ، با عمل چه کار داریم ؟ برخی می گویند : ما هنوز بچه هستیم .

امام غزالی در کتاب (فاتحة العلوم) فرموده : در حدیث آمده است که گاه شیطان از انسان در علم سبقت می گیرد ، صحابه گفتند : چگونه ؟ فرمود : شیطان به انسان می گوید : اکنون به تحصیل علم مشغول باش ، اکنون نیازی به عمل نیست ، هرگاه سایر علوم را فرا گرفتی آنگاه به عمل می پردازی ، او همواره عمر خود را در تحصیل علوم سپری می کند تا اینکه موت به سراغش می آید .

رسول خدا ﷺ اولیای بچه ها را توصیه نفرمود که در سن هفت سالگی آنها را به نماز امر کنند ، و در سن ده سالگی در صورت ترک نماز آنها را تنبیه بدنی کنند ؟! لذا باید بچه ها را در خوردسالی به نماز عادت دهند ، و تعدیل ارکان را به آنها بیاموزند .

حضرت عبدالله بن مسعود فرمود : هر کس شخصی را ببیند که نماز بطور صحیح نمی خواند ، به او تذکر ندهد ، در گناه آن شخص شریک خواهد بود .

امام غزالی می فرماید: هرگاه شخصی را دیدید که در نماز مرتکب اشتباه می شود باید به او تذکر دهید.

لذا باید به طلاب تذکر داده شود تا تعدیل ارکان را رعایت نمایند، زیرا کسی که در زمان کودکی به تعدیل ارکان بی اعتنا باشد، هرگاه بزرگ شود بهمان صورت نماز را بدون رعایت تعدیل ارکان می خواند، چون از زمان کودکی عادت نموده است. خلاصه اینکه در مورد عمل نباید امروز و فردا نمود که همهٔ اینها حیله های نفس و شیطان می باشند.

مولانا شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید: در دوران طلبگی با همه انهماکی که در درس و مطالعه داشتم، بر نوافل، تهجد و مناجات نیز پایبند بودم، خداوند به برکت آن علوم زیادی به او عنایت فرمود، چنانچه کتابهای بسیار وزین و باارزشی تألیف نمود مانند (اشعة اللمعات) شرح مشکاة، مدارج النبوة، هادی الناظرین، همانگونه که خداوند باطن او را نیز پاک و شفاف نموده بود چنانچه همواره رسول خداﷺ را در خواب زیارت می کرد.

این آن سعادتی است که حسرت بران برد
جویای ملک قیصر و تخت سکندری

تحصیل علم بدون عمل:

علم در حقیقت بخاطر عمل آموخته می شود، طلبه ای که علم می آموزد اما مطابق مقتضای علم خود عمل نمی کند، آموختن علم برایش بیهوده است، زیرا او در آینده بجای اینکه رهبر جامعه باشد رهزن خواهد بود.

رسول الله ﷺ فرموده است : « طلب العلم فریضة علی کل مسلم ، و واضع العلم فی غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر و اللؤلؤ و الذهب »[1]

توضیح : یعنی همانگونه که آویختن طلا و جواهرات برگردن خنزیر ناسپاسی آنها است ، همانگونه آموزش علوم دینی به کسی که اهلیت آنرا ندارد بسیار قبیح می باشد .

علامه شعرانی در کتاب (الدر المنضود) فرموده : از ما عهد گرفته شده است مبنی بر اینکه هر طلبه ای که در عمل کوتاهی نمود از آموختن او اجتناب نماییم ، زیرا در آموختن او فایده ای بجز اتمام حجت بر او وجود ندارد ، همانگونه که پاشیدن تخم در زمین شورزار بی فایده است .

یکی از بزرگان فرموده : آموختن علم به شخص بدعمل به این می ماند که بوته حنظل را آبیاری کنند ، زیرا هر چه این بوته بیشتر آبیاری شود ، بهمان میزان تلختر می شود ، همچنین شخصی که علم می آموزد ، اما عمل نمی کند هر چه علم بیشتری می آموزد ، صفات رذیلهٔ بیشتری در او نمودار می شود .

علامه شعرانی پس از اینکه بسیاری از کوتاهی های طلبه را می شمارد ، می فرماید : بدانید که علم یک محدوده ای ندارد که وقتی طلبه به آنجا رسید آنگاه عمل را آغاز کند ، باید همزمان با تحصیل علم عمل نموده و منتظر فارغ التحصیلی نباشد .

طلبه و روز جمعه :

یک مرتبه مولانا قاری صدیق قدس سره خطاب به طلاب فرمود : جمعه برای سیر و تفریح و بازی نیست ، روز جمعه به این خاطر تعطیل شده است تا طلاب بتوانند آنچه را که در طول هفته بعلت مشغول بودن به درس نتوانسته اند انجام دهند ، جبران نمایند ، مثلاً شستشوی لباسها ، دوختن لباسهای پاره شده ، نظافت بدن ، نوشتن نامه برای

---

[1]. ابن ماجه

دوستان ، تلاوت آنچه از معمول روزانه قرآن فوت شده است ، همچنین بازخوانی دروس یک هفته سپس مولانا سرگذشت دوران طلبگی خود را توضیح داد ، فرمود : وقتی شب جمعه فرا می رسید من و بقیه همکلاسیها در مسجد دور هم جمع شده و سایر دروس هفته گذشته را بازخوانی نموده و تمامی شب بیدار بودیم ، صبح روز جمعه نان خشک را در چای نرم نموده صبحانه می خوردیم و تمامی روز جمعه را در خواندن درس و حضور در خدمت اساتید به پایان می بردیم . سپس فرمود : روزهای جمعه به خدمت اساتید می رفتم ، برای آنها خدمت نموده لباسهایشان را می شستم ، برخی از مدرسین مدرسه از آشپزخانه غذا می خوردند ، غذای آنها را به اتاقشان می رساندم ، غذای برخی دیگر از اساتید را از منزلشان می آوردم ، گاه مایحتاج آنها را از بازار خرید می کردم ، و همواره حاضر بودم تا هرگاه به کاری نیاز داشته باشند انجام دهم .

ایشان می فرمود : جمعه از سایر روزهای دیگر فضیلت دارد ، خداوند در این روز حضرت آدم را خلق فرمود ، در همین روز آدم عليه السلام در بهشت داخل شد و در همین روز از آن خارج شد ، در همین روز از دنیا رحلت فرمود ، قیامت نیز در همین روز برپا می شود . روز جمعه نزد خداوند روز زیادتی است ، ملائکه این روز را یوم المزید می نامند ، در این روز بهشتی ها خدای خود را زیارت می کنند .[1]

در حدیث آمده است : « اذا سلمت الجمعة سلمت الایام »[2]

طلبه باید در روزهای جمعه بیش از سایر روزها به اعمال نیک از قبیل نماز ، تلاوت قرآن ، ذکر ، مطالعه کتاب و غیره اهتمام نمایند ، زیرا تعطیلی روز جمعه در مدارس برای بازی و سیر و تفریح گذاشته نشده است ، لذا باید در روزهای جمعه از تماشای تلویزیون ، سینما ، گشت و گذار بیهوده در بازار و ... جداً پرهیز نمایند ، زیرا هر عملی که انسان در روز جمعه انجام می دهد ، آثار آن در روزهای دیگر نمودار می شود ، اگر

---

[1]. مسلم به روایت ابوهریره

[2]. بیهقی

روز جمعه در نماز ، تلاوت و بقیه طاعات سپری شود بقیه روزهای هفته به خیر و عافیت می گذرد ، اما اگر روز جمعه در معصیت و غفلت سپری شود ، بقیه روزها نیز چنین خواهد شد .

استحمام :

غسل در روز جمعه سنت است ، برخی از علماء به وجوب آن فتوی داده اند ، رسول خداﷺ فرمود : « غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم »

طلاب نیز باید روز جمعه استحمام نمایند ، مردم مدینه هرگاه می خواستند به کسی سخن بدی بگویند : می گفتند : تو از کسی که روز جمعه غسل نمی کند بدتری . نظافت در روز جمعه یکی از وظایف طلبه است ، دندانها را مسواک نماید ، موهای زاید را بتراشد ، ناخن ها را کوتاه کند ، سبیل ها را کوتاه کند .

حضرت ابن مسعود فرمود : هر کس روز جمعه ناخنها را کوتاه کند خداوند بیماری او را برطرف نموده و او را شفا می دهد .

امام شافعی فرمود : هر کس همواره لباسها را تمیز نگهدارد ، کمتر رنج و مصیبت می یابد ، هر کس همواره عطر استعمال کند در عقل او افزوده می شود ، بهترین لباس ، لباس سفید می باشد ، لباس سفید را خداوند می پسندد ، لذا طلاب نیز لباس سفید را انتخاب نمایند .

قصه گویی :

از عبدالله بن عمر روایت است که آنحضرتﷺ از جمع شدن دور هم پیش از نماز جمعه منع فرموده است .[1]

---

[1]. ابوداود

لذا طلبه نیز باید در روز جمعه از قصه گویی و یاوه گوئیها پرهیز نمایند. اما بعد از نماز چه باید کرد؟ در این مورد خداوند می فرماید: « فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله »

حضرت انس بن مالك در تفسیر این آیه می فرماید: مطلب آیه این نیست که پس از نماز دنیا طلب کنید، مطلب آیه این است: که پس از نماز جمعه به عیادت مریض بروید، در تشییع جنازه شرکت کنید، علم بیاموزید، به ملاقات برادران دینی خود بروید، خداوند متعال در قرآن کریم علم را با (فضل) تعبیر نموده است، جایی که می فرماید: « و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيماً »، همچنین می فرماید: « و لقد اتينا داؤد منافضلاً »

به این خاطر آموختن علم در روز جمعه بالاترین عبادت است، فرق بین قصه گویی، و مجالس علمی این است که مجلس علم از نماز نفل نیز بالاتر است.

دعا در روز جمعه:

در حدیث مشهور آمده است: « ان فی الجمعة ساعة لایوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها شیئاً الا اعطاه »[1]

در تعیین این لحظه با ارزش اختلاف نظر وجود دارد، برخی آخرین دقایق روز جمعه را گفته اند و برخی دیگر مطلقاً پس از نماز عصر را، حضرت فاطمه رضی الله عنها آخرین دقایق پایانی روز جمعه را اختصاص می داد، به خادمه خود دستور می داد تا آخرین لحظه روز که خورشید می خواهد غروب کند به او تذکر دهد، چنانچه در آن لحظه به دعا و استغفار می پرداخت.

---

[1]. ترمذی و ابن ماجه

سورهٔ کهف :

طلاب باید در روز جمعه بیش از سایر روزها تلاوت نمایند ، بالاخص سورهٔ کهف را ، از ابن عباس و ابی هریره رضی الله عنهما روایت است : هر کس سوره کهف را تلاوت کند به او نوری از محلی که تلاوت می کند تا مکه مکرمه عطا می شود ، و تا هفته بعدی به اضافه سه روز دیگر گناهان او معاف می شوند ، هفتاد هزار فرشته از صبح تا غروب آفتاب برایش استغفار و دعا می کنند ، و از درد شکم ، غده ، سینه پهلو ، برص ، جذام و فتنه دجال در امان می ماند.[۱]

از ابوسعید روایت است : آنحضرت ﷺ فرمود : هر کس روز جمعه سوره کهف را بطور کامل تلاوت کند تا هفته بعدی برایش نور خواهد بود.[۲]

جمعه و درود :

حضرت ابودرداء روایت می کند که آنحضرت ﷺ فرمود : در روزهای جمعه بر من بیشتر درود بفرستید ، زیرا فرشته ها در این روز حضور می یابند و درود را به من می رسانند ، عرض کردم : آیا پس از وفات شما نیز چنین است ؟ فرمود : بله پس از وفات من ؛ زیرا خداوند بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیاء را تحلیل کند ، پیامبران در قبورشان زنده اند و همچنان تغذیه می کنند .

حضرت عمر نیز از آنحضرت ﷺ روایت می کند : در شب و روز جمعه بر من به کثرت درود بفرستید ، زیرا درود شما به من رسانده می شود ، انگاه من برای شما دعا و استغفار می کنم .

---

[۱]. احیاء العلوم

[۲]. حاکم ، بیهقی ، تفسیر معارف ، تفسیر مظهری

ابوهریره نیز از آنحضرتﷺ نقل می کند که درود خواندن بر من سبب نور در پل صراط می شود ، هر کس روز جمعه هشتاد مرتبه بر من درود بخواند گناهان هشتاد سال او بخشوده می شود .

حضرت ابوهریره نقل می کند : هر کس روز جمعه پس از نماز عصر بر مصلی نشسته و هشتاد مرتبه این درود را بخواند : « اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی اله و سلم تسلیماً » گناهان هشتاد سال از او معاف شده و عبادت هشتاد سال برای او ثبت می شود .

نظافت بدن و لباس :

طلبه باید به نظافت لباسهای خود رسیدگی کنند اما نه بحد تکلف ، بخصوص در موسم گرمی لباسها زود بو می گیرند ، لذا ضرورت دارد که در هفته دو مرتبه استحمام نموده و لباسها را عوض کنند . اگر کسی لباس زیادی ندارد همان لباس را که بر تن دارد شستشو دهد ، لازم نیست لباسها را اتو نماید ، آنچه مهم است نظافت لباسها است ، تا از بدبویی بدن و لباس همنشینان و بالاخص اساتید اذیت نشوند ، زیرا در حدیث آمده : « المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده » غسل روز جمعه نیز بهمین منظور لازم بوده است ، چنانچه در حدیث آمده : « کان یؤذی بعضهم بعضاً » عدم رعایت نظافت علاوه بر اذیت دیگران موجب بیماری متعددی می باشد ، رعایت بهداشت و نظافت در سلامتی انسان نقش بسزایی دارد . در هنگام غسل چرک بدن را و آنچه در اطراف و داخل گوشها جمع شده است بزدایید ، اما داخل گوش را با احتیاط تمیز کنید ، تا مبادا به شنوایی آسیبی نرسد ، همچنین آنچه در بینی ، بین دندانها جمع می شود .

نظافت اتاق :

طلبه باید در نظافت محیط مدرسه و اتاقهای مسکونی و کلاسهای درس بنحواحسن رسیدگی نمایند ، در حدیث آمده است : « نظفوا افنیتکم و لاتشبهوا بالیهود » وقتی به نظافت محیط اطراف منزل امر شده است ، مسلماً داخل خانه نیز باید نظافت شود ، طلاب عزیز به نظافت داخل و خارج اتاقها اعتنا نمی کنند ، باید در داخل اتاق ، کتابها ، ظروف ، تخت خواب و دیگر وسایل اتاق را ترتیب داده و هر یکی را در جای آن بگذارند .

مولانا شاه ابرار الحق برای بازدید یک مدرسه تشریف برد ، سپس در گزارش خود ضمن موارد دیگر این مسأله را نیز تحریر نمود : که صاحبان مال اموال خود را هزینه نموده و مسجد بسیار زیبایی ساخته اند ، اما جای تأسف است که شما طلاب تخت خواب ، ظروف و غیره را نتوانسته اید به ترتیب بگذارید .[۱]

نیرو و سلامتی :

طلبه باید از نیرو و سلامتی بدن خود محافظت نمایند ، کوشش و تلاش در خواندن و نوشتن بسیار مهم است ، اما باید در این امر نیز اعتدال رعایت شود ، زیرا بسیاری از طلاب در زمان تحصیل بحدی در خواندن دروس ، تکرار و مطالعه زیاده روی کرده اند که صحت آنها آسیب دیده است ، در نتیجه ، پس از فارغ التحصیلی از دستشان چیزی بر نیامده .

رسول خدا ﷺ برای سلامتی بدن بطور خصوص دعا فرموده است : « اللهم انی اسألك الصحة ، و العفة و الامانة ، و حسن الخلق ، و الرضاء بالقدر »

آنحضرت ﷺ فرمود : « المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف »

---

[۱] . مجالس الابرار ص ۳۸۸

مولانا شاه وصی الله فرمود : من به شما توصیه می کنم که از طلاب بحدی کار نگیرید که صحت و تندرستی آنها متأثر شود ، خلاصه اینکه در هر امر باید اعتدال و میانه روی رعایت شود .

بکر بن عبدالله مزنی فرمود : به هر کسی ایمان و صحت برسد بدانید که نعمتهای دنیا و آخرت به او داده شده است . تندرستی نعمت دنیا و ایمان نعمت آخرت است .

تنگدستی اگر چه شد غالب　　　تندرستی هزار نعمت شد

ابن عباس فرمود : بیشتر انسانها در دو نعمت بزرگ بعلت ناسپاسی آنها زیان دیده‌اند : صحت ، فراغت .

رسیدگی به صحت و تندرستی بدن از کارهای مستحب مقدم است .

مولانا تهانوی می فرماید : محافظت از صحت و تندرستی از انجام دادن مستحب اولویت دارد ، مثلاً پس از خواندن نماز در مسجد ، بیرون شدن برای هواخوری بمنظور حفظ سلامتی از نشستن در مسجد برای نماز اشراق افضل است ، به نظر من حفظ صحت بسیار ضروری است ، اگر در نتیجهٔ آن برخی از اعمال مستحب فوت شود ، زیرا وقتی انسان در آرامش روانی بسر می برد نسبت به الله محبت پیدا می شود .

مولانا تهانوی فرموده است : به دو چیز رسیدگی کنید ، معده و اعصاب ، زیرا مدار در تندرستی بر این دو چیز است ، انسان نمی تواند بدون سلامتی بدن کاری انجام دهد ، اما اگر بدن سالم باشد هر کاری می تواند انجام دهد .[۱]

چنانچه در این راستا مولانا تهانوی فرمود : روغن مالیدن به سر با این نیت که سر در واقع موتور جسم انسان است ، باید به او روغن داد تا هر چه بهتر از آن استفاده شود ، موجب اجر است ، امید است خداوند به انسان پاداش دهد .[۲]

---

[۱] ـ حسن العزیز ۱۶۶/۱ ـ العلم و العلماء

[۲] ـ العلم و العلماء ص ۱۵۸

آداب مسجد :

طلبه وقتی در مسجد وارد می شود باید سایر آداب مسجد را رعایت نماید، با وضو باشد، از سر و صدا پرهیز کند، از زیاده روی در مصرف آب مسجد خودداری نماید، گاه طلاب در محل وضو بحدی سر و صدا می کنند که انگار میدان فوتبال است. هر گاه در مسجد داخل شد دو رکعت نماز بعنوان تحیۀ المسجد بخواند، سپس به ذکر، تلاوت و خواندن دروس بپردازد، و از گفتگوی دنیوی اجتناب ورزد.

ابوهریره از آنحضرتﷺ روایت می کند، هر کس در مسجد با هر نیتی وارد شود، همان چیز به او می رسد.[۱] یعنی اگر بمنظور عملی دینی، تعلیم و تعلم و تکرار دروس به مسجد برود مستحق اجر و ثواب خواهد شد، اما اگر هدف او مسایل دنیوی باشد، هیچ ثوابی به او نمی رسد، حتی بجای ثواب وبال بر گردن او می ماند.

در حدیث دیگری صراحتاً تعلیم و تعلم عنوان شده است، چنانچه ابوهریره روایت می کند که آنحضرتﷺ فرمود: هر کس در مسجد من برای تعلیم و تعلم وارد شد به او ثواب آن شخص می رسد که در راه خدا جهاد می کند، اما اگر کسی بجز این هدف داخل شود، مانند کسی است که به مال کسی به حسرت نگاه کند.[۲]

سخن گفتن در مسجد :

طلبه باید در مسجد از سخنان دنیوی پرهیز کند، اگر طلبه ای صحبت می کند، دیگران باید او را منع کنند.

حسن بصری مرسلاً بیان می کند که آنحضرتﷺ فرمود: زمانی می رسد که مردم در مسجد در مورد دنیا گفتگو می کنند، هر گز با آنها ننشینید، خداوند به آنها نیازی ندارد.[۳]

---

[۱]. ابوداؤد

[۲]. مشکاة ۷۱/۱

[۳]. شعب الایمان، مشکاة ۱/۷۱

لذا اگر یکی از طلاب به سخنان دنیوی پرداخت ، هیچ کس در کنار او ننشیند تا در جرم او شریک نشود .

حضرت سائب بن یزید می فرماید : من در مسجد نبوی خوابیدم ، شخصی چند سنگریزه بسوی من پرتاب کرد ، چشمها را باز کردم ، دیدم عمر بن خطاب است ، گفت برو آن دو نفری را که در مسجد با صدای بلند صحبت می کنند پیش من بیار ، حضرت عمر گفت : شما چه کسانی هستید ؟ آنها گفتند : ما از طایف هستیم ، فرمود : اگر از مردم مدینه بودید ، شما را تنبیه می کردم ، زیرا شما در مسجد رسول الله صدا بلند می کنید .[1]

توضیح : مطلب این است که از آنجائی که مردم مدینه از حرمت و اهمیت این مسجد آگاهند ، اگر آنها ادب این مسجد را رعایت نکنند سزاوار تنبیه و مجازات می باشند ، اما شما از شهر دیگر آمده اید و از آداب مسجد آگاهی ندارید ، یا اینکه ، چون شما مسافر هستید ، شما را معاف نمودم ، از آنجائی که طلاب عزیز علوم تفسیر و حدیث را می آموزند از آداب مسجد اطلاع کامل دارند ، لذا در صورت عدم رعایت آداب سزاوار تنبیه می باشند .

امام مالک می فرماید : حضرت عمر فاروق در خارج از مسجد نبوی سایبانی ساخت که آنرا بطیحا می نامید ، تا اگر کسی مایل است سخنان دنیوی ، یا شعر و یا با صدای بلند سخن گوید زیر همان سایبان برود .[2]

مسأله : سخنانی که در خارج از مسجد مجاز می باشد ، در مسجد جایز نمی باشد ، در کتاب (فتح القدیر) آورده است : هر کس در مسجد از دنیا سخن گوید نیکیها را طوری از بین می برد که آتش چگونه چوبها را سوخته و از بین می برد ، در (خزانة

---

[1]. مشکاة ۷۱/۱

[2]. مؤطا ، مشکاة ۷۱/۱

الفقه) نوشته است کسی که در مسجد از دنیا سخن گوید الله تعالی عمل چهل روز او را حبط و نیست می کند. (اشباه)

مسئله : به قصد حرف زدن در مسجد نه نشینید، اما اگر بطور اتفاق سخن از دنیا در میان آمد آهسته صحبت کنید. (اشباه)

اما بهتر اینست که از سخن دنیوئی هر اندازه که شده هم پرهیز نمائید، چنانکه از عمل صحابه کرام ﷺ و سلف صالحین معلوم است. (آداب المسجد/۴۱)

حضرت خلف در مسجد نشسته بود، در این هنگام خادم او آمد، خواست سخنی بگوید، حضرت خلف از مسجد بیرون آمد و او را جواب داد.

تذکر : جای تأسف است که طلاب از این امر غفلت می ورزند، در مسجد چنان سر و صدا می کنند که شاید در خانه های مسکونی، ایستگاه قطار و ترمینال ها چنین سر و صدا شنیده نمی شود، آنحضرتﷺ می فرماید: در مسجد از شور و شغب آن طور که در بازار می شود پرهیز کنید، اما این مدعیان وراثت نبوی از مساجد بازار ساخته‌اند.

سر و صدا در مسجد موجب اذیت و ازار فرشتگان می شود، همچنین در نماز نمازگذاران خلل واقع می شود، کسانی که با شور و شغب خود در ذکر و تسبیح انسانها و فرشتگان مزاحمت ایجاد می کنند ممکن است وعید شدیدی که در این آیه آمده است آنها را نیز شامل گردد، خداوند می فرماید: « و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها »

اگر چه این آیه در مورد کفار نزول یافته اما مسلمانان باید بیشتر هراس داشته باشند تا مصداق آن نشوند، مسلماً مفهوم آیه این نیست که کفار مکه مسجدالحرام را قفل نموده و اقدام به تخریب آن کرده اند، مفهوم آیه جز این نیست که آنها بوسیله شور و شغب مزاحم کسانی می شدند که برای نماز و ذکر و تسبیح آنجا می رفتند، زیرا آبادی مسجد با ذکر و بربادی آن بمعنی ترک نماز و ذکر و تسبیح می باشد، لذا طلاب عزیز باید از خدا بترسند و مزاحم نمازگذاران نباشند.

مولانا مفتی محمد شفیع در تفسیر معارف القرآن ذیل تفسیر این آیه می فرماید : این آیه دلالت دارد براینکه هر نوع عملی که سبب مزاحمت در نماز و ذکر و تسبیح در مسجد باشد ناجایز است ، مثلاً ممانعت صریح از مسجد ، یا سر و صدای زیاد در آن ، و یا شعر و موسیقی در کنار مسجد که باعث ایجاد خلل در نماز می شود .

همچنین وقتی در اوقات نماز مردم به نوافل ، تسبیحات و تلاوت مشغول اند ، اگر کسی با صدای بلند تلاوت و یا جهراً ذکر کند ، این هم یکنوع ایجاد مزاحمت می باشد ، علمای کرام آنرا ناجایز گفته اند ، اما اگر مسجد از عموم نمازگذاران خالی باشد ، تلاوت و ذکر جهری اشکالی ندارد (پایان قول) .

مسأله : انجام کارهای دستی مانند دوختن و پیوند کردن لباس ، نیز مجاز نمی باشد ، همچنین دعوی و جدال در مسجد ممنوع است .

مسأله : انتقال دادن حصیر و فرش مسجد به اتاق مدرسه نیز ممنوع است .[1]

وسایل دیگر مسجد مانند ، آفتابه ، لیوان و غیره نیز در این حکم داخل اند .

مسأله : داخل شدن در مسجد با دهن بدبو بعلت سیگار کشیدن ، خوردن سیر ، پیاز ، پان ، ناس و .... مجاز نمی باشد .

مسأله : اخراج باد شکم در مسجد ممنوع است ، زیرا این عمل موجب اذیت فرشتگان و نمازگذاران می شود ، در صورت وقوع فوراً تجدید وضو نماید ، گاه چنین چیز صورت می گیرد ، اما هیچ یکی از طلاب تجدید وضو نمی کند . (واأسفاه)

شوق نماز :

طلبه باید در دوران تحصیل به نماز و اعمال دیگر پایبند باشند ، نمازها را با شوق و علاقه بخوانند . مولانا رشید احمد گنگوهی شش سال سن داشت که یک کرامت در

[1] . خلاصة الفتاوی .

دست او ظهور یافت ، و چنان استقامت و توکلی نشان داد که می توان از آن مقبولیت او را در دربار الهی مشاهده نمود ، او در زمان کودکی پایبندی نماز بود ، یک روز در خارج از روستا به سیر و تفریح می پرداخت که ناگاه احساس نمود که وقت نماز مغرب فرا رسیده است ، دو شاخه گل در دست داشت ، به سرعت بسوی منزل به راه افتاد ، گل را به دست مادر سپرد و بسوی مسجد حرکت کرد ، آنجا رسید ، دید جماعت شروع شده است ، بیرون آب وجود نداشت ، خواست از چاه آب بکشد ، از آنجائیُ که دلو سنگین بود ، بجای اینکه دلو را بیرون کشد در چاه افتاد ، نمازگذاران متوجه شدند که یک چیزی در چاه افتاد ، آنها با عجله نماز را به پایان رسانده خود را به چاه رساندند ، از داخل چاه صدا آمد که نگران نباشید ، من سالم هستم . در واقع دلو بصورت واژگون در چاه افتاده بود و او با اطمینان روی آن نشسته است ، وقتی او را از چاه بیرون آوردند ، جراحتی نداشت بجز خراش اندکی در انگشت کوچک پا .

طلبه باید در ضمن فرائض به سنت ها ، نمازهای اشراق ، چاشت ، اوابین ، تحیة المسجد و تهجد نیز اهتمام ورزند .

رسول خداﷺ فرمود : دو رکعت سنت فجر از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر می باشد .[1]

حضرت ابوهریره روایت می کند ، آنحضرتﷺ فرمود : هر کس پس از زوال آفتاب چهار رکعت نماز خوانده و قراءت ، رکوع و سجده آنرا بنواحسن انجام دهد ، هفتاد هزار فرشته با او نماز می خوانند و تا شامگاه برایش استغفار می خوانند مراد از این چهار رکعت همان سنتهای ظهر می باشند .

آنحضرتﷺ چهار رکعت نماز را بعد از زوال هرگز ترک نمی کرد ، می فرمود : « ان ابواب السماء تفتح فی هذه الساعة ، فاحب ان یرفع لی فیها عمل »[1]

---

[1]. مسلم

حضرت ام حبیبه از آنحضرتﷺ روایت می کند : هر کس علاوه بر فرائض دوازده رکعت بخواند برای او خانه ای در بهشت ساخته می شود ، دو رکعت پیش از نماز فجر، چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از نماز ظهر.[۲]

از این حدیث سنتهای ظهر ثابت می شوند ، نمازهای ظهر مجموعاً دوازده رکعت می باشند ، چهار سنت ، چهار فرض ، دو سنت ، دو نفل .

سنتهای عصر : از حضرت ابوهریره روایت است ، آنحضرتﷺ فرمود : « رحم الله عبداً صلی قبل العصر اربعا »[۳] چهار سنت و چهار فرض در عصر خوانده می شود .

نماز مغرب هفت رکعت می باشد ، ۳ رکعت فرض ، ۲ رکعت سنت ۲ رکعت نفل .

در نماز عشاء بهتر است نخست چهار رکعت نفل ، سپس چهار رکعت فرض ، بعد از آن دو رکعت سنت و دو رکعت نفل و در آخر ۳ رکعت وتر خوانده شود .

وتر : حضرت انس بن مالک می فرماید : آنحضرتﷺ پس از نماز عشاء سه رکعت وتر می خواند ، در رکعت اول سورۀ الاعلی ، در رکعت دوم سوره الکافرون و در رکعت سوم سورۀ اخلاص را می خواند .

در روایت دیگری آمده است که آنحضرتﷺ پس از وتر دو رکعت نشسته می خواند ، نمازهای عشاء ۱۷ رکعت می باشند ، چهار سنت ، چهار فرض ، دو سنت ، دو نفل ، ۳ رکعت وتر و دو رکعت نفل .

نوافل :

طلاب عزیز ضمن پایبندی به فرائض و سنن باید به نوافل نیز اهتمام ورزند ، فضایل زیادی در احادیث شریفه در مورد نوافل وارد شده است . در یک حدیث آمده : روز

---

[۱]. مسند احمد

[۲]. نسائی

[۳]. ابوداود

قیامت اگر در فرائض کمبودی وجود داشته باشد به وسیله نوافل تکمیل خواهد شد، احادیثی که در مورد برخی از نوافل آمده است، خواندن آنها موجب اجر و پاداش زیادی می باشد.

تحیة الوضوء:

یکبار رسول خداﷺ خطاب به بلال حبشی ﷺ فرمود: بلال! چه عملی انجام داده ای، زیرا وقتی من به بهشت وارد شدم صدای کفشت را در بهشت پیش از خود شنیدم، بلال گفت: یا رسول الله هرگاه اذان می دهم وضو می گیرم و دو رکعت نماز می‌خوانم، چنان به این دو رکعت پایبندم گویا بر من فرض شده است.

آنحضرتﷺ فرمود: بسبب همین نماز خداوند چنین مقامی به تو عنایت فرمود.[1]

تحیة المسجد:

هدف از این نماز احترام مسجد است که در حقیقت تعظیم خود خداوند می باشد، زیرا تعظیم مکان در واقع تعظیم صاحب مکان محسوب می شود.

رسول خداﷺ فرمود: هرگاه وارد مسجد شدید قبل از اینکه بنشینید، دو رکعت نماز نفلی بخوانید.[2]

اشراق:

رسول اکرمﷺ فرمود: هر کس نماز فجر را با جماعت بخواند، سپس همانجا بنشیند تا آفتاب طلوع کند، سپس دو رکعت نماز بخواند، ثواب یک حج و یک عمره

---

[1]. ترمذی

[2]. بخاری و مسلم

را

می یابد.[1] نماز اشراق چهار رکعت نیز وارد شده است، اگر چهار رکعت بخوانید بهتر است.

رسول خداﷺ فرمود: خداوند می فرماید: بندهٔ من! چهار رکعت نماز در اول صبح برایم بخوان، من تا آخر روز تو را کفایت می کنم. (حدیث قدسی)

مسأله: اگر بعد از نماز فجر از مسجد بیرون رفته و به کارهای خود بپردازد، اما بعد از طلوع آفتاب دو یا چهار رکعت بخواند، درست است اما ثواب آن کمتر خواهد بود.

نماز چاشت:

این نماز را در زبان عربی (صلاة الضحی) می نامند، فضیلت بزرگی در حدیث برای این نماز وارد شده است. وقت این نماز از یک سوم روز تا زوال آفتاب می باشد، یعنی تابستان از ساعت ۹ صبح و در زمستان از ساعت ۱۰ صبح شروع می شود.

احادیث مختلفی در مورد تعداد رکعات این نماز وارد شده است، دو رکعت، شش رکعت، هشت رکعت و دوازده رکعت آمده است، لذا حداقل آن دو رکعت و حداکثر ۱۲ رکعت می باشد.

حضرت عائشه هشت رکعت می خواند و می فرمود: اگر والدین من زنده شوند باز هم این ۸ رکعت را در مقابل زیارت آنها ترک نخواهم کرد.[2]

حضرت ام هانی رضی الله عنها می فرماید: رسول خداﷺ روز فتح مکه به خانه من تشریف آورد و هشت رکعت نماز چاشت ادا فرمود.[3]

[1]. ترمذی
[2]. مشکاة
[3]. بخاری و مسلم

رسول اکرمﷺ فرمود : هر روزی که بر سر انسان می آید در ازاء هر هر بند جسم او یک صدقه بر او لازم می شود ، سپس فرمود : هر سبحان الله یک صدقه است ، هر الحمدلله یک صدقه است ، هر لا اله الا الله یک صدقه است ، امر به معروف صدقه است ، نهی از منکر صدقه است ، اما دو رکعت نماز به وقت ضحی از همهٔ اینها کفایت می کند.[۱]

در حدیث دیگر آمده : هر کس روزانه دو رکعت نماز چاشت ادا کند گناهان او بخشوده خواهند شد ، اگر چه به اندازه کف دریا باشند.[۲]

در یک حدیث آمده : هر کس دوازده رکعت نماز چاشت ادا کند خداوند برای او در بهشت کاخی از طلا می سازد.[۳]

اوابین :

در مورد نماز اوابین که شش رکعت بعد از نماز مغرب می باشد فضایل زیادی در حدیث آمده است ، چنانچه برخی از علماء گفته اند آنچه در قرآن مجید آمده : « تتجا فی جنوبهم عن المضاجع » در مورد همین نماز می باشد .

در یک حدیث آمده : « من صلی بین المغرب و العشاء فانها من صلاة الاوابین »

در یک حدیث آمده : هر کس پس از نماز مغرب شش رکعت بخواند گناهان او آمرزیده می شوند ، اگر چه به اندازه کف دریا باشند.[۴]

تهجد :

« و من اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاماً محموداً »

---

[۱]. مسلم

[۲]. ترمذی

[۳]. ترمذی

[۴]. طبرانی

در ابتدای اسلام نماز تهجد بر همهٔ مسلمانان فرض بوده ، پس از آن فرضیت آن از گردن امت منسوخ شد .

حضرت علی از انحضرت ﷺ نقل می کند : در بهشت ساختمانهای از آینه ساخته شده است ، اشیاء درونی آن از بیرون دیده می شوند ، صحابه عرض نمودند : یا رسول الله این ساختمانها از آن کیستند ؟ آنحضرت ﷺ فرمود : از آن کسی که با نرمی سخن گوید ، مردم را طعام دهد ، همواره روزه بگیرد و نماز بخواند هنگامی که مردم در خواب بسر می برند .

حضرت بلال از آنحضرت ﷺ روایت می کند ، حضرت فرمود : شب بیدار باشید که این عمل روش پیشینیان است ، نماز شب وسیله تقرب الی الله است ، و کفاره گناهان ، و باز دارنده معاصی و زداینده حسد می باشد .

در این حدیث چهار فایده مهم برای تهجد بیان شده ، و اینکه تهجد شیوهٔ صالحان است .

ابو سعید خدری روایت می کند که آنحضرت ﷺ فرمود : خداوند از سه نفر راضی می شود : کسی که در نصف شب به نماز پردازد ، کسانی که در نماز جماعت صف می بندند ، و کسانی که در میدان جهاد برای نبرد صف می بندند .

آنحضرت ﷺ فرمود : دو رکعت نماز در نصف شب از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر است ، اگر بر امت من دشوار نبود این دو رکعت را بر آنها فرض قرار می دادم .

علماء و تهجد :

۱ـ سعید بن مسیب تا پنجاه سال نماز صبح را با وضوی عشاء می خواند .

۲ـ زین العابدین علی بن الحسین نماز تهجد را هرگز قضا نکرد نه در سفر و نه در اقامت .

۳ـ در مورد امام ابوحنیفه آمده که او نخست از نصف شب تا صبح بیدار بود ، یکبار از کنار چند نفر گذر کرد ، آنها به یکدیگر می گفتند : این شخص تمامی شب بیدار می باشد و نماز می خواند ، پس از آن امام تمامی شب را به نماز صبح می کرد .

٤ـ امام ابونحنیفه تا ۳۰ یا ٤۰ یا ٤٥ سال با وضو عشاء نماز صبح را ادا می فرمود ، بعضی گفته اند : کل قرآن را در دو رکعت تلاوت می کرد ، او صرفاً بعدازظهر اندکی در حال نشستن می خوابید .

٥ـ ربیع بن سلیمان گوید : من به مدت شش ماه در خدمت امام ابوحنیفه بودم ، در این مدت ندیدم که بر رخت خواب دراز بکشد .

اینها صرفاً چند مورد بطور نمونه بودند ، والا حکایات بیشماری از علماء و بزرگان سلف وجود دارد که آنها شبها را با گریه ، نماز و مناجات به صبح می رسانیده اند . طلبه باید به تهجد پایبند شوند ، اگر بیدارشدن برایشان مشکل باشند ، حداقل هنگام استراحت آنرا اداء نمایند .

تأسف :

یکی از شاگردان امام احمد بن حنبل به منزل او مهمان شد ، شب ، امام احمد آب آورد تا وقتی مهمان برای تهجد بیدار می شود وضو بگیرد ، اما صبح دید مهمان از این آبها استفاده نکرده است ، امام احمد گفت : من آبها را گذاشته بودم تا برای تهجد بیدار شوی ، اما از قراین چنین بر می آید که تو بیدار نشده ای .

مولانا تهانوی فرمود : جای بس تأسف است که علماء و طلاب به تهجد اهتمام نورزند ، اگر شما طبقه طلاب و علماء پایبند نباشید ، چه کسی خواهد شد .[1]

[1]. العلم و العلماء

تزکیه و اصلاح:

مولانا قاری صدیق رحمه الله در کتاب (آداب المتعلمین) تحریر نموده که: طالب علم باید در زمان طلبگی بمنظور اصلاح نفس خود با شیخ کاملی ارتباط برقرار نماید، و در هر عمل با او مشوره نماید، پس از فارغ التحصیلی نیز مدتی در خدمت او باشد و ظاهر و باطن خود را تزکیه و اصلاح نماید، پس از آن به خدمت دین بپردازد، زیرا اخلاص بدون اصلاح نفس بسیار دشوار است، زیرا وقتی انسان از مکاید و دسیسه های نفس آگاهی داشته نباشد ممکن است بجای اصلاح فساد برپا کند.

اگر امروز می بینیم که آسیب های اجتماعی در بین علماء گسترش یافته است، علتش همین است.

خداوند سبحان به پیامبرش می فرماید: « فاذا افرغت فانصب، والی ربك فارغب » لذا علماء که وارث پیامبر می باشند باید به ذکر و فکر، خلوت، مراقبه و محاسبه اهتمام زیادی داشته باشند.

شیخ الحدیث مولانا زکریا در زندگینامه شخصی خود می فرماید: (زمانی که شیخ به پاکستان مسافرت کرده بود) من و مفتی محمدشفیع در کنار یکدیگر خوابیده بودیم، سرما در کنار یکدیگر و پاها دورتر بودند، مفتی محمدشفیع از طلاب مدرسه خویش شکایات مختلفی بیان نمود، که برخی از طلاب هدفشان تحصیل علم نیست، آنها به نمایندگی از دیگران صرفاً برای ایجاد فتنه و فساد به مدرسه می آیند، مولانا زکریا پس از اینکه به همهٔ جزئیات گوش داد فرمود: این مشکل تنها در مدرسه شما دیده نمی شود، در مدارس ما نیز مشکلات فراوانی وجود دارد، شورشی که طلاب در سال ۱۳۸۲ هجری به راه انداختند نشان داد که مخالفین اسلام بسیاری را استخدام کردند تا در این شورش شرکت کنند، درمان این بیماری به نظر من صرفاً در ذکر الهی یافت می شود، زیرا وقتی نام الله تمامی عالم را در برگرفته است، مدارس در برابر آن چه حیثیتی دارد؟

سپس هنگامی که به مکه مکرمه رفتم این موضوع را بار دیگر برای مفتی محمدشفیع و مولانا بنوری تحریر نمودم ؛ گفتم : آنچه امروز بین طلاب مدارس دینی از قبیل فتنه ها ، بی رغبتی به دین ، اشتغال به امور لایعنی دیده می شود .

علت همهٔ این مشکلات به نظر من کوتاهی در ذکر الله می باشد ، شاید اندک اندک ذکر الله از میان طلاب و علماء برچیده شود ، حتی برخی از این راه متنفراند که این امر هشدار دهنده است .

کسانی که مدارس بزرگ هندوستان مانند دارالعلوم دیوبند ، مظاهرالعلوم سهارنپور ، شاهی مسجد مرادآباد و غیره را تأسیس نمودند ، آنها در تصوف و سلوک نیز به درجه امامت رسیده بودند ، به برکت زحمات و دعاهای آنها این مدارس تاکنون علی رغم همه مشکلات وجود خود را حفظ نموده اند .

راستی چه انگیزه ای وجود داشت که امام غزالی با اینکه در تدریس و تألیف مشغول بود و دارای مرجعیت بود اما باز هم مطمئن نبود ، بهتر است ماجرا را از زبان خود او بشنویم ، می فرماید : بهترین اشتغال من تعلیم و تعلم بود ، اما پس از تحقیق و بررسی حال خود به این نتیجه رسیدم که همهٔ توجه من به علومی است که نه اهمیت چندانی دارند و نه در آخرت فایده ای ، دیدم نیت من از تدریس رضای الهی نیست ، انگیزهٔ تدریس صرفاً طلب جاه و شهرت می باشد ، آنگاه به این باور رسیدم که من در واقع در شرف هلاکت قرار گرفته ام ، اگر چاره ای جهت اصلاح حال نیندیشیدم با خطر بسیار شدیدی مواجه خواهم بود .[1]

ایشان به مدت یازده سال به تزکیه و اصلاح نفس ، و شفاف ساختن قلب خود به وسیله ذکر الله پرداختند ، سپس آنچه در این مدت بدست آورد در مورد آن می‌فرماید : آنچه در این خلوت نشینی به من منکشف شد ، تفسیر و توضیح آن دشوار است ، اما

---

[1]. تاریخ دعوت و اصلاح

جهت فایده خوانندگان به این نکته اکتفا می کنم که من به این باور دست یافتم که صرفاً صوفیان و عارفان سالکان راه خدا می باشند ، راه آنها از سایر راههای دیگر استوارتر ، و اخلاقشان صحیح تر می باشد ، اگر عقول سایر خردمندان ، و حکمت سایر حکماء و دانش تمامی محققان و رمزشناسان شریعت جمع شود و بخواهند سیرت و اخلاق بهتری از سیرت و اخلاق آنها پدید آورند نخواهند توانست ، زیرا تمامی سکون و حرکت ظاهری و باطنی آنها از روزنه نور نبوت وجود ندارد که بتوان از آن روشنی یافت .[1]

امام غزالی پس از دست یافتن به این نور مسند درس را در دانشگاه نظامیه زینت بخشید ، اما بین حالت پیشین و حالت کنونی بسیار تفاوت بود ، چنانچه می فرماید : بین حالت فعلی و حالت قبلی من از زمین تا آسمان فرق وجود دارد ، قبلاً به نشر و اشاعۀ علمی می پرداختم که وسیلۀ حصول جاه و مقام بود ، و من با قول و عمل خود بسوی آن دعوت می دادم ، اما اکنون بسوی علمی فرا می خوانم که در صورت دستیابی به آن باید از جاه و مقام گریزان بود ، اکنون انگیزه ام اصلاح خود و دیگران است .

مولانا جلال الدین رومی استاد برجسته ای بود ، وارث تکیه سجاده پدر بزرگوار خود بود ، طلاب بی شمار دور او جمع شده بودند ، حتی صوفیه و عارفان آن زمان نیز از فیض او مستفیض می شدند ، هرگاه بر مرکب سوار شده بسویی می رفت ، گروهی از طلاب ، علماء و حتی امراء در رکاب او بودند ، اما با این همه یکنوع خلأ و کمبودی در وجود خود احساس می کرد ، بهمین خاطر به دامن شمس تبریزی افتاد ، و مدت زیادی از عمر خود را در ریاضت و مجاهده سپری نمود ، پس از آن روح تازه ای در کالبد او دمیده شد که توانست هزاران دل مرده را زنده نماید ، این همه نتیجۀ فیض و صحبت شیخ کامل بود .

---

[1]. تاریخ دعوت و اصلاح

خود ایشان در این مورد می گوید :

مولوی هرگز نشد مولای روم　　　تا غلام شمس تبریزی نشد

راست گفته اند که انسان نخست غلام یکی از اهل الله باشد ، سپس می تواند یک امام و مقتدی باشد .

از خواندن سرگذشت بزرگانی همچون شیخ عبدالقادر جیلانی ، خواجه معین الدین چشتی ، خواجه بهاء الدین نقشبندی شیخ شهاب الدین سهروردی ، خواجه بختیار کاکی ، مجدد الف ثانی ، حضرت صابر کلیری ، خواجه نظام الدین اولیاء و غیره معلوم می شود که این بزرگان بخاطر اصلاح و تزکیه نفس خود چه ریاضت و مجاهدتها نموده اند ، مدت زیادی در صحبت شیخ کاملی نشسته و نفس خود را اصلاح نموده‌اند ، پس از آن به تزکیه و اصلاح مردم پرداخته اند تا اینکه خداوند بوسیله تلاش آنها انسانهای بی شماری را هدایت نموده .

سید شاه علم الله رحمه الله با تنگدستی طاقت فرسایی در خدمت سید آدم بنوری تمامی منازل سلوک را طی نمود ، سپس با نور باطن خود دنیا را منور ساخت .

مولانا محمدقاسم نانوتوی ، مولانا رشیداحمد گنگوهی ، حکیم الامت مولانا اشرفعلی تهانوی چرا با وجود اینکه دریای بی کران علم و دانش بودند ، به خدمت حاج امداد الله مکی حضور یافته و به تربیت و اصلاح نفس خود پرداختند ، تا اینکه مجدد زمان خود و امام ربانی قرار گرفتند .

قطب دوران حضرت مولانا محمدیعقوب و شیخ الهند مولانا محمودالحسن مدت زیادی در خدمت امام ربانی مولانا رشید احمدگنگوهی به تربیت و اصلاح خود پرداختند .

در زندگینامه شاه عبدالقادر راپیوری آمده که چندین سال در خدمت شاه عبدالرحیم به اصلاح و تزکیه نفس پرداخت ، و مجاهدتهای زیاد انجام داد چنانچه تفصیل آن در زندگینامه او بیان شده است .

حضرت مولانا شاه عبدالغنی و شاه وصی الله نیز مدت زیادی از عمر خود را در خدمت شیخ و مرشدشان سپری نمودند ، تا اینکه هزاران نفر از فیوض آنها استفاده مودند ، حتی امروز نیز فیوض آنها جاری است .

بزرگانی که در عصر حاضر به اصلاح مردم اشتغال دارند ، نخست خود را اصلاح موده اند ، آنگاه خداوند این خدمت را به آنها سپرده است .

در این نوشتار مختصر هم نمی توان همهٔ بزرگان را استقصاء نمود ، صرفاً چند مورد طور نمونه بیان شد تا واضح گردد که اگر کسی می خواهد نفس خود را از اخلاق و عمال رذیله پیراسته و بااخلاق حسنه آراسته نماید هرگز به این هدف نمی رسد مگر ینکه با یکی از مشایخ زمان خود ارتباط برقرار نموده و در پرتو تعلیمات و رهنمودهای ر به اصلاح خود بپردازد ، بالاخص کسی که علاقه دارد در مدارس دینی و یا بوسیله عوت و ارشاد به اصلاح جامعه بپردازد ، در غیر این صورت احتمال دارد بجای اصلاح ری از درهای فتنه را بر روی خود باز کند که بستن آن برایش دشوار باشد .

این یک واقعیت است که سنگ کیمیا که از آن طلا می سازند نزد هر کس نیست ، نه هر کس آنرا می شناسد ، برای بدست آوردن آن باید تا چندین مدت پیش کارشناس و متخصص آن شاگردی نمود ، همچنین کیمیایی که انسان را انسان واقعی ی گرداند نزد هر کس وجود ندارد ، هر کس نمی تواند بر مسند ارشاد تکیه زند .

این خیال است و محال است و جنون .

برای رسیدن به این هدف نیز باید کفشهای یک شیخ کامل را راست نمود ، و طبق هنمودهای او رفتار نمود ، آنگاه می توان از مکاید نفس آزاد شده ، و به حقیقت ررسایی یافت .

وصایای امام ابوحنیفه رحمه الله برای امام ابویوسف :

نقل شده است که هرگاه امام ابوحنیفه دید که شاگرد رشید ایشان امام ابویوسف را خداوند رشد و صلاحیت عنایت فرموده و او به تحصیل علوم و تهذیب اخلاق و سیرت خویش بیش از دیگران اهتمام می ورزد و به او وصایای خاصی ایراد فرمود ، در ذیل خلاصه ای از وصایای ایشان تحریر می گردد :

۱ـ در جلو عوام الناس مخند .

۲ـ در بازار زیاد تردد مکن .

۳ـ با جوانان قریب البلوغ صحبت مکن ، زیرا آنها سبب فتنه می باشند ، اما سخن گفتن با خوردسالان و دست کشیدن بر سر آنها اشکالی ندارد .

٤ـ بر سر راه منشین ، اگر در غیر از خانه خود می نشینی در مسجد نشین .

٥ـ در مغازه ها منشین .

٦ـ از پوشیدن لباسهای دیبا و ابریشم اجتناب کن ، زیرا این لباسها تو را در تکبر می اندازند .

۷ـ در بازار و در مسجد از خوردن و نوشیدن اجتناب کن .

۸ـ نخست علم بیاموز ، سپس به تحصیل مال پرداخته و بعد از آن ازدواج کن ، زیرا اگر در دوران تحصیل علم به کسب مال پرداختی از طلب علم بازخواهی ماند ، و مال تو را به خریدن کنیز و برده وادار می کند و به دنیا مشغول خواهی شد ، همچنین اگر پیش از تکمیل علم به زنان مشغول شدی وقت تو ضایع می شود و مسئولیت های زیادی در قبال فرزندان بر دوشت نهاده می شود ، و به برآوردن نیازهای مصروف شده از تحصیل علم محروم خواهد شد ، و از تحصیل مال نیز باز می مانی .

۹ـ در جوانی به تحصیل علم مشغول باش ، زیرا قلب تو از اشیای دیگر فارغ است .

۱۰ـ از الله بترس ، در ادای امانت و در خیرخواهی برای عوام و خواص دریغ مکن .

١١ـ اگر به مدت ده سال در فقر و فاقه بسر بری باز هم از تحصیل علم دستبردار مباش ، زیرا اگر از علم اعراض کنی روزی تو تنگ خواهد شد ، چنانچه خداوند می فرماید : « و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً »

١٢ـ در اظهار حق از جاه و جلال هیچ کس متأثر مباش اگر چه پادشاه باشد .

١٣ـ از خندیدن زیاد پرهیز کن ، زیرا دل را می میراند .

١٤ـ در انجام دادن کارها عجله مکن ، هر کار را با اطمینان و خونسردی انجام ده .

١٥ـ در حین سخن گفتن از فریاد کشیدن اجتناب کن .

١٦ـ وقتی در میان مردم قرار گرفتی خدا را بیشتر یاد کن ، تا از تو ذکر بیاموزند .

١٧ـ مراقب نفس خود باش (تا تو را در گناه و لایعنی مشغول نسازد)

١٨ـ موت را همواره یاد کن و برای اساتید و دیگر مؤمنان دعا و استغفار کن .

١٩ـ همواره قرآن را تلاوت کن .

٢٠ـ هرگاه اذان را شنیدی برای مسجد آماده باش تا عوام از تو پیشی نگیرند .

٢١ـ همواره لباس سفید بر تن داشته باش .

٢٢ـ هنگام راه رفتن به راست و چپ منگر ، نظر خود را پایین کن .

٢٣ـ در مواضع تفریح و تجمع عوام مرو .

وصایای امام ابوحنیفه برای فرزند خود :

۱ـ از آموختن چیزی که ضروری است دریغ مکن .

۲ـ بدون حاجت دینی یا دنیوی با کسی ارتباط نداشته باش .

۳ـ از سخن لایعنی و کارهای بیهوده پرهیز کن .

٤ـ هنگام ملاقات با مردم در سلام گفتن پیشی کن و در رفتار و گفتار خوب باش .

٥ـ قرآن کریم را همواره تلاوت کن و برای رسول خداﷺ ، والدین و اساتید خود ایصال ثواب کن .

نصایح قاری صدیق رحمه الله :

حضرت قاری صدیق رحمه الله در ضمن بیان مقام و مرتبه طلاب در پرتو قرآن و سنت فرمود : شما مهمانان رسول هستید ، بسیار این نسبت را همواره به یاد داشته باشید ، در هر کار سنت را رعایت کنید ، تا در انجام دادن فرائض استوار باشید .

هیچگاه در امور مدرسه دخالت نکنید ، طلابی که در امور مدرسه دخالت می کنند ، مسئولین را پریشان و آزرده خاطر می کنند ، و در مورد غذا و مسایل دیگر ایجاد اغتشاش می کنند هرگز موفق به خدمت دین نخواهند شد ، عمرشان بیهوده ضایع می شود .

به مسئولین مدرسه احترام نهید ، زیرا آنها شما را از کسب معاش آسوده خاطر نموده اند ، تا با اطمینان کامل به تحصیل خود ادامه دهید .

اما جای بس تأسف است که طلاب در مسایل معمولی مانند غذا و پوشاک عمر خود را تلف می کنند ، ارزش وقت را بدانید ، عمر انسان بر نمی گردد .[1]

[1]. پیغام محمود ۲۴۳

امور عشره برای طلاب :

هفتم ذوالحجهٔ ١٤١٦ هجری بود ، ساعت دو شب ، موسم سرما ، جاده دارای نشیب و فراز ، دو طرف جاده تنگ و تاریک ، زمین ریگستان ، ناگهان در کنار جاده ساختمان یک مدرسه چشمان را بسوی خود جلب کرد ، طلاب ، اساتید و کارکنان مدرسه فانوس به دست گرفته در انتظار بسر می برند تا جنید زمان ، قطب دوران حضرت قاری صدیق تشریف بیاورد ، پس از سلام و مصافحه به مسجد مدرسه تشریف می برد ، ده نصیحت مهم بطور اختصار برای طلاب بیان می فرماید :

١ـ مدارس دینی بیمارستان روحی هستند ، همانگونه که هر سخن حکیم برای بیمار از راه خیر خواهی می باشد ، اساتید شما نیز حکیم روحانی شما می باشند حتی از حکیم بیشتر خیرخواه شما هستند ، به هر سخن آنها با گوش دل توجه کنید .

٢ـ وقت گرانبهای خود را غنیمت دانسته در این مدتی که در مدرسه بسر می برید بهترین استفاده را ببرید ، زیرا هر آنچه در اینجا می آموزید فردا به درد شما می خورد .

٣ـ احترام اساتید را داشته باشید ، بر تذکرات آنها عمل نمایید .

٤ـ خود را به مطالعه و کتاب خوانی عادت دهید ، از خواندن کتابهای غیردینی ، روزنامه و امور لایعنی دوری کنید ، در اوقات فراغت حالات و زندگینامهٔ بزرگان سلف را مطالعه کنید که این امر برای ایجاد شوق و علاقه مفید است .

٥ـ هدف از تحصیل علم طلب جاه و شهرت هرگز نباشد ، بلکه هدف صرفاً رضای الهی باشد .

٦ـ علم بدون عمل بیهوده است ، بهترین نسخهٔ حفاظت علم ، عمل می باشد به وسیله عمل ، در علم شما پختگی بوجود می آید .

٧ـ شوق و علاقه خدمت برای عوام و خواص داشته باشید ، زیرا با این عمل در دنیا و آخرت موفق خواهید بود .

٨ـ در نظم مدرسه دخالت نکنید ، زیرا این امر موجب محرومی می باشد .

۹ـ به تلاوت قرآن ، نماز با جماعت اهتمام ورزید .

۱۰ـ اساتید محترم ! طلاب عزیز را امانت والدین آنها بدانید ، تا حدامکان از زدوکوب آنها پرهیز کنید ، با محبت و شفقت آنها را اصلاح کنید ، تا با کوله باری از علم و اخلاق به خانه برگردند .[1]

و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمين

محمد عرفان دیندرولوی (فاضل دارالعلوم دیوبند)
خادم جامعه نورالعلوم گٹهامن ، بخش پالنپور ، ایالت گجرات (هند)

سپاس بیکران خالق یکتا را که ترجمه کتاب تحفة الطلباء و العلماء به لطف و عنایت الهی در تاریخ ۱۳ شوال ۱٤۲۸ هجری به پایان رسید . مطابق با ۸٦/۸/۳

ابوحامد عبیدالله ملازهی ـ زاهدان

[1] . پیغام محمود ص ۴۴۶ ـ راز مقبولیت اهل الله ص ۱۲۵